

جزوه

رفعِ شہادت

ویرایش دوم

پائیز ۱۳۸۸ - ۱۶۶ بدیع

world.bahai@yahoo.com

www.rafe-shobahat.ning.com

مقدمه

این جزوه به کمک تعدادی از جوانان بهائی جمع آوری و تألیف شده است که در آن به تعدادی از شبهات که در ذهن برخی از هم میهنان مسلمانمان وجود دارد، پاسخ داده شده است. اکثر پاسخها از مقالات و وبلاگ‌های مختلف اقتباس شده و پس از ویرایش، در این جزوه قرار گرفته‌اند.

در ویرایش دوم این جزوه، بسیاری از اغلاط املائی و معنایی، با استفاده نظرات شما عزیزان برطرف شده است. توجه کنید که برخی سؤالات موجود در جزوه اول با برخی سؤالات دیگر ادغام شده است و تعدادی پرسش دیگر نیز به این ویرایش اضافه گردیده است.

در این ویرایش، قسمتی به نام "اعلام" اضافه گردیده که در آن به معرفی مختصر طلعات مقدسه بهائی پرداخته شده است. همچنین القاب به کار رفته ایشان در متن جزوه، در این قسمت ذکر شده است.

شما می‌توانید جدیدترین نسخه این جزوه را از سایت اینترنتی www.rafe-shobahat.ning.com در هر زمان دریافت نمایید. در این وب سایت قسمتی برای نظرخواهی از خوانندگان عزیز و همچنین قسمتی برای مطرح کردن شبهات و سؤالات دیگری که به ذهن شما و یا دوستانتان می‌رسد، طراحی شده است.

خواهشمندیم، در صورتی که احساس می‌کنید پاسخ‌ها برای برخی سؤالات مناسب نیستند و با پاسخ بهتری به نظر شما می‌رسد، نظرات خود را از طریق وب سایت معرفی شده و یا به آدرس ایمیل world.bahai@yahoo.com ارسال نمایید. صمیمانه از همکاری شما متشکریم.

شایان ذکر است که هر چند ماه یک بار، در صورتی که تعداد سؤالات جدید قابل توجه باشد، نسخه جدیدی تهیه شده و در وب سایت قرار می‌گیرد. شما می‌توانید با عضویت در این سایت، از سؤالات و جزوه‌های جدید از طریق ایمیل با خبر شوید.

امیدواریم که با همکاری متقابل با شما عزیزان، بتوانیم جزوه‌ای کامل که جوابگوی نیاز کنونی جامعه ایران است تهیه کنیم تا در اختیار همه عزیزان قرار گیرد.

دوستان عزیز! هنگام بازگویی این مطالب به دوستانتان، همواره این بیان مبارک حضرت بهاء‌الله را به خاطر داشته باشید که می‌فرمایند: «ای اهل بهاء، لسان شفقت جذاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی».

با رجای تأیید ...

فهرست مطالب

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه ۱
۲. تهمت کافر بودن بهائیان ۴
۳. تهمت نجس بودن بهائیان ۷
۴. عقیده دیانت بهائی در مورد امام غایب چیست؟ ۹
۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت باب امام زمان هستند؟ ۱۹
۶. این مسئله که امام زمان هنگامی ظهور می کند که اوضاع جامعه نابسامان و تعداد مسلمانان حقیقی کم باشد ۲۹
۷. اگر امام زمان ظهور کرده، پس چرا صلح برقرار نشده است؟ ۳۳
۸. چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامیدند؟ ۳۶
۹. اگر حضرت باب پیامبر است، پس چرا توبه کرده است؟ ۳۷
۱۰. چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند؟ ۴۴
۱۱. چرا دوره دیانت بابی کوتاه است؟ ۴۸
۱۲. مفهوم قیامت در آئین بهائی ۵۰

۱۳. عقیده دیانت بهائی در مورد معاد جسمانی (حشر و نشر)، عالم بعد و احکام کفن و دفن..... ۶۶
۱۴. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی ظاهر شود؟..... ۷۲
۱۵. مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی..... ۷۷
۱۶. چرا بهائیان معتقدند که دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟..... ۹۷
۱۷. اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می دهید؟..... ۱۰۰
۱۸. دلایل حقانیت دیانت بابی و بهایی چیست؟..... ۱۰۲
۱۹. معجزه دیانت بهایی چیست؟..... ۱۱۵
۲۰. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله..... ۱۳۱
۲۱. آیا آئین بهائی ساخته سیاستهای خارجی است؟..... ۱۳۴
۲۲. آیا خاطرات سیاسی کینیاژ دالغورکی واقعیت دارد؟..... ۱۴۹
۲۳. موضع جامعه جهانی بهائی در رابطه با نهضت صهیونیسم و فلسطین..... ۱۵۲
۲۴. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم پهلوی داشتند؟..... ۱۶۰
۲۵. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟..... ۱۶۲
۲۶. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟..... ۱۶۳
۲۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهائی خود بی تفاوتند؟..... ۱۸۳
۲۸. اعتقادات بنیادین بهائیان چیست؟..... ۱۸۴
۲۹. آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد؟..... ۱۸۶
۳۰. چرا در دیانت بهائی بهای بسیاری به صلح داده شده است؟..... ۱۹۰

۳۱. چرا بهائیان اولین گروهی هستند که برای انتشار آئینشان از ایران مهاجرت کرده‌اند؟
۱۹۱.....
۳۲. چرا آثار بهائی به زبان عربی است، در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟
۱۹۳.....
۳۳. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟
۱۹۸.....
۳۴. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واگذار شده است؟
۲۰۳.....
۳۵. آیا بهائیان متعصب و خشکه مقدسند؟
۲۰۴.....
۳۶. چرا بهائیان معتقدند که هر کس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟
۲۰۵.....
۳۷. رمز تقدس عدد ۱۹ در چیست؟
۲۰۷.....
۳۸. رابطه دیانت بهایی با مارکسیسم چیست؟
۲۱۶.....
۳۹. رابطه دین و سیاست و نظر دیانت بهائی در مورد دخالت در سیاست
۲۲۱.....
۴۰. آیا بهائیان مرد روحانی یا مرجع تقلید دارند؟
۲۲۶.....
۴۱. اعتراض بر آیات الهی
۲۲۸.....
۴۲. ایرادات وارد به لوح احمد
۲۳۶.....
۴۳. چرا حضرت باب و حضرت بهاءالله ادعای خدائی کرده‌اند؟
۲۵۱.....
۴۴. مسأله تبدیل مس به طلا
۲۶۳.....
۴۵. مسأله تناسخ و وحدت ارواح پیامبران
۲۶۵.....
۴۶. تهمت استفاده از کلمات ناشایسته
۲۷۲.....
۴۷. چرا حضرت بهاءالله پیروان خویش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟
۲۷۹.....
۴۸. اعتراض به تشبیه ستمگران به فرزندان شیطان
۲۸۲.....

۴۹. اعتراض بر احکام الهی..... ۲۸۳
۵۰. اعتراض به ریش و گیسوان بلند حضرت بهاءالله..... ۲۸۴
۵۱. چرا قبله شما مقبره پیامبرتان است؟..... ۲۸۵
۵۲. چرا بهائیان نماز جماعت ندارند؟..... ۲۸۷
۵۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟..... ۲۸۷
۵۴. این مسأله که در اسلام نیز زن با مرد مساوی است و این تعلیم در آئین بهائی تازگی ندارد..... ۲۸۸
۵۵. چرا ربح در دیانت بهایی حلال است؟..... ۲۹۰
۵۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند و ارث مرد وزن برابر نیست؟..... ۲۹۲
۵۷. چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد باید او را بسوزانید؟..... ۲۹۴
۵۸. چرا در آئین بهائی مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟..... ۲۹۵
۵۹. تهمت ازدواج با محارم..... ۳۰۱
۶۰. چرا در دیانت بهائی به جای مجازات برای زنا باید جریمه نقدی داد؟..... ۳۱۱
۶۱. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارید؟..... ۳۲۰
۶۲. اعتراض به حکم دون طهارت یا رفع نجاست از کل اشیاء حتی آب نطفه..... ۳۲۴
۶۳. اعتراض به حکم تلطیف و زدودن موی بدن و استعمال حنا در آئین بابی..... ۳۲۷
۶۴. اعتراض به حکم ناپرهیزی از مدفوع حیوانات در آئین بابی..... ۳۳۲
۶۵. اعتراض به حکم حمایت از حیوانات در دیانت بابی..... ۳۳۳
۶۶. تهمت جایز بودن تعدد شوهر و صیغه در شریعت بیان..... ۳۴۰

۶۷. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته‌اند؟ ۳۴۱

۶۸. اعتراض به حکم محو کتب و عدم تدریس و احتکار کتب در آئین بابی ۳۴۹

۶۹. مسأله ۲۴ پیر، ۲۴ امام و ۲۴ ولی امر ۳۵۵

۷۰. رد ادعاهای و دلائل میسن ریمی ۳۵۹

اعلام ۳۷۴

فهرست منابع ۳۷۶

۱. تهمت نداشتن پیامبر، کتاب، نماز و روزه

پیامبر دین بهائی حضرت بهاء الله (حسین علی نوری) هستند که دارای ده ها جلد کتاب آسمانی، الواح و رسالات مختلف هستند و از آن جمله می توان به کتاب مستطاب اقدس، کتاب ایقان و هفت وادی اشاره کرد.

درباره وجوب نماز و روزه و احکام مربوط به آنها، در کتاب مستطاب اقدس و در بسیاری آیات دیگر، اشاره شده است که در ادامه به آن می پردازیم. کثرت آثار فراوان از کلک اطهر جمال قدم، خود گویای عظمت این ظهور الهی است.

بیاناتی در وجوب نماز

جمال مبارک در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند قوله تعالی: «قد فُرض علیکم الصَّلوةُ و الصَّومُ من أوّل البلوغ امرأً من لدی اللّهِ ربّکم و ربّ آبائکم الأوّلین.»^۱ یعنی واجب است بر شما نماز و روزه از اوّل بلوغ، این امری است از طرف خداوندی که پروردگار شماست و پروردگار پدران گذشته شماست.

حضرت بهاء الله سه نماز را برای اهل بهاء معین فرموده اند: نماز کبیر که در هر بیست و چهار ساعت یکبار (هنگامی که انسان در حالت تضرع و خضوع و خشوع است) ادا می شود؛ نماز وسطی که در روز سه بار، صبح، ظهر، و شام تلاوت می شود و نماز صغیر که روزی یک مرتبه در هنگام ظهر ادا می شود. تلاوت یکی از نمازهای یومیه در هر روز بر هر فرد بالغ واجب است.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مبارکی که با این جمله شروع می شود "ای بنده جمال قدم زبان بشکرانه اسم اعظم بگشا" می فرمایند قوله الأهلی: «صلوة أُسّ اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی اگر جمیع احزان احاطه نماید چون به مناجات

در صلوة مشغول گردیم کلّ غُموّم زائل و روح و ریحان حاصل گردد حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبّه و خضوع و خشوع در نماز بین یدى الله قیام نمائیم و مناجات صلوة را به کمال رَقَّتْ تلاوت نمائیم حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کنند و البهَاء علی اهل البهَاء الَّذین یَجْرُونَ احکام الله و یَعْبُدُونَ رَبَّهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. ع ع^۲».

همچنین در لوح میان دو آب میرزا حسین برادر حضرت شهید، می فرمایند: «هو الله ای ثابت بر پیمان.... صلوة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل نماید و تهاون کند البتّه از چنین نفوس احتراز لازم و الا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و الا بکلی اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائج آن کلمه که از ذکرش خجالت میکشم و بخدا پناه می برم از کسی استشمام نمائید بکلی احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدو خونخوار است. جمیع احبّاء را با خبر کنید تا در حذر باشند و علیک التّحیة و الثّناء. ع ع^۳».

و به یکی از جریده نگاران می فرمایند: «ای یار روحانی مناجات و صلوة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختلّ العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد^۴» و نیز در لوح ابن اصدق می فرمایند قوله تعالی: «اعظم امور اجراء احکام عبادتیه الهیه از قبیل صلوة و صوم باتمّ قوی دلالت فرمائید... قلب انسان جز به عبادت رحمن مطمئن نگردد و روح انسان جز به ذکر یزدان مُستبشر نشود. قوّت عبادت بمنزله جناح است روح انسانی را از حسیض ادنی بملکوت ابهی عروج دهد و کینونات بشریه را صفا و لطافت بخشد و مقصود جز به این وسیله حاصل نشود^۵».

بیاناتی در وجوب روزه

جمال قدم جلّ سلطانه در کتاب اقدس می‌فرمایند قوله تعالی: «یا قلمَ الأعلى قل یا ملأ الأَنْشاء قد کتبنا علیکم الصّیامَ ایاماً معدوداتٍ وجعلنا التّیروزَ عیداً لکم بعد اکمالها کذلک اضئت شمس البیان من افق الکتاب من لدنّ مالک المبدأ و المآب. ۶» یعنی ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم، واجب کردیم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود قرار دادیم عید نوروز را برای شما عید صیام بعد از تمام شدن ایام صیام، این طور درخشید آفتاب بیان الهی از آسمان کتاب از طرف خداوند که صاحب اول و آخر است. در لوحی از قلم قدم نازل قوله تبارک و تعالی: «یا محمّد علیک بهائی و عنایتی ایام صیام است و از قبل بشهر الله موسوم از حقّ میطلبیم کلّ را مؤید فرماید بآنچه در کتاب از قلم اعلی نازل شده. ۷» و در لوح مبارکی که مطلعش باین بیان الهی آغاز شده "یا احمد اسمع النّداء من شطر الکبریاء" می‌فرمایند قوله تعالی: «حکم صوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیہ انه نُزّل من لدنّ علیم حکیم.»

طبق این بیان، مدت روزه در آئین بهائی نوزده روز است که از نوزده روز قبل از عید نوروز تا روز عید نوروز، به ایام روزه اختصاص داده شده و در این ایام از طلوع آفتاب تا غروب آن، باید از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا این نشانه ای باشد برای جلوگیری از هوای نفس. هدف از نماز و روزه این است که انسان بر بدی ها غلبه کند و بتواند گفتار و رفتار و فکری روشن و صلح جو داشته باشد تا بتواند با سایر انسان ها با محبت و دوستی زندگی نماید.

۲. تهمت کافر بودن بهائیان

کافر در لغت به معنی بی دین، بی خدا و ضد مومن است. به بیان فقها، کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول نداشته باشد. همچنین به کسی کافر می‌گویند که ضروری دین، یعنی چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند، منکر شود.^۸

اما بهائیان به خداوند یکتا (بدون شریک) ایمان دارند و خدایی جز او را نمی‌پرستند و این موضوع در اکثر آثار بهایی ذکر شده است. به عنوان مثال، در نماز وسطی و یکی از نماز های سه گانه دیانت بهایی، آیه زیر را می‌خوانیم: «اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بأنک انت الله لا اله الا انت» یعنی شهادت می‌دهم به وحدانیت و فردانیت تو و به این که تو خدایی هستی که خدایی جز تو نیست.

اما در مورد بی دین بودن، باید گفت که دیانت بهایی یک دین کاملاً مستقل است که از طرف خدای یگانه برای بشر فرستاده شده است. بهائیان تمام پیامبران قبل را (حضرت آدم، ابراهیم، نوح، موسی، عیسی، محمد و سایر پیامبران) را قبول دارند و آنها را چون پیامبر خودشان، حضرت بهاء الله، دوست دارند. اگر یک بهائی پیامبران دیگر را قبول نداشته باشد و پیروان آنها را دوست نداشته باشد، بهائی حقیقی نیست. بهائیان پیامبران الهی را مانند حلقه های زنجیری می‌دانند که سر آغازشان پروردگار یکتا است و در نتیجه انکار حتی یکی از رسولان الهی به منزله انکار همه آنان است، زیرا به معنی پاره شدن این زنجیر و جدا شدن از ریسمان محکم الهی است. اقرار به حقانیت پیامبران قبل، شرح کتب و آثارشان و معانی باطنی استعارات و تشبیهات موجوده در کتب آسمانی مختلف، در بسیاری از آثار دیانت بهایی از جمله در کتاب مستطاب ایقان آمده است.

در مورد قبول داشتن پیغمبری حضرت محمد، باید گفت ما بهائیان نه تنها حضرت محمد را قبول داشته، بلکه او را بعنوان خاتم (به معنای نگین) پیامبران می‌شناسیم و همچنین به حقانیت ائمه اطهار ایمان داریم. حضرت به‌الله در حمد و ثنای حضرت محمد و خاتمیت ایشان و سلام بر امامان مذهب شیعه چنین فرموده‌اند: «جوده العظیم الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الّذی به انتهت الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً»^۹.

حضرت عبدالبها نیز در مقام دفاع از شأن حضرت رسول چنین فرموده‌اند: «اما حضرت محمد، اهل اروپا و امریکا بعضی روایات از حضرت رسول شنیده‌اند و صدق انگاشته‌اند و حال آنکه راوی یا جاهل بوده و یا مبغض و اکثر اوها قسّیسا بوده‌اند و همچنین بعضی از جهله اسلام روایتهای بی اصل از حضرت محمد نقل کردند و بخیال خود مدح دانستند. مثلاً بعضی از مسلمانان جاهل کثرت زوجات را مدار ممدوحیت دانسته و کرامت قرار داده زیرا این نفوس جاهله تکثر زوجات را از قبیل معجزات شمرده‌اند و استناد مورخین اروپا اکثرش بر اقوال این نفوس جاهله است. مثلاً شخص جاهلی در نزد قسّیسی گفته که دلیل بزرگواری شدت شجاعت و خونریزیست و یک شخص از اصحاب حضرت محمد در یک روز صد نفر را در میدان حرب سراز تن جدا کرد آن قسّیس گمان نمود که فی الحقیقه برهان دین محمد قتل است. و حال آنکه این صرف اوهام است بلکه غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبّایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمّم به قتل شدند لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند...»^{۱۰}.

همچنین حضرت ولی امرالله درباب هدایت خلق به سوی خالق می‌فرمایند: «... این است که حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت بهاءالله کشف نقاب نمودند و ندای الهی را در قالب عنصری مجسم فرمودند تا کلّ بتقرّب الهی فائز گردیم و به آذان ترابی آن ندا را اجابت نمائیم و پی بحقیقتش بریم...»^{۱۱}.

اما کافر معانی دیگری نیز دارد. در بیانی دیگر، کافر به کسی گفته می‌شود که حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد. کافران در قرآن چنین توصیف شده‌اند: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^{۱۲} یعنی آیا می‌گویند بر خدا دروغی بسته است، پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می‌کند اوست که به راز دلها داناست. پس طبق این آیه باطل محو شدنی است، اما دیانت بهایی پس از ۱۶۰ سال با قدرتی روز افزون به جلو پیش می‌رود و نه تنها از قدرت آن کاسته نشده، بلکه حقانیتش روز به روز جلوه گرتر می‌شود. از آنجا که انتشار امر باطل در میان مردمان، خلاف عدل خداوند است، در حالی که امر بهائی روز به روز بیشتر گسترش می‌یابد، می‌توان نتیجه گرفت که دین بهایی برحق است و به عکس نوشته های ردیه نویسان امروز علیه این آئین ناحق می‌باشد، چرا که سخنانشان به راحتی و در مدتی اندک محو شده و باطل بودنشان مشخص می‌شود.

در تصدیق این مطلب، در قرآن کریم بیان شده که «اگر او (محمد) به دروغ سخنانی بر ما می‌بست حتما او را به دست راست خود می‌گرفتیم سپس رگ گردنش را قطع می‌کردیم و شما هیچ یک بر دفاع از او قادر نبودید و این قرآن پندی برای پرهیزگاران است»^{۱۳}. طبق این آیه، خداوند به کسی که به دروغ مطالبی علیه او بگوید فرصت نمی‌دهد و از بروز حرفهای باطل جلوگیری می‌کند. اما گسترش و قدرت آئین بهایی، باطل نبودن آن را ثابت

می‌کند. حضرت بهاء‌الله در یکی از مناجات‌های خود بی‌تاثیر بودن و محو شدن سخنان کافران را این‌گونه بیان می‌فرماید:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد

۳. تهمت نجس بودن بهائیان

قریب به اتفاق فقها، تعداد نجاسات را یازده^{۱۴} و برخی دوازده^{۱۵} مورد اعلام کرده‌اند. از جمله آنها که همه بالاتفاق آن را ذکر کرده‌اند، این است که نجاست کافر^{۱۶} است. کافر یعنی کسی که منکر خدا باشد و یا برای خداوند متعال شریک قائل باشد و یا اینکه پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله (ص) را قبول نداشته باشد. همچنین کافر به کسی گفته می‌شود که ضروری دین، یعنی چیزی را مثل نماز و روزه که همه مسلمانان جزء دین اسلام می‌دانند، منکر شود.

فقها در رابطه با این موضوع، به آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»^{۱۷} یعنی مشرکان نجسند و روایات متعدد دیگری از جمله این روایت که از امام صادق نقل شده است: «من نصب دیناً غیر دین المومنین (دین اسلام) فهو مشرک»^{۱۸} استناد می‌کنند. از فروعاتی که برای این مسئله ذکر کرده‌اند، این است که تمام بدن کافر، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او نجس است.^{۱۹} لازم به ذکر است که کلمه نجس در قرآن تنها یک بار و در همان آیه فوق ذکر شده است.

با توجه به پاسخ سؤال "تهمت در مورد کافر بودن بهائیان"، در می‌یابیم که بهائیان کافر نیستند، زیرا هیچ یک از موارد ذکر شده در مورد آنها صدق نمی‌کند. آیا تسبیح خداوند یکتا و تمجید از حضرت محمد در آثار بهائی نشانه شرک و یا تکفیر است؟ بهائیان نه تنها

حضرت محمد، بلکه تمام پیغمبران قبل را نیز قبول داشته و به همه آنها احترام می‌گذارند. اما صرف قبول داشتن و احترام گذاشتن دلیل بر پیروی از آنها نمی‌باشد، زیرا به عقیده بهائیان و البته اشارات و تعبیراتی که در قرآن هم موجود است، دوره دیانت اسلام به پایان رسیده و ما اکنون پیرو پیامبر دیگری هستیم، اما در عین حال پیامبران پیشین کاملاً احترام می‌گذاریم.

اما اگر منظور از قبول داشتن محمد (ص)، مسلمان بودن باشد، با این حساب تمامی نوع بشر به غیر از مسلمین نجس هستند! آیا این تعبیر درست است؟ در مورد معنی دیگر کافر نیز باید گفت بهائیان خود دارای نماز و روزه مخصوص به شریعت خود بوده و البته به واجبات دیگر ادیان هم به دیده احترام می‌نگرند. بنا بر این چون بهائیان کافر نیستند، پس نجس هم نیستند.

اما دلیل اینکه ادیان گذشته برخی مردمان را نجس خوانده‌اند، می‌تواند این باشد که چون در دوره های پیشین، در زمان حضرت موسی و عیسی و محمد، مردم دهات و شهرها و کشورها از هم دور بودند و با افکار و عقاید یکدیگر کمتر آشنا بودند و همیشه به فکر جنگ با هم بودند و به هم ظلم می‌کردند، دین های قبلی برای حفظ اتحاد پیروان خود و جلوگیری از حمله و فریب دشمنان، به خصوص مشرکین و دشمنانی که خدای یگانه را نمی‌شناختند، آنها را نجس شمردند. منظور از نجس بودن این نبود که بعضی از آدم ها تمیز و پاکیزه و بهداشتی نبودند، بلکه منظور این بود که فکر و گفتار و اعمالشان خوب نبود و مؤمنین را گمراه می‌ساختند. اما با ظهور حضرت بهاء الله، دنیا پیشرفت کرد و مردم کشورهای مختلف توانستند با هم ارتباط بیشتری پیدا کنند. بنا بر این ایشان فرمودند دیگر زمان جنگ و اختلاف گذشته و همه انسان ها باید با هم مهربان و در صلح باشند و به اهل بهاء فرمودند که عقیده هر انسانی محترم است و هر کسی خودش می‌تواند فکر کند و فریب دشمنان خدا را نخورد. برای تحقق این آرمان ها، لازم بود دیگر کسی، کسی را نجس

ندانند تا همه بتوانند با هم معاشرت و دوستی کنند. بدین سبب حضرت بهاءالله از طرف خداوند، حکم ادیان قبلی را نسخ کرده و فرمودند دیگر کسی نجس نیست.

۴. عقیده دبان‌ت بهائی در مورد امام غایب چیست؟^{۲۰}

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «انما هی محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه»^{۲۱} یعنی به راستی امر غیبت یک آزمایش است از جانب خدای تعالی که خلقش را بوسیله آن بیازماید.

افزایش گرایش به مسأله غیبت

طی سالهای اخیر، بار دیگر مسأله غیبت در شیعه دوازده امامی، محل توجه ناظرانی قرار گرفته که وقایع سیاسی و اجتماعی ایران را دنبال می‌کنند. علت این افزایش توجه، گرایش روزافزونی است که در میان گروههای مختلف ایرانیان نسبت به این باور که امام دوازدهم بزودی ظهور خواهد کرد، به چشم می‌خورد. این باور در استقبال پرشور ایرانیان از مسجد جمکران با وجود سرزنش روحانیون شیعه، افزایش روزافزون تعداد مدعیان ارتباط با امام، بالا رفتن شمار خودروهایی که عباراتی چون "اللهم عجل لولیک فرج" یا "شاید این جمعه بیاید شاید" را بر پشت شیشه‌های خود نصب نموده‌اند، تجلی یافته است و حتی به دل‌بستگی بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی نیز بدل گردیده است. بی تردید یک دلیل این تشدید علاقه، تبلیغاتی است که پس از انقلاب اسلامی تاکنون برای گسترش آنچه "فرهنگ مهدویت" نام گرفته به عمل آمده است. اما احتمالاً باید دلیل دوم را در این واقعیت جست که از نظر تعداد فزاینده‌ای از مردم ایران، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ پس از ۳ دهه هنوز در خلق آن رؤیای زیبای شیعی که وعده داده بود ناکام مانده است. چنین

ناکامی میتواند کسانی را که به انقلاب اسلامی بعنوان انقلاب راستین "نایب" و عاشقان امام زمان مینگرند، به این فکر بیاندازد که شاید اکنون دیگر زمان ظهور شخص قائم فرا رسیده باشد.

به هر حال، شرایط موجود، یک بار دیگر تحلیل گران مسائل ایران را با این واقعیت مواجه ساخته که هویت ایرانی- شیعی با مسئله مهدویت پیوندی گسست ناپذیر خورده است. طبیعتاً این پیوند، عواقبی را برای ایرانیان در پی داشته است. ماهیت این عواقب نه فقط در چیستی خود واقعه غیبت، بلکه در نوع برداشتی که ایرانیان از این بخش از هویت خویش دارند نیز نهفته است. در واقع، با نگاه به تاریخ دو قرن اخیر ایران می توان از رقابت جریانات مختلف طی همین دو قرن برای ارائه تفسیر متفاوت پیرامون غیبت سخن گفت. نگاهی گذرا به این جریانات میتواند بیانگر پاره ای از فرصتها و چالشهایی باشد که این بخش از هویت ایرانی طی دوپست سال اخیر برای او به ارمغان آورده است.

علل تاریخی طرح ادعای غیبت

شاید هیچگاه نتوان پاسخی قاطع برای این پرسش پیدا کرد که چه عواملی موجبات طرح ادعای غیبت امام دوازدهم توسط گروهی از اطرافیان امام حسن عسکری پس از وفات آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری قمری را فراهم آورد. آنچه که مسلم این است که در آن زمان شیعیان بر ضرورت حضور امامی معصوم از نوادگان علی ابن ابیطالب در مقام رهبر کاریزماتیک جامعه خویش تاکید می ورزیدند. از سوی دیگر، به نظر میرسد که عموم وکلای امام یازدهم از انتقال امامت به جعفر، برادر امام حسن عسکری، استیحا ش داشتند. در چنین شرایطی، طرح فرضیه غیبت از سوی وکلای امام یازدهم موجبات حفظ جامعه شیعیان را، علیرغم فقدان ظاهری امامی که این جامعه بتواند دل به رهبری او بسپارد، فراهم آورد. بعلاوه، این طرح، امام غایب را از تهدیدات بالقوه ای که همواره در کمین دستگاه امامت بود محفوظ نگاه داشت تا بواسطه تداوم حضور پنهان وی امکان بقای

جامعه شیعی فارق از تهدیدات بالقوه دستگاه خلافت در گذر ایام فراهم آید. اگر چه حصول اجماع بر سر وجود امام غایب در جامعه شیعیان بدو چندان ساده نبود، اما بالاخره این اجماع، حداقل در میان گروههایی از پیروان ائمه شیعه حاصل شد و به این ترتیب باور به غیبت به یکی از مهمترین ضرورت‌های جهان بینی شیعه "دوازده امامی" بدل شد.

مسئله این جا بود که شیعیان بر نقش امام در هدایت جامعه دینی تاکید داشتند، اما با غیبت امام، اکنون عملاً از این هدایت بی بهره مانده بودند. این بدان معنی بود که اکمال راه امامان موكول به ظهور امام غایب است. به این ترتیب، تشیع وارد دوران انتظار شد، دورانی که شاید مهمترین ویژگی آن تلاش این جامعه اقلیت برای حفظ بقای خود در طول قرون و به امید قیام قائم بود. این تلاش بخصوص در ابتدا که شیعیان مورد آزار و سرکوب دائم بودند، تلاشی معنادار بود.

با افزایش تدریجی اقتدار شیعیان کم کم این پرسش که چگونه جامعه ای دینی که با تاکید بر نقش محوری امام معصوم استوار گردیده میتواند با وجود غیبت او بسوی آینده گام بردارد، به پرسشی جدی بدل شد. این پرسش طی دو قرن اخیر نیز همچنان با شیعیان ایران همراه بوده است و بطور خاص سه پاسخ را برانگیخته، که حداقل دو مورد آن را میتوان تداوم پاسخهایی دانست که از هزار سال پیشتر برای این پرسش فراهم آمده بود. این پاسخ ها در ادامه مورد بررسی قرار می گیرند.

شیعه اخباری و تاکید بر ضرورت اجتناب عالم شیعی از قدرت

شاید شیعه اخباری را بتوان قدیمی ترین پاسخ به سوال قسمت قبل نامید. در واقع اندیشه اخباری را می توان تداوم نخستین نگرش حاکم بر تفکر شیعی پس از غیبت دانست، نگرشی که وکلا و سفرای امام را واداشت تا با آغاز غیبت کبری کل دستگاه وکالت را منحل اعلام نمایند و فقهای امامیه را قانع ساخت که قضای شرعی، اجرای حدود و

مجازاتهای شرعی، برگزاری نماز جماعت، و جهاد تهاجمی در دوران غیبت ممتنع است. اخباریون، مطابق آموزه های شیعی در دوران پیش از غیبت، اصرار داشتند که در غیاب امام نمیتوان صرفاً با مراجعه به عقل به حقایق آموزه های قرآن و احادیث پی برد. از منظر بحث حاضر، این اصرار دو نتیجه مهم بدنبال داشت. اولاً، امتناع از پذیرش حجیت عقل اخباریون را از مواجهه با چالشهایی که عقلانیت میتوانست در برابر اندیشه غیبت قرار دهد در امان نگاه میداشت. ثانیاً، تأکید ایشان بر نقش انحصاری امام معصوم موجب آکراه آنها از پذیرش مسئولیتهای تقنینی، قضایی، یا اداری در جامعه میشد. در واقع، ایشان پذیرای نوعی جدایی دین از حکومت در زمان غیبت امام بودند. اگر چه رویکرد اخباری در طی قرون بتدریج تضعیف گردید، اما با آغاز دوران افول صفویه، حمله افغانه، و بالا گرفتن نگرانیها درباره خطرات مشارکت علمای شیعی در مسئولیتهای حکومتی، فضایی مناسب برای بالیدن دوباره آن فراهم آمد. در نهایت اما، در اوایل دوران قاجار علمای اخباری در برابر رقبای خود به حاشیه های جهان شیعه رانده شدند و آنچه به اندیشه اصولی معروف بود، عملاً سیطره خود را تقریباً بر تمامی حوزه های عمده تفکر شیعی گسترش داد. با این وجود، هنوز علائق اخباری یا عناصری از آن در میان بعضی از علما یا جریانات شیعی معاصر باقی مانده است. در ایران نیز انجمن حجّیه که از دهه ۱۳۳۰ تا پیش از انقلاب بطور خاص برای مبارزه با بهائیان فعالیت مینمود، از آن جنبه که بر ضرورت اجتناب از فعالیت سیاسی تأکید میورزید، حامل عناصری از تفکر اخباری بود. به نظر میرسد که رویکرد اخباری با این مشکل مواجه است که از یک سو بر نقش رهایی بخش امامیه در جامعه انسانی تأکید میورزد و از سوی دیگر این رهایی را موکداً به ظهور امام غائب موکول می کند. در زمانهایی که شیعیان، یا بطور خاص رهبران آنها، خود را در موقعیتی مییابند که امکان ایفای نقش سیاسی برای آنها فراهم است، دفاع از این موضع مشکل میگردد.

شیعه اصولی و ظهور عالم شیعی در مقام جانشین امام

شیعه اصولی نیز پاسخ دیگری به سوال قسمت قبل است. ظاهراً آنچه که بدو شکل گیری اندیشه اصولی را رقم زد درک این ضرورت بود که حتی در زمان غیبت نیز جامعه شیعی نیازمند تدبیر امور خود بود. این ضرورت در میان گروهی از اندیشمندان شیعی مقدمه پذیرش حجیت اجماع و عقل را در کنار قرآن و حدیث فراهم آورد. بر این اساس جامعه شیعی، و بطور خاص رهبران دینی آن قادر بودند حتی در دوران غیبت نیز با مراجعه به اجماع و عقل برای درک حقایق دینی و تدبیر امور جامعه شیعیان پردازند. این دیدگاه به اندیشه اصولی شهرت یافت. با ظهور صفویه، علمای شیعی که پیشتر عموماً در مقام تنظیم کنندگان امور داخلی جامعه ای دینی ایفای نقش کرده بودند، در نقش ارکان مشروعیت حکومت شیعی ظاهر شدند. اینجا بود که فضا برای گسترش این باور که در غیاب امام، عالم شیعی مسئولیت نهایی رهبری سیاسی-دینی جامعه شیعیان را برعهده دارد هر چه بیشتر مهیا شد. اندیشه ولایت فقیه نقطه اوج این رویکرد بود. ظهور اندیشه ولایت فقیه در عمل تکمیل روند انتقال اقتدار امام به روحانیت شیعی است. بر این اساس، دیگر عملاً هیچ جنبه ای از امور شیعیان موقوف به ظهور امام غایب نیست. از همین رو، انتظار ظهور امام غایب، در ساحت تفکر اصولی، به نحوی فزاینده وجهه ای ثانوی به خود میگیرد. در حقیقت، در زمان حاکمیت ولی فقیه، سخن گفتن از ظهور امام میتواند به معنای نفی اقتدار ولایت فقیه و به چالش کشیدن آن باشد. از همین روست که روحانیون شیعی ایران امروز عموماً ادعاهایی مبنی بر ارتباط با امام غایب یا قرب ظهور را با شدت تمام انکار نموده و از آن صراحتاً با عنوان خرافه نام میبرند. با این وجود، همانطور که اشاره شد، اعتقاد به قربیت ظهور، ظاهراً حتی در میان بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی که در اختیار غیر روحانیون قرار گرفته نیز تقویت گردیده است. این گروه به چالشی درونی برای

حکومت ولایت فقیه بدل شده‌اند، چالشی که احتمالاً بر سرنوشت اندیشه اصولی تأثیری بسزا خواهد داشت.

از مذهب شیخی تا آیین بهائی - گذار از مهدویت

پاسخ سوم را در مذهب شیخی می‌توان یافت. دو رویکرد اخباری و اصولی، علیرغم گذر اعصار، همواره از تجدید نظر در باب چیستی واقعه غیبت مصرانه اجتناب نموده‌اند. اما در اوایل عصر قاجار مقدمات چنین تجدید نظری در آرای شیخ احمد احسائی، که از قضا عالمی اصولی با گرایشهای اخباری بود، فراهم آمد. شیخ احمد، همچون بسیاری از اصولیون حجیت عقل و اجماع را پذیرفته بود. اما وفاداری شیخ به این دو حجت، رویکرد کاملاً متفاوتی را نسبت به غیبت در تفکر او رقم زد. شیخ تصمیم گرفت که بجای پذیرش روایتهای مشکوک موجود در باب غیبت، به تاویل آنها روی آورد، تا هم بر اجماع جامعه شیعیان در باب تولد و سپس غیبت امام دوازدهم صحه گذارد و هم به حجیت عقل وفادار باشد. بر این اساس، او اعلام کرد که امام غایب، نه در دنیای ما، بلکه در عالم خیال (یا آنچه او اقلیم هشتم نامید) حضور دارد. این، حداقل برای گروهی از پیروان وی، عملاً بدان معنا بود که "وقایع" زندگانی امام دوازدهم در تخیل جمعی شیعیان تحقق پذیرفته‌اند. این ادعای شیخ، همچنان بمعنای آن بود که حجت خداوند بر زمین، یعنی آن کس که بر اساس اعتقادات شیعی هم اکنون ساکن این دنیا است و مسئولیت رهبری روحانی شیعیان را عهده دار، نمیتواند فرزند ذکور امام حسن عسکری باشد. بنابراین، آموزه های شیخیه این مسئولیت را به "شیعه کامل" واگذاشت. وظیفه شیعه کامل اما، بر خلاف عموم علمای اصولی که عهده دار امور "شریعت" بودند، رهبری جامعه شیعی به سوی "حقیقت" بود. این عملاً همان کاری بود که شیخ احمد خود به هنگام سخن گفتن خویش از حضور امام در اقلیم هشتم بدان اهتمام ورزیده بود، یعنی افشای معانی "باطنی" "آموزه ها" و باورهای دینی.

عکس العمل تند علمای اصولی در برابر آرای شیخیه به سرعت موجب رانده شدن تفکر شیخی به حاشیه شد. در عین حال همین عکس العمل زمینه را برای شکل گیری دیانت بابی فراهم کرد. در دهه ۱۲۶۰ هجری قمری، جوانی شیرازی بنام سید علی محمد، با قائم نامیدن خویش، آنچه را که پیشتر شیخ احمد بتلویح مورد اشاره قرار داده بود، صراحت بخشید. استقبال تعداد قابل توجهی از پیروان شیخیه از دعوت سید علی محمد باب انعکاس این واقعیت بود که عملاً بین "شیعه کامل" شیخیه و "قائم آل محمد" فاصله ای وجود نداشت. ظهور قائم اما، بمعنای اکمال راه شیعی و آغاز دورانی نو بود. به این ترتیب دیانت بابی مقدمه ظهور آئین بهائی را فراهم آورد، آئینی که در عین وفاداری به خاستگاه شیعی- ایرانی خود، آشکارا در قالب دینی نو ظاهر شد. در حقیقت، تجدید نظر درباره ماهیت واقعه غیبت در نهایت گذار از تشیع دوازده امامی را رقم زد. طبیعتاً پذیرش یک چنین گذاری برای اکثریت جامعه ایران، و بطور خاص روحانیت شیعه، بهیچ وجه نمیتواند ساده باشد.

بررسی تاریخی دقیق حدیثهای مربوط به تولد و کودکی امام غایب

آنچه واضح است اینکه با وفات امام حسن عسکری در ۸ ربیع الاول سنه ۲۶۰، شیعه به بحرانی عمیق در رهبری کارزماتیک و پیشوایی دینی وارد آمد. بحرانی که برای هزار سال و تا ظهور سید علی محمد باب در یک هزار سال بعد، یعنی در ۱۲۶۰ ه.ق دامنگیر شیعه بود. برای آن دسته از شیعیانی که به دین تازه نگرویدند این چالش تا عصر کنونی ادامه دارد و راه حل های پیشنهادی کنونی نیز بار تنشها افزوده اند.

مساله فقدان رهبر منصوص و عدم حضور امام زنده و حاضر در تاریخ شیعه از همان عصر ابواب اربعه، موجب یک تنش و چالش در رهبری شیعه شد. نمونه اشکار چنین تنشهایی در فضای متشنج روز و کمبود خلاء رهبری در سالهای پس از ادعای "غیبت" فرزند امام یازدهم، ادعای حسین بن منصور حلاج در مورد بابیت بود. حلاج باور داشت که او باب

امام است. جالب آنکه ادعای بابیت در راستای رقابت با خاندان نوبختی بود که خود ادعای باب (درب) امام غایب داشتند. حسین بن منصور حلاج شهید عارف بزرگ که از نویسندگان دیگر به منابع تاریخی شیعه نزدیکتر بوده به دوازده امام اعتقاد داشت و بر آن بود که دوازدهمین آنها وفات یافته است و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. باید توجه داشت که تسلط حسین بن منصور حلاج از مورخان و روایت پردازان نسل های بعدی مانند نویسنده کمال الدین بر تاریخ معاصر به مراتب بیشتر است و از غرائب مطالعات مربوط به تاریخ غیبت امام دوازدهم اینکه همیشه منابع تاریخی نزدیکتر به واقعه تاریخی، تحت الشعاع و در حاشیه نویسندگان دورتر و دیرتر مانند مولف کمال الدین قرار می گیرد. شیخ صدوق مولف کمال الدین به سال ۳۸۱ ه. ق وفات یافته است، یعنی ۱۲۰ سال پس از واقعه ای که در مورد غیبت امام نقل می کند. خود شیخ صدوق امام را ندیده و ۱۰۷ پس از وقایعی که توصیف می کند متولد شده است!

آشکار است که تاریخ مربوط به تولد نوزاد متداول بین شیعه در مورد فرزند امام دوازدهم تماماً از منابعی به دور از واقعه مورد نظر تدوین شده اند و بیشتر در راستای انسجام دادن به تنشهای درونی شیعه در نسلهای بعد از فقدان راهبر و در راستای یافتن راه حلی برای بحران رهبری امامیه بوده است. کما اینکه ابوسهل نوبختی در راستای حذف رقیب برای راهبری شیعیان با ترفند و لطایف الحیل خلیفه سنی، در ۲۹۷ ه. ق یعنی هفتاد سال پیش از تالیف کمال الدین (قدیمی ترین مرجع تاریخی پذیرفته شده شیعه) حکم فتوای قتل حلاج را گرفتند و در ۳۰۱ او را بازداشت و در ۳۰۹ ه. ق بدار آویختند. خاندان نوبختی مدعیان بابیت امام غایب بدین وسیله از قدرت سیاسی خود سوء استفاده کردند و رقیب سیاسی و دینی خود را این چنین حذف کردند. یکصد سال پس از وفات امام عسکری وقتی اندیشه های رقیب از میدان خارج شده بودند جریان روایت سازی به اوج شکوفایی خود رسیده بود و کمال الدین نمونه برتر چنین تاریخ نویسی (تاریخ سازی) بود. آنچه آشکار است آنکه

بنابر مصالح سیاسی و خانوادگی، ابوسهل نوبختی از بابیت خاندان خود (مانند شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نایب سوم) حمایت می‌کند و روایت آنان را ترویج می‌دهد، گرچه هیچ سند تاریخی و شاهد عینی بیطرفی نظر آنان را تأیید و توجیه نمی‌کند.

باید در خاطر داشت که پس از وفات امام یازدهم در جمعه هشتم ربیع الاول ۲۶۰، بین حدیث، مادر امام یازدهم و جعفر، برادر حضرت اختلاف شد و بالاخره خلیفه عصر پس از گذشت هفت سال، اموال و ماترک امام یازدهم را به طور مساوی بین این دو تقسیم کردند؛ یعنی وارث دیگری در کار نبود. در فضای پس از وفات امام حسن عسکری حدود چهارده فرقه در میان شیعیان بود که فقط یک گروه آنان نظری را داشتند که خاندان نوبختی مروج آن بودند و در نهایت این دید، نظرات رقیب را از میدان به در کرد. همگان آگاهند که در این دوره شیعیان به جز خاندان نوبختی همگی ضعیف و زبردست بودند ولی نوبختیان به واسطه ثروت کلان و نفوذ حضور سیاسی در بغداد نظر خود را به کرسی نشانند. اگر در فضای کوچک شیعه واقعاً فرزندی متولد شده بود و به غیبت رفته بود شیعیان به چهارده فرقه تقسیم نمی‌شدند و در خاتمه روایت تاریخی ماندگار به خاندان قدرت و سرمایه نوبختی تعلق نمی‌گرفت.

منابع شیعه که عموماً بیش از صد سال پس از وفات امام نوشته شده‌اند در مورد همسر امام و مادر فرزند دچاری تناقض‌های بغرنجی است. این مساله ای است که جای تعبیر و اختلاف ندارد. نامی که بیشتر به چشم می‌خورد صیقل است، ولی اخمط، ریحانه، سوسن، حلیمه و نرجس هم نامهای دیگری برای مادر فرزند مورد بحث هستند. روایتهای بسیار متغیر و متناقضی در مورد تاریخ و چگونگی تولد فرزند مورد نظر وجود دارد که از نظر تاریخی، همگی با آراء شیعیان آغازی دوره پس از رحلت امام حسن عسکری و قرائن تاریخی ناهمخوانی شدیدی دارد. در تمام جزئیات، روایتهای نوشته شده در قرنهای بعد، از نام مادر حضرت گرفته تا روز تولد و شیوه ولادت و ماجراهای پیرامون تولد حضرت، نه با

واقعتهای شناخته شده، نه با شواهد تاریخی زمان (مثل نوشته های حسین بن منصور حلاج)، نه حتی نوشته های خود اعضای خاندان نوبختی و نه با یکدیگر مطابقت دارند. برای اطلاع از این موضوع می توان به کتاب بحرالعرفان مراجعه نمود.

روایتهای مربوط به ولادت فرزندی از امام یازدهم، از روایانی است که خود دهه ها بعد متولد شده اند و این داستانها بیشتر نمایانگر فضای متشنج و خلاء رهبری جامعه شیعیان است تا بازتاب حقایق تاریخی. این باور که خاندان نوبختی تماسی نزدیک با امام غایب داشته اند، در نهایت موجب تثبیت موقعیت اجتماعی و پیشوایی دینی آنان و حذف رقیب شده است، و به نظر می رسد که این داستان پردازی ابزاری برای کسب و حفظ قدرت از سوی آنان بوده است.

نظر دیانت بهائی

اما دیانت بابی و بهائی بر این عقیده اند که هرامتی منتظر ظهور منجی خود است و این منجی در باور شیعه، به حضرت مهدی، امام دوازدهم تعبیر می شود. همانطور که مسیحیان معتقدند حضرت مسیح زنده است و به آسمانها پر کشیده و بنا بر این منتظر رجعت آن حضرت از آسمان هستند، شیعیان نیز به رجعت حضرت مهدی از سامرا می باشند. اما مسأله مهم، جدا از تفاوت های ظاهری آن، اتفاق نظر تمامی ادیان در ظهور موعود است، موعودی که ظلم و ستم را از بین برده و عدالت و آرامش را در سراسر پهنه گینی برقرار می کند. به نظر اهل بهاء، موعود همه ادیان، حضرت بهاء الله - که توسط حضرت باب بشارت داده شده بودند- ظهور فرموده تا عالم را از این همه درد و آلم رهایی بخشد و جهانیان را به سمت سعادت حقیقی سوق دهند.

۵. چرا بهائیان معتقدند که حضرت باب امام زمان هستند؟

"امام زمان" یک نام خاص برای مسلمین است، در صورتی که تمام ادیان منتظر مظهر کلی الهی هستند. با توجه به شرایط و نشانه هایی که در کتب آسمانی قبل (نه تنها قرآن، بلکه انجیل و سایر کتب) برای قیامت و ظهور قائم وجود دارد، حضرت اعلی و حضرت بهاءالله دو ظهور پیاپی قیامت هستند. با اندکی تامل همراه با انصاف مشاهده می کنیم که تمامی آن نشانه ها و علائم در کتب آسمانی، در زمان اظهار امر حضرت اعلی تحقق یافته است. البته باید توجه داشت که نشانه های دیگر مثل شکافته شدن آسمان، زمین لرزه و... نیز در ادیان گذشته وجود دارد که عدم توجه به معانی باطنی آنها سبب گمراهی بسیاری شده است. برای اطلاع بیشتر از مفهوم این نشانه ها به سؤال "مفهوم قیامت در آئین بهائی" مراجعه کنید.

در کتب آسمانی گذشته درباره ظهور حضرت باب، نام و نسب ایشان، سیادتشان، سال دقیق و محل ظهورشان، مدت دوره ی دیانتشان، کم و کیف کتاب و تعالیشان، بلایا و کمی مومنین ایشان، استقامت ایشان و اصحابشان، توصیف دشمنان ایشان، دو غیبت صغری و کبرایشان، برخی از سفرهای ایشان به مکه و مدینه و نهایتاً محل شهادت آن حضرت، اشاراتی شده که تمامی آنها در مورد آن حضرت تحقق یافته است. برخی از این نشانه ها در خلال دیگر سؤالات نیز آمده و تعدادی دیگر نیز در ادامه بیان خواهد شد.

قائم با دین و کتابی جدید می آید

حضرت باب حامل کتاب بیان و شریعت مستقل بابی بودند.

- امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم (عج) خروج می کند، فرمان نو، کتاب نو و روشی نو و قضاوت نو می آورد»^{۲۲}. در این حدیث به صراحت تمام بیان شده قائم با کتابی جدید می آید و به روش و فرمانی نو قضاوت می کند.

- کعب الاحبار می گوید: «مهدی قائم (علیه السلام) که از نسل علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است در اخلاق و اوصاف، شکل و سیما، هیبت و شکوه چون عیسی بن مریم (علیه السلام) است. خدای تعالی آنچه به پیامبران داده، به او نیز با اضافات بیشتری خواهد داد»^{۲۳}. این حدیث نسبت به احادیث قبل مطلب را کاملاً روشن و واضح بیان می کند که آنچه به پیامبران قبل داده شده به قائم بیشتر داده خواهد شد. در این حدیث اولاً مشخص می شود قائم از پیامبران قبل برتر و بالاتر است و ثانیاً میتواند غیر از مقام امامت دارای مقام نبوت باشد زیرا زمانی قائم میتواند برتر از پیامبران قبل باشد که مانند آنها دارای شریعت، کتاب و نفوذ کلام باشد و همچنین مقامی اضافه تر از آنها نیز داشته باشد. پس کاملاً مشخص است قائم باید دارای شریعت و کتابی جدید باشد.
- ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «... واللّه لکأنی أنظر إلیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید...» یعنی به خدا سوگند! گویا نظر می کنم به مهدی در بین رکن و مقام که با مردم بر کتاب جدید بیعت می کند...^{۲۴}
- امام باقر (ع) فرمود: «إذا قام قائم آل محمد ضرب فساطیط و یعلم الناس القرآن علی ما أنزل الله عزوجل فأصعب ما یکون علی من حفظه الیوم، لأنّه یخالف فیہ التالیف» یعنی هنگامی که قائم آل محمد قیام کند خیمه هایی برپا می شود و مردم قرآن را آن گونه که خداوند عزوجل نازل کرده فرا می گیرند، و این امر برای کسانی که قرآن را امروز حفظ کرده اند بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا با آنچه که الفت داشته و از قرآن مأنوس بوده اند مخالفت و مغایرت دارد^{۲۵}. در این حدیث هم ۲ نکته حائز اهمیت است اولاً کتابی که بوسیله قائم آورده می شود میتواند خود قرآن یا مانند قرآن باشد پس یعنی عربی است و ثانیاً چون در قسمت بعد عنوان شده با آنچه که افراد در حال حاضر آنرا حفظ کرده اند مغایرت دارد پس معلوم می شود کتابی جدید است که با آیات قرآن فرق می کند و یعنی قرآن نیست.

- امام باقر (ع) «...هرگاه مهدی خروج کند به امر جدید و کتاب جدید و سنت جدید... قیام خواهد کرد»^{۲۶}.
- امام باقر (ع): «...هرگاه قائم آل محمد خروج کند به سنت جدید و قضاوت جدید قیام خواهد نمود»^{۲۷}.
- امام جعفر صادق علیه السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (عليه السلام) جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فِي بَدْوَ الْأَسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ.» یعنی وقتی که (حضرت) قائم علیه السلام قیام نماید، چیز جدیدی می آورد، چنانچه در بدو اسلام رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به سوی امر جدیدی فرا می خواندند^{۲۸}.
- یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام صاحب الامر است. همچنین «قائم» از القاب بارز حضرت مهدی (عج) است و به معنی «قیام کننده» است، چرا که قیام و نهضت حضرت صاحب العصر (عج) جهانی است و در تمام تاریخ بشر چنین قیام و حکومتی نبوده، آن حضرت با این عنوان خوانده می شود.

اسم و کنیه و نسب قائم

نام حضرت باب سید علی محمد است، سید بوده و نسلشان به حضرت امام حسین می رسد.

- عن علی علیه السلام قال: «اسم المهدي محمد» یعنی حضرت علی علیه السلام فرمود: اسم حضرت مهدی علیه السلام محمد است^{۲۹}.
- نظر امیرالمؤمنین علی ای الحسین (علیه السلام) فقال: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) سَيِّدًا، وَ سَيَخْرُجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ، يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ»^{۳۰}. یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نظری به جناب امام حسین علیه السلام انداخته فرمودند: این پسر من سید (و آقا است)

چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سید (آقا) نامیدند و بزودی خداوند از نسل او مردی به نام پیامبرتان بیرون خواهد آورد که در خلقت و اخلاق شباهت به آن حضرت خواهد داشت.

- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «الْمَهْدِي مِنْ وُلْدِي، الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»^{۳۱}. یعنی مهدی از فرزندان من است، همان که خداوند به وسیله او مشرق ها و مغرب های زمین را فتح خواهد کرد.
- امام باقر (ع) فرمود: «المهدیّ رجل من ولد فاطمه»؛ «مهدی مردی از اولاد فاطمه است»^{۳۲}.
- حضرت علی در مورد اسم حضرت مهدی فرمود «فثم يقوم القائم الحق منكم و بالحق ياتيكم و بالحق يعمل سمیّ نبیّ الله نفسی فدائه فلا تخذلوه یا بنیّ و عجلوا»^{۳۳} یعنی سپس آن قیام کننده برحق، از میان شما قیام خواهد کرد. او حق را خواهد آورد و به آن عمل خواهد کرد. جانم فدای او که همانم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ای فرزندان من! به یاری او بشتابید، مبادا او را بی یار و یاورها سازید.
- حضرت محمد میفرمایند «المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقا و خلقا»^{۳۴} مهدی از فرزندان من است که هم اسم و کنیه من است و شبیه ترین مردم به من از نظر خلق و خلق (جسم) است.
- امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت می کنند»^{۳۵}.
- امام باقر علیه السلام فرمود: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت می کنند»^{۳۶}. این حدیث اشاره به دو اسمی بودن حضرت باب دارد. در فرهنگ معین آمده است: او (حضرت اعلی) به مرید های خاصش می گفت: «من آن مهدی صاحب الامر هستم»، سال بعد در مکه معظمه

دعوت خود را اظهار نمود و گفت: «علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو کس بودند، اینک آن هر دو منم، لذا نام من علی و محمد است»^{۳۷}.

نژاد قائم و اصحاب او و تعداد آنها

حضرت باب شیرازی، اصحابشان ایرانی و تعداد آنها در قلعه شیخ طبرسی ۳۱۳ بودند که با پرچم‌های سیاه از طرف خراسان قیام کرده به سوی مازندران حرکت نمودند.

- هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه ی ۵۴ سوره مائده سؤال کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بر شانه ی سلمان فارسی نهاد و فرمود: «منظور از این یاران، هموطنان این شخص هستند». سپس فرمود: «لَوْ كَانَ الدِّينُ مُعَلَّقًا بِالثُّرَيَا لَتَنَاوَلَهُ وَجَالٌ مِّنْ أَبْنَاءِ الْفَارَسِ»^{۳۸} یعنی اگر دین به ستاره ی ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت. این حدیث به این موضوع اشاره دارد که طبق احادیث، علم ۲۷ حرف است و تا ظهور حضرت مهدی ۲ حرف آن کشف شده و پس از ظهور او که با قیامت مقارن است، ۲۵ حرف بقیه کشف خواهد شد و این اتفاق در فارس می افتد، یعنی با ظهور حضرت اعلی در شیراز.
- امام صادق (ع) فرمود: «اتَّقِ الْعَرَبَ فَإِنَّ لَهُمْ خَبْرَ سَوْءٍ، أَمَا أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مَعَ الْقَائِمِ مِنْهُمْ وَاحِدٌ»؛ «از عرب بپرهیز، زیرا برای آنها خبر ناگواری است. آگاه باش که هیچ کس از عرب با قائم خروج نخواهد کرد»^{۳۹}.
- در آیه ۱۴۸ سوره بقره آمده است «أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا» یعنی هر کجا که باشید خداوند شما را حاضر می کند. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرمود: «منظور یاران قائم هستند که ۳۱۳ نفرند، به خدا سوگند منظور از امت معدوده (که در آیه ۸، سوره هود آمده) آنها هستند، به خدا سوگند در یک ساعت

همگی جمع می‌شوند همچون پاره‌های ابرپائیزی که بر اثر باد جمع و متراکم می‌گردد.^{۴۰}»

- «هرگاه دیدید که رایات سود (پرچمهای سیاه) از سوی خراسان (ایران) آمدند، خود را به آن پرچمها برسانید، اگر چه خویشتن را به روی برف بکشید، زیرا، مهدی خلیفه الله، در میان آنان است^{۴۱}».

خصوصیات یاران قائم

این موضوع دلالت بر جوانی اصحاب قلعه شیخ طبرسی و شجاعت همه یاران قائم دارد و ۲۰ هزار شهید خود گواه بر این موضوع است.

- امام علی علیه السلام فرمود: "اصحاب المهدی شباب لاکهول فیهم" یاران مهدی جوانند و بزرگسالی در میانشان نیست^{۴۲}."
- امام علی علیه السلام فرمود: "(یاوران مهدی علیه اسلام) فقط از خدا میهراسند، شهادت را میطلبند و همواره آرزو دارند که در راه خدا کشته شوند^{۴۳}."
- از امام صادق (ع) در حدیثی نقل شده که فرمود: «...گویا قلب‌های آنها به مانند تکه‌های آهن است، شکی در قلوب آنها راجع به خدا وجود ندارد. محکم‌تر از سنگ است...^{۴۴}».

تکرار غیبت مانند ادیان گذشته

وجه غیبت حضرت مهدی (علیه السلام) را می‌توان استمرار همان سنت حکیمانه ای دانست که در ادوار گذشته تاریخ، به غیبت معنوی و نه مادی بسیاری از انبیاء و اولیاء انجامیده است.

- امام صادق علیه السلام فرمود: "به درستی که آنچه از سنتهای انبیا گذشته در مورد غیبت‌هایشان به وقوع پیوسته، موبه مو درباره قائم ما اهل بیت رخ خواهد داد^{۴۵}."

- حضرت محمد میفرمایند: "آنچه در بنی اسرائیل واقع شد در میان امت من نیز مو به مو واقع می شود و دوازدهمین فرزند من از دیده ها غایب می گردد و دیده نمی شود^{۴۶}."

سال غیبت

این موضوع به سال فوت امام حسن عسکری (شروع غیبت) اشاره دارد.

- امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه های ۱۵ و ۱۶ سوره شریفه ی تکویر («فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» و «الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» یعنی سوگند به ستارگانی که باز می گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند) فرمود: «مراد از آن امامی است که در سال ۲۶۰ هـ. ق غایب می شود و آنگاه زمانی مانند شهاب درخشان در شب تاریک ظاهر شود^{۴۷}».

سال بعثت

این قسمت به سال ظهور یا بعثت حضرت باب، یعنی ۱۲۶۰ هجری قمری که درست هزار سال بعد از سال ۲۶۰ هجری قمری است، اشاره دارد.

- خداوند در قرآن شریف می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^{۴۸} یعنی نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار و [نیز] نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است. در این آیه، لغت "غَسَقِ اللَّيْلِ" به حروف ابجد، بدون در نظر گرفتن الف لام و با توجه به لام مشدد، برابر ۱۲۶۰ می باشد و اگر الف لام را نیز محاسبه کنیم (که در این صورت، لام دیگر مشدد نیست)، معدل ۱۲۶۱ می شود که در هر دو صورت درست است، زیرا سال بعثت ما بین ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ بوده است. اما علما این آیه را به معنی ظاهری برپا داشتن نماز و زمان آن در نظر

گرفته‌اند، در صورتی که اصلاً این سوره راجع به طرح احکام نیست زیرا در آیه قبل از آن بیان شده که سنت خداوند ارسال رسل است و این سنت تغییرناپذیر است. در این صورت معنی ظاهری این آیه با آیه قبل، بدون ارتباط است. پس مفهوم اصلی این آیه، عمر دیانت اسلام است، یعنی طلوع فجر اسلام تا غروب آن، که پیرایه سال ۱۲۶۰ است.

- ابن عربی از قول حضرت علی می‌نویسد: «در سال غرس (۱۲۶۰) شجره‌ی هدایت الهی در زمین کاشته خواهد شد.»^{۴۹} همچنین او و شیخ احمد احسائی (پیش از ایمان) از قول امام صادق ذکر کرده‌اند که: «وفی سنه الستین، یظهر امره و یثلو ذکره» یعنی در سال ۶۰ (به تصریح ابن عربی، سال ۱۲۶۰) ظهور الهی ظاهر می‌شود و ذکر او مرتفع می‌گردد.

توصیف دشمنان

این موضوع اشاره می‌کند که دشمنان قائم علماء هستند (که نهایتاً ایشان را به شهادت می‌رسانند).

- در حدیث است که «یظهر من بنی هاشم صبی ذوالکتاب و احکام جدید. الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء»^{۵۰} یعنی جوانی از بنی هاشم مردم را به احکام جدید فرا می‌خواند و اکثر دشمنانش علماء هستند.

رنج و عذابی که قائم متحمل می‌شود

این موضوع اشاره به دوران ۶ ساله پر از رنج و عذاب حضرت باب پس از اظهار امرشان دارد. (که البته با تسلط ظاهری قائم با شمشیر منافات دارد!)

- امام باقر علیه السلام فرمود: "صاحب این امر هنگامی که ظهور می کند از مردم رنج فراوان تحمل می کند نظیر آزار و اذیتی که پیامبر (ص) تحمل کردند و بلکه بیشتر^{۵۱}."
- امام قائم (عج) مکرر به لقب «شرید» در زبان ائمه علیهم السلام به خصوص، حضرت علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام، ذکر شده است. «شرید» به معنی رانده شده است. یعنی رانده شده از مردمی که آن حضرت را شناختند و قدر وجود نعمت او را ندانستند و در مقام شکرگزاری و مقام حقش برنیامدند، بلکه پس از اینکه از دست یافتن بر او ناامید شدند، به قتل و قمع ذریه ی طاهره ی ایشان پرداختند و به کمک زبان و قلم سعی بر بیرون راندن نام و یاد او از قلوب و اذهان مردم نمودند^{۵۲}.

شهادت قائم و محل آن

حضرت باب در ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ در تبریز شهید شدند.

- از امام حسن (ع) نقل شده که فرمود: «ما متا إلا مسمومٌ أومقتولٌ»^{۵۳} یعنی هیچ یک از ما امامان نیست جز آنکه مسموم یا شهید می شود.
- در حدیث است که «لابد ما راست از آذربایجان، خبر وحشتناکی که هیچ کس تاب تحمل آن نتواند.»^{۵۴} که اشاره به محل شهادت حضرت باب، یعنی تبریز دارد.

رجعت

این موضوع به معنای باطنی رجعت و زنده شدن زمین یا مردگان اشاره دارد.

- امام صادق علیه السلام آیه ۱۷ سوره حدید («إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش زنده می کند) را با ظهور امام

قائم (عج) تطبیق نمودند و فرمودند: «خداوند زمین را به عدالت قائم (عج) پس از مرگ رهبران ستمگر زنده می‌گرداند»^{۵۵}.

- امام کاظم (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا بِإِذْنِ رَبِّهِ» قیام حضرت مهدی (علیه السلام) فرمود: «مراد این نیست که خداوند زمین را با باران زنده می‌کند، بلکه خداوند مردانی را برمی‌انگیزد که زمین را با احیای عدالت و اقامه حدود الهی زنده می‌سازند»^{۵۶}.

رجعت امام حسین

این حدیث که در آن اشاره به اسم امام حسین علیه السلام شده، براحتی میتوان معنای حقیقی آنرا درک کرد، زیرا عنوان شده امام حسین بعد از قائم رجعت می‌کند و مطمئناً اشاره به اسم حضرت به‌الله است که حسینعلی میباشد.

- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِعَلِيِّ (علیه السلام) فِي الْأَرْضِ كَرَّةً مَعَ الْحُسَيْنِ، ابْنِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا»^{۵۷} یعنی بدرستی که برای (امیرالمؤمنین) علی علیه السلام و فرزندشان حسین صلوات الله علیهما بازگشتی به این زمین خواهد بود.

نعمت ظاهر و باطن

این حدیث اشاره به مفهوم باطنی تمام شدن نعمت و کامل شدن دین دارد.

- از امام کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت در تفسیر آیه ی ۲۰ از سوره شریفه ی لقمان («وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» یعنی و (خداوند) نعمتهای ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان گردانیده است) فرمود: «نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت باطنه، امام غایب است»^{۵۸} و در مواضع بسیاری از قرآن، نعمت به امام عیبه السلام تفسیر شده است.

۶. این مسئله که امام زمان هنگامی ظهور می‌کند که اوضاع جامعه نابسامان و تعداد

مسلمانان حقیقی کم باشد

در ابتدا باید منظور از این سؤال روشن شود. آیا منظور این است که هیچ کدام از علامات اشاره شده در قرآن و دیگر کتب آسمانی، ارزش تفکر نداشته و صرفاً باید منتظر روزی بود که مؤمنان حقیقی کم شود؟ آیا منظور نفی ظهور موعود الهی است؟

در استدلال برای یک موضوع مهم، همیشه دلایل قویتر، مستحکم تر و مستندتر ارجحند بر دلایل دیگر، همانطور که نشانه های بسیار مهم تر از این مطلب در ظهور قائم نیز وجود دارند. برخی از این دلایل، بشارات کتب مقدسه است به ظهور حضرت باب که با تفکر بر آنها، می‌توان دریافت که زمان ظهور موعود در آینده نخواهد بود، بلکه از زمان ظهور او، قریب ۱۶۵ سال می‌گذرد. برای اطلاع بیشتر در این مورد، به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" و "چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده‌اند" مراجعه کنید.

اما مسئله اصلی این است که اوضاع نابسامان جامعه و تعداد اندک مؤمنان حقیقی را چه کسی تعیین می‌کند؟ آیا علما مسئول این کار هستند؟ در این صورت هیچ گاه از سوی آنها چنین مطالبی اعلام نخواهد شد، چرا که در هر دوره ای، علمائی که به مقام و منصبی رسیده‌اند، برای حفظ موقعیت خود حاضر نیستند حقیقت را افشا کنند. علاوه بر این، علما و کارشناسان دینی، خود در تفسیر این موضوع اتفاق نظر ندارند. اگرهم قرار است که هر فرد خودش مسئول تعیین این وضعیت باشند، باز هم چون عقل هر کس یک جور حکم می‌کند و افکار متفاوت است، بنابرین نمی‌توان به آن نیز استناد کرد. بسیاری برآنند که باید مقدمات ظهور او را با اصلاحات و تربیت جامعه آماده کنیم، نه اینکه منفعل مانده و دین و مردم را به حال خود بگذاریم و منتظر اوضاع نابسامان شویم. جالب است بدانیم که کمی قبل از ظهور موعود، از جمله معدودی از مسلمانان و مسیحیان در ایران و سایر نقاط

جهان پیدا شدند که نزدیکی زمان ظهور را از وضعیت بد جامعه و با توجه به بشارات و شرایط مذکور در کتب آسمانیشان احساس کردند و عملاً نیز آماده استقبال از آن شدند.^{۵۹}

برای اینکه مفهوم کمی تعداد مؤمنین حقیقی بهتر نمایان شود، چندین حدیث از حضرت محمد و امام صادق ذکر می‌شود. حضرت محمد پیش بینی فرموده بودند که: «ستفراق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهما فی النار الا واحده» یعنی به زودی امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهد شد که همه آنها، جز یکی در آتش جهنم هستند و امام صادق فرمودند: «ارتد ناس بعد نبی الا ثلاث او سبعة» یعنی مردم بعد از وفات پیامبر مرتد شدند به جز سه یا هفت نفر. حضرت باب در باره این حدیث فرمودند: «چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت، در ایمان به آن نفس هویت، ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آن که کل به اعمال قرآن عمل می‌کردند... امروز که می‌بینی که کل مؤمن اند به امیرالمؤمنین به واسطه آنست که خلاف ندیده، در دون محبت او پرورش ننموده و الا اگر همین نفوس، صدر اسلام می‌بودند همان "ثلاثه" که در حدیث موضوع شده، می‌دید...»^{۶۰}

امام باقر می‌فرمایند: «الناس کلهم بهائم (ثلاث مرات) الا قلیل من المؤمنین و المؤمن غریب (ثلاث مرات)»^{۶۱} یعنی مردم همگی از چهار پایانند (این جمله را ۳ بار تکرار کردند)، سپس فرمودند جز اندکی از مؤمنین و مؤمن غریب است (این جمله را هم ۳ بار فرمود) و نیز امام صادق می‌فرماید: «زن مؤمن از مرد مؤمن کمیاب تر است و مرد مؤمن کمیاب تر از کبریت احمر است. کدام یک از شما کبریت احمر را دیده اید؟». مترجم اصول کافی می‌گوید که در زبان عرب، هر شیء کمیاب به کبریت احمر یا اکسیر تشبیه می‌شود. و نیز در همان جا می‌فرمایند: «هان به خدا اگر من در میان شما سه تن مؤمن پیدا می‌کردم که حدیث مرا نگه دارند و فاش نکنند، روا نمی‌دانستم هیچ حدیثی را از آنها نهان دارم». بنا بر این حدیث، نابسامانی و کمی تعداد مؤمنان حقیقی منحصر به نزدیکی ظهور قائم نبوده است.

سدیر صیرفی گوید: "خدمت امام صادق رسیدم و عرض کردم: به خدا که خانه نشستن برای شما روا نیست، فرمود: چرا ای سدیر؟! عرض کردم: برای بسیاری دوستان و شیعیان و یاورانی که داری. به خدا که اگر امیرالمؤمنین به اندازه شما شیعه و یاور و دوست می داشت، تیم وعدی (قبیله ابوبکر و عمر) نسبت به او طمع نمی کردند (و حقیقتش را غصب نمی نمودند) فرمود: ای سدیر، فکرمی کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار. فرمود: صد هزار؟! عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا، حضرت از سخن گفتن با من سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسانست که همراه ما تا ینبع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم و الاغ را سوار شدم، حضرت فرمود: ای سدیر، می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیبا تر و شریف تر است، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز در آن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم، حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگر شیعیانم به شماره این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و شمردم، هفده رأس بودند." ۶۲

حمران بن اعین گوید: "به امام باقر (ع) عرض کردم: قربانت، چه اندازه ما شیعه کم هستیم، اگر در خوردن گوسفندی شرکت کنیم آن را تمام نکنیم، فرمود: خبری شگفت تراز این به تو نگویم؟ مهاجرین و انصار (پس از پیغمبر، از حقیقت ایمان) بیرون رفتند مگر با انگشت اشاره کرد - سه تن (سلمان و مقداد و ابوذر). حمران گوید: عرض کردم: قربانت، عمار چگونه بود؟ فرمود: خدا رحمت کند ابا الیقظان عمار را که بیعت کرد و شهید گشته شد. من با خود گفتم: چیزی بهتر از شهادت نیست (پس چرا عمار هم مثل آن سه تن

نباشد؟). حضرت به من نگریست و فرمود: مثل این که تو فکرمی کنی عمار هم مانند آن سه تن است، هیهات، هیهات (که مثل آنها باشد)". و از امام کاظم نقل شده است: «چنین نیست که هرکه به ولایت ما معتقد شد مؤمن باشد، بلکه آنها همدم مؤمنین قرارداد شده‌اند».^{۶۳} و در بحار الانوار ذکر شده است "شیعه حقیقی مانند سرمه در چشم و نمک در غذا قلیل خواهند بود"^{۶۴}.

با این احادیث معنی این بیان حضرت محمد نیز روشن می‌شود که فرمودند: «الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً کما بدأ غریباً؛ فطوبی للغریاء» یعنی اسلام غریب آغاز شد و بزودی مانند آغاز خود، غریب بر خواهد گشت.

با این توضیحات، آیا حقیقتاً به جز خدا کسی می‌تواند تشخیص دهد که معنی و منظور از نابسامانی و کمی تعداد مؤمنین حقیقی چیست؟ تحقق وعده‌ها در این احادیث منوط به چه زمانی است؟ در قرآن شریف آمده است که «یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۶۵}. یعنی روز قیامت روزی است که می‌آید آسمان به دودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را و این است عذاب الیم. امروز کدام دخان اعظم تر و مهلک تر از این غباری است که جهان را فرا گرفته و همه از پیدا کردن راه حل برای نجات بشر، عاجز مانده‌اند؟ مشخصاً تمامی این اوضاع نابسامان اتفاق افتاده است، و مؤمنین واقعی نیز بسیار اندکند، چرا که با نگرشی به تاریخ جهان می‌بینیم که تمامی سلسله‌های حکومتی در ایران و جهان، یکی پس از دیگری با سقوط مواجه شده‌اند و با آنکه طالب رهایی بشر از ظلم بوده‌اند، همه با شکست روبرو شدند. اما حضرت بهاءالله در تاریک‌ترین و منحط‌ترین زمان تاریخ که لزوم آن به شدت محسوس بود، ظاهر شدند تا به تدریج جهان را به سوی وحدت کامل پیش برند.

۷. اگر امام زمان ظهور کرده، پس چرا صلح برقرار نشده است؟

درست است که در همه کتاب های آسمانی قبل مژده داده شده است که در آخرالزمان شخصی از طرف خدا ظهور می کند که صلح و دوستی و عدالت را به ارمغان می آورد، اما برای آمدن آن موعود، شرایط و توصیفات نیز در آن کتب ذکر شده است. متأسفانه اکثر پیروان، به معنی حقیقی این شرایط و توصیفات توجه نکرده، در ذهن و فکر خود انتظارات غلطی برای ظهور آن حضرت تصور کردند که مخالف کتب آسمانی شان می باشد. مثلاً در احادیث اسلامی آمده که خود امام زمان و پیروانش دچار بلا یا وحسب و زندان و شهادت هم می شوند، چنانکه در یکی از کتاب های شیعه آمده است: "حضرت مهدی (عج) بعد از هفت یا نه سال حکومت به شهادت میرسد"^{۶۶} و در کتاب دیگری آمده است که امام حسین پس از مهدی، او را دفن می کند^{۶۷}؛ حال آنکه همه فکرمی کنند او می آید و یک روزه پیروز می شود و ۷ یا ۹ سال حکومت می کند و پس از او دنیا تمام می شود!

اما اگر چنین باشد که خداوند دنیایی بیافریند و پیامبرانی بفرستد و اکثر مردم به آن انبیاء ظلم کنند و تعالیم ادیان را کامل اجرا نکنند و اجرای کامل آن موعول به ظهور موعود و منجی همه ادیان شود و پس از آن همه گریه و زاری برای تعجیل ظهور، موعود بیاید و همه را مجازات کند و ظالمین را بکشد و دنیا تمام شود، این نه با عقل جور در می آید و نه با آیات کتب آسمانی و احادیث اسلامی. به عکس، در احادیث است که پس از قائم، حضرت مسیح دوباره ظاهر شده و حکم جهاد برداشته می شود: «لا ینقطعُ الجهادُ عن امتی حتی ینزلُ عیسی بنُ مریم^{۶۸}» یعنی جهاد از امت من قطع نمی شود تا اینکه عیسی پسر مریم بیاید، و همچنین علمی که ۲۷ حرف است و همه پیامبران قبل از قائم موعود فقط دو حرف از آن را آورده اند، به واسطه ظهور حضرت قائم موعود، چنان رشد می یابد که ۲۵ حرف باقی مانده از آن نیز توسط آن حضرت آشکار می گردد و نیز صالحان وارث زمین می شوند و جنگ های شش هزار ساله بشر تمام می شود و صلح برقرار می گردد.^{۶۹}

این توضیحات برای این است که بدانیم راجع به چگونگی تحقق صلح و عدالت پس از ظهور قائم، تصوّرات نادرستی به وجود آمده است. در حدیث می فرماید: قائم که بیاید، «يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجوراً»^{۷۰} یعنی خداوند دنیا را پر از عدل و قسط خواهد نمود، همانطور که از ظلم پر شده است. بدیهی است که ظلم، حداقل در دوره ای ۶۰۰۰ ساله به شکلی تدریجی به وجود آمده و بنا بر این عدل و صلح نیز تدریجاً ایجاد خواهد شد، و واضح است که ساختن و برپایی عدالت بسی دشوارتر از تخریب و ظلم است، و بساط این جهان مادی اینچنین نیست که قائم موعود بیاید و یک شبه جهان اسیر جنگ های ۶۰۰۰ ساله را جامعه ای صالح و عدل ببوشاند، زیرا سنت الهی این گونه نبوده و نیست والا او به همه چیز قادر و توانا است.

با توضیحات فوق باید گفت طبق وعده های قرآن و احادیث، قائم موعود، حضرت باب، که در شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ ه. ق. قیام و دعوت خود را (که طبق آنچه قبلاً گفته شد، همان قیام قیامت است) آغاز نمودند، در همان لحظه و مرحله اول، دانه صلح و عدالت را به ید قدرت الهی کاشتند. قرآن مجید از این مرحله با عبارت «كَلِمَاحِ الْبَصْرِ»^{۷۱} یعنی مانند یک چشم به هم زدن، یاد می فرماید. این دانه در مرحله دوم، به مرور تبدیل به نهال و درخت مقدّس تنومندی می گردد که به تدریج سایه خود را در جهان خواهد گسترد و میوه عدالت و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی خواهد داد. قرآن مجید از این مرحله و حالت رشد با تعبیر طول کشیدن قیامت به مدّت ۵۰۰۰۰ روز یاد فرموده است^{۷۲}. چنین است که حال آن دانه کاشته شده در بیش از ۱۶۰ سال پیش، در حال رشد است و به مرور ثمره صلح و عدالت خواهد داد و در ادوار دیگر نیز به رشد خود ادامه خواهد داد.

در قرآن مجید همچنین اشاره شده که در همان "لمحه"، چنان سریعاً به حساب انسان ها رسیدگی می شود که خود نمی فهمند، چه که آیات قرآن مجید، خداوند را "سریع

الحساب" و "سریع العقاب" توصیف فرموده و پس از آن محاسبه معنوی، به مرور آثار ظهور قائم آشکار می‌گردد، چنانکه با آمدن حضرت باب، آن محاسبه انجام شد و آثار آن ادامه دارد و در حال ظهور و بروز است.^{۷۳} در مورد چگونگی حساب و کتاب مزبور، از حضرت علی نقل شده است که خداوند در روز قیامت، حساب مردم را رسیدگی می‌فرماید "همان طور که به آنان روزی می‌دهد و آنها او را نمی‌بینند"^{۷۴}.

در این مورد، حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: «شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می‌نمود که حساب خلائق در ظهور بدیع [دین بابی] چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟... ذکر شد که این مدت مگر تلاوت فرقان [قرآن] ننموده و آیه مبارکه را که می‌فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ^{۷۵}» [یعنی در روز قیامت از گناه هیچ جن و انسی پرسش کرده نمی‌شود] را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید، بلکه سؤال به لسان و بیان نیست، چنانچه همین آیه مشعر و مدلل بر آن است؟ و بعد می‌فرماید: «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ^{۷۶}» [یعنی گناهکاران به سیما و قیافه شان شناخته می‌شوند و سپس به موهای پیشانی و قدم‌ها گرفته می‌شوند]. این است که از وجهه، حساب خلائق کشیده می‌شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می‌گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح‌اند.»

اما دیانت بهائی وعده صلح قریب الوقوع را می‌دهد که پایه‌های آن در حال شکل گرفتن است. امر بهائی برای جهانگیر شدن و برقرار کردن صلح احتیاج به جهانی نو دارد، که لازمه اش از بین رفتن نظم کهن و تولد نظم نوین جهانی است. به فرموده حضرت ولی امرالله دو جریان موازی در عالم با یکدیگر در حال حرکتند؛ یکی مخرب و دیگری سازنده. جریان مخرب نظم کهنه را از بین می‌برد و جریان سازنده نظم نو را به وجود می‌آورد. هرچند

سرعت جریان مخرب بسیار زیاد است، اما تأسیس نظم نوین احتیاج به زمان دارد. مورد دیگری که باعث شده، حرکت جریان دوم کند شود، وجود مغرضین امر بهائی و همچنین عامل نبودن بهائیان به فرمایشات حضرت بهاء الله است، چنانکه می فرمایند: «اگر احبا عامل بودند به آنچه مامورند، حال اکثر من علی الارض بردای ایمان مزین بودند»^{۷۷}.

۸. چرا حضرت اعلی ابتدا خود را باب و سپس امام زمان و پیامبر جدید نامیدند؟

دعوت حضرت باب در اوایل ظهور مقام خویش را تنها برای عده معدودی آشکار ساختند و به جهت پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، برای عوام خود را باب معرفی نمودند، ولی پس از مدتی که امر انتشار وسیع تری یافت، حقیقت امر را بر همگان آشکار ساختند و فرمودند که قائم موعودی (امام زمان) هستند که همه ادیان انتظار ظهورشان را می کشیده اند و خداوند ایشان را با شریعت مستقلی مبعوث فرموده است. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آمادگی پذیرش این امر عظیم را پیدا کند.

نکته مهم این است که در ابتدا مردم گمان می نمودند که منظور حضرت اعلی از کلمه "باب"، بابیت امام زمان است، اما به فرموده حضرت عبدالبهاء "از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزتست و دارنده کمالاتی حصرو حد باراده او متحرکم و بجبل ولایش متمسک"^{۷۸}. در واقع حضرت باب، باب من یظهره الله، حضرت بهاء الله بودند.

مشابه این مراحل تدریجی را در ادوار گذشته نیز می توان یافت. هنگامی که مردم در ابتدای ظهور حضرت مسیح ایشان را رجعت یحیی می خواندند، آن حضرت برای جلوگیری از

آشوب، سکوت می کردند و حضرت محمد نیز در ابتدا برای جذب اعراب و جلوگیری از بلوا، در آیات غرانیق به مدح و ستایش بت‌ها می پرداختند.

۹. اگر حضرت باب پیامبر است، پس چرا توبه کرده است؟

مطالبی که در مورد توبه نامه ایشان موجود است از جعلیاتی است که سالها بعد از شهادت ایشان به بازار آمد و هیچ گونه نشانی از سندیت ندارد. باید پرسید که چرا این توبه نامه پس از گذشت بیش از نیم قرن، ناگهان سر از مجلس شورا بدر آورد؟! چندین مسأله در مورد این ادعا سؤال برانگیز است که در چند قسمت به آنها پرداخته می شود.

شهادت حضرت باب

سید علی محمد معروف به حضرت باب با دو نفر از مریدان خود به نام های سید حسین کاتب و محمد علی زنوزی در زندان چهریق بوده اند. شخص اول منشی حضرت باب بوده و آن طور که خود می گوید به دستور حضرت باب توبه می کند تا مدارک و نوشتجات او را حفظ کرده، به دست طرفداران او برساند. او چنین می کند و از مرگ نجات پیدا می کند. دلیل درستی این مطلب این است که سید حسین بعدا در تهران دستگیر می شود و چون دیگر حاضر به تقیه و توبه نیست، با فجع ترین وضع با عده دیگری از بابیان کشته می شود. اگر مسأله توبه نامه صحت دارد چرا حضرت باب را به شهادت رساندند و یکی از طرفداران او را که توبه کرد آزاد نمودند؟

شهامت و استقبال از مرگ پیروان حضرت باب

اگر واقعا حضرت باب توبه کرده بود آیا هیچ انسانی می‌تواند قبول کند که صاحب ادعا خود توبه کند و همبند او که از مریدان او است با چنان شهامت بی نظیری مرگ را با آغوش باز بپذیرد؟ در باره این شخص که نام او ملا محمد علی زنوزی و ملقب به انیس است، در کتاب "شرح حال رجال ایران" تحت نام محمد علی، چنین نوشته شده است^{۷۹}:

"میرزا محمد علی هنگام ورود باب به تبریز به او گروید و از پیروان خاص و خالص وی گردید. در روز تیرباران باب با التماس و اصرار زیاد از مامورین تقاضا می‌کرد که اول او را بکشند ولی چون از اقوام سید علی زنوزی از علمای بزرگ تبریز بود میل داشتند که کشته نشود. سید علی دستور داد زن و بچه او را به نزد او آوردند شاید دیدار آنان در وی اثر کند و از عقیده خود برگردد. زن و دخترش سه ساله هر چه اصرار کردند مؤثر نیافتاد و محمد علی به گفته های زنش اعتنائی نکرد و او را از پیش خود راند. زن که از وی مأیوس شد دختر را پیش پدر فرستاد. دختر دامن پدر را گرفت و به او گفت بابا بیا با هم برویم. ملا محمد علی روی دختر خود را بوسید و او را نزد مادر فرستاد. در وقت تیرباران تیرها سهوا و یا عمدا به خطا می‌رفت. در این بین تیری به ملا محمد علی اصابت می‌کند. روی خود را به باب کرده به وی گفت از من راضی شدی؟"

معین السلطنة در کتاب خود این عبارت را به عربی "أرضیت عنی یا مولای؟" ذکر کرده است. حال چه کسی قبول می‌کند که صاحب ادعا خود توبه کند، اما یکی از مؤمنان او با این شهامت و از خود گذشتگی مرگ را با آغوش باز بپذیرد و زن و بچه خود را بی سرپرست بگذارد و حتی به گریه و زاری طفل خردسالش هم اهمیتی ندهد و حاضر نشود تا لحظه مرگ از مولایش جدا شود و بخواهد در حالی که سرش بر سینه محبوب است، هدف تیر ناجوانمردان گردد؟ آیا می‌شود قبول کرد که صاحب ادعا خودش امی باشد و از گفته های خود هم توبه کند، ولی صد ها نفر که در بین آنان عده زیادی از روحانیون

بوده‌اند مؤمن به او شوند و با آن شهادت و از خود گذشتگی که سبب شگفتی مردم آن زمان شد دست از جاه و مقام زن و بچه بردارند و با آغوش باز مرگ را بپذیرند؟ بابیان با چنان شهادت استقامتی در راه ایمان خود پای فشردند که دوست و دشمن را به تحسین واداشتند.

انتشار ردیه های مختلف بر ضد آن حضرت

چندین سال است که مخالفان در رد آن حضرت مقالات متعددی نوشته و از ایشان بدگویی می‌نمایند. حال سؤال اینست که اگر حضرت باب توبه کرده‌اند، چه لزومی دارد بعد از سالیان دراز، علیه کسی که به اسلام بازگشته است، ردیه نوشته شود؟

برگزاری فریبانه مجلس ولیعهد و طرح سؤالات بی ربط

این اتهام مربوط به جلسه گفتگوی ایشان با روحانیان تبریز و در مجلس ولیعهد بوده است. در این مجلس از طرف روحانیون سؤالاتی مطرح شد که هیچ ربطی به ادعای حضرت باب نداشت و اگر هم ایشان به آن سؤالات مطابق میل روحانیون جواب می‌دادند، دلیل صدق ادعایشان نبود. در کتاب "گفت و شنود سید علی محمد باب با روحانیون تبریز" (نوشته حسن مرسلوند ۱۳۷۴) سندی به نام "ناموص ناصری" به طبع رسید که نویسنده آن، این سند را برای هدیه به ناصرالدین شاه و به نام او نگاشته است؛ از این رو نمی‌توانسته است مطالبی خلاف واقع برای شاهد عینی بنویسد، زیرا ناصرالدین شاه نیز دز آن مجلس حضور داشته است. در این کتاب علت طرح سؤالات بی مورد چنین ذکر شده است: "چون محاورین این مجلس اشخاص عالم حکیم بوده‌اند دیدند که اگر طرح گفتگو با مشارالیه با بعضی مسائل غامضه حکمی و مشاکل علوم مکتومه که مشرع هر خائضی نیست بیاندازند و مجیب به طریق مغالطه و کافر ماجرائی پیش آید نه اکثری از مجلس و نه سامعین که غایب‌اند تشخیص قول محق از مبطل را نداده کار به کلی در پرده اشتباه و خطا

مستور مانده انعقاد آن مجلس نسبت به سایرین بالمره خالی از فایده خواهد بود و بر علم خود محاورین نیز چیزی نخواهد افسود، چه ایشان خود پیش از وقت مراتب جهالت و نادانی او را سنجیده داشتند... پس از ابتدا باب فحص و سؤال از اینگونه مسائل را که شبهه پرداز است مسدود داشته مسائلی را پیش آوردند که خواص و عوام در فهم صحیح و سقیم و منتج و عقیم آن مساوی اند^{۸۰}". نمونه ای از سؤالات مطرح شده بدین قرارند: سؤال نظام العلما از باب: "پادشاه ما درد پای نقرس دارد شما دعا کنید این درد پا رفع شود تا ما همه به تو ایمان بیاریم^{۸۱}". سؤال ملا محمد ممقانی: "کسور حساب چند تا است^{۸۲}؟". در ادامه: "از تو میپرسم بگو طلاق در شرع ما چند قسم است، طلاق بدعت کدام است، طلاق سنت کدام^{۸۳}".

طرح اینگونه سؤالات ابتدائی از شخصی که ادعای صاحب شریعت جدید بودن را داشته چه معنائی می توانسته داشته باشد؟ این سؤالات دقیقاً حساب شده مطرح شده اند. علت طرح سؤالات نامربوط ترس روحانیان از رویارویی با حضرت باب بوده است که بدین ترتیب موفق می شوند جلسه را به مسخرگی برگزار کنند و به هدف خود برسند. آیا اگر سید باب به همه سؤالات مطرح شده جواب قانع کننده هم می داد، دلیل بر صحت ادعای او بود؟ این سؤالاتی است که هر طلبه جوانی که یک سال در مدارس علمیه بوده است می توانست جواب بدهد. بنابراین چگونه ممکن است در چنین مجلسی که عمداً به مسخرگی برگزار شد، حضرت باب از ادعای خود توبه کرده باشند؟ در این باره در همان کتاب از قول ملا محمد ممقانی آمده است: "حال در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و افتتاح وحی تاسیسی و آیتان به مثل قران و غیره در سر آنها باقی هستی؟ گفت آری. فرمودند از این عقائد برگرد خوب نیست خود و مردم را عبث به مهلکه نیانداز! گفت حاشا و کلا! پس مرحوم والد قدری نصایح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیافتاد^{۸۴}". ملا محمد مامقانی به سید باب میگوید: چون من

توبه مرتد فطری را قبول میدارم اگر از این عقائد اظهار توبه نامئی من تورا از این مهلکه خلاصی میدهم. گفت حاشا! حرف همان است که گفتم و جای توبه نیست^{۸۵}." دیگری پرسیده آیا بر همان دعوی صاحب الامر که در مجلس ولیعهد نمودی هستی؟ و وقتی پاسخ مثبت حضرت باب را می شنود، می گوید من این فتوای قتل را همان موقع نوشتم. پس بنا برگفته های شاهد عینی جلسه، توبه ای در کار نبوده است و جلسه با خدعه و تزویر برگزار گردیده است. گذشته اگر حضرت باب در مجلس ولیعهد توبه کرد، چرا او را دوباره در قلعه چهریق زندانی کردند و چگونه با وجود توبه، در زندان به دعوت خود ادامه داد؟

نزول آثار پس از محاکمه

محاکمه حضرت باب در سال ۱۲۶۴ هجری انجام گرفته است و بعد از محاکمه، آثار متعددی از ایشان نظیر پنج شأن و هیکل الدین و غیره که به طبع رسیده اند، موجود است. چگونه ممکن است که حضرت باب توبه کرده باشد و بعد از آن دوباره به نزول آیات پردازند؟!

جایز بودن توبه و تقیه در دیانت اسلام و بابی

توبه در دائرة المعارف شیعه چنین تعریف می شود: "بازگشت و پشیمانی از گناه یا از هر کاری که بهتر از آن می توانست کرد و نکرده است"^{۸۶}.

در اینجا بررسی مسأله غرانیق کمکی به حل این مشکل می نماید. مسأله غرانیق مربوط به دو آیه از سوره النجم (نازل در مکه) است. حضرت رسول (ص) برای جلب نظر مخالفین و تخفیف در مخالفت آنها با اسلام، سه بت معروف دوران جاهلیه مربوط به آنها را طایران بلند پروازی می نامند تا شاید امیدی هم به شفاعت مخالفان به وجود آید. اهالی قبیله قریش چون احترام رسول اکرم (ص) را نسبت به بت های خود مشاهده می نمایند به سجده می افتند. البته شکی نیست که حکمت الهی اینگونه اقتضاء کرده که برای نجات برخی از

انسانها، در ابتدا مطابق میل آنها رفتار شود تا به آن حضرت متمایل شوند. این دو آیه در کلام الله مجید به آیات شیطانی معروف هستند که از قرآن کریم حذف شده‌اند، و برخلاف نظر آن حضرت، مسلمین معتقد هستند که این دو آیه را شیطان به آن حضرت القا نموده است. در تفسیر جلالین، در شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج، این مطلب ذکر شده است که حضرت رسول (ص) بعد از این واقعه ناراحت می‌شوند و بدین سبب خداوند با نزول این آیه حضرت را آرامش خاطر می‌دهد و قید می‌شود که این مسأله برای پیغمبران قبل از تو هم اتفاق افتاده است. "ما پیش از تو هیچ رسولی یا نبیئی نفرستادیم مگر آنکه چون به خواندن آیات مشغول شد، شیطان در سخن او چیزی افکند و خدا آنچه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد. سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است." پس این مسأله که فرستادگان الهی در بعضی از مواقع بر اثر مخالفت های بزرگان قوم با آنها مماشات می‌کنند تا بلکه بتوانند آنها را از لجاج باز دارند تازگی ندارد. در این باره به مسائل گوناگونی در قرآن کریم برمی‌خوریم که با اهل لجاج و عناد مماشات شده است. بنا بر این حتی اگر نعوذ بالله حضرت باب توبه هم کرده بودند، باز این مسأله حقانیت ایشان را زیر سؤال نمی‌برد.

و اما در دائرة المعارف شیعه در تعریف تقیه به نقل از شیخ صدوق چنین آمده است: "تقیه عبارت است از کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد از مخالفان و ترک مبارزه با آنان نظریه ضرر دینی یا دنیوی که ممکن است اظهار حق در پیش داشته باشد^{۸۷}". ریشه تقیه را می‌توان در کلام الله مجید جستجو کرد. در سوری النحل آیه ۱۰۶ خداوند می‌فرماید: "کسی که پس از ایمان به خدا کافر می‌شود، نه آن که او را به زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است، بل آنان که در دل را به روی کفر می‌گشایند، مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ برایشان مهیا است." این آیه زمانی نازل شده که عمار را با پدر و مادرش به نام سمیه و با عده ای از مؤمنان اسیر کردند، آنها را

شکنجه می‌کردند تا توبه کنند. عمار از روی ناچاری و از ترس مرگ توبه می‌کند و از بت‌های آنان به نیکی یاد می‌نماید. ولی بعدا پشیمان می‌شود و نزد پیغمبر می‌رود. حضرت او را دلداری می‌دهد و می‌فرماید که "عمار پراز ایمان است از سرتا به پا"^{۸۸}. از این کلام حق، می‌توان فهمید آن است که اگر در زیر فشار، شخص اعتراف به مسأله ای کرد، اعتباری ندارد. در باره لزوم تقیه در معانی الاخبار از امام صادق (ص) چنین روایت شده است: «تقیه سپر محافظ مؤمن است. و کسی که تقیه را رعایت نکند ایمان ندارد».^{۸۹} همچنین از ایشان روایت شده که می‌فرمایند: نُه دَهْم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد دین ندارد^{۹۰}. به همین علت ائمه در دوران حکومت‌های اموی و عباسی، خود بدان عامل و همواره اعتقادات خود را برای حفظ جان و مال خویش پنهان نگاه می‌داشته‌اند. گذشته از این، تقیه در دیانت بابی نیز جایز است. بنا بر این حتی اگر نعوذ بالله حضرت باب هنگامی که پاهای ایشان را به چوب بستند، توبه کرده‌اند، مطابق کلام خدا و ائمه اطهار این توبه اعتباری ندارد، بلکه از واجبات دین مبین بوده است.

جعلی بودن خط و ساختار توبه نامه

از لحاظ ساختاری نیز این نوشته دارای اشکالات فراوانی است که آن را فاقد اعتبار می‌سازد. این برگه نه دارای مهر است و نه امضاء و نه تاریخ، نه در متن آن اشاره ای به هویت نگارنده شده و نه خط آن با خط حضرت باب مطابقت دارد؛ با وجود اینکه در مکتوبات حضرت باب همواره امضاء و مهر ایشان با نقش "یا علی یا محمد" به چشم می‌خورد. و نه حتی ذکری از توبه نسبت به ادعائی خاص گردیده و تنها سخن از استغفار در پیشگاه الهی رفته و تا حدود نیم قرن کسی از وجود چنین چیزی اطلاع نداشت و به یکباره ظاهر شد و مورد استناد مخالفین دیانت بهائی قرار گرفت. در حدود همان سالها یکی از علماء بی شرم مطلبی مشابه با عنوان "یادداشت‌های کینیاز دالگورکی" نوشت که در آن از قول سفیر وقت روسیه ادعا می‌گردید که من باب را وادار به ادعای پیغمبری کردم تا

در بین مسلمانان اختلاف بیندازم. این نوشته بعنوان سند در سطحی وسیع از سوی انجمن حجّیه توزیع گردید ولی خیلی زود محققین مسلمان همان دوره هویت جاعل را کشف و بی اساس بودن آنرا افشاء نمودند. تأسف انگیز است که بعد از سالها هنوز هم این قبیل مهملات مورد استناد برخی بظاهر محققین قرار می‌گیرد. حزن انگیز است که کینه و تعصب و یا طمع حفظ مقام و ثروت آنچهان قلوب دشمنان کیش یزدان را سخت نموده که جایی برای انصاف و مروت باقی نگذاشته است.

اما نکته اینجاست که اگر کسی متن توبه نامه ای را بنویسد، باید خود آن را امضا کند، نه آنان که آرزومند شنیدن توبه او هستند. بنابراین نه تنها ناصرالدین شانزده ساله، بلکه اگر همه افراد حاضر در مجلس امضاء می‌کردند و قسم هم می‌خوردند که باب توبه کرده، سندیتی به این ورقه نمی‌داد. همچنین اگر ناصرالدین که بسیار مورد کم توجهی و بی مهری محمد شاه بود و او به خیال خود با این ادعا (اگر فرض بر اصالت امضاء ناصرالدین باشد) خواسته توجه شاه را به توانائی خود در مغلوب کردن باب جلب نماید، در این کار از غلو و دروغ بهره برده است و شاهد بر بی اعتباری آن، این است که اگر چنین امری با اطلاع ناصرالدین شاه اتفاق افتاده بود، پس چرا از چنین سند مهمی برای مجاب و ساکت کردن بابیان، که در دوران حکومت او در نقاط مختلف ایران درگیر جنگ با نیروهای دولتی بودند، استفاده نشد؟

۱۰. چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده‌اند؟

ابتدا توجه کنید که دو ظهور به فاصله ۹ سال اتفاق افتاد، نه ۲ سال و در این مورد نیز حدیثی نقل شده است که این مسأله را تأیید می‌کند.^{۹۰}

طبق کتب آسمانی همچون تورات و قرآن، پیامبران قبل به مدت حدود ۶۰۰۰ سال، در دوره ای که با حضرت آدم شروع و با حضرت محمد خاتمه می‌یابد، انسان‌ها را از بت پرستی منع و به یکتا پرستی دعوت کردند. چنانکه ادیان بابی و بهائی اشاره کرده‌اند، این دوره ۶۰۰۰ ساله، به دوره کودکی بشر تشبیه شده است. در این دوره ۶۰۰۰ ساله که به آن کورآدم گفته می‌شود، پیامبران، بشر را آماده کردند تا در پایان دوره مزبور (یعنی آخرالزمان و قیامت دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم) به دوره بلوغ و جوانی خود وارد گردند. درحقیقت، آخرالزمان به معنای پایان دوران بشر نیست، بلکه منظور، پایان دوره ۶۰۰۰ ساله مزبور و شروع دوره ای به مراتب عظیم ترمی باشد. ورود به مرحله جدید بلوغ بشری، پس از بیش از ۶۰۰۰ سال کودکی، به قدری حساس و مهم بود و لزوم آمادگی برای تغییرات عظیم در فرهنگ بشری در بُعد جهانی، بقدری حیاتی بود و به چنان قوای روحانی شدیدی احتیاج داشت که نیاز بود دو ظهور پی در پی واقع شود. حضرت باب اول ظاهر شدند تا علف‌های هرز خرافات و پیرایه‌هایی را که توسط بعضی غافلین در طول ۶۰۰۰ سال درگستان ادیان آسمانی و جامعه بشری روئیده بود، از بین ببرند و همه را آماده کنند تا پس از ایشان، حضرت بهاء الله با ظهورشان، دانه درخت نظم جدید بشری را در آن بکارند تا طبق وعده انبیاء قبل، بمرور ثمرات آن، که صلح و بلوغ و عدالت و وحدت جهانی خواهد بود، آشکار گردد. در تمام متون مقدسه ادیان قبل نیز به اشاره یا به صراحت، تاریخ ورود به مرحله جدید بلوغ مزبور، ذکر گردیده و فاصله نزدیک بین این دو ظهور نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^{۹۱}

همان طور که ذکر شد، تمامی ادیان قبل به دو ظهور بشارت داده‌اند: ایلیا و رب الجنود در دین یهودی، هوشیدر ماه و شاه بهرام یا سیوشانس در دین زردشتی، یوحنا ی معمدان و مسیح در دین مسیحی، قائم و رجعت حسینی در دین اسلام اهل تشیع، و مهدی و مسیح در دین اسلام اهل تسنن. بنا بر این این دو ظهور که در تاریخ اتفاق افتاده، خیلی عجیب و

دور از ذهن نبوده، بلکه تمام ادیان منتظر آن بوده‌اند. در واقع این دو ظهور که در ارتباط بسیاری نزدیکی با یکدیگر قرار دارند، یک ظهور محسوبند که در حقیقت ظهور اول برای ایجاد آمادگی ذهنی در مردم بوده است تا شرایط ظهور ثانی فراهم شود.

احادیث و همچنین آیات قرآن و کتب آسمانی دیگر که همه اشاره به دو ظهور پیاپی کرده‌اند، بسیارند. جالب است که شاه نعمت الله ولی نیز به این موضوع اشاره کرده است:

در سال غرس من دو قران میبینم وز مهدی دجال نشان میبینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سر نهان است، عیان میبینم

در این ابیات، غرس به حروف ابجد معادل ۱۲۶۰ است که مطابق سال بعثت حضرت باب در شیراز است. همچنین مقصود از مهدی، حضرت باب است و دجال همان حاجی میرزا آغاسی صدر اعظم است.

برخی دیگر از این بشارات در ادامه ذکر می‌شوند. قرآن فرموده: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^{۹۲} یعنی و در صور دمیده می‌شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است آنان بر پای ایستاده می‌نگرند. پس در روز قیامت دو بار در صور دمیده می‌شود. در جای دیگر حدیثی است که می‌فرمایند: «به راستی می‌گویم بعد از قائم، قیوم ظاهر خواهد شد». همچنین قرآن فرموده: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^{۹۳} یعنی و به راستی به تو سبع المثنائی و قرآن بزرگ را عطا کردیم. برخی علما، دلیل تکرار دو بار "هفت" را در این آیه، نزول سوره فاتحه می‌دانند که دو بار نازل شده است. ولی با توجه به محتویات این سوره، معنی اصلی چیز دیگری است. حضرت عبدالبهاء در این مورد می‌فرمایند: «مقصد سراحدیت است و فیض رحمانیت و آن اشاره به ظهور بعد است که ذوالحرف سبع تکرار

پیدا کرده است. حروف سبع اول "علی محمد" و سبع مکرر ثانی "حسین علی". این است معنی سبع مثانی یعنی هفتی که دو بار تکرار یافته است^{۹۴}. بنا بر این آیه مزبور به تعداد حروف نام های حضرت باب (علی محمد) و حضرت بهاء الله (حسین علی) اشاره داشته که هر دو برابر هفت هستند.

در روایتی از "بخاری" که از مفسرین معروف اسلام است، نقل شده است که: "در آخر زمان خداوند با تمام جلال و عظمت خود بر نوع بشر ظاهر خواهد شد. لکن فقط معدودی به او روی میآورند.... آنگاه برای مرتبه ثانی ظهور خواهد نمود و این بار همه معیارهای عبودیت را ظاهر خواهد ساخت و ناس پیرامون او گرد خواهند آمد و به او ایمان خواهند آورد و او را خواهند ستود و تمام صفات ابدی وی را تکریم خواهند نمود." (ترجمه)

در کتاب مقدس، زکریای نبی به هنگام سخن گفتن از ایام آخر با این گفتار، از ظهور دو روح قدسی خبر می دهد: «او مرا جواب داده، گفت: اینها پسران (دو پسر) روغن زیت میباشند که نزد مالک تمامی جهان میایستند.»

جالب است بدانید که دو ظهور پی در پی مشابه، اما در مراتب کوچکتر، همان دوره ۶۰۰۰ ساله آدم تا خاتم، در اواخر دوره دیانت یهودی اتفاق افتاد. در آن زمان یهودیان چنان قشری و فاسد و غافل شده بودند که اصلاح ایشان نیازمند دو ظهور پی در پی بود. اول حضرت یحیی بن زکریا، یا یوحنا ی تعمید دهنده ظاهر شد و با غسل تعمید مردم، ایشان را آماده فرمود تا پس از خودشان، حضرت مسیح، موعود یهود را که در همان زمان زندگی می فرمود، بشناسند. به این خاطر بود که حتی خود حضرت مسیح نیز در ایام دعوت حضرت یحیی و قبل از آشکار ساختن مقام خودشان که از مقام حضرت یحیی بالاتر بود، از او خواستند که ایشان را نیز تعمید دهد.^{۹۵} حضرت بهاء الله نیز که رجعت معنوی و صفاتی حضرت مسیح محسوب می شوند، طبق احادیث اسلامی، اول به دین حضرت باب گرویدند و پس از آن، مقام حقیقی خود را آشکار فرمودند به راستی شباهت های زیادی بین

دو ظهور پی در پی حضرت یحیی و مسیح، با دو ظهور حضرت باب و بهاء الله وجود دارد که در کتب بهائی به آن اشاره شده است. از جمله این شباهت ها، همانطور که در احادیث اسلامی نیز بیان شده، این است که پس از ظهور قائم، حضرت مسیح ظاهر می شود و پشت سر قائم نماز می گزارد و این مطلب اشاره دارد به ایمان اولیه حضرت بهاء الله به حضرت باب، قبل از مبعوث شدنشان.

۱۱. چرا دوره دیانت بابی کوتاه است؟

اگرچه پاسخ این سؤال ضمن جواب به پرسش "چرا به فاصله دو سال، دو پیامبر ظهور کرده اند" داده شده، ولی در اینجا نیز باید ذکر کرد که در احادیث اسلامی صریحاً ذکر شده که دوره دیانت بابی (ظهور قائم موعود) ۵ یا ۷ یا ۹ سال، و به تعبیری دیگر ۱۹ سال می باشد.^{۹۶} اختلاف سال های مزبور اشاره به مراحل اعلان ظهور بابی و طول دوره آن دارد.

تا ۵ سال اول، حضرت باب خود را باب و سپس قائم موعود خواندند. پس از آن تا سال هفتم که شهید شدند، مقام حقیقی خودشان را که مظهر ظهور الهی و مربی آسمانی صاحب کتاب و شریعت مستقل اند، آشکار فرمودند. چنان که در احادیث اسلامی است که ایشان از همه انبیاء نشان هایی دارند و تمام ۲۷ حرف علمی را که فقط دو حرفش را انبیاء قبل آورده بودند، آشکار خواهند فرمود و به کتاب و شرع جدید ظهور خواهند کرد و همه وعده های انبیاء قبل با ظهور ایشان تدریجاً تحقق خواهد یافت. در سال نهم از ظهور ایشان، حضرت بهاء الله که موعود ذکر شده در کتاب ایشان بودند، در سیاه چال تهران اظهار امر خفی فرمودند و چون هنوز بابی ها و جهانیان آماده نبودند، حضرتشان دعوت خود را علنی نفرمودند و تا سال ۱۹ از ظهور بابی صبر نمودند تا همه آماده شوند. در این

مدت حضرتشان برای حفظ وحدت و تربیت معنوی و اجتماعی مؤمنین دیانت جدید، بیشتر به آثار و تعالیم حضرت باب تأکید و تکیه فرمودند. بنا بر این می‌توان گفت که در این ۱۹ سال، تعالیم بابی مدّ نظر بود. اما پس از آن حضرت بهاءالله به تدریج دعوت خود را علنی فرمودند و در ادرنه و عکا، تعالیم و احکام بهایی را مستقلاً تشریح فرمودند و پایان دوره دین بابی را اعلان کردند.

چون طبق وعود انبیاء قبل قرار بود در پایان دوره ۶-۷ هزار ساله قبل، دوره عظیم ترو طولانی تری در تاریخ زندگی بشر شروع شود و صلح و وحدت عالم انسانی تحقق یابد، انتقال از دوره قبل به دوره جدید نیاز به تغییرات ریشه ای عظیمی داشت که انجام آن از هر معجزه ظاهری که بتوان تصور کرد، دشوار تر بود. برای این کار چنانکه در احادیث آمده، اول لازم بود حضرت باب در دوره ای کوتاه، خرافات و سنن و اوهام و تعصبات ۶-۷ هزار ساله را از بین ببرند و افکار و قلوب انسان ها را آماده ورود به دوره جدید نمایند.

برای این مقصود، حضرت باب عمداً بعضی احکام و تعالیم بسیار دشوار را تشریح فرمودند که در حقیقت عملاً برای دوره ای طولانی قابل اجرا نبود و منظور از آن انهدام خرافات و بدعت‌هایی بود که توسط بعضی علمای بی تقوا و امرای سیاسی در ادیان قبل وارد شده بود. همچنین تعالیمشان را طوری تنظیم فرموده بودند که مقصود همه آنها، بشارت و مژده به ظهور حضرت بهاءالله ("من یظهره الله")، یعنی کسی که خدا او را ظاهر می‌کند) بود. مثلاً از جمله فرمودند اگر کسی شخصی را غمگین کند باید ۱۹ مثقال طلا جریمه بدهد، اما مقصود از این حکم، این بود که مبادا بابی ها متوجه نباشند و حضرت بهاءالله را که موعودشان هستند محزون کنند. یعنی منظور فقط محزون نکردن من یظهره الله بود که بزودی قرار بود ظاهر شوند و همه بابی ها به ایشان ایمان آورند. بخاطر همین تعالیم بود که بیش از ۹۵ درصد از بابیان، بهایی شدند که در مقایسه با ظهورات قبل بی سابقه است.

حضرت ولی امرالله توضیح می‌فرمایند که حضرت باب عمداً تعالیم و احکام سختی را تشریح فرمودند تا علاوه بر از بین بردن خرافات و اوهام ۶-۷ هزار ساله، همه را برای ظهور موعودشان آماده کنند و هر بهانه‌ای را بین ببرند تا مانند ادوار قبل که مؤمنین ظهور قبل علیه موعودشان قیام می‌کردند، بابی‌ها علیه حضرت بهاءالله قیام نکنند و ایشان را اذیت نکنند تا حضرت بهاءالله بتوانند با تعالیشان دنیا را به صلح و وحدت برسانند و وعود همه انبیاء را تحقق بخشند.^{۹۷}

۱۲. مفهوم قیامت در آئین بهائی

قرآن تعلیم می‌دهد که معنی روز قضا یک راز است که به وسیله خداوند در همان روز داوری آشکار خواهد شد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ^{۹۸}» یعنی آنها از ساعت (قیامت) از تو سؤال می‌کنند که چه وقت متحقق می‌شود، بگو علم آن فقط نزد خداست، در آن زمان هیچ کس جز خدا آن را ظاهر نخواهد کرد. بنا بر این آنچه افکار بشر درباره روز قضا فکر کرده یا می‌کند صرفاً وهم و خیال است.

تأویل علامات و تشبیهات روز قیامت

همچنین قرآن فرموده «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ^{۹۹}» یعنی او کسی است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده، بعضی از آیات آن از محکمات است، اینها امّ الكتاب هستند و بقیه متشابهاتند، اما کسانی که در قلوبشان تنگی و گمراهی است متشابهات آن را به خاطر فتنه‌جویی دنبال می‌کنند و در

آرزوی تأویل آن هستند، در حالی که هیچکس جز خداوند تأویل آن را نمی داند. طبق این آیه حتوای آن کتاب مقدس به دو بخش تقسیم شده است: قسمتی که بسادگی قابل فهم است (محکّمات) و قسمتی که تشبیه و تمثیل است (متشابهات). قسم اول واضح و صریح است، در حالی که نوع دوم به سبکی نازل شده که پراز استعاره است و بنا بر این به وضوح فهمیده نمی شود و احتیاج به تأویل دارد. آن تأویل و تفسیر بر اساس قرآن، به عهده خداوند است و وظیفه بشر نیست؛ به این معنی که خداوند در دور بعد توسط پیامبر بعدی تفسیر آن را نازل خواهد کرد. این مطلب در این آیه نیز تصریح شده است: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالحَقِّ ۗ۱۰۰» یعنی و حالا ما برای آنها کتابی آورده ایم، بر اساس علم آن را شرح داده ایم، هدایت و رحمتی است بر مومنین؛ حال در انتظار چه چیز هستند جز تأویل آن؟ وقتی تأویل آن بیاید، آنهایی که از قبل به آن بی توجه بودند خواهند گفت رسولان پروردگار ما براستی حق را برای ما آورده بودند.

اگر معنی ظاهری نشانه های قیامت را در نظر بگیریم، چگونه ممکن است قائم (پیامبر بعد به اعتقاد مسلمانان) ظاهر شود و چنین قیامتی برپا شود و در این هنگامه که برادر، برادر را نمی شناسد، او به تأویل این آیات پردازد؟! آیا شنونده ای خواهد داشت؟ پس معنی نشانه ها باید چیز دیگری باشد. همچنین خداوند در قرآن به صراحت فرموده که در روز قیامت کتابی نازل می شود که مسلماً همراه با پیامبری جدید خواهد بود: «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ۗ۱۰۱» یعنی و در روز قیامت ما برای او (انسان) کتابی را بیرون می آوریم که به صورت منشوری (باز) به او القا خواهد شد. طبق آیات قبل تأویل نشانه های قیامت باید در این کتاب باشد؛ جالب است بدانید که حضرت باب و حضرت بهاء الله با ظهورشان اعلان کردند که روز قیامت حقیقی آمده و همانطور که خداوند وعده

داده بود، در کتبشان مفهوم حقیقی تمام سبملها و تماثل آن کتاب مقدس را برای ما روشن نموده‌اند.

تمثیلات روز قیامت

همانطور که تا بحال ذکر شد، بهائیان به قیامت اعتقاد دارند، اما معانی آیاتی را که در ذکر روز قیامت آمده با معانی ظاهری آنها متفاوت می‌دانند. اگر بیدیده بصیرت بنگریم، می‌بینیم که تحقق اتفاقات روز قیامت امکان پذیر نیست و این نشانه‌ها تمثیلی از واقعیت هستند. مثلاً از نشانه‌های قیامت آن است که ستاره‌ها به زمین می‌افتند، آسمان لوله در هم پیچیده می‌شود و یا کوه‌ها مانند پشم زده می‌شوند. نمونه‌های دیگری از این تماثل عبارتند از:

- زمین زمین دیگر می‌گردد (سوره زمر آیه ۶۷، سوره ابراهیم آیه ۴۸، سوره انشقاق آیه ۳، سوره ق آیه ۴۴، سوره روم آیه ۵۰، سوره حدید آیه ۱۷)
- آسمان شکافته و دو نیم می‌شود (سوره انشقاق آیه ۱، سوره انفطار آیه ۱، سوره نبأ آیه ۱۹، سوره انبیاء آیه ۱۰۴، سوره رحمن آیه ۳۷، سوره دخان آیه ۱۰، سوره فرقان آیه ۲۵، سوره زمر آیه ۶۷)
- آسمان برانکنده می‌شود (سوره تکویر آیه ۱۱)
- آسمان مثل فلز گداخته می‌شود (سوره معارج آیه ۸)
- زمین می‌لرزد و کوهها مرور می‌نماید (سوره نمل آیه ۸۸، سوره واقعه آیه ۵، سوره قارعه آیه ۵، سوره مزمل آیه ۱۴، سوره مرسلات آیه ۱۰، سوره نبا آیه ۲۰، سوره تکویر آیه ۳، سوره طه آیه ۱۰۵)
- خورشید درهم پیچیده می‌شود و نورش را از دست می‌دهد (سوره تکویر آیه ۱)

- ستارگان پراکنده می‌شوند و محو می‌گردند (سوره انفطار آیه ۸۲، سوره مرسلات آیه ۷۷)

تناقض در تمثیلات در صورت توجه معانی ظاهری

اگر در این آیات معانی ظاهری قیامت را در نظر بگیریم به تناقض می‌رسیم. مثلاً در جایی فرموده شده آسمان مانند فلز گداخته می‌شود و در جای دیگر فرموده که آسمان به دو نیم و یا پراکنده می‌شود، حال آنکه فلز گداخته را نمی‌توان از هم شکافت، پراکنده و یا لوله کرد. همچنین سنگ نمی‌تواند مانند پشم زده شود. گذشته از این اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید؛ آیا این کاری عبث نبوده؟ اگر روزی خلقت به پایان برسد، نعوذ بالله نسبت خالقیت از خداوند سلب می‌شود، زیرا صفات ذات الهی لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود. پس باید دانست که از شمس و قمر و کوه و... منظور چیزی غیر از معانی ظاهری است.

حال به آیات زیر توجه کنید:

- «أَفَأَمِنُوا أَن تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ^{۱۰۲}»
یعنی آیا آنها ایمن هستند که عذاب سخت خداوند بر آنها خواهد آمد یا اینکه ساعت بر آنها به طور ناگهانی خواهد آمد. در حالی که آگاه نیستند.
- «وَأَنذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^{۱۰۳}»
از یوم حسرت آگاه کنید، زمانی که که امر به انجام رسد، در حالی که آنها در غفلت فرو رفته‌اند و مومن نیستند.
- «يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا^{۱۰۴}»
یعنی اما در یوم قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار خواهید کرد و بعضی از شما بعضی را لعنت خواهید نمود.

- «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيُقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»^{۱۰۵} یعنی نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است.

تناقض در تمثیلات و نشانه‌های دیگر روز قیامت

بروز هریک از این نشانه‌های ظاهری قیامت سبب می‌شود نه تنها افراد کره زمین، بلکه خود کره زمین نیز نابود گردد. در این صورت چگونه ممکن است در حالی که به طور ناگهانی آسمان مانند فلز گداخته شده و حرارت چنان احاطه کرده که کسی را یارای نفس کشیدن نیست، غیر مومنین باز هم از آن "غافل" باشند، از وقوع آن آگاه نشوند و خصوصاً بعد از اینکه "امر به انجام رسد" در "غفلت" غوطه‌خوردند و ایمان نیاورند در حالی که عدالت برقرار شده و بالاتر از همه مردم یکدیگر را انکار و لعنت کنند و حتی این حوادث را جادو بدانند؟! آیا نباید این علائم و نشانه‌ها آنقدر قوی باشند که مجالی برای ادامه بی اعتقادی و غفلت و لعنت باقی نماند؟ مطمئناً پاسخ این است که علائم یوم قیامت باید به طور نمادین تفسیر شوند نه لفظی. این مطلب نشان می‌دهد آیاتی که در مورد قیامت در هر دور نازل شده‌اند مطابق فهم و درک مردمان همان دور است و بیانگر حادثه عظیمی است که در عالم وجود رخ می‌دهد و با عقل مردم دور بعد مطابق نیست. مردم امروز می‌دانند که هر ستاره چندین هزار برابر زمین است و فروریختن آنها در زمین، جسمی هزاران برابر کوچکتر، ممکن نیست، اما در ادوار قبل، این موضوع برای بشر قابل فهم و بررسی نبوده، لذا پیامبران الهی برای بیان کردن هیمنه روز قیامت به این مثال‌ها روی آورده‌اند. توجه کنید که نباید تصور شود که نعوذ بالله نا بحال پیامبران به بشر دروغ گفته‌اند، بلکه آنها تنها به اندازه فهم مردم سخن گفته‌اند.

معنی حقیقی قیامت

طبق اعتقادات بهائیان، قیامت به معنای قیام مظهر ظهور است و با ظهور هر پیامبری، قیامت دین قبل اتفاق می‌افتد. بدین ترتیب هر کلمه در وصف قیامت، معنی جدیدی پیدا می‌کند؛ مثلاً منظور از درگذر بودن کوهها به معنای درگذر بودن علما است، چرا که اگر چه بعلمای سیار قدرتمند هستند، اما طبق اراده الهی برای رشد دین جدید، به تدریج کنار می‌روند. منظور از سقوط شمس و قمر نیز نسخ احکام دین قبل ظهور جدید است و اگر به دیده حقیقت بنگریم این واقعه عظیم تر از قیامت ظاهری است، زیرا در آن روز بندگان خداوند مورد امتحان سخت الهی قرار می‌گیرند و چه بسا علما و زاهدانی که در این روز از پیامبر جدید روی برگردانده به خدا و آیاتش کافر گشته‌اند و چه بسا افراد فاسقی که در این روز حقیقت را یافتند و تا ابد پاینده گشتند؛ این است قیامت واقعی!

قرآن می‌فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ وَمَطَهَّرْكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمَ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^{۱۰۶} یعنی هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی که کافر شده‌اند قرار خواهم داد آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردید میان شما داوری خواهم کرد. توجه نمایید که فرموده‌اند تا روز قیامت ایشان را برتری خواهند داد، حال آنکه پس از ظهور حضرت محمد، نه تنها آنها از نظر علمی بر مسلمانان برتری نداشتند بلکه در جنگهای صلیبی نیز شکست‌های سختی از مسلمانان متحمل شدند، بنا بر این قیامت دین حضرت مسیح با ظهور حضرت محمد به وقوع پیوست. همچنین در حدیث است از حضرت رسول اکرم که فرمود «من با قیامت توأم آمده ایم» و نیز خداوند در انجیل می‌فرماید: «عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم، هر که به من ایمان آورد

اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا ابد نخواهد مرد^{۱۰۷}». به همین ترتیب قرآن فرموده: «اقتربت الساعة و انشق القمر^{۱۰۸}» یعنی قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. پس قیامت در این مورد ظهور حضرت محمد است^{۱۰۹} زیرا شق القمر از معجزات آن حضرت است هر چند که دو نیم شدن ماه نیز همچون قیامت تعبیری روحانی دارد. در جای دیگر قرآن فرموده: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ^{۱۱۰}» یعنی منم من خدایی که جز من خدایی نیست پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار، در حقیقت قیامت فرارسیده است، می خواهم آن را پوشیده دارم تا هر کسی به [موجب] آنچه می کوشد جزا یابد. این آیه در وصف داستان وحی به حضرت موسی است و "اکاد" از افعال مقاربه است و نزدیک بودن زمان را می رساند. بنا بر این ساعه و وعده نزدیک بودن قیامت، در ظهور حضرت موسی نیز بوده است.

بنابر آنچه گفته شد، ظهور هر پیامبر به قیامت تعبیر شده و نشانه های آن نیز به حوادث دوران هر پیامبر مربوط می شود. مولوی با توجه به همین مفهوم از قیامت، ابیات زیر را سروده است:

پس محمد صد قیامت بود نقد	زانک حل شد در فنای حل و عقد
زاده ثانیست احمد در جهان	صد قیامت بود او اندر عیان
زوقیامت را همی پرسیده اند	ای قیامت تا قیامت راه چند
با زبان حال می گفتمی بسی	که ز محشر حشر را پرسد کسی

معانی معنوی تمثیلات

در آخر، برخی از اشارات قرآن به معانی معنوی قیامت را بررسی می کنیم.

زندگی

یکی از وقایع مهم در یوم آخرت این است که مرده زنده خواهد شد که در سؤال بعد به طور مفصل بررسی می‌شود. اما به طور خلاصه می‌توان گفت که این مطلب به معنی یک زندگی روحانی یا حیات ایمانی است.

- این آیه زمانی نازل شد که حمزه عموی حضرت محمد به دین اسلام گروید: «أَوْ مِنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا»^{۱۱۱} یعنی آیا مرده ای که او را زنده گردانیدیم و برای او نوری قرار دادیم که به وسیله آن بتواند بین مردم راه رود مثلش مثل کسی است که در تاریکی است و از آنجا خارج نخواهد شد. حمزه قبل از مسلمان شدنش یک مشرک بوده و به عنوان مرده محسوب شده است، اما به دنبال قبول اسلام، زنده شونده و دریافت کننده نور نامیده شده است. این آیه نشان می‌دهد که "زندگی" و "نور" هر دو به صورت معنوی تعبیر می‌شوند نه ظاهری.
- این آیه، مشرکان را مرده نامیده است: «يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَآ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ. أَمْوَاتٌ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۱۱۲} یعنی در حالی که خدایانی را جز خدا فرا می‌خوانند، خلق نکرده‌اند چیزی را و جز این نیست که خودشان مخلوق هستند. مرده‌هایی (غیر مومنینی) هستند که حیات ندارند و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته خواهند شد.
- در این آیه، ایمان به رسول خدا، حیات نامیده شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^{۱۱۳} یعنی ای مومنین، درخواست خداوند و پیامبرش را، وقتی که شما را برای حیات بخشیدن فرامی‌خواند، اجابت کنید.

نور

در روز قیامت خورشید در هم پیچیده می‌شود و نورش را از دست می‌دهد و در نتیجه آشفته‌گی‌هایی در آسمان، ستاره‌ها، ابرها و زمین پدید می‌آید. بدیهی است که اگر خورشید، مرکز منظومه شمسی، مختل شود، طبیعتاً همه انسجام آن منظومه نیز دچار آسیب خواهد شد. دیانت بهایی معتقد است که منظور از "نور"، نور معنوی است نه ظاهری. بنا بر این مرکز نور در منظومه ما، یعنی خورشید، سمبلی از مظهر ظهوری یا رسول الهی در هر یوم یا دور است. تاریکی یا از دست رفتن نور، نشانه بی‌ایمانی، غفلت و شرارت مردم است. آسمان نشانه دیانت الهی است که از آنجا مظهر ظهور الهی می‌درخشد. خورشید همیشه می‌تابد اما ما غالب اوقات به خاطر ابرهایی که جلوی آن قرار می‌گیرند نور آن را نمی‌بینیم. در مفهوم روحانی، نور الهی همیشه پرتو می‌افکند اما انسانها همیشه نمی‌توانند آن را ببینند، زیرا اوهام و تصوّرات بشری که از قلوب و افکار انسان (زمین) برمی‌خیزد مانع این نور می‌شود. ستارگان نشان دهنده رهبران روحانی هستند که در سماء دیانت، بعد از غروب خورشید، یعنی بعد از رفتن مظهر امر از این عالم، ظاهر می‌شوند. سقوط ستارگان نیز نشانه افول روحانیت ایشان در نظر مردم است. در این باره قرآن می‌فرماید:

• «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۱۱۴}» یعنی خداوند نور

آسمان و زمین است.

• «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ

نُورُهُ وَلَكُمُ الْكَافِرُونَ^{۱۱۵}» یعنی تمایل دارند که نور خداوند را با دهانهای خود

خاموش کنند اما خداوند جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل کند اگرچه کفار از

آن کراهت داشته باشند.

• «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ^{۱۱۶}» یعنی حالا یک

نور و کتابی آشکار از طرف خدا برای شما آمده است.

- «كُتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^{۱۱۷}» یعنی این کتابی است که ما بر تو نازل کردیم برای اینکه به اجازه پروردگارشان، ایشان را از تاریکی خارج کنی و به طرف نور، یعنی راه خداوند عزیز و حمید، بیاوری.

زمین و لرزش آن

- در قرآن می‌خوانیم (سوره حج آیه ۱ و سوره زلزال آیه ۱) که در روز آخرت زمین به لرزه درخواهد آمد. اما طبق قرآن، معنی "زمین" "قلوب مردم" است. در این باره قرآن می‌فرماید:
«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ^{۱۱۸}» یعنی قلوب مردم در آن روز لرزان (هراسان) است.
- «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا^{۱۱۹}» یعنی آنگاه مومنین امتحان شدند و با لرزشی شدید متزلزل گشتند.

آتش

- حضرت محمد موقعت قبل از ایمان مومنین را بدین گونه برایشان را شرح می‌دهند:
«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^{۱۲۰}» یعنی در وقت کفر شما در کنار گودالی از آتش بودید، او شما را از آن بیرون کشید. اینچنین خداوند بوضوح به شما نشانه‌هایش را نشان می‌دهد تا شاید شما از هدایت شدگان باشید.»

حواس ظاهره

- قرآن حواس معنوی را به حواس ظاهره تشبیه فرموده، چنانکه می‌فرماید:

- «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»^{۱۲۱} یعنی خداوند بر قلوب آنها (غیر مومنین) و برگوشهایشان مهر و بر چشمهایشان پرده ای زده است.
- «صُمُّ بَكْمٌ عُمَى فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ»^{۱۲۲} یعنی کر، لال و کور هستند بنا بر این نمی بایست از گامهای اشتباهشان برگردند.
- «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^{۱۲۳} یعنی آنها قلبی دارند که با آن نمی فهمند و چشمهایی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند. آنها مثل چهارپایان هستند. بلکه گمراه ترند. آنها غافلند.

رجعت

در این آیه حضرت محمد بحث بین خود و یهودیان را در مورد معنی معنوی رجعت بیان می‌کنند:

- «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى ياتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ»^{۱۲۴} یعنی آن کسانی که گفتند برآستی خداوند از ما عهد گرفته است که به رسولی ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی آورد و آتشی از آسمان آن را بسوزاند. بگو قبل از من نیز رسولانی با معجزات و با آنچه شما می‌گفتید برای شما آمدند. چرا آنها را به قتل رساندید. به من بگویید اگر صادق هستید. در این آیه می‌بینیم که چطور حضرت محمد یهودیانی را که در زمان ایشان زندگی می‌کردند به خاطر کشتن پیامبران الهی در اعصار قبل محکوم می‌کنند. چطور یهودیانی که در زمان حضرت محمد زندگی می‌کردند، هزاران سال پیش در زمان پیامبران پیشین می‌توانستند وجود داشته باشند؟ چرا باید حضرت محمد ایشان را به کشتن پیامبران

آنها متهم کنند؟ تنها جواب این است که "رجعت" به معنی مراجعت همان مردم نیست، بلکه رجعت به معنی بازگشت همان صفات رذیله مردم شرور در زمانهای قبل است به مردم آن زمان.

چنین انتظاری نیز در مورد رجعت عیسی مسیح در یوم قیامت وجود دارد (سوره نساء آیه ۱۵۸ و سوره زخرف آیه ۶۱). در این آیات معنی آمدن حضرت مسیح، نزول خود آن حضرت از آسمان ظاهری نیست، بلکه ظهور پیامبر الهی موعود است با همان صفاتی که مسیح در طی دعوتش ابراز نمود. او بهاءالله، شکوه و جلال خداوندی بود که حیات و تعالیم مقدّسش بر همان اساس محبت و صلح در جهان امروز استوار است.

خداوند و ملائکه اش

در این باره قرآن می‌فرماید:

• «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^{۱۲۵} یعنی آیا انتظاری جز این دارند که خداوند و همچنین ملائکه او در سایه‌ای از ابر بر آنها بیاید و حکم آنها امضاء شود؟ و به سوی خداوند چیزها بازگردانده شود. در این آیه آمدن خداوند و ملائکه اش در روز قیامت بیان شده است. منظور از خداوند، مظهر ظهور او می‌باشد که در روز آخرت ظاهر می‌شود زیرا خداوند روح و غیر قابل رویت و مافوق همه اشیاء مادی است.

• «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ»^{۱۲۶} یعنی همانا کسانی که با تو عهد وفاداری می‌بندند (ای محمد) در حقیقت با خدا بیعت نموده‌اند. در این آیه مشخص شده که آنچه شامل حال مظاهر ظهور الهی است، به خود خداوند نیز نسبت داده می‌شود.

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا

يَلْبَسُونَ»^{۱۲۷} یعنی و اگر ما فرشته ای را برگزینیم، مطمئناً او را به شکل مردی قرار می دهیم و او را در مقابل آنان لباسی مثل خودشان می پوشانیم. طبق این آیه، "ملائکه" نفوس مقدسه و قهرمانان دین الله هستند که خبر دیانت را در هر جا اعلام می کنند.

دو نفخه صور

قرآن خبر می دهد که صور خداوند، یعنی امر او، در یوم قیامت دو صدا خواهد داشت که به اعتقاد اهل بهاء به معنی دو ظهور الهی است که به دنبال هم می آیند (حضرت باب و حضرت بهاء الله)، چنانکه همه ادیان منتظر دو موعود هستند. قرآن می فرماید:

«وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي

الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^{۱۲۸} یعنی و آنجا یک بار در صور دمیده می شود و همه کسانی که در آسمان و زمین هستند مگر کسانی که خداوند بخواهد، منصعق می شوند. سپس آنجا ندای دیگری در صور دمیده می شود و کسانی که به آنها خیره هستند بر می خیزند. و زمین با نور خداوند روشن می شود.

«يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ. تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ... فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ

وَاحِدَةٌ»^{۱۲۹} یعنی روزی که اضطراب صدای صور، آن (جهان) را آشفته می کند و صدای دوّم به دنبال آن می آید، به حقیقت آن فقط یک صدای واحد خواهد بود. به کلمه تَتَّبِعُهَا تَوَجَّهْ کنید. حضرت بهاء الله بلافاصله بعد از حضرت باب آمدند. همچنین تَوَجَّهْ داشته باشید که این دو نفخه در واقع یک صدا تلقی می شوند، چنانکه امر حضرت باب و حضرت بهاء الله به یک دین واحد جهانی تبدیل شده است. در آیه اوّل درخشیدن زمین بِنُورِ رَبِّهَا اشاره به نام حضرت بهاء الله دارد. بهاء

در عربی به معنی "شکوه، جلال و نور" است. قسمت دوم نام حضرت بهاءالله به معنی "خداوند" است که معادل "رَبِّهَا" می باشد.

زندگی بعد از مرگ

بر طبق تفسیر بهایی از قرآن و تعالیم حضرت بهاءالله، روح انسان بعد از مرگ جسم بلافاصله برای زندگی و اعمالش در این دنیای مادی شخصاً مورد قضاوت واقع می شود که این می تواند به عنوان رستاخیز فردی روح انسانی در عالم بعد تلقی شود، جایی که روح مجازات و مکافات اعمال خود را دریافت می نماید. این مطلب نیز در سؤال بعد مفصلاً بررسی می شود. آیات ذیل از قرآن به این حقیقت شهادت می دهند که زندگی پس از مرگ، حیات روح است، زیرا لین آیات زمانی نازل شده که جسم افراد مخاطب هنوز در این دنیا است:

• «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ^{۱۳۰}» یعنی به او (حضرت محمد) گفته شد که به بهشت داخل شو. او گفت ای کاش قوم من می دانستند که خداوند مرا آمرزید و مرا یکی از محترمین گردانید.

• «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ^{۱۳۱}» یعنی و گمان مکنید کسانی که در راه خدا به قتل رسیده اند مرده اند، بلکه آنها نزد پروردگارشان زنده اند. آنها کاملاً به آنچه خداوند به ایشان عطا کرده متنعم هستند.

• «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَادْخُلِي جَنَّتِي^{۱۳۲}» یعنی ای نفس مطمئنه، با رضایت، به خداوندی که از تو راضی است رجوع کن. در زمره بندگان من درآی و به جنت من داخل شو.

الفت بین قوم یهودی و مسیحی

از دیگر نشانه های قرآن راجع به وقوع روز قیامت این است که یهودیان بیشتر از آن در معرض دشمنی مسیحیان قرار نمی گیرند و دشمنی و نفرت بین خود یهودیان و فرقه گرایبی بین مسیحیان تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. این آیات چنین است:

• «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ مَا كُنْتَ بِالْقَوْمِ^{۱۳۳}»

وَمُطَهَّرِكُم مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُم بَيْنَكُمْ فِي مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ^{۱۳۳}» یعنی به خاطر بیاور هنگامی را که خداوند گفت: ای عیسی من کسانی را که پیرو تو هستند تا روز رستاخیز فوق کسانی قرار می دهم که به تو اعتقاد ندارند (یهود). سپس رجوع شما به من است و در مورد آنچه اختلاف دارید میان شما حکم خواهم نمود.

• «وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ^{۱۳۴}»

یعنی ما بین ایشان (یهودیان) دشمنی و نفرت قرار دادیم که تا یوم قیامت طول خواهد کشید.

• «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ... فَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ^{۱۳۵}» یعنی و از بین کسانی که می گویند ما مسیحی هستیم... آنها نیز قسمتی از آنچه را به آنها تعلیم داده شده بود

فراموش کرده‌اند، بنا بر این ما عداوت و دشمنی بین آنها را تا یوم قیامت برپا داشتیم.

می بینیم که چطور این نبوات به وقوع پیوسته‌اند. با ظهور حضرت بهاءالله که به معنی قیامت است، یهودیان بعد از قرن‌ها تابعیت به عنوان یک ملت مستقل در اسرائیل مستقر شده‌اند و دشمنی و نفرت در بین یهودیان و مسیحیانی که بهایی شده‌اند، به وحدت و عشق تبدیل شده است.

حل مشاجرات مذهبی

حضرت محمد به امر و کتابشان را حاوی مفاهیمی می‌دانند که تعیین کننده بین اختلافات و رافع مشاجرات مذهبی در یومشان است (سوره نحل آیات ۶۳ و ۶۴). بنا بر این وقتی که از روز آخرت به عنوان روزی صحبت می‌نمایند که در آن اختلافات و مشاجرات مذهبی سرانجام رفع می‌گردد، مطمئناً مقصودشان ظهور میزان جدید فیض الهی از طریق نزول دیانتی دیگر از جانب خداوند است. در آیه بعد به دایره نامحدود ادیان توجه نمایید که همه مسائل گوناگون و مشکلات خودشان را دارند و آنها را در روز قیامت زدوده‌اند و رفع نموده‌اند:

• «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^{۱۳۶} یعنی همانا کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و یهودیان و صابئین و مسیحیان و مجوس (زرتشتیان) و کسانی که برای خداوند واحد شریک می‌گیرند (مشرکین)، در روز قیامت خداوند بین آنها حکم می‌کند زیرا او بر همه چیز گواه است.

وحدت

روز قیامت بوضوح به عنوان روز وحدت بیان شده است. حضرت بهاءالله از طریق تعالیشان وحدت بشریت را در این عصر پرشکوه مستقر می نمایند. قرآن در این مورد می فرماید:

• «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ»^{۱۳۷} یعنی ای خدای ما، برای روزی که بدون شک خواهد آمد تو مطمئناً ناس را با یکدیگر جمع می نمایی و به حقیقت خداوند در وعده اش کوتاهی نمی کند.

• «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^{۱۳۸} یعنی بگو اولین و آخرین (مذاهب)، همه آنها در میقات روز معلوم جمع خواهند شد.

۱۳. عقیده دیانت بهائی در مورد معاد جسمانی (حشر و نشر)، عالم بعد و احکام

کفن و دفن

برخی معتقدند که در عالم بعد، پس از وقوع قیامت، جسم انسان به صورت اولیه بازگشته و مجازات و مکافات اعمال خود را می بیند. اما پیامبران قبل برای اینکه مردم به ندای الهی گوش فرا دهند و از عمل به کارهای ناشایست بهراسند و به کارهای خوب تشویق شوند، به زبان و به اندازه فهم آنها در کتاب های آسمانی ذکر کرده اند که همه دوباره زنده خواهند شد و برای فهماندن حساب و کتاب و پاداش و جزای اخروی از تشبیهات و مثال های مادی و جسمانی درباره بهشت و جهنم و قیامت و معاد استفاده کردند. مثلاً گفته اند در

جهنم آتش و مار است و در بهشت چشمه و میوه های خوشگوار. مردم آن زمان نمی دانستند که منظور از چشمه بهشت و آتش جهنم تشبیه و مثالی است برای این که خوشنودی خدا (بهشت) و ناخوشنودی او (جهنم) را درک کنند.

معاد جسمانی (حشر و نشر)

منظور از معاد، بازگشت پیامبران و مؤمنین و کفار زمان های گذشته است به شکل پیامبر جدید و مؤمنین جدید و کفار جدید. زیرا صفات و اخلاق خوب پیامبر جدید و مؤمنینش، مثل پیامبر قبلی و مؤمنین اومی باشد و صفات بد کفار سابق نیز مانند صفات کفار جدید است. مثل این که بگوییم گل و خاری که پارسال در بهار در باغ شکفت و در زمستان از بین رفت و خاک شد، دوباره در بهار جدید به شکلی تازه از همان باغ می روید. این گل و خار عیناً گل و خار پارسال نیست، ولی شبیه به آن است و از همان دانه و بوته روئیده است و همان رنگ و بورا دارد.

در مورد زنده شدن مردگان، باید گفت که به عقیده اهل بهاء، بعث اموات به معنای زنده شدن و برانگیخته شدن مردگان از قبور غفلت و اوهام است. همان طور که پیش تر گفته شد حضرت عیسی مرگ و حیات را زندگی و مرگ ایمانی توصیف کرده است. جسم در این دنیا تنها وسیله است برای روح تا در این جهان پیشرفت کند. هر عملی که انسان انجام می دهد ناشی از اراده اوست و اراده از روح نشأت می گیرد، این تفاوت اصلی انسان و حیوان است. بنابراین عادلانه آن است که پاداش یا مجازات نیز به روح تعلق گیرد نه جسم. از این رو حضرت بهاء الله هم فرمودند این روح آدم هاست که در دنیای بعد زنده است و همان جا پاداش و جزای معنوی کارهای خوب و بد خود را می بیند.

از ائمه اطهار در تفسیر قیامت و بعث اموات و حشر و نشر و صراط و میزان در کتب اخبار و تفاسیر معتبره روایات بسیار نقل شده است. از جمله در تفسیر صافی در ذیل آیه مبارکه

«والسماء رفعها ووضع الميزان» در حدیث القمی از حضرت رضا روایت می‌کند «الی ان قال السماء رسول الله رفع الله اليه والميزان امير المومنين نصبه لخلقه». در این حدیث، منظور از میزان امیر المومنین علی (ع) بیان شده است که او را خدا نصب فرموده برای خلق خود و نیز حضرت صادق (ع) فرموده که «ان الصراط امير المومنين». قرآن می‌فرماید: «اعلموا ان الله يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعلكم تعقلون»^{۱۳۹} یعنی بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند، به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم باشد که بیندیشید. در تفسیر صافی از حضرت باقر (ع) روایت شده که فرمود: «يحيها الله تعالى با القائم بعد موتها یعنی کفر اهلها و الکافر میت» یعنی خداوند زمین را زنده می‌گرداند بعد از مردن آن یعنی کافر شدن آن و کافر مرده است. در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^{۱۴۰} (و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه [اعمال در میان] نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند) حضرت صادق فرمود: «اذا قام القائم اشرفت الارض بنور ربها» یعنی زمانی که قائم قیام نمود زمین روشن می‌شود به نور پروردگارش و همچنین فرموده‌اند: «اذا قام القائم قامت قيامة» یعنی زمانی که قائم قیام فرمود، قیامت قیام خواهد کرد. و نیز در معنای احیاء و بعث اموات، قرآن می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^{۱۴۱} یعنی آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود و این آیه مبارکه راجع به ایمان حمزه عم حضرت رسول است. طبق این آیه، او قبل از ایمان، کافر و مرده بود و پس از آن به روح ایمانی زنده گردید.

اما استدلال عقلانی را که می‌توان برای اثبات روحانی بودن معاد آورد، آن است که بدن انسان در طول حیاتش حدود چهل بار به طور کامل عوض می‌شود، یعنی سلول‌های زنده به تدریج جای سلول‌های مرده را می‌گیرند و این فرآیند در طول زندگی به اندازه

چهل برابر بدن انسان انجام می‌گیرد؛ به نظر شما عذاب یا پاداش اخروی به کدام سلول‌ها اختصاص می‌یابد؟ تنها روح است که در تمام این سالها ثابت مانده و هویت اصلی انسان را نشان می‌دهد وگرنه جسم بارها عوض می‌شود، پس مجازات و مکافات نیز باید به هویت ثابت او تعلق گیرد. و دیگر آنکه جسم انسان زمانی که از بین می‌رود به خاک تبدیل می‌شود، این خاک توسط گیاهان جذب می‌شود و این گیاه ممکن است توسط حیوانات خورده شود و انسانها نیز غذایی جز گیاهان و حیوانات ندارند، پس آن قسمت از بدن فردی که مرده بود به صورت غذا جذب بدن ما شده و الآن جزیی از بدن ماست! پس اگر زمانی قرار باشد که همه با هم زنده شوند، آن عضوهای مشترک به چه کسی تعلق می‌گیرد و تکلیف بقیه چه می‌شود؟

گذشته از موارد ذکر شده، عذاب روحی بسیار شدید تر از عذاب جسمی است، چنانکه می‌بیند برخی از افرادی که از نظر مادی دارای رفاه و ثروت بسیاری هستند، به علت اینکه روح آنها ارضاء نشده، دست به خودکشی می‌زنند! خدا هم مثل خود انسان‌ها برای توضیح برخی مسائل معنوی از تشبیه و مثال استفاده می‌کند. مثلاً شما برای این که بگویید خیلی خوشحالید یا خیلی غمگین هستید، می‌گویید "دل‌م باز شد" یا "دل‌م گرفت" در صورتی که دل شما از نظر جسمانی در هر دو حال به یک شکل است و نه "باز شده" و نه "گرفته" است. بیان عذاب جسمانی در کتب آسمانی، تنها تمثیلی بوده است برای درک بهتر مفهوم معاد برای کسانی که از حقیقت روح خود غافل بوده‌اند.

عالم بعد

خداوند که انسان را برای شناسایی و دوستی خود خلق فرموده است البته وسایل و نیروهای لازم را نیز برای این منظور در اختیار او قرار داده است. همین قواست که به او امکان می‌دهد از عالم حیوانی فراتر رود. پس در انسان، علاوه بر جسم، حقیقتی معنوی به نام روح انسانی وجود دارد که اصل و حقیقت وجود انسان است و منبع قوایی است که انسان

را از حیوان ممتاز می‌کند. زندگی انسان در این عالم از ارتباط روح و جسد شکل می‌گیرد. از زمان انعقاد نطفه در رحم، روح به آن تعلق می‌گیرد، مثل پرتو نوری که در آینه منعکس می‌شود. این روح در دوران زندگی فرد تکامل می‌یابد و پس از مرگ و نابودی جسم نیز در عوالم بی‌پایان الهی به ترقی و پیشرفت خود ادامه خواهد داد، اما دوران زندگی در این عالم خاکی که آغاز این تکامل روحانی است از اهمیت خاصی برخوردار است. بهائیان به عالم بعد و وجود روح و بقا و زندگی آن پس از مرگ معتقدند، اما کیفیت عالم بعد را روحانی می‌دانند و نه جسمانی و مادی.

حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین می‌فرمایند: «در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود. چشم لازم داشت در این عالم، در عالم رحم حاصل نمود. گوش لازم داشت در این عالم، در عالم رحم پیدا کرد. جمیع قوائی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد. در عالم رحم مهیای این عالم شد. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است؛ جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهیه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند. در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است؟ چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد

تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم، عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم، عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم، عالم کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم، عالم نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح القدس نمود آن عالم، عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود. انسان بتمام همت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید بدست آورد و آن این است اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از حیات ابدیه محروم است. ۱۴۲»

احکام کفن و دفن

به طور خلاصه احکام کفن و دفن متصاعدین در آئین بهائی به این صورت است که حمل میت به مسافت بیشتر از یک ساعت نهی شده و میبایست جسد در پارچه ای کتانی و یا ابریشمی پیچیده گردد و در انگشت میت یک انگشتری منقوش به عبارت (قد بدئت من الله و رجعت الیه منقطعاً عما سوا و متمسکاً باسمه الرحمن الرحیم) قرار داده شود. تابوت میبایست از بلور، سنگ و یا چوب لطیف و محکم باشد. صلوات مخصوصی به منظور قبل از استقرار در قبر مقرر شده است. در دیانت بهایی سوزاندن و مومیایی کردن جسد نهی گردیده است. احترام به جسد شخص نشانه احترام به او و موجب خوشنودی روح او است، زیرا جسد در هنگام حیات، میزبان روح بوده است و چون روح پس از مرگ نیز زنده است و از جهان مادی و جسد خود نیز آگاه است، باید احترام لازم را مجری داشت و به همین سبب ارجح است که میت را در تابوت بلورین قرار داد.

۱۴. اسلام آخرین و کامل ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی

ظاهر شود؟

البته این سخن، سخن تازه ای از جانب اهل ادیان نیست. همان گونه که یهودیان، زرتشتیان، مسیحیان، بوداییان و... پیروان همه ادیان معتقدند که دین آنها آخرین و کامل ترین دین است، مسلمین نیز چنان می گویند. در این میان فقط بهائیان اند که می گویند ما آخرین دین نیستیم. اما قرآن کریم بطور واضح و آشکار اشاره به ظهور پیامبران بعدی و دیانت‌های بعدی دارد، زیرا هر دین تنها در زمان خود کامل ترین دین است و پس از آن دین کامل تری خواهد آمد. برای اطلاع بیشتر به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" نیز مراجعه کنید.

دو آیه در قرآن هست که مسلمین برای اثبات مدعای خود مبنی بر آخرین و کامل ترین دین، بدان استناد می نمایند. آیه ای که مسلمین در نشان دادن اکمال دین اسلام بدان رجوع می کنند، آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»^{۱۴۳} است. این سخن شریف در قرآن، کاملاً درست است و اگر نبود، از ظهور حضرت رسول اکرم نتیجه ای به بار نمی آمد. اگر آنچه که در باب شرح نزول این آیه نوشته اند، درست باشد، این آیه در حجة الوداع و در غدیر خم نازل شده و در آنجا، پیامبر اکرم بشارت کامل شدن دین اسلام را به مسلمانان داده است. باید توجه کنیم که این بشارت در مورد اسلام است و نه مطلقاً موضوع دین. مخاطبین آن آیه، همه از مسلمین بودند و البته واضح است که آن آیه باید به همان شکل نازل می شد. به هیچ طریق، از این کلام متین نمی توان استنتاج کرد که دیگر دینی در عالم ظاهر نخواهد شد. از این گذشته، شبهه ای را نیز می توان به موضوع وارد ساخت، به این عبارت که لفظ اسلام در قرآن کریم، به ادیان سامی نیز اطلاق شده است و موسی، ابراهیم و... در آن کتاب کریم به عنوان مسلمان معرفی شده اند که در ادامه مورد بحث قرار می گیرد. اگر کسی مانند برخی مفسرین قرآن

قصد مغالطه داشته باشد، در این مبحث مجال وسیعی دارد که با توجه به معانی لفظ اسلام در قرآن، تأویلات گوناگون دیگری نیز از این آیه به دست دهد.

همان طور که ذکر شد، مخاطب این آیه، امت اسلامی می‌باشند و خطاب متوجه جمیع اهل عالم نیست، زیرا قبل از آیه مزبور می‌فرمایند: «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشونی^{۱۴۴}» یعنی امروز کفار و معاندین از غلبه یافتن بر دین شما نا امید شده‌اند، پس شما ای مسلمین، دیگر از کفار ترس نداشته باشید و از من که پروردگار شما هستم بترسید. خداوند به پیروان اسلام بشارت می‌دهد که به واسطه ی اکمال نزول قرآن مجید، دین اسلام کامل گردید زیرا شریعت حضرت رسول (ص) تدریجا تشریح گردید و آیات قرآنی تدریجا نازل شد و چون نزول آیات قرآنی اکمال یافت، دین اسلام نیز اکمال پذیرفت، زیرا همان طور که ذکر شد، این آیه ی مبارکه در حجة الوداع بر حضرت رسول نازل شد و هشتاد و یک روز بعد از نزول آن، حضرت رسول (ص) وفات فرمود و به ملکوت اعلی پیوست. پس از آنجا که نزول قرآن اکمال یافته بود، خداوند منان به امت اسلام فرمود که دین شما اکمال پذیرفت.

چنانکه مشاهده می‌نمائید این آیه دلیل بر آن نیست که سایر ادیان و شرایع الهیه ناقص بوده‌اند و دین اسلام تنها دین کاملی است که خداوند تشریح فرموده، زیرا شرایع مقدسه الهیه که در هر دور و زمانی برای اقوام و ملل مختلف تشریح گشته، مطابق مقتضای آن دور و زمان، از هر جهت کامل و تمام بوده است. خداوند در قرآن شریف به کامل بودن شرایع مقدسه قبل (مسیحی، یهودی، زرتشتی و...) اشاره می‌فرمایند: «و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط...^{۱۴۵}» یعنی به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند. از آیه مبارک فوق کاملا آشکار و واضح می‌شود که ادیان قبل از اسلام جمیعا در دور و زمان مخصوص خود کامل بوده‌اند، زیرا اگر فرض کنیم شریعتی بر حسب اقتضای

دور و زمان خود کامل نبوده، چگونه مردم می‌توانستند از روی احکام آن شریعت ناقص به قسط و عدالت رفتار کنند؟ آیات مبارکه ی دیگری که دلالت بر کامل بودن کتب آسمانی قبل می‌باشد نیز در قرآن موجود می‌باشد (مثل سوره انعام آیه ۱۵۴). پس کامل بودن دین اختصاص به دین اسلام نداشته و جمیع شریع الهیه بر حسب دور و زمان خود از هر جهت کامل بوده است. با وجود این تشریح و توضیح نمی‌توان گفت که چون دین اسلام کامل است، دیگر نیاز به شریعت جدید نمی‌باشد، چون تمامی دین های قبلی نیز کامل بودند، اما ادیان الهی همواره نازل شده بودند و بنا بر این باز هم نازل خواهند شد.

برخی علاوه بر این آیه، آیات دیگری را نیز که در آن ذکر اسلام آمده، ملاک آخرین دین بودن اسلام قرار داده‌اند. خداوند در قرآن فرموده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^{۱۴۶}» یعنی دین حقیقی نزد خداوند اسلام است و همچنین فرموده «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۱۴۷}» یعنی هر کس از دینی بجز اسلام تبعیت کند آن دیانت هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در دنیای بعد او در بین زیانکاران خواهد بود. اما اصول دیانت بهایی این موضوع را روشن می‌نماید که واقعیت چیز دیگری است. معنی "اسلام"، تسلیم کردن اراده خود به اراده خداوند و تسلیم کردن وجه به سوی او است (چنانکه در قرآن بیان شده) که از طریق آخرین پیامبر او بیان می‌شود. بنا بر این در زمان حضرت محمد کسانی که خود را تسلیم اراده آخرین مظهر اراده الهی از طریق قرآن نمودند، مسلمان نامیده شدند. اما قرآن در استفاده و کاربرد لغات اسلام و مسلم به اینجا محدود یا متوقف نشده است. برای مثال حضرت نوح در قرآن یک مُسلم نامیده شده‌اند (سوره یونس آیات ۷۱ و ۷۲) و حضرت ابراهیم، یعقوب و فرزندانشان نیز "مسلمون" خوانده شده‌اند (سوره بقره آیات ۱۳۱ - ۱۳۳). به همین ترتیب حضرت موسی و پیروانش "مسلمین" خطاب شده‌اند (سوره یونس آیه ۸۴ و سوره اعراف آیه ۱۲۶) و حتی حواریون حضرت مسیح نیز "مسلمون" نامیده شده‌اند: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي

وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ^{۱۴۸}» یعنی و هنگامی که به حواریون مسیح نازل کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید، آنها گفتند ما مومن شدیم و تو را شاهد می‌گیریم که ما مسلم (تسلیم امر تو) هستیم.

بنا بر این منظور پیامبر اسلام از کلمه "اسلام" یک مفهوم کلی از دیانت الهی، اعم از گذشته، حال و آینده بوده است. البته تنها دیانت حقیقی که به وسیله خداوند پذیرفته می‌شود، چنین دین کامل و عمومی است، چنانکه آیات قبل شاهد آن بود. در این زمان مفهوم حقیقی و جامع اسلام، در دیانت بهایی بیان شده است. بنا بر این یک مسلمان واقعی این آیات را که در تعریف مفهوم اسلام است، به عنوان یک وسیله و نه مانعی در جستجوی حقیقت تلقی می‌کند.

اما آیه دیگر که مسلمین آن را در باب آخرین پیامبر بودن حضرت رسول مطرح می‌نمایند، آیه «و ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین^{۱۴۹}» است، به جز آن که می‌توان در باب الفاظ "خاتم" (به معنی نگین انگشتر) و "نبی" بحث کرد، به نظر می‌رسد بهتر است شأن نزول آیه مورد توجه قرار بگیرد. شرح نزول این آیه به خوبی معلوم می‌سازد که مدلول آیه مطلقاً به پایان پذیرگی سلسله ادیان ارتباطی ندارد. زید بن حارثه، پسر خوانده حضرت رسول اکرم بود که با دختر عمه آن حضرت ازدواج نموده بود. بدلالی زید زن خود را طلاق داد و حضرت رسول با او ازدواج کرد. این جریان باعث شد تا اعراب بر آنها طعنه‌هایی بزنند و این آیه در باب تقدیس و تنزیه پیامبر اسلام نازل گشت و لغت "خاتم" به معنای نگین انگشتر نیز در همین متن معنای خود را به دست می‌آورد که بگوید رسول اسلام منزّه و در میان پیامبران چون نگین در میان انگشتر بود (به سؤال "مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" مراجعه کنید). استدلالی که برخی مسلمین از این آیه، برای نشان دادن آخرین پیامبر بودن حضرت محمد صورت می‌دهند، دقیقاً

مانند این است که کسی بگوید، فلانی عجب طیب و دکتر حاذقی است و بنا بر این پس از او دیگر فیلسوفی در عالم ظاهر نخواهد شد!

مهم تر از این بحث های لغوی و تفسیری، بحث در باره کارکردهای اجتماعی ادیان است که دنیا را نیازمند آیین جدید می نماید و آیین بهائی را به نسبت سایر ادیان پیشین متمایز می کند چه که با زمانه تطابق تام دارد. هر موجود زنده ای که در این دنیا زندگی می کند از شروع تا خاتمه حیاتش مراحل مختلفی را طی می کند. هر مرحله شرایط و حالات و احتیاجات مخصوص به خود را دارد. در زندگی یک انسان مرحله شیرخوارگی، طفولیت، صباوت، جوانی و بلوغ هر یک شرایط و احتیاجات متفاوتی دارد. هر مرحله ما را برای مرحله بعد آماده می کند، قوای ذهنی ما را زیاد می کند و بصیرت ما را پرورش می دهد. بهمین ترتیب در زندگی جامعه انسانی دوران و مراحل مختلف موجود است. جامعه انسانی هم اکنون از مرحله طفولیت گذشته وارد مرحله ای می شود که سالیان دراز منتظرش بود یعنی مرحله بلوغ. آنچه که احتیاجات زمان قدیم را برآورده می کرد حال جوابگوی احتیاجات این زمان نیست. اسباب بازیهای دوران شیرخواری و طفولیت فکر انسان بالغ را راضی نمی کند. از هر نظر جامعه انسانی با تغییر و تحول کلی مواجه است چه در حکومت و قانون و یا در علوم و صنایع. موازین و روش اخلاقی و نحوه زندگانی گذشته با پیشرفت و تقدم جهان امروز مطابقت نمی کند. حال وقت بلوغ و همچنین تجدید دیانت است. تقلید از اعتقادات قدیمه و تعصبات قدیمه علت عداوت و اختلاف شده است. آنها باید فراموش شود و جای خود را به تعالیم الهیه ای دهد که برای پیشرفت و رفاه عالم انسانی در این عصر نازل شده است. این تجدید و تطور در حقیقت دیانت، اساس تمدن حقیقی است و سراج هدایت عالم است و درمان الهی بیماریهای جامعه انسانی است.^{۱۵۰}

اغلب مسلمانان خود نیز معترف اند که دنیای امروز را نمی توان با قوانین اعراب ۱۴۰۰ سال قبل اداره نمود. اما در عین حال تمام آنها می گویند که آنچه جاری است، اسلام

حقیقی نیست و اسلام حقیقی توانایی حل مشکلات دنیا را دارد. اما تا امروز نه کسی توانسته معنای اسلام حقیقی را نشان بدهد و نه توانسته ساز و کاری برای برطرف نمودن نقائص موجود (به دلیل عوض شدن زمانه و شرایط)، به دیگران بنمایاند. نه تنها به دیگران، بلکه مسلمین حتی در میان خود هنوز نتوانسته‌اند پس از گذشت صدها سال، نمونه‌ای از حکومت عادل را به دیگران عرضه کنند. در این صورت چگونه خواهند توانست جهانی را با آن همه نژاد و رنگ و اعتقاد، برسرپا محفوظ دارند؟ اداره جهان واحد نیازمند قوانین جهانی است و اسلام هیچ‌گونه ساز و کار جهانی در احکام اجتماعی‌اش ارائه نداده چون در آن زمان بشریت امکان ارتباطش با جهانیان محدود بوده و همچنین این موارد می‌توانسته در دین بعد و مطابق با عصر خویش نازل شود، همانطور که خداوند اراده فرموده است. در میان ادیان موجود، امروزه فقط بهائیان‌اند که داعیه‌ای جهانی دارند و تئوری‌های ساختاری برای اداره جهان ارائه می‌نمایند. برای اطلاع بیشتر در این مورد به سؤال "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۱۵. مفهوم خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی

مسئله خاتمیت موضوع بسیار گسترده‌ای است. در اینجا این مسأله را از هشت جهت به اختصار بررسی می‌نماییم.^{۱۵۱}

تجدید ادیان یک ضرورت است و علم الهی نامحدود است

فیض یزدان همچون ذات او جاودان است و نمودن راه بر طالبان، به مقتضای درک و توانشان سنتی تغییرناپذیر و بی‌پایان است. تعالیم آسمانی همچون داروئی شفابخش برای

آلام و امراض جوامع انسانیند، اما دردها و درمانهای هر دوران متفاوتند و غیر همسان؛ بنا بر این نمی توان داروی درد قدیم را برای درمان امراض جدید بکار برد.

خداوند در تصدیق این مطلب، در قرآن می فرماید: «سُئِتْ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»^{۱۵۲} یعنی شیوه ماست اینکه قبل از تو پیامبرانمان را فرستادیم و هرگز در این شیوه ما تحولی رخ نخواهد داد، به این معنی که در آینده نیز رسولانی خواهیم فرستاد. مولانا نیز با توجه به همین آیه، ابیات زیر را سروده است:

گفت در قرآن خدا با عقل کل سنت ما بوده ارسال رسل
سنت الله را ز پی تبدیل نیست زان در ارسال رسل تعطیل نیست

پیامبران مریبان روحانی بشریتند، پس واضح است که درسهای ایشان متناسب رشد عقل و آگاهی و شیوه زندگی مخاطبین، متحول می گردد. پیامبر اسلام در این مورد فرموده اند: «أمرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم»^{۱۵۳} یعنی ما پیامبران مامور شده ایم تا با مردم به فراخور عقلشان سخن گوئیم. بنا بر این نمی توان به آموزشهای دورانهای پیشین بسنده نمود و از رشد ظرفیت های عقلی و آگاهی ها و قابلیت های امروز بشر چشم پوشی کرد.

از این گذشته، به مرور زمان تعالیم هر پیامبر به دست فراموشی سپرده شده و دستخوش تغییرات و انحرافات می گردد که باعث می شود خلوص، شفافیت و کارائی پیشین آنها از دست برود. رسول اکرم نیز این بر این مطلب صحه گذاشته اند: «قال رسول الله ص سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمہ یسمون به و هم ابعده الناس منه مساجدهم عامرة و هی خراب من الهدی فقهاء ذلک زمان شرفقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود»^{۱۵۴} یعنی رسول خدا فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که از قرآن جز رسم آن و از اسلام جز اسم آن که به آن نامیده می شوند نخواهد ماند، و ایشان از همه کس نسبت به آن دورترند، مساجدشان آباد است ولی از هدایت خالیست،

فقها آن زمان بدترین فقها زیر آسمان هستند، از ایشان فتنه خارج می‌گردد و به خودشان برمی‌گردد. مثالی نیز در عالم طبیعت مؤید این مطلب است؛ همانطور که سرچشمه پاک و پاکیزه است، اما در طول مسیر به علت برخورد با اجسام ناپاک دچار آلودگی های گوناگون می‌گردد، ادیان الهی نیز با گذشت زمان مورد انحرافات مختلف قرار می‌گیرند. از این رو تجدید ادیان در فواصل زمانی مناسب، امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

لزوم نسخ و کنار گذاشتن بسیاری از احکام قرآن و شرع، امریست که روحانیون اهل انصاف و تحقیق نیز بدان اذعان نموده‌اند^{۱۵۵} و قوانین گذشته را غیر قابل پذیرش و اجرا خوانده‌اند. قرآن نیز خود بر این مسأله تأکید دارد: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^{۱۵۶}» یعنی هیچ پیامبری بدون اجازه او آیه ای نمی‌آورد (تا زمان آن فرا نرسیده باشد)، برای هر زمانی کتابی است و خداوند آنچه را بخواهد (از کتاب قبل) محو می‌نماید و آنچه را بخواهد تثبیت می‌کند و مادر کتاب نزد اوست.

خداوند در قرآن در مورد خزانه علمش می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^{۱۵۷}» یعنی چیزی وجود ندارد مگر آنکه خزائن آن نزد ما موجود باشد و ما تنها به اندازه ای مشخص آن را نازل می‌کنیم. و در مورد وسعت کلماتش می‌فرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا^{۱۵۸}» یعنی بگو اگر دریا مرکب گردد برای نگاشتن کلمات پروردگرم البته دریا تمام می‌شود پیش از آنکه کلمات پروردگرم پایان پذیرد حتی اگر از دریای دیگری مشابه آن هم کمک گرفته شود. بنا بر این اعتقاد به قطع هدایت الهی و ختم ظهور فرستادگان او بمنزله محدود دانستن دریای بیکران علم و حکمت یزدانی است و بدان معناست که خداوند هرآنچه در خزانه علم و فضل خویش داشته ظاهر نموده و دیگر چیزی برای آموختن به انسان‌ها ندارد و همچنین تمام کلمات الهی (که اگر دریاها مرکب شوند قادر بر نگاشتن آن

نیستند!) نوشته شده‌اند. این نظیر همان ادعایی است که قوم یهود در زمان نزول اسلام در مورد بسته شدن دست خداوند داشتند: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ^{۱۵۹}» یعنی یهود گفتند دستان خدا بسته است دستهای خودشان بسته است، و ملعون گشتند به خاطر آنچه گفتند، بلکه دستان او باز است. بنابراین، این ادعا کفری آشکار است و اگر بنا بود روزی رسالت ختم شود، خداوند اولین پیامبر را مسئول این کار می‌کرد و احتیاجی به پیامبران بعدی نبود.

حضرت عبدالبهاء در باره ضرورت تجدد ادیان می‌فرمایند: «دین الهی یکی است ولی تجدد لازم... درختی را چون بنشانی... بعد از مدت مدید کهن گردد، از ثمر باز ماند. لهذا باغبان حقیقت دانه همان شجر را گرفته در زمین پاک می‌کارد، دوباره شجر اول ظاهر می‌شود. دقت نمایید در عالم وجود هر چیز را تجدد لازم. نظر به عالم جسمانی نمایید که حال چنان تجدد یافته، مشروعات و اکتشافات تجدد یافته، ادراکات تجدد یافته، پس چگونه می‌شود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دوجهبانی، بی تجدد ماند؟ این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است.^{۱۶۰}»

سبب جدائی بین ادیان الهی

مطلبی که در قرآن مجید مورد تأکید بسیار قرار گرفته، این است که سرنوشت پیامبران و آئین‌های پیشین را بنگرید و عبرت گیرید: «و كلاًّ نَقْصَ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ... مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ^{۱۶۱}» یعنی آنچه از سرگذشت پیامبران برای تو نقل می‌کنیم... از این جهت است که مؤمنان را پند و تذکری باشد. همچنین «لَقَدْ كَانَ قِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ^{۱۶۲}» یعنی داستان‌های آنها برای خردمندان مایه عبرت است.

فرض کنید شما ناگهان تجربیات و خاطرات گذشته خود را از یاد برده اید، زندگی بر شما چقدر مشکل خواهد شد؟ زندگی هرملتی نیز می‌بایست متکی به درسهایی باشد که پیشینیان در طی قرن های متمادی آموخته‌اند. به شهادت مورّخین، هرملتی که از اشتباهات گذشته خود عبرت نگیرد، محکوم به تکرار آن هاست. شاید مهم ترین درسی که تاریخ به ما می‌آموزد اینست که مردمان درس تاریخ را نمی‌آموزند و از سرنوشت نسل های پیشین عبرت نمی‌گیرند. از جمله درس های دیگر تاریخ این است که آئین های پروردگار همواره مورد سوء استفاده مردمان، خاصه پیشوایان دین قرار گرفته‌اند. جنگ های متعدد مذهبی شاهد این مدّعاست.

اما چطور پیشوایان ادیان، آئین های پاک یزدان را که برای اشاعه دوستی و یگانگی بین مردمان می‌آیند، وسیله دشمنی و جدائی می‌کنند؟ تاریخ شاهد است که منشأ و منبع دشمنی ها و جدائی ها همواره سوء تفسیر و تعبیر گفتار پیمبران الهی بوده است، به خصوص سوء تفسیرهایی که مردمان را از پذیرش آئین های جدید پروردگار باز داشته است. تاریخ نشان می‌دهد چندی پس از پیدایش هریک از آئین های یزدان، بسیاری از پیشوایان، برای تحکیم مقام و منصب خود کوشیده‌اند که آیه ای، نکته ای، و یا حتی کلمه ای در کتاب آسمانی خود بیابند که امتیاز خاصی به دین آنها بخشد و به نحوی برتری افکار و عقائد آنها را بر آئین های دیگر تضمین کند. این احساس برتری همواره منشأ تعصّب، و تعصّب پیوسته سبب دشمنی و جنگ شده است.

پیشوایان هر آئین پس از یافتن آیه یا کلمه مورد نظر، آن آیه یا کلمه را اهمیت خاص بخشیده و پایه عقائد خود ساخته‌اند و در طی قرون و اعصار، با تارهای خیال و آمال خود، به کمک آن آیه یا کلمه، قصر وسیع و پرشکوهی ساخته، به پیروان آموخته‌اند که هرگز از آن پناهگاه امن و امان قدم برون نگذارند به این توجیه که گمراه کنندگان مکار در سر هر راهی در انتظار آنان ایستاده‌اند. پیروان نیز به خاطر اطمینانی که به پیشوایان داشته‌اند، حکم آنان

را حکم خدا شمرده، و آرامش و سکون در قصر اجدادی را بر "خطر" سیر و سفر و "دربداری" در کشور نامحرمان ترجیح داده‌اند.

علما و پیشوایان آئین حضرت موسی را در نظر آرید. آن پیشوایان به پیروان می‌آموختند که شما امت برگزیده پروردگارید. باید قدر این هدیه بزرگ را بشناسید و در حفظ آن بکوشید. پذیرش دین دیگر، این هدیه پر بها را از دست شما برآید. پس اگر خواستار راه راستی و سعادتید، تنها به آئین کلیم دل بندید و با پیروان دین های دیگر نیامیزید. این پیشوایان برای منع پیروان از پذیرش موعودشان حضرت مسیح، از آیه های کتاب آسمانی خود "مانع بزرگی" ساختند. از جمله به پیروان آموختند که پیامبر ما با قدرت و غلبه پادشاهان پای به عرصه جهان می‌گذارد. برای اثبات ادعای خود، آیاتی از این قبیل شاهد آوردند: «ای شهر بیت اللحم، از تو موعودی پدید آید که حاکم و فرمانروای اسرائیل شود. ۱۶۳» و «شاهزاده ای را از بین شما بر تخت پادشاهی نشانم. ۱۶۴». اکنون که دو هزار سال از ظهور موعودشان، حضرت مسیح می‌گذرد، هنوز علما و پیشوایان قوم کلیم پیروان خویش را در انتظار آمدن موعودی با قدرت و سلطنت نگاه داشته، آنان را از پذیرش آئین های دیگر از جمله مسیحیت و اسلام باز داشته‌اند.

پیشوایان مسیحی نیز درس های تاریخ را نادیده انگاشتند، از سرنوشت پیشینیان عبرت نگرفتند و از پذیرش آئین اسلام سر باز زدند. یکی از آیاتی که آن منکران حقیقت در کتاب آسمانی خود یافتند و با آن قصر بلند و پرشکوهی ساختند و مسیحیان را از پذیرش اسلام و هر آئین دیگر بر حذر داشتند، این گفتار مشهور حضرت مسیح است: «منم راه راستی و زندگی (ابدی). هیچکس جز به من، به پدر آسمانی راه نیابد. ۱۶۵». سوء تعبیر و سوء استفاده از آیه پیش، به مسیحیان آموخت که پای بیرون نهادن از قصر نیاکان، حتی برای دیداری کوتاه، کاری است بیمناک و پرخطر. اکنون که از پیدایش آئین اسلام حدود

چهارده قرن می‌گذرد، هنوز عامه مسیحیان جهان بر طبق آیه پیش، خود را از پذیرش آئین‌های دیگری نیاز شمرده‌اند و از تحقیق و تتبع در پیام آسمانی قرآن روگردانیده‌اند.

پیشوایان و علماء اسلام نیز از درس تاریخ عبرت نگرفتند و از همان راه و روش علما و پیشوایان آئین‌های پیشین پیروی کردند. این صاحبان مقام و منصب نیز از پیروان خود خواستند که هرگز از قصر بلند و پرشکوه اسلام پای برون نهند و آئین جدید یزدان را نادیده انگارند. با کمال یقین و اطمینان به پیروان آموختند که پس از پیدایش آئین آنان، هرگز آئینی برای مردم جهان نیاید و آنچه را یزدان مهربان می‌خواست به نوع انسان بیاموزد، در قرآن نازل فرمود. تا جهان پایدار است، خالق گیتی دیگر سخن نگوید و کتابی چون قرآن نفرستد، قرآن آخرین فصلِ وحی خداست. علما و پیشوایان مسلمان هم نیاز به آیه‌ای داشتند که به پیروان اطمینان خاطر بخشد و جای شک و شبهه در این ادعا برای احدی نگذارد. آنها آیه ۴۰ سوره احزاب (آیه خاتم النبیین) را ملاک خود قرار دادند و برای اثبات امتیاز دین خود به سایر ادیان و منع مسلمانان از پذیرش آئین دیگر، به تعبیر و تفسیر "خاتم" پرداختند و از آن کلمه قصری پرشکوه و پایدار ساختند. این پیشوایان با نفوذ و قدرت، با تفاسیریک جانبه و مؤکد خود، جای شک و تردید برای احدی نگذاشتند و آن چنان که پیشوایان آئین‌های پیشین با سوء تفسیر گفتار یزدان، مردمان را از حقیقت باز داشتند، پیشوایان مسلمان نیز کلمه "خاتم" را از مقصود اصلی آن منحرف ساخته، معانی تازه‌ای به آن دادند.

همه دین خود را آخرین دین می‌دانند

همان طور که در قسمت قبل ذکر شد، قرن‌ها است که کثیری از پیروان ادیان مختلف به سبب دلبستگی شان به کتب آسمانی که در دست دارند و به استناد برداشتهای نا صوابی که از متون مقدس خویش نموده‌اند، راه دریافت هدایات جدید را بر دل‌های خود بسته‌اند و در طی اعصار از شناسائی پیام آوران زمانشان محروم مانده‌اند و دین خود را آخرین دین

شمرده‌اند. نمونه‌هایی دیگری از این بیانات که به طور نادرست تعبیر شده‌اند، عبارتند از:

حضرت داود فرمود: «شریعت تو را دائما نگاه خواهم داشت تا ابدالاباد»^{۱۶۶} و یا حضرت عیسی فرمود: «آسمان و زمین زائل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهد شد»^{۱۶۷}

و یا آیه "خاتم النبیین" (سوره احزاب آیه ۴۰) در قرآن. خداوند در قرآن در مورد این مدعیان می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ»^{۱۶۸} یعنی قبل از این یوسف با بیانات آمد پس به آنچه برای شما آمد در شک بودید تا اینکه وقتی مرد گفتید هرگز خداوند بعد از او پیامبری بر نخواهد انگیخت، اینچنین خداوند افراط‌گرایان شکاک را گمراه می‌سازد. به همین علت در قرآن به مسلمانان هشدار داده شده است که در این دام نیفتند: «...أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^{۱۶۹} یعنی هرگاه که پیامبری برخلاف هوای نفس شما آمد استکبار ورزیدید بعضی را تکذیب کردید و برخی را کشتید و همچنین قرآن فرموده: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۱۷۰} یعنی حسرتا بر این بندگان هیچ پیامبری برایشان نیامد مگر آنکه او را مورد آزار و سرزنش قرار دادند و نیز: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ»^{۱۷۱} یعنی سپس پیامبرانمان را فرستادیم هرگاه که برای امتی پیامبر فرستادیم او را تکذیب نمودند. به همین علت بود که یهودیان زمان حضرت رسول معتقد بودند که دست خداوند بسته شده و حضرت موسی آخرین پیامبر است و چنان بر عدم حقانیت آن حضرت ایمان داشتند که می‌گفتند: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^{۱۷۲} یعنی خدایا اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگهای بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

اما علی رغم هشدارهای قرآن، مسلمانان نیز از این قبیل استنباطات مستثنی نبوده‌اند و مسیر مشابهی را طی نمودند و از موعود با تکذیب و تمسخر و قتل و آزار استقبال کرده‌اند، همان گونه که پیامبر اسلام پیش بینی نموده بود: «لَتَرْكِبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^{۱۷۳}» یعنی مرحله به مرحله همان اعمال را مرتکب خواهید شد. در تفسیر این آیه از پیامبر نقل گردیده که فرموده‌اند: «لَتَرْكِبُنَّ سَنَةَ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذُو النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَالْقَذَةَ بِالْقَذَةِ...^{۱۷۴}» یعنی البته شما هم شیوه پیشینیان را نعل به نعل و جزء به جزء درپیش خواهید گرفت.

یکی از سخت ترین موانع ذهنی که پیروان دیانت اسلام در برابر خود ساخته‌اند، اعتقاد به قطع ارتباط خداوند با انسان از طریق پیامبران است که به استناد مطالبی از قرآن و احادیث به آن معتقد گشته‌اند و با وجودی که طی ۲۳ سال نزول قرآن بارها آیات آن توسط پیامبر نسخ گردیده، گمان نموده‌اند که این کتاب الی الابد نسخ نخواهد شد، با اینکه نسخ شدن آیات در خود قرآن نیز بیان شده است: «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا^{۱۷۵}» یعنی هر آیه ای را نسخ یا فراموش کنیم مثل آن یا بهتر از آن را می‌آوریم.

آیه خاتم النبیین

اصلی ترین مطلبی که موجب شده مسلمانان دین اسلام را آخرین دین بدانند، آیه ۴۰ از سوره احزاب است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» یعنی محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست و لکن رسول خداست و خاتم انبیاء.

این حقیقت که آیاتی که در قرآن پشت سر هم آمده‌اند، باید با یکدیگر ربط معنایی داشته باشند، انکار ناپذیر است، زیرا قرآن کلام الهی است. همچنین توجه کنید که این دو آیه به هم مربوطند، چرا که با حرف ربط "ولکن" به یکدیگر ربط داده شده‌اند. بنا بر این در نگاه نخست به آیه مزبور، این سوال در ذهن مطرح می‌گردد که اگر برداشت رایج از خاتم النبیین (پایان دهنده پیامبری) صحیح باشد، ربط این عبارت با قسمت اول که مربوط به زندگی

خصوصی پیامبر است، در چیست و چرا نکته ای به این اهمیت که سرنوشت آتی یک امت را رقم می زند، در قرآن تنها یک بار و آن هم در عبارتی چنین چند پهلو گنجانده شده است؟ چگونه می توانیم این واقعیت را که محمد هیچ فرزند پسری نداشته به اینکه دیگر پیامبری نخواهد آمد، ربط دهیم؟ لازم است که در معنای عبارت "خاتم النبیین" تعمق بیشتری بنمائیم تا بتوانیم توجیه صحیحی از مربوط بودن این دو آیه داشته باشیم.

در زمان پیامبر اسلام یکی از این رسم های باطلی که در میان مردم وجود داشت، این بود که هیچ کس حق ندارد با زن پسر خوانده اش ازدواج کند. آنان زن پسر خوانده را مانند زن پسر واقعی می دانستند. پیامبر اسلام (ص) از سوی خدا مأمور شد که زینب را که همسر پسر خوانده اش است، پس از طلاق زید از او، به همسری بگیرد تا آن رسم باطل از بین برود. این مطلب در آیه ۳۷ سوره احزاب تصریح شده است. همچنین در شأن نزول آیه ۴۰، مفسرین اسلامی شرح داده اند که پیامبر از زیبایی زینب بنت جحش همسر زید ابن حارثه که پسر خوانده او بود، در شگفت آمد (که البته این موضوع نیز به حکمت الهی مصلحتی بوده، نه دلباختگی) و آیه "سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین" را فرمود. زید که از همسرش به این دلیل که او را برده آزاد شده ای می دانست و مدام او را تحقیر می کرد، دل خوشی نداشت، هنگامی که این سخن به گوشش رسید، با رضایت، همسر خویش را طلاق داد و او را به عقد پیامبر در آورد تا آن سنت باطل نیز که در آیه ۳۷ اشاره شده، در میان اعراب از بین برود. اما چون اعراب زید را فرزند پیامبر می دانستند و ازدواج با همسر پسر در بین آنها کار ناپسندی بود، پیامبر را مورد سرزنش قرار دادند که چرا زن پسر خود را گرفتی؟ آیه ۴۰ در پاسخ آنان نازل شد که می گوید محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست ولکن رسول الله است و خاتم پیامبران.^{۱۷۶}

در بین اعراب لقب خاتم جهت تکریم و شاخص نمودن بکار می رود و مثلاً اصطلاح "خاتم الشعرا" لقب رایجی است که به شعرای توانا داده می شده و کسی هم گمان نمی کرده که

او آخرین شاعر است. در احادیث زیادی نیز عبارت "خاتم الوصیین" از زبان حضرت محمد، حضرت علی و یا دیگران در توصیف امیرالمومنین آمده است. از جمله: «وانی و انت سواء الا النبوة فانی خاتم النبیین و أنت خاتم الوصیین»^{۱۷۷} یعنی من و تو تنها در نبوت با هم فرق داریم پس من خاتم نبیین هستم و تو خاتم وصیین و «انا یعسوب الدین و اول السابقین و امام المتقین و خاتم الوصیین و وارث النبیین»^{۱۷۸} یعنی من مثل زینور غسل برای دین و اولین از سابقین و امام متقین و خاتم وصیین و وارث نبیین هستم. حال اگر "خاتم وصیین" به معنای آخرین وصی باشد، اعتقاد به وصایت فرزندان علی و امامت آنها باطل است.

اما اگر خاتم با فتحه خوانده شود، معانی دیگری نیز دارد. از جمله معانی آن مهر و یا نگین انگشتری است و این دو مفهوم با هم منافاتی ندارند، چرا که در قدیم مهر افراد نگین انگشترشان بود. بنابراین می توان گفت که خاتم به معنای مصدق و تایید کننده است بدین معنا که رسول اکرم پیامبران قبل را تصدیق کرده، بر بیاناتشان مهر تایید می زند و این موضوع را که ازدواج با زن پسر ناصواب است، همان طور که پیامبران قبل نیز بیان نموده اند، تایید می فرمایند. از طرف دیگر این برداشت در تعارض کامل با آیاتی از قرآن قرار دارد که به صراحت ظهور پیامبران و یا امتهای صاحب کتاب دیگر را در آینده خبر می دهند.

خاتمیت در روایات

گرچه در مقابل قرآن هیچ حدیث و روایتی دارای اعتبار نیست، ولی چون برخی به استناد روایاتی چند، امکان ظهور پیامبران بعد از حضرت محمد را نفی مینمایند، مرور بر بعضی از این روایات و مفاهیم حقیقی آنها مفید بنظر می رسد. نخستین روایت مربوط به زمانی است که حضرت محمد به غزوه تبوک می رفتند و علی (ع) را جانشین خود در مدینه قرار دادند و موقع رفتن به او فرمودند: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^{۱۷۹} یعنی تو نسبت به من مانند هارون هستی به موسی با این تفاوت که تو نبی بعد

از من نیستی (چنانچه هارون بود) و اشاره دارد به آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^{۱۸۰} یعنی و از رحمتمان به او برادرش، هارون نبی را بخشیدیم. این تعبیری بود که شیخ صدوق در قرون اولیه اسلام از معنای این روایت نموده، ولی متأخرین قسمت آخر آن را به جای "تو نبی بعد از من نیستی"، "ولکن نبی بعد از من نیست" ترجمه کرده‌اند! اما توجه کنید که آن برداشتی صحیح است که با قرآن در تعارض نباشد.

روایت دیگر مربوط به بیانی از حضرت محمد است که فرموده‌اند: «ایها الناس حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة»^{۱۸۱} یعنی ای مردم حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام است. برای درک این حدیث شایسته است مفهوم قیامت را دقیق تر مورد بررسی قرار دهیم. برای اطلاع بیشتر از این مطلب، به سؤال "مفهوم قیامت در آئین بهائی" مراجعه کنید.

حقیقت اینست که در قرآن و دیگر کتب مقدسه، قیامت هر دیانتی ظهور پیامبر بعد است. کما اینکه حضرت مسیح فرموده‌اند: «من قیامت و حیات هستم هرکه به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد»^{۱۸۲} و نیز می‌فرمایند: «آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون آمده است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هرکه بشنود زنده گردد»^{۱۸۳}. قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۸۴} یعنی امروز روز رستاخیز است و لکن شما نمی‌دانید. و نیز می‌فرمایند: «شَهَدْنَا أَنْ نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^{۱۸۵} یعنی ما شاهدیم که در روز قیامت خواهید گفت ما از وقوع آن بی‌خبریم. و همچنین فرموده‌اند: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»^{۱۸۶} یعنی آیا غیر از این انتظار دارند که قیامت ناگهان واقع شود، هم اکنون نشانه‌های آن آمده است. در احادیث نیز بطور اخص، یوم قیامت را یوم ظهور قائم دانسته‌اند، همچون: «واللیل اذا یغشی... قال دولة ابلیس الی یوم القیامة و هو یوم قیام القائم والنهار اذا تجلی و هو القائم اذا قام»^{۱۸۷}.

پس منظور از قیامت و رستاخیز مردگان، ظهور پیامبر جدید و زنده شدن مردگان روحانی به روح ایمان است و هلاک گردیدن معنوی آنانی که از هدایت الهی محروم مانده‌اند، نه پایان جهان. در قرآن نیز ایمان حمزه عموی پیغمبر را به "کسیکه مرده بود و او را زنده گردانیدیم" توصیف نموده‌اند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...»^{۱۸۸} و یا اینکه هلاکت اقوام گذشته را مقارن ظهور پیامبران و ظلم و عدم ایمان مردم به ایشان بیان داشته‌اند و فرموده‌اند: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^{۱۸۹} یعنی به یقین نسلهای پیشین را چون مرتکب ظلم شدند و چون پیامبرشان آمد به او ایمان نیاوردند هلاک ساختیم اینچنین قوم گناهکار را مجازات میکنیم، سپس شما را در زمین جانشین آنها نمودیم تا ببینیم شما چه میکنید. و نیز در آیه ای دیگر کفر و مقابله با حق را به منزله هلاکت دانسته‌اند: «إِذَا جَاءُوكَ يَجَادِلُونَكَ يُقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۱۹۰} یعنی آنگاه که نزد تو می‌آیند با تو جدل می‌کنند و کافران می‌گویند این (قرآن) چیزی غیر از داستانهای اساطیری پیشینیان نیست و ایشان (مردم را) از آن منع می‌کنند و خود نیز از آن دوری می‌کنند، آنان کسی را بجز نفسهای خود هلاک نمی‌کنند و آگاه نیستند. جای تعجب است که با وجود این همه انداز، باز هم کثیری از این امت به راه پیشینیان رفتند و به هلاکت روحانی دچار گشتند.

روایت دیگری که از آن تعبیر خاتمه نبوت گردیده، بیانی از حضرت محمد است که خود را به آخرین سنگ در بنای یک ساختمان تشبیه نموده‌اند: «قال انما مثلى فى الانبياء كمثل رجل بنى دارا فأكملها وحسنها الا موضع لبنة فکان من دخل فيها فنظر اليها قال ما احسنها الا موضع هذه البنة قال فانا موضع البنة ختم بي الانبياء»^{۱۹۱} به فرض صحت این روایت، آیا پایان بنای یک ساختمان به معنای اینست که بنای دیگری هم ساخته نخواهد شد؟

همچنین حضرت امیر در مفاتیح الجنان فرموده‌اند: «قل السلام علی محمد رسول الله خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوة رب العالمین امین الله علی وحیه و عزائم امره و الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل»^{۱۹۲} یعنی بگو سلام بر محمد فرستاده خدا، خاتم انبیا و سرور رسولان و امین خداوند در وحی و اراده او و خاتم برگزشتگان و راهگشای آیندگان. بنابراین ختم دوران گذشته به خاتم، مقدمه آغاز دورانی جدید است که ظهور پیامبران جدید را در دل خود خواهد داشت و ان شاء الله نور این ظهورات تیرگی های جهل و ظلم را از عالم بر خواهد کند.

تفاوت میان رسول و نبی

نکته دیگری که شایان توجه است تفاوت میان نبی و رسول است. رسول دارای مقامی بالاتر از نبی است، حتی در قرآن ذکر گردیده که خداوند از نبیین پیمان گرفته که وقتی رسولان ظاهر شدند به ایشان ایمان آورند: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ...»^{۱۹۳} یعنی و آنگاه خداوند از انبیاء پیمان گرفت، چون کتاب و حکمت به شما داده شده، پس وقتی که رسولی برای شما آمد که تصدیق کننده آنچه نزد شماست بود به او ایمان آورید و یاریش نمایید. بنا بر این اگر حتی خاتم النبیین را به معنای پایان دهنده نبوت هم بدانیم، این بدان معناست که مانند انبیای بنی اسرائیل، نبی جانشین رسول نخواهد شد، بلکه امام خواهد بود که مقامی بالاتر از نبی دارد، زیرا که خود فرموده‌اند علماء امت من همچون انبیاء بنی اسرائیلند: «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»^{۱۹۴}. پس خاتمیت به معنای قطع سلسله رسالت و یا ما فوق آن نیست.

اما اکثر مفسرین با استدلالی عجیب که رسول نبی هم هست، این مفهوم را شامل هر دو می‌دانند، چنانکه یکی از این افراد گفته: "در باره فرق میان رسول و نبی گفته شد که رسول آنست که به او به سه طریق وحی شود: خواب، شنیدن صدا و آمدن فرشته وحی. نبی

آن است که فقط به وسیله خواب و شنیدن صدا وحی شود... در هر حال کلمه خاتم النبیین، خاتم رسولان را لازم گرفته، چون هر رسول نبی است، ولی بعضی از نبی رسول نیست.^{۱۹۵} با مثالی ساده میتوان مغالطه ایشان را آشکار کرد. مثلاً کسی که دارای تحصیلات لیسانس است، قطعاً مدرک دیپلم هم دارد. اگر بگوئیم دیگر هیچ دیپلمه ای به اینجا نخواهد آمد، آیا بدان معناست که من بعد هیچ لیسانسه و یا بالاتری هم نخواهد آمد؟

معنای باطنی بدویت و ختمیت

پیامبران الهی در مرتبه توحید، حکم یک شخص واحد را دارند. این مطلب که به وحدت مظاهر معروف است، به این معنی است که هر یک از پیامبران می‌توانند هم اولین باشند و هم آخرین. پیروان ادیان در این اعتقاد متفق القولند که مظاهر مقدسه جلوه‌گاه صفات الهی و معرض کمالات حضرت باری تعالی می‌باشند. هیاکل آسمانی در مثل، مانند آئینه ای هستند که در مقابل شمس حقیقت قرار گرفته و کمالات الهی را جذب و بعالم انسانی منعکس می‌نمایند. از جمله صفات الهی که در هیکل انبیا تجلی می‌یابد، صفت اولویت و آخریت است، چنانکه در قرآن کریم نیز اشاره شده است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...»^{۱۹۶} و از آنجائی که پیامبر اسلام نیز مظهر صفات الهی بوده‌اند، لذا بدین مناسبت است که حضرتشان خود را مظهر اولویت و آخریت و بدئیت و ختمیت میدانند. پس اگر چنانکه به حضرتشان کلمه خاتم النبیین اطلاق شود، این ختمیت به اعتبار وحدتی است که در حقیقت روح انبیا الهی موجود می‌باشد. خود آن حضرت در مورد بدئیت مقام خود می‌فرماید: «و کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین»^{۱۹۷} یعنی من نبی بودم هنگامی که گل آدم را می‌سرشتند. و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: «کنت و علی بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه»^{۱۹۸} یعنی مثل نوری بودم میان دست پروردگارم، پیش از آنکه عرش خود را خلق کند. حضرت عیسی نیز فرمود: «می روم و زود باز می‌گردم»^{۱۹۹} در

صورتی که در ظاهر حضرت مسیح باز نگشت و حضرت محمد بعد از ایشان ظهور فرمود و این دلالت دارد بر وحدت پیامبران الهی.

شرح این موضوع را حضرت به‌الله به تفصیل در کتاب مستطاب ایقان بیان نموده‌اند. از جمله می‌فرمایند «همان قسمی که در اول لا اول صدق اخیریت برای مربی غیب و شهود میاید همان قسم هم بر مظاهر او صادق میاید و در حینی که اسم اولویت صادق است همان حین اسم اخیریت صادق و در حینی که بر سر بدئیت جالسند همان حین بر عرض ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده مینماید که مظهر اولویت و اخیریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذات مقدسه و ارواح مجرد و انفس الهیه هستند».

از جهت دیگر وقتی که وحدت انبیا الهی به ثبوت رسید و مسلم گردید که هیاکل مقدسه یک حقیقت بوده و از یک منبع ساطع و متجلی می‌گردند، پس جمیع آنان مظهر بدئیت و ختمیت می‌باشند و بر جمیع آنان کلمه فاتح النبیین و خاتم النبیین اطلاق می‌گردد. در مثل اگر چنانچه آفتاب هزار بار طلوع و غروب نماید، باز هم یک آفتاب زیاده نخواهد بود. به همین قسم اگر هر یک از شمس حقیقی، مثلا پیامبر اسلام، خود را اولین و آخرین نور الهی و نخستین و آخرین مظهر آسمانی بنامد، درست خواهد بود و اگر ادعا فرماید که آخرین فیض آسمانی و آخرین نبی و فرستاده الهی می‌باشد، ایضا صحیح خواهد بود، چه که ظهورات قبل از شارع اسلام نیز ظهور حقیقت محمدی بوده و ظهورات بعد از حضرتشان نیز ظهور محمد (ص) خواهد بود به عبارت دیگر ظهورات آینده نیز مجئی ثانوی همان حقیقت و همان روحی است که در وجود رسول اکرم و انبیای قبل از وی تجلی نمود، چه که مظاهر مقدسه الهی بحکم آیه «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» یعنی نیست امر ما مگر واحد، جمیعا حقیقت واحد و ذات متحدی هستند که به الوان و اشکال مختلفی تجلی نموده‌اند. مولوی در این مورد می‌گوید:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

خود پیغمبر در این مورد می فرمایند «اولنا محمد اوسطنا محمد اخرنا محمد فكلنا محمد^{۲۰۱}» یعنی اول و وسط و آخر و كل ما محمد است. و همچنین «اما النبئون فاننا^{۲۰۲}» یعنی تمام انبیا من هستم. همچنین حضرت مسیح خود را مظهر بدئیت و ختمیت دانسته و فرمود «من الف و یا و اول و انتها هستم^{۲۰۳}» و در جای دیگر انجیل خود را جوهر خاتم خدا دانسته و می فرماید «و به وسیله او عالمها را آفرید که فروغ و جلالش و خاتم جوهرش بود^{۲۰۴}».

شارع بهایی این مطلب را در کتاب ایقان تشریح نموده و چنین می فرماید «و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند». ایضا می فرمایند «چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النبیین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: "أما النبیون فاننا" و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید^{۲۰۵}». و همچنین می فرمایند «لتری کلّ النبیین والمرسلین کهیکل واحد ونفس واحد ونور واحد وروح واحدة، بحيث یکون أولهم آخرهم وآخرهم أولهم^{۲۰۶}» یعنی هر آئینه می بینی همه انبیا و مرسلین را مانند هیکل

واحد و نفس واحد و نور واحد و روح واحد بطوریکه می باشد اول آنان آخر آنها و آخر آنها اول آنان.

حضرت باب نیز در آثار خود انبیا الهی را به خورشید تشبیه فرموده اند که اگر صدها بار طلوع و غروب فرماید یک شمس واحد طلوع و غروب فرموده است، چنانکه فرموده اند «بدان که مثل او مثل شمس است اگر بما لانهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لانهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست، اوست که در کل رسل ظاهر بوده و اوست که در کل کتب ناطق بوده اولی از برای او نبوده زیرا که اول به او اول میگردد و اخری از برای او نبوده زیرا که آخر به او آخر میگردد.»^{۲۰۷}

تأکید قرآن بر ظهور پیامبران در آینده

قرآن در سوره اعراف آیه ۳۴ فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» یعنی برای هر امتی (پیروان هر دینانی) پایانی است و وقتی که زمانش فرا رسد ساعتی پس و پیش نخواهد شد. بلافاصله درآیه بعد می فرمایند: «يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ رَسُولٌ مِّنكُمْ يَفْضُلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» یعنی ای آدمیزادگان، چون که پیامبرانی از شما بیایند و آیات خداوند را بر شما بخوانند پس هر که تقوی پیشه کرد ترسی نخواهد داشت. شاید از این صریح تر نتوان بر ظهور پیامبران در آینده تأکید ورزید.

و نیز در سوره حجر آیه ۵ می فرمایند: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» یعنی هیچ امتی اجلش پس و پیش نخواهد شد. در سوره یونس آیه ۴۹ هم مفهوم مشابهی بیان می گردد: «...لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً». "أمة" به معنای جماعت پیرویک آئین و یا خود آئین است و در هیچ جای قرآن آمة اسلام ابدی خوانده نشده اند و از فرا رسیدن أجل مستثنی نگشته اند. برای مشخص نمودن جایگاه امت اسلام در بین سایر

أمتها می فرمایند: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ»^{۲۰۸} یعنی اینچنین تورا در امتی فرستادیم که قبل از آن هم امت‌هایی بوده‌اند و نیز می فرمایند: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^{۲۰۹} یعنی این چنین شما را امتی در وسط قرار دادیم تا گواه بر مردمان باشید و رسول هم گواه بر اعمال شما. و در سوره یونس آیه ۴۷ میفرمایند: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» یعنی برای هر امتی پیامبری است و آنگاه که رسولشان بیاید در میان ایشان به عدالت قضاوت خواهد نمود و ایشان گمراه نخواهند شد. مفهومی مشابه در سوره نحل آیه ۳۶ آمده: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» یعنی در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را عبادت کنید. در آیه ۲ سوره بقره نیز این مطلب به طور ضمنی بیان شده است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی آن کتاب که در [حقانیت] آن تردیدی نیست هدایت کننده متقیان است. نکته این آیه در آن است که کتاب آسمانی که هدایت کننده مومنان و خدا ترسان است، با اسم اشاره به دور (ذکر شده است. اگر منظور خود قرآن بود، باید هذا (به معنی این) یا اسم اشاره به نزدیک برای آن به کار می‌رفت و استفاده از اسم اشاره به دور در قرآن برای اشاره به خود آن کتاب، بی معنی است. اما حقیقت این است که اسم اشاره "ذکر"، اشاره به کتاب آسمانی بعدی دارد که مشخص می‌سازد خداوند کتاب آسمانی بعدی را نیز برای هدایت بشر خواهد فرستاد.

حتی زمان اجل دین اسلام نیز در قرآن بیان شده است، آنجا که می فرماید: «وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ»^{۲۱۰} یعنی و می‌گویند اگر راست می‌گویید این وعده چه وقت است، بگو ميعاد شما یک روز است که نه ساعتی از آن پس توانید رفت و نه پیشی توانید جست. و در جای دیگری مقدار هر روز هزار سال معلوم گردیده: «... وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^{۲۱۱} یعنی یک روز نزد پروردگارت مثل هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید. همچنین فرموده:

«يَدْبُرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»^{۲۱۲} یعنی امر از آسمان به زمین اداره شده، سپس به سوی او باز می‌گردد در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید. بنابراین مدت دین اسلام هزار سال ذکر شده که با سال بعثت حضرت اعلی برابر است؛ امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ رحلت فرمودند و حضرت باب در سال ۱۲۶۰، یعنی هزار سال بعد ظهور فرمودند.

بنابراین اگر اهل انصاف باشیم به راحتی می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای هر، دیانتی از جمله اسلام دوره زمانی معینی وجود دارد و ادیان و امتهای دیگر خواهند آمد که کتاب و پیامبر خویش را دارند. متأسفانه اکثر آنان که تأویل و تفسیر قرآن را به دست دارند، به هوای نفس خود و یا طمع متاع دنیا، کلام الهی را از آنچه مفهوم حقیقی آن بوده، منحرف می‌سازند و معنای اصلی آن را فراموش می‌کنند. این موارد در قرآن نیز بیان شده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بَأْيَدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^{۲۱۳} یعنی وای بر کسانی که بدست خود (به میل خود) کتاب می‌نویسند و می‌گویند خدا چنین گفته تا مبلغ ناچیزی بابت آن بگیرند و همچنین «... يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ...»^{۲۱۴} یعنی کلام الهی را از موضع های آن منحرف می‌سازند و فایده آن پندی را که در کلام الهی برایشان داده شده فراموش می‌کنند.

این تأویلات در حالی صورت می‌گیرد که خداوند تبیین کلام خود را به خود اختصاص داده و دانش تأویل آن را محدود به خود و راسخان در علم دانسته، چنانکه در این آیات ذکر آن آمده: «فَإِذَا قَرَأَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»^{۲۱۵} یعنی چون آن را خواندیم از قرائت آن تبعیت کن پس برماست تبیین آن و همچنین «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...»^{۲۱۶} یعنی تأویل آن را غیر از خدا و راسخان در علم نمی‌دانند. فی المثل در میان دهها تفسیر منتشره از قرآن، تنها تعداد اندکی اشاره به تاکید حضرت علی به قرائت خاتم به فتح (تاء) نموده‌اند و از بین آنها تنها یکی و آن هم فقط در نسخه عربی بیان

نموده که خاتم النبیین، بنا بر تعبیر حضرت علی، به معنای زینت پیامبران است و برای اینکه مورد اعتراض هم قطارانش قرار نگیرد، بلافاصله اظهار نموده که البته این مطلب بسیار بعید و دور از ذهن است! مثل این تعبیر «...عن عبدالرحمن السلمی قال: کنت اقربى الحسن والحسين فمرىبى على بن ابى طالب وانا اقربهما فقال اقربهما وخاتم النبیین به فتح تاء و الروایة الاولى اقرب و اشهر لان التعبير عن النبى بانه خاتمهم يعنى زينتهم كما هو خاتم من مظاهر الزينة غير مألوف على الظاهر والله اعلم^{۲۱۷}».

۱۶. چرا بهائیان معتقدند که دین بهایی کامل تر از دین اسلام است؟

در وهله اول باید دانست معنی کامل بودن یک دین چیست. کامل بودن یک دین به این معنی است که پیغمبر هر دین در زمان خود، وظیفه ابلاغ و رساندن پیام خدا را به امت و پیروان خود، تماماً و کاملاً انجام می دهد؛ یعنی تا پیغمبر خدا رسالت و وظیفه الهی خود را به پایان نرساند، از دنیا نمی رود. برای همین است که حضرت محمد پس از ۲۳ سال ابلاغ پیام خدا به امت اسلامی، در آخرین سال زندگی خود در جهان خاک، هنگام بازگشت از آخرین سفر حجّشان، حضرت علی (ع) را شفاهاً به جانشینی خود انتخاب فرمودند و توضیح دادند که در همان لحظه دین مسلمانان را کامل نمودند و آنچه را که لازم بود امتشان پس از وفات ایشان انجام دهند، مشخص ساختند. آیه نازل شده مربوط به این واقعه که در غدیر خم اتفاق افتاد در قرآن مجید چنین است: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...^{۲۱۸}» یعنی امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

مؤید این حقیقت، حدیث زیر از امام رضا (ع) است که می‌فرمایند: «همانا خدای عز و جلّ پیغمبر خویش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود که بیان هرچیز در اوست حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده و فرمود، "چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم" ۲۱۹» و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیغمبر (ص) بود، این آیه نازل شد: "امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم" ۲۲۰. موضوع امامت، از کمال دین است (تا پیغمبر (ص) جانشین خود را معرفی نکند تبلیغش را کامل نساخته است) و پیغمبر (ص) از دنیا رفت تا آنکه نشانه‌های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت و آنها را بر شاهراه حق واداشت و علی (ع) را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد و همه احتیاجات امت را بیان کرد. پس هر که گمان کند خدای عز و جلّ دینش را کامل نکرده، قرآن را رد کرده و هر که قرآن را رد کند به آن کافر است... ۲۲۱"

در همان سوره اشاره شده که دین یهود نیز کامل است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» ۲۲۲ یعنی آنگاه به موسی کتاب دادیم برای اینکه [نعمت را] بر کسی که نیکی کرده است تمام کنیم و برای اینکه هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد امید که به لقای پروردگارش ایمان بیاورند.

با توضیح فوق نتیجه می‌گیریم که همه ادیان الهی در دوره خود کامل ترین دستور و روش زندگی مادی و معنوی بشریت بوده‌اند. در تشبیه می‌توان گفت که هریک از مربیان آسمانی در زمان و کلاس و رتبه و سال تحصیلی خود، کامل ترین شکل تعلیم و تربیت را ارائه فرمود و ادامه کار را پس از خود به پیامبر و معلم کامل دیگری سپرد تا سیر تکاملی بشر ادامه یابد و اگر بشر استعداد بیشتر آموختن را نداشت، این دلیل بر ضعف مربیان آسمانی نیست. به این ترتیب، این تعلیم و تربیت، ابدی است و تا بشر هست ادامه خواهد داشت و مربیان

آسمانی یکی پس از دیگری به این امر مهم مبعوث شده و خواهند شد. با این توضیحات، این حقیقت نیز روشن می‌شود که کامل‌ترین بودن هر یک از ادیان در دوره خاص خود، به معنی خاتم و آخرین بودن آن دین نیست، و همه ادیان در مسیر تربیت و رشد جسمانی و انسانی و روحانی بشریت مکمل یکدیگرند.

پس معلوم می‌شود سؤال فوق، سؤال دقیق و صحیحی نیست. به جای آن، باید از علت عظمت و اهمیت منحصر به فرد دیانت بهایی پرسید. چیزی که موقعیت دین بهایی را نسبت به ادیان سابق متمایز می‌سازد، این است که همه ادیان قبل به آن مژده داده‌اند و مریبان آسمانی قبل، همه رنج‌ها را قبول فرمودند و انسان‌ها را آماده کردند تا روز ظهور حضرت بهاءالله برسد و نبوت و آرزوی همه پیغمبران متحقق گردد؛ یعنی بشریت به کمال خود برسد و صلح عمومی و وحدت عالم انسانی در کره زمین مستقر شود و جنگ‌های خانمان سوز ۶-۷ هزار ساله به تدریج پایان یابد و بشر از دوران کودکی خود به دوران بلوغ و کمال خود وارد شود.

به زبانی ساده‌تر، دین بهایی ثمره و میوه کمال و تمامیت دوره ۶-۷ هزار ساله مزبور است. کافی است یادمان بیاید که در این دوران ۶-۷ هزار ساله از حضرت آدم تا حضرت خاتم، همه انبیای الهی به مردم فرموده‌اند که در پایان و آخرالزمان این دوره طولانی که می‌توان آن را به پایان دوران کودکی بشر و اتمام سال‌های دبستانی تشبیه کرد، دوره ای جدید و به مراتب طولانی‌تر آغاز خواهد داشت که بشریت وارد مراحل بلوغ و کمال خود خواهد شد. اهمیت و عظمت دیانت بهایی در این است که چنین دوره جدیدی را تاسیس فرموده است. اگر ادیان قبل نبودند، چنین دوره ای تحقق نمی‌یافت؛ و اگر قرار نبود چنین دوره ای در ظل دین بهایی تحقق یابد، ادیان قبل ظاهر نمی‌شدند، و استغفرالله زندگی بشر و آمدن پیامبران بیهوده تصور می‌شد! برای اطلاع بیشتر به سؤال "اسلام آخرین و کامل‌ترین دین است، پس چه نیازی بوده است تا آئین جدیدی ظاهر شود" مراجعه کنید.

۱۷. اگر اسلام را قبول دارید، چرا احکام را تغییر می‌دهید؟

از جمله اعتراضات این است که تغییر احکام و نزول احکام جدید مخالف اسلام است. مثلاً چرا مسح نمی‌کشید و یا قبله را عوض کرده اید، در صورتی که می‌گویید دین اسلام را قبول داریم؟

در جواب باید گفت که هر دینی از دو قسمت تعلیمات و حقایق اصلی و اساسی و تغییرناپذیر، و احکام فرعی و ثانوی و تغییرپذیر، تشکیل شده است. بنا بر این آنچه در ادیان بعدی نسبت به ادیان قبل از آن تغییر نمی‌کند تعالیمی اساسی همچون روحانیات و وحدانیت خدا و بقای روح و مجازات و مکافات و لزوم محبت و عدالت و کرم و فضل و بخشش و تقوی و عفت و عصمت و نیکوکاری و فروتنی و صفات والای اخلاقی و امثال آن می‌باشد. اما احکامی چون حلال و حرام ها، میزان مجازات ها و پاداش ها، احکام فرعی عبادات و نماز و روزه و حج و ازدواج و طلاق و ارث و اقتصاد و غیره که عموماً بیشتر مربوط به جنبه و شرایط جسمانی و مادی زندگی بشر می‌شوند، به تناسب زمان و مکان و نیازها و استعدادات هر دوره از زندگی بشر در روی کره زمین تغییر می‌کنند. اگر قرار بود پیامبری جدید بیاید و تغییری در تعالیم و احکام و سایر امور بشری ندهد، دیگر لزومی به آمدن این همه پیامبر نبود، و در آن صورت البته از رشد و تکامل تدریجی زندگی جسمانی و انسانی و معنوی بشر هم خبری نبود.

با توجه به غیر قابل تغییر بودن قسمتی از تعالیم دینی که بر روی زندگی روحانی بشر تاثیر می‌گذارد، ملاحظه می‌کنیم که حضرت محمد عهد عتیق را در یک مثال «الفرقان» می‌نامند^{۲۲۳} و سپس همان عنوان را برای قرآن مقدس استفاده می‌فرمایند^{۲۲۴}. البته احکام عهد عتیق با قرآن متفاوت است و دو کتاب مقدس مشابه نیستند اما به وسیله کاربرد یک عنوان مشابه برای هر دو کتاب، حضرت محمد به تعالیم اساسی و روحانی این دو کتاب که البته مشابه هستند توجه نموده‌اند. به همین ترتیب در این عصر وقتی حضرت بهاءالله

ظاهر شدند، با اینکه جوهر تعالیم روحانی و اخلاقی ایشان مثل ظهورات گذشته بوده است، اما به لحاظ رعایت مقتضیات جامعه دائم التّغییر و روبه ترقی، ضرورتاً احکام و قوانینی نیز نازل فرموده‌اند که نیازهای این عصر را برآورده نماید.

درباره احکام قابل تغییر که متعلق به زندگی مادّی بشر است، قرآن می‌فرماید «...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ۚ»^{۲۲۵} یعنی برای هر یک از شما (حضرت موسی، مسیح و محمد) شریعت و طریقه‌ای قرار دادیم و اگر خداوند می‌خواست، مطمئناً همه شما را یک امت می‌گردانید. همچنین می‌فرماید «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۚ»^{۲۲۶} یعنی برای هر امتی مراسمی قرار دادیم که آن را به جا بیاورند، بنا بر این نگذار آنها در این مورد با تو بحث کنند، بلکه آنها را به سوی پروردگارت فراخوان.

چنین است که همه ادیان گفته‌اند باید متقی و راستگو و درست کردار و عقیف و عادل و... بود، اما در عوض احکام فرعی را تغییر داده‌اند. مثلاً اسلام با آنکه دیانت مسیح و یهود را قبول دارد، نماز و روزه و حج و قبله و ازدواج و طلاق و سایر احکام فرعی دین مسیحی را تغییر داد، اما اصول تعالیم حضرت مسیح را تغییر نداد، بلکه آنها را به زبانی جدیدتر و پیشرفته تر توضیح داد. این تغییرات به این معنی نیست که اسلام حضرت مسیح را قبول ندارد. به همین شکل تغییر احکام فرعی اسلام توسط دین بهائی، به مفهوم قبول نداشتن اسلام نیست، بلکه به این معنی است که بعضی احکام فرعی اسلام امروزه نمی‌تواند موجب صلح و وحدت جهانی بشرگردد، و به این خاطر حضرت بهاءالله آنها را تغییر داده‌اند؛ مثل حکم نجس دانستن افرادی که مشرکند و یا قطع کردن دست سارق. چنین قوانینی با گذشت زمانه خود به خود از درجه اعتبار ساقط، فراموش و نسخ شده‌اند. آیا نمی‌بایست خداوند آنها را عوض کند؟ جواب این سوال هم به طور حتم در قرآن داده شده است: «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{۲۲۷} یعنی

هر آیه ای را که ما نسخ کنیم یا به فراموشی اندازیم بهتر از آن را خواهیم آورد، آیا نمی دانید که خداوند قادر بر هر چیز است؟

جالب آنکه امروزه به جز خود مسلمانان، تنها گروهی که اسلام را شرعاً و رسماً قبول دارند و آن دینی آسمانی می دانند، بهائیان هستند. برای اطلاع بیشتر به "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۱۸. دلایل حقانیت دیانت بانی و بهایی چیست؟

برای پرداختن به این موضوع، باید در ادیان گذشته نظر نمود. چه چیز سبب الهی بودن ادیان گذشته بوده است؟ چه دلایلی بوده است که سبب گردیده مردم مظاهر ظهور قبل را از جانب خدا بدانند؟

سیره و اخلاق مظهر ظهور

در همه ظهورات، یکی از اصلی ترین اصول برای دانستن حقیقت دین، خصوصیات و منش و یا سیره مظهر ظهور بوده است، یعنی خصوصیات فردی پیامبران (که این خصوصیات نیز به وسیله خداوند در ایشان به ودیعه گذاشته شده) سبب اقبال مومنین می گردید که از این خصوصیات می توان به صداقت، امانت، پاکی و درستی ایشان اشاره نمود که بر قلوب دیگران اثر می نمود. در این ظهور نیز این خصوصیات به صورت اولی نمایان بود، یعنی حضرت اعلی و حضرت بهاء الله از نظر حسن اخلاق و پاکی ضمیر شهره اطرافیان بودند.

رنج و مشقات مظهر ظهور

دلیل دیگر که می‌توان ادیان گذشته را از جانب پروردگار دانست، این است که همه آنها طبق سنت الهی (بر اساس آیات قرآن) دچار صدمات و زحمات فراوان گردیدند و حتی در مواردی جان خویش را نیز در راه حق فدا نمودند. اگر به تاریخ حیات این ظهور نظر نمایید، به این نکته پی خواهید برد که مظاهر این ظهور دچار شدائد بسی فراوانتر از ادیان پیشین گردیده‌اند. حضرت اعلیٰ آماج صدها تیر بلا گشتند و حضرت بهاءالله نیز بیشتر عمر گرانمایه خویش را در تبعید و زندان گذراندند. اگر حضرت باب و حضرت بهاءالله مظاهر ظهور الهی نبودند و ادعای ایشان صرفاً برای تأمین منافع مادی بود، آیا هرگز حاضر می‌شدند که این همه رنج و مشقت را متحمل شوند و از ادعای خود دست برندارند؟!

بشارات و علامات موجوده در کتب آسمانی

همچنین از جمله دلایلی که می‌توان آن را در زمره دلایل ثانویه برای الهی بودن این ظهور بیان نمود، بشارات و نشانه‌هایی است که در ظهورات گذشته، در کتب و یا دیگر آثار بیان گردیده است. این علامت‌ها دقیقاً به این ظهور اشاره می‌نمایند که در قسمتهای مختلف این جزوه بیان شده‌اند.

اعراض و بلوای منکرین

اعراض و بلوای منکرین، خود دلیلی محکم دیگری بر الهی بودن این امر است، چنانکه حضرت بهاءالله می‌فرماید: «هَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ؟ لَا فَوَالَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ أَسْرَارَ الْقَدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيِّدًا مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ»^{۲۲۸} یعنی آیا احدی قادر است که از جانب خود سخنی بگوید که تمام بندگان از شریف و پست بر علیهش اعتراض کنند؟ نه قسم به کسی که به اسرار قدم آگاه است، تنها کسی که از جانب خداوند مقتدر قدیر است (می‌تواند).

قدرت نزول آیات و جانبازی پیروان آئین بابی و بهائی

دلیل دیگر که سبب می‌شد نفوس کثیری بر الهی بودن ادیان گذشته مقرر و معترف گردند، همان قدرت نزول آیات و بیاناتی بود که از این نفوس مبارک جاری می‌گردید. در این دو ظهور اخیر نیز همین آیات و بیانات با قدرتی افزون‌تر، از فم مبارک این دو ظهور بروز نمود، به طوری که حضرت اعلی در یک شب چندین برابر قرآن آیات نازل نمودند و حضرت بهاء‌الله در دوران پرثمر عمرشان آثار بی شماری را به تحریر در آوردند. حضرت بهاء‌الله با آنکه تحصیلات رسمی نداشتند، بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی نازل فرموده‌اند، که بر خلاف کتب فلاسفه و عرفا و دانشمندان که محصول علوم اکتسابی است و نفوذش محدود است، نافذ در افکار و قلوب بوده و تا حال هزاران نفر از ادیان و نژادها در نقاط مختلف جهان چنان تربیت نموده که بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راه تحقق تعالیمش جان خود را رایگان داده‌اند و جامعه‌ای متشکل از بیش از ۷ میلیون نفر تشکیل داده‌اند که علی‌رغم قدرت و ثروت ظاهری و بدون آلوده شدن به فسادها و منازعات و اختلافات مذهبی و سیاسی، نه تنها از بین نرفته، بلکه نزد جمیع ملل و دول و سازمان‌های جهانی همچون سازمان ملل مشهور و مورد احترام و طرف مشورت واقع شده و صد ها نفر از بزرگان جهان بر عظمت تعالیم آن شهادت داده‌اند. حضرت بهاء‌الله درباره قدرت نزول آثار می‌فرمایند:

«تویی آن مقتدری که به قلم، امر مبرمت را نصرت فرمودی»^{۲۲۹}. آیات والواحی که حضرت بهاء‌الله در زمانی که در ادرنه زندانی بودند، به ملوک و مظاهر قدرت در دنیا ارسال نمودند و در آن با هیمنه و اقتدار، آنها را به حق دعوت کرده و از اعراض به حق انداز فرمودند، خود دلیل دیگری بر از جانب حق بودن ایشان است.

برجا ماندن حق و محو شدن باطل

در کتب آسمانی قبل همچون تورات و انجیل و قرآن، ملاک هایی برای الهی بودن و حقانیت ادیان و علامت بطلان مدعیان دروغین ارائه شده است. مثلاً حضرت مسیح فرموده‌اند: «درخت را از میوه اش می‌شناسند»، چنان که بوته حنظل هرگز میوه شیرین نمی‌آورد. در قرآن مجید نیز نازل شده است که: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۲۳۰} یعنی و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.

در جایی دیگر ضمن مقایسه حق و باطل می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يَثْبُتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»^{۲۳۱} یعنی آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد و خدا مثلها را برای مردم می‌زند شاید که آنان پند گیرند و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی.

در جایی دیگر نیز پس از آنکه می‌فرماید، قرآن مجید وحی خدا و کلام رسول است و قول شاعر و یا کاهن و غیبگو نیست، تأکید می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذَكُّرٌ لِّلْمُتَّقِينَ»^{۲۳۲} یعنی و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش

را پاره می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد و در حقیقت [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است). یعنی هرکه نسبتی دروغ به خدا بنهد، خدا او را نابود خواهد کرد و امرش را از بین خواهد برد.

دلایل عقلی (تقریر)

از دلایل فوق علمای اعلام استدلالی را برای تشخیص دین حقیقی از دین باطل استخراج کرده‌اند که هم عقلانی است و هم وحیانی و به آن دلیل تقریر می‌گویند. و آن این که: ۱- اگر شخصی مدعی رسالت شود، ۲- و دینی بیاورد، ۳- و آن را به خدا نسبت دهد، ۴- و آن دین نفوذ نماید و در عالم باقی بماند، این بقا و نفوذ دلیل حقانیت است؛ چنان چه اگر چنین نگردد، همان طور که در فوق ذکر شد، حتماً از بین خواهد رفت و ریشه کن خواهد شد.^{۲۳۳} البته این چهار شرط همه باید با هم وجود داشته باشند. جناب نعیم شاعر معروف بهایی ضمن استدلالی، خلاصه دلایل فوق را در شعر زیر، چنین آورده‌اند:

اولین حجت ارتفاع نداست	وان ندا هر دلیل را داراست
با نفوذ کلام ورد ملل	با نزول کتاب و حمل بلاست
ارتباط نفوس و جذب قلوب	وضع قانون و بعد از آن اجراست
یک تنه بی سپاه و جنگ و اثاث	ایستادن برابر اعداست
اندکی فکر اگر کنی گویی	به خدا این ندا، ندای خداست
این ندا چون که نسبتش به حق است	نفس دعوی، به صدق خویش گواست

مؤید دلیل تقریری، این است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^{۲۳۴} یعنی و کسانی که در باره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می‌پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود. توجه

فرمایید که این سوره در مکه نازل شده و در آن وقت عده کمی به اسلام مؤمن شده بودند، با این حال می فرماید پس از آنکه همین عده قلیل نیز به اسلام ایمان آورده اند، هرکه مجادله نماید و دلیل الهی بودن اسلام را رد کند عذاب و غضب الهی بر اوست! همین دلیل است که جز خدا کسی نمی تواند ادعای آوردن دین نماید، چنان که پنج آیه بعد در همین سوره می فرماید: «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِّى بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۲۳۵} یعنی آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع [در باره تاخیر عذاب در کار] نبود مسلماً میانشان داوری می شد و برای ستمکاران شکنجه ای پر درد است.

به عبارتی یعنی آیا تا به حال اتفاق افتاده که احدی دین و شریعتی را بدون اجازه خدا تشریع نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمزند؟! بنا بر این طبق این آیه، دیانت بهایی نیز که ظاهر شده و حال پس حدود ۱۶۵ سال، بیش از هفت میلیون در جهان از ادیان و نژادهای مختلف پیرو دارد، جز از طرف خدا نمی تواند باشد و اگر از جانب خدا نبود، حتماً تا حال با وجود این همه مخالفت و بلایای وارده بر شارع دین و پیروانش از بین رفته بود. اما حقیقت اینست که در تمام ظهورات الهی، اعراض دشمنان علیه حق، باعث پیشرفت و ارتفاع امر الهی شده، کما اینکه در این ظهور کاملاً مشخص است.

بشارات شعرا

در آخر به برخی بشارات شعرا به ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله اشاره می شود. توجه کنید که برخی از این اشعار در کتب چاپی جدید حذف گردیده اند، اما اصل آنها در کتب قدیمی موجود است. حضرت نطقه اولی به جناب ملاحسین بشرویه ای می فرمایند: «روح

القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می‌گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی‌دانند^{۲۳۶}».

• شیخ بهایی

محمد بن حسین بن عبد الصمد جبل عاملی در سال ۱۵۴۶ میلادی در بعلبک لبنان به دنیا آمد. او ادعا کرد که مقصود از اسم اعظم را یافته. این عالم روحانی و فیلسوف عرب در اواخر قرن ۱۶ پس از کشف این معما لقب خود را بهایی گذاشت و به شیخ بهایی معروف گردید.

• شاه نعمت الله ولی

او به سال ۷۳۰ در فارس متولد گردید و به مدت ۷ سال در مکه معظمه به تحصیل پرداخت و سالها در یزد، هرات و قندهار به ریاضت مشغول شد و ۲۵ سال آخر عمر خود را در ماهان کرمان گذراند و در ۱۰۰ سالگی در همانجا وفات یافت.

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در مورد نام حضرت بهاءالله

این هفت حرف نام آن شاه منست آن شاه مراد مظهرالله منست
مجموع دویست و سی و هشت بشمارش تا دریابی که نام دلخواه منست

مجموع حروف هفتگانه مذکور در این شعر به حروف ابجد عبارتست از

حسین علی نام مبارک حضرت بهاءالله.

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در مورد نسب و مدت رسالت حضرت بهاءالله و

نیز جانشینی حضرت عبدالبهاء

نایب مهدی آشکار شود بلکه من آشکار می‌بینم
پادشاهی تمام دانیایی سروری با وقار می‌بینم
بنادگان جناب حضرت او سربه سر تاجدار می‌بینم

تا چهل سال ای برادر من
 دور او چون شود تمام به کام
 نوجوانی زدودمان ملوک
 سرحد روم را زند برهم
 تاسی و چهار و پنج سال تمام
 دگراز بعد پادشاهی او
 نعمت الله هرآنچه بود نهان
 دور آن شهریار می بینم
 پسرش یادگار می بینم
 جا کند بر فراز تخت سلوک
 همچو کیهان به هند زند علم
 آنچه امر است نیز بگو
 آنچه امر است نیز بگو
 اندر این نکته اش نمود بیان

○ اشعار شاه نعمت الله ولی در باره ظهور حضرت اعلی

غ رس چو بگذرد از سال غایبی آشکار می بینم

در جلد هفتم نامه دانشوران با قدری تحریف و تصحیف ذکر شده:

در سال غرس من دو قران می بینم
 از مهدی و دجال نشان می بینم
 دین نوع دگر گردد و اسلام دگر
 این سر نهان است عیان می بینم

«غ، ر، س» به حساب حروف ابجد برابر است با ۱۲۶۰، سال بعثت

حضرت اعلی.

چون به برج سعد آیند آن زمان این هفت شاه آشکارا گردد آن مهدی که هادی ما بود

منظور از ۷ شاه، ۷ سیاره که به دور خورشید می گردند است و این هفت

سیاره در سال ۱۲۵۶ هجری قمری به برج سعد آمده اند.

• مولانا

جلال الدین محمد بن بهاء الدین حسین خطیبی بلخی معروف به مولانا جلال الدین رومی یکی دیگر از اعظام حکما و عرفا و بزرگترین شعرای ایران است که بیش از هر شاعر دیگری در آثار مقدسه به او اشاره گشته است.

○ مولانا پیامبر بی کتاب در مورد تداوم ظهور پیامبران می گوید:

گفت در قرآن خدا با عقل کل سنت ما بوده ارسال رسل
سنت الله را زپی تبدیل نیست زان در ارسال رسل تعطیل نیست

این ابیات اشاره دارند به آیه ۷۷ سوره بنی اسرائیل (الاسراء).

○ تضمین وحدت از مولانا

هر لحظه به شکلی، بت عیار برآمد
دل برد و نهان شد

هر دم به لباسی دگر آن یار برآمد
گه پیر و جوان شد

گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق
خود رفت به کشتی

عیسی شد و برگنبد دوآر برآمد
مشهور زمان شد

بالله که همو بود که می آمد و می رفت
هر بار که دیدی

تا عاقبت آن یار، عرب وار بیامد
دارای جهان شد

باز آن صنم خوش قدم، آن مفخر آدم
محبوب دو عالم

با نام بهاء، از شجر نار برآمد
هر پیر جوان شد

گر نوح، جهانی به دعا غرقه نمودست
راه گشوده است

آن کشتی دردانه به کھسار برآمد
تا حصن امان شد

عیسی به فلک رفت، ولی روح تسلی
در اوج تجلی!

با مهر فزاینده، پدروار برآمد
خود شاه شهان شد

گر احمد مرسل که عرب بود و کلامش
شد باده جامش

از کلک بهاء، هر در شهوار برآمد
سلطان بیان شد

گرباب بهاء، جان به فدا در ره حق داد
تا زنده شود داد

با پرچم داد، آن سرو سردار برآمد
دادار، عیان شد

در لعل بهاء، خمربقاء، گشته مهنا
بزمی شده برپا

ای قوم بیا، ساقی خمّار برآمد
آن باده، روان شد

• حافظ

شمس الدین محمد بن بهاء الدین شیرازی متخلص به حافظ و مشهور به لسان
الغیب از بزرگترین شعرای ایران است.

○ اشعار حافظ درباره ظهور حضرت اعلی

شیراز پر غوغا شود شکر لبی پیدا شود	ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را
بین هلال محرم بخواه ساغرا راح	که ماه امن و امان است و سال صلح و
عزیر دار زمان وصال را کاندم	صلاح مقابل شب قدر است و روز استفتاح

هلال محرمی را به حساب در آور که با عدد ساغر در آید یعنی در محرم سنه
۱۲۶۱. همچنین ۲ روز از این ماه ۲ مولد مبارک است.

ای صبا گربگذری بر ساحل رود ارس	بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
عراق و فارس را گرفتی به شعر خود حافظ	بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

زمانی مسافرخانه مقام اعلی تکمیل و تقدیم حضرت عبدالبهاء گردید هیکل
مبارک با مسرت و افر به بانی مسافرخانه آقا میرزا جعفر رحمانی شیرازی نظر
فرمودند و این دو بیت از غزل حافظ را خواندند.

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندا نگهدار از زوالش
میان جعفر آباد و مصلی عیبر آمیز می آید شمالش

مسافرخانه آقا میرزا جعفر شیرازی در کنار مصلی (مقام مقدس اعلی) واقع
است و این هوای لطیف دریا هم معرف آن شعر است.

• فردوسی

فردوسی شاعر نامدار ایران با توجه به این عقیده که شاه بهرام پیغمبر ایرانی موعود
زرتشتیان است چنین سروده:

از این پس بیاید یکی شهریار زدشت سواران نیزه گذار
یکی مرد پاکیزه نیک خوی کزودین یزدان شود چار سوی
کزو گردد ایمن جهان از بدی بتابد از او فره ایزدی

مقصود شاعر از دشت سواران مازندران است که جمال مبارک از انساب پادشاهان
ساسانی (یزدگرد سوم) بوده اند.

• سعدی

ابومحمد مُصلح بن عَبْدِالله مشهور به سعدی شیرازی (حدود ۵۸۵ یا حدود ۶۰۶ -
۶۷۱ یا ۶۹۱ هجری قمری) شاعر و نویسنده پارسی گوی ایرانی است. مقامش نزد
اهل ادب تا بدانجاست که به وی لقب استاد سخن داده اند.

○ اشعار سعدی درباره ظهور حضرت اعلی

بُهش باش که هوشیدرز در آید باز طواف کعبه و مسجد الاقصی شد شیراز

• عطار

عطار در مورد آفرینش زمین و نیز ظهور پیامبران می گوید:

تو تا دینش بدان ای برادر	به قرآن چنین فرمود داور
محمد را به عالم برگزیدم	که عالم را به شش روز آفریدم
چنین دارم ز دین راه تلقین	بود عالم حقیقت عالم دین
مرا تعلیم قرآن گشت یاور	بود شش روز دور شش پیمبر
بدین ترتیب عالم را مدار است	ولیکن روز دین سال هزار است
شود قائم مقام خلق ظاهر	چو گردد شش هزاران سال آخ

• نظامی گنجوی

شاعر بزرگ حکیم نظامی گنجوی که در سال پانصد و هفتاد که مقارن نصف یوم بوده میزیسته گمان می کرده که اجل امت اسلام و ظهور حضرت قائم طبق حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون» در نصف یوم باید باشد. اینست که در کتاب مخزن الاسرار در نعت سوم به همین مناسبت اشعاری سروده که چند بیت آن نقل می شود:

سایه نشین چند بود آفتاب	ای مدنی برقع و مکی نقاب
ای ز تو فریاد بفریاد رس	منتظران را بلب آمد نفس
زرده روز اینک و شب دیزشب	سوی عجم ران منشین در عرب
هر دو جهان را پر از آوازه کن	ملک بر آرای و جهان تازه کن
خطبه توخوان تا خطبا دم زنند	سکه تو زن تا امرا کم زنند

بازکش این مسند از آسورگان	غسل ده این منبر از آلودگان
خانه غولند پردازشان	در غله دان عدم اندازشان
ماهمه جسمیم بیا جان تو باش	ما همه موریم سلیمان تو باش
از طرفی رخنه دین می کنند	وز دگر اطراف کمین می کنند
خیز و بفرمای سرافیل را	تا بدمد این دو سه قندیل را
خلوتی پرده اسرار شو	ما همه خفتیم تو بیدار شو
پانصد و هفتاد بس ایام خواب	روز بلند است بمجلس شتاب

در پایان اشاره به این بیان حضرت بهاء الله می کنیم که می فرمایند: «اگر در آنچه ظاهر شده تفکر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی. حق مقدس است از ظنون و اوهام و مشیت و اراده انام با علم یفعل ما یشاء و رایة یحکم ما یرید آمده حجّة و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده آیاتش در کتب و زبر و الواح موجود و مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا^{۲۳۷}».

۱۹. معجزه دیانت بهایی چیست؟

موضوع معجزه فقط مربوط به دیانت بهایی نیست، لذا برای درک حقیقت، این مبحث در نه قسمت بررسی می شود.

خداوند به هر کاری تواناست

برخلاف ادعای ردیه نویسان علیه دین بهایی، بهائیان معتقدند خداوند بر هر امری و معجزه ای قادر است. یعنی خداوند می تواند معجزه های گوناگون، چه ظاهری و چه باطنی، توسط پیامبران خود آشکار سازد. خداوند قدرت مطلق است و هیچ قدرتی برتر از او نیست

و همه عالم در ید اقتدار اوست، زیرا خود عالم را آفریده است و به حقایق و ذات آن شناخت و احاطه کامل دارد.

دلیل عدم وقوع معجزات

خداوند علی رغم توانایی مزبور، تمایلی به آوردن معجزات ظاهری ندارد و اراده فرموده است کارهای این جهان خاکی و مادی را بیشتر از طریق اسباب و وسایل و بر طبق قوانین مادی انجام دهد و این است سنت الهی. علت آن هم این است که حتی در صورت آوردن چنین معجزاتی، فقط برای کسانی دلیل هستند که در زمان وقوع آن معجزات حاضر بوده‌اند. بنا بر این معجزات نمی‌تواند برای نسل‌های بعدی دلیل محکمی باشد. هندو ها، بودایی ها، یهودیان، مسیحی ها، زردشتی ها، مسلمانان، ... همه و همه چنین معجزاتی را به وفور نقل کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند حقانیت آئین‌های خود را از طریق معجزات ظاهری برای یکدیگر اثبات کنند. حتی بت پرستان نیز به بت‌های خود نسبت معجزه داده‌اند! به این ترتیب معجزات ظاهری نمی‌توانند برهان محکمی باشند و به کلی مشکوک و مخدوش‌اند.

در خود قرآن مجید و تاریخ اسلام شواهد قاطعی وجود دارد که منکران پیامبران، حتی در صورت مشاهده معجزه ظاهری نیز مؤمن نمی‌شدند و پیامبران را ساحر و جادوگر می‌گفتند. نمونه بارز آن ادعای شق القمر کردن حضرت محمد (ص) است. گفته شده ابوجهل از حضرت محمد (ص) معجزه خواست و حضرت، ماه را به دو نیم کردند. هر چند این معجزه معنای باطنی دارد، اما فکر می‌کنید حتی در صورت واقعی و ظاهری بودن دو نیم شدن ماه، نتیجه چه می‌شد؟ آیا ابوجهل مؤمن شد؟! نه تنها مؤمن نشد، بلکه بر کفر خود افزود! اما مقایسه کنید ابوجهل را با حضرت علی (ع) و خدیجه و امثال سلمان و حمزه و بلال و مقداد و عمار یاسر و والدین شهیدش. اینان شق القمر را ندیدند و مؤمن شدند، ولی آن معترض، به اصطلاح شق القمر را دید ولی مؤمن نشد! پس معلوم است آنان به خاطر

دلیل مهم دیگری (که در قسمت هفتم ذکر خواهد شد) مؤمن شدند و نه به خاطر معجزات ظاهری، چنانکه در قرآن نیز مذکور است که اگر خدا برای کفار فرشتگان را فرو فرستد و یا مردگان را به سخن آورد، باز هم ایمان نخواهند آورد. ۲۳۸

امتناع پیامبر اسلام در مقابل درخواست معجزه

برخلاف تصور مسلمانان، حضرت محمد- مانند سایر انبیای الهی- ادعای معجزه ظاهری نفرمودند و در برابر امیال و هوی و هوس معرضین که هریک معجزه ای از حضرتشان می طلبیدند، پاسخ منفی دادند! چنانکه در قرآن می فرماید: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَنْفُجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تُفَجِّرُهَا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتِ عَلَيْنَا كَسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» ۲۳۹ یعنی کفار گفتند ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آن که تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردد، یا آن که آسمان بر سر ما فرو افتد، یا آن که خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر آری، یا آنکه خانه ای از زرو کاخی زرنگار دارا باشی یا آن که بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم تا آن که بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو خدا منزّه است، آیا من فرد بشری بیشترم که از جانب خدا به رسالت آمده ام؟!!

در همین مورد، حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که می خواسته ایشان را امتحان کند، چنین می فرماید: «هُوَ اللَّهُ. یا من امتحن من هو میزان الأمتحان، حکایت کنند که روزی حضرت امیر علیه السلام بر لب بامی بود شخص بیگانه‌ئی عرض نمود یا علی مطمئن بحفظ و حمایت و صیانت حق هستی فرمودند کیف لا و انا اول مؤمن بالله عرض کرد پس اعتماد بر حفظ حق نما و خود را از لب بام فرو انداز فرمودند هر عالی دانیرا باید امتحان

نماید نه هر کس در هر جا للمولی ان یمتحن العبد و لیس للعبد ان یمتحن المولی اینست که هفت قبیله از قبائل عرب در حضور حضرت رسول روحی له الفدا حاضر و هریک امتحاناً معجزه‌ئی خواستند یکی حتی تفجّر لنا من الأرض ینبوعاً گفت دیگری او تاتی بکتاب من السّمَاء بر زبان راند دیگری او یکون لک بیت من زخرف گفت دیگری او ترقی الی السّمَاء بر زبان راند چون مقصدشان امتحان بود جواب کلّ قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولا شد. ۲۴۰»

معانی باطنی معجزات

طبق آیات قرآن مجید، آیات کتب آسمانی به دو قسم اند: محکّمات، متشابهات. محکّمات آیاتی است که معنی ظاهری آن مد نظر است، اما متشابهات آیاتی است که دارای معنای باطنی و غیر ظاهری است. شواهد نشان می‌دهد که معجزات ظاهری مذکور در کتب آسمانی نیز اکثراً از آیات متشابهات است و دارای معنای باطنی می‌باشد، چه که اگر منظور معنای ظاهری بود، چنان که اشاره شد، افرادی که آن معجزات را دیده بودند نبایستی پس از آن، انبیا را ساحر می‌گفتند و ردشان می‌کردند. مهم تر از شواهد مزبور، وجود آیاتی در کتب مقدسه است که گویای معنای باطنی معجزات است.

به عنوان مثال، یکی از مشهورترین معجزات که بر سر زبانهاست زنده کردن مردگان است. حال آن که منظور از مرده و زنده در کتب آسمانی، در موارد خاصی که به معجزه تعبیر شده، معنای باطنی آن است و نه معنای ظاهری آن. در اصطلاح وحی، بی ایمانان مرده شمرده شده‌اند و مومنان زنده. از جمله قرآن مجید در آیه ای که راجع به حمزه عموی حضرت رسول (ص) و ابوجهل است می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا...» ۲۴۱» یعنی آیا کسی که مرده بود (اشاره به حمزه قبل از ایمانش به اسلام است؛ در اینجا وی به خاطر بی ایمانی مرده ذکر شده) و ما او را زنده کردیم (اشاره به ایمان آوردن او) و به او روشنی ایمان دادیم که با

آن در میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکی های بی ایمانی است (مقصود ابوجهل است) که نمی‌تواند از آن خارج شود؟! در جای دیگر با ذکر آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۲۴۲} مشرکین و کفار را نیز از مردگان می‌خوانند.

مؤید همین معنی نیز در انجیل آمده است که در آن بی ایمانان را مرده ذکر فرموده: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند»^{۲۴۳}. در اینجا منظور از مردگان اول بی ایمانان هستند، و مردگان ثانی مردگان جسمانی و ظاهری‌اند؛ و الا مرده که نمی‌تواند مرده را دفن کند! و همچنین می‌فرماید: «من نان حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد، نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا ابد زنده خواهد ماند»^{۲۴۴}. و در رساله پولس رسول به افسسیان، باب ۲ آمده است: «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید». به این ترتیب منظور از کوری و کری مذکور در کتب مقدسه نیز ظاهری نیست، چنانکه مشابه آیات قرآن، اشیاء نبی نیز می‌فرماید: «قومی که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کر می‌باشند»^{۲۴۵}.

نمونه دیگر معجزه شق القمر کردن حضرت محمد است. اما صحبت از شق القمر در دنیای امروز شایسته نیست. شما می‌دانید فاصله ماه تا زمین یکصد و پنجاه هزار کیلومتر است و حجم ماه تقریباً یک ششم زمین است و اگر اندکی ماه از مدار خود خارج شود، آب دریاها همه شهرها را فرو خواهد برد، زیرا جزر و مدها در اثر جاذبه ماه رخ می‌دهند. آیا شما می‌توانید یک شمشیر ۱۵۰۰۰۰ کیلومتری را تصور کنید؟! مگر نه اینکه ماه از تمام نقاط زمین قابل رؤیت است و این حادثه بسیار شگرف بوده، پس چرا این ماجرا در هیچ کتاب تاریخی مربوط به هیچ کشوری ثبت نشده؟ از اینها گذشته، این معجزه ای حتی اگر معقول هم بود، فقط برای شاهدان عینی حجت می‌شد و برای دیگران افسانه ای غیر قابل اعتماد بود. مثلاً فرض کنید گفته شود حضرت بهاء‌الله به اشاره انگشت، خورشید را به چهار

قسمت کردند و هر قسمت آن را هم به یک جهت جهان پرتاب کردند و بعد قطعات آنرا در مشت خود گرفتند و به هم چسبانند و به آسمان پرتاب کردند و عده زیادی هم شاهد این ماجرا بودند که همه بهائی شدند و این مطلب در فلان کتاب بهائیان نقل گردیده است. آیا این ادعا تفاوتی با آن داستان شق القمر دارد و آیا برای پیروان ادیان دیگر حجت محسوب می‌گردد؟

اما معنی باطنی شق القمر این است که قمر وجود " ابوالحکم " به انگشت اقتدار و اراده حضرت رسول اکرم، منشق و بی نور گشت و او را به " ابوجهل " زمان تبدیل نمود. چه که ابوجهل قبل از انکار حضرت رسول (ص) به ابوالحکم معروف بود و رئیس بنی مخزوم در قبیله قریش بود و لذا بین قوم خود همچون قمر می‌درخشید. اما چون خورشید حضرت محمد در میان قریش بدرخشید و او از روی برتافت، نور حکمتش به تاریکی جهل تبدیل شد و در آخر در جنگ بدر در صف کفار کشته شد. در عوض حمزه که روی به سوی خورشید نبوت نمود، تا ابد روشن گشت و در جنگ احد در راه اسلام شهید شد، و قبل از حضرت حسین (ع)، به سیدالشهداء ملقب گردید.

مشابه شق القمر، در تاریخ بهایی نیز شق الشمس واقع شد. حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «شق قمر گفته‌اند، شق شمس ظاهر؛ و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمد حسن نجفی که قطب علمای ایران بود از صراط لغزید و به مقر خود راجع^{۲۴۶}». اشاره می‌فرمایند شیخ محمد حسن نجفی مزبور، مشهور به صاحب جواهر که به مراتب عظیم تر از ابوجهل بود، به خاطر اعراض از ظهور جدید، خورشید وجودش خاموش گردید. در کتاب مستطاب اقدس نیز ضمن ذکر اعراض او اشاره می‌فرمایند بر عکس او، امثال محمد جعفر گندم پاک کن اصفهانی که ابداً اسم و رسمی نداشتند، مؤمن شدند و همچون حمزه، نامشان ابدی گردید.

با توضیحات فوق، از جمله رمزها و متشابهات کتب مقدسه قبل که دارای معنای باطنی اند. اما معانی حقیقی این تماثیل برای اولین بار از منبع وحیانی و الهام ربانی در دو آئین بابی و بهایی روشن شده است. برخی از این مفاهیم عبارتند از: قیامت، آسمان، زمین، ماه، شب، روز، آخرالزمان، ساعت، بهشت، جهنم، شیر، عسل، شراب، آب، نان، آتش، بعث، غیبت، حشر، نشر، رجعت، برزخ، معاد، روح، قبر، دنیای بعد، خلقت آدم و حوا، خلقت آسمان و زمین در شش روز، اسم اعظم، ملائکه، جن، شیطان، حساب و کتاب و مجازات و مکافات، زنده شدن مرده ها، دجال، سفیانی، شفای نابینا و ناشنوا و گنگ، زنده کردن مردگان، ید بیضای موسی و مار و آتش، خاتمیت حضرت محمد(ص)، ابدی بودن شریعت حضرت موسی (ص)، از بین رفتن انجیل جلیل و کلام حضرت مسیح (ص)، دو نیم شدن ماه، برخاستن حضرت مسیح از قبر بعد از سه روز، مفهوم وحی و الهام و جبرئیل و روح القدس و تشبیه آن به کبوتر، عمرهای طولانی همچون نوح، لقاءالله و دیدار خدا، نشستن خدا بر عرش، عالم ذر، نزول مدینه الله و اورشلیم جدید، ملکوت خدا، تین و زیتون، شهرهای جابلقا و جابلسا، خضر، رفتن حضرت یونس در شکم ماهی، قصه اصحاب کهف، هدهد سلیمان، عوالم ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و امثال آن، معنی مدت زمان قیامت که هم به یک چشم به هم زدن تعبیرگشته و هم به پانصد هزار سال،... و بسیاری اسرار و رموز و متشابهات دیگر که معانی و مفاهیمی باطنی و حکیمانه دارد.

حضرت عبدالبهاء در مورد معانی باطنی معجزات می فرمایند: «این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد. مثلا اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانی را بقایی نه و

وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ می فرمایند که بگذار مرده را مرده ها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود روح روح است. ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات، حیات ابدیست و وجود، وجود حقیقی. لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که به حیات ابدیه موفق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینایی بصیرت حقیقیه است و یا آنکه کور بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفق گشت و این به نص انجیل ثابت شده که حضرت مسیح می فرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم. و مقصد اینست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهم است. پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمیت و قدر و حیثیتی! مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد مثلا اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد، ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمیت دارد^{۲۴۷}».

معجزات ظاهری

چنانکه در قسمت اول ذکر شد، دیانت بهایی منکر قدرت الهی در آوردن معجزات ظاهره توسط پیامبران نیست، اما طبق آنچه گذشت، معجزات ظاهری را دلیل اصلی برای غیر مؤمنان و نسل های بعدی نمی داند. این قبیل معجزات اگر چه برای دیگران حجت و دلیل محسوب نمی شود، اما برای مؤمنان نشانی ثانوی و فرعی از حقانیت دینشان تلقی می گردد. با این دید تمام زندگی و امور انبیاء معجزه به حساب می آید.

از حضرت بهاءالله نیز چون دیگر مظاهر ظهور الهی، معجزات ظاهره نیز آشکار شد، ولی حتی اجازه ندادند مومنین به ذکر آن اشتغال ورزند و فقط گاهی می توان آنها را از لابلای بعضی الواح مبارکه و یا بعضی مطالب تاریخی دریافت. مهم تر از آن مطلب، که در ادیان الهی بی سابقه است، این است که حضرتشان چند بار سلاطین و علما را دعوت فرمودند تا آنچه حجت و برهان می طلبید ظاهر فرمایند، اما حتی در یک مورد هم، دعوت ایشان پذیرفته نشد و علما از ترس رسوائی به بهانه های مختلف از رویارویی سر باز زدند. از جمله وقتی علمای عراق طالب معجزه شدند، فرمودند همه آنها جمع شوند و یک معجزه را در نظر گیرند تا ظاهر فرمایند. اما آنان ترسیدند و چنین نکردند و گفتند شاید حضرتشان جادوگر باشند و سحری بنمایند و آن وقت دیگر برای ایشان حرفی باقی نخواهد ماند و لذا منصرف شده، به دشمنی بیشتر قیام کردند! مورد دیگر در لوح ناصرالدین شاه است که از وی خواستند علما را جمع کند تا حضرتشان دلیل ظهورشان را بیان فرمایند. اما ناصرالدین شاه ضمن شکنجه و شهید کردن جناب بدیع - جوان ۱۷ ساله حامل لوح مزبور - وقتی از علما خواست جواب لوح را بدهند، ایشان به بهانه این که حضرت بهاءالله طالب سلطنت هستند تقاضای شاه را رد کردند. همین امر را حضرت بهاءالله از سلطان عثمانی خواستند و فرمودند ده دقیقه اجازه ملاقات دهد تا حجت خود را آشکار فرمایند، ولی وی نیز مانند شاه ایران و علمای آن سر باز زد. همان طور که مشهود است دعوت علما و سلاطین توسط حضرت بهاءالله برای آوردن دلیل و معجزه در تاریخ ادیان بی سابقه است، چنانکه ملاحظه فرمودید که حضرت رسول تقاضای معجزه کفار را رد فرمودند.

عدم ارتباط منطقی بین وظیفه رسالت و آوردن معجزه

نکته اساسی دیگر آن است که بین ادعای پیامبری با قدرت معجزات ظاهری منطقی ارتباطی وجود ندارد. به این معنی که فی المثل از کسی که مدعی پزشکی است، درمان بیماری ها انتظار می رود، نه اینکه بتواند پرواز کند و یا سنگ را به سخن گفتن وادارد! چه

که حتی اگر چنین کارهایی را بتواند انجام دهد و باعث تعجب همگان نیز بشود، اثبات پزشکی او نخواهد بود! امام محمد غزالی عالم بزرگ اسلام گفته: "اگر کسی گوید که عدد ۴ بیش از عدد ۱۰ است و برهان من این است که این عصا را به مار تبدیل می‌کنم و این کار را بکند و عصا مار شود، همانا من از حيله و کار او متحیر می‌شوم و لکن بریقین خود باقی می‌مانم که عدد ۴ از عدد ۱۰ کمتر است". یعنی ارتباطی بین دلیل و آنچه ادعا شده وجود ندارد. همین طور پیامبران ادعای سحر و جادو نکرده‌اند که از ایشان چنین خواسته شود، بلکه ایشان مریانی آسمانی هستند که اصول زندگی مادی و معنوی و اجتماعی را به بشر می‌آموزند تا در هر دو عالم سیر کمالی داشته باشد.

بر طبق همین دلیل منطقی است که در قرآن مجید به حضرت رسول خطاب آمد که: «قُلْ لَّا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»^{۲۴۸} یعنی به این قوم بگو من نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی‌گویم غیب می‌دانم و من نمی‌گویم فرشته هستم؛ جز این نیست که آنچه را به من وحی شده است پیروی می‌کنم. یعنی من ادعای علم غیب و قدرت بر اشیاء نکرده‌ام که شما گاهی از من می‌خواهید به آسمان روم و هنگامی چشمه جاری کردن می‌طلبید و وقتی خانه پر از زر می‌جوئید و پیوسته به معجزات امتحان می‌کنید.^{۲۴۹} پس باید بین ادعا و دلیل درستی آن ادعا رابطه ای منطقی باشد.

معجزه پیامبران آثار و کتب الهی است

با توضیحات قبل روشن می‌شود که دلیل و برهان اصلی انبیاء الهی و از جمله حضرت بهاء الله، نفس ظهور ایشان و نزول آیات وحیانی بوده و هست و نه معجزات ظاهری؛ چه که آیات و کتب الهی، بر عکس معجزات ظاهری، باقی هستند و همه نسل‌های بشری می‌توانند آن را ملاحظه کنند و بررسی نمایند و از آن سود معنوی و اجتماعی برند. به همین دلیل حضرت بهاء الله به جناب نبیل امر فرمودند که معجزات مندرج در کتاب تاریخ نبیل را

حذف کند، با این حال، هنوز ذکر تعدادی از آن معجزات باقی مانده است. و به همین علت، همانطور که ذکر شد، حضرت محمد درخواست آیات و معجزات ظاهری را رد فرمودند، اما در عوض در آیه دیگری چنین آمده است: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۲۵۰} یعنی بگو ای پیغمبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نمی توانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند. حضرت باب و حضرت بهاء الله نیز همین استدلال را آورده اند.^{۲۵۱}

همچنین خداوند در قرآن می فرماید: «قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۲۵۲} یعنی کفار می گفتند اگر پیغمبر است چرا معجزاتی ظاهر نمی کند. بعد خداوند در جواب می فرماید به آنها بگو که معجزات نزد خداوند هست ولی من برای انذار و ترساندن از عذاب آخرت ظاهر شده ام. و در ادامه می فرماید: آیا کتابی که بر تو نازل کردیم و برای ایشان تلاوت و خوانده می شود کافی نیست؟! زیرا که در کتاب، رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان می آورند. بر همین اساس حضرت رسول از طرف خدا در قرآن می فرماید معجزه شان کلمات و آیات وحیانی است و از همه دعوت می کنند اگر می توانند سوره ای مثل آن بیاورند.^{۲۵۳}

اما دلیل معجزه بودن قرآن چیست؟ برخی می گویند که فصاحت و بلاغت این کتاب سبب معجزه بودن آن است، اما این مستلزم مطالعه تمام کتابهای فصیح و بلیغ و مقایسه آنها با قرآن است. از این گذشته می توان جملاتی را در کتب دیگر نیز پیدا کرد که از برخی آیات قرآن فصیح تر و بلیغ تر باشد. بنابراین علت اصلی آنکه این کتاب معجزه بیان گردیده، قدرت هدایت گری آن است که قوم عرب را از حضيض ذلت به اوج عزت رسانید و همچنین اطلاعات علمی و پیشبینی های در مورد آینده که در قرآن بیان شده است.

حضرت عبدالبهاء درباره دلیل حقانیت حضرت محمد می‌فرمایند: «از جمله برهان حضرت محمد قرآن است که بشخص امّی وحی شده و یک معجزه از معجزات قرآن اینست که قرآن حکمت بالغه است شریعتی در نهایت اتقان که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید و از این گذشته مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان مینماید که مخالف قواعد فلکیه آنزمان بود بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود در آنزمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود و کتاب مجسطی اساس قواعد ریاضیه بین جمیع فلاسفه ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلمه ریاضیه لهذا جمیع اعتراض کردند که این آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع و قواعد بطلمیوس که نتیجه افکار هزاران ریاضی و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود باطل مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح بحرکت ارض نموده ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند و آلات و ادوات اختراع کردند و کشف اسرار نمودند ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه خطا نمایند و شخص امّی از قبائل جاهله بادیة العرب که اسم فن ریاضی نشنیده بود با وجود آنکه در صحراء در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده بحقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاکل ریاضیه را حل فرمود پس هیچ شبهه نیست که این قضیه خارق العاده بوده و بقوت وحی حاصل گشته برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست و این قابل انکار نه»^{۲۵۴}.

بنا بر این معجزه حضرت بهاءالله نیز آیات و کتب ایشان است که حدود ۱۰۰ جلد می باشد. حضرت بهاءالله با قدرت قلم خود دیانت خود را اعلان فرمودند و آن را پیش بردند. آثار و کتب دیانت بهایی بیان کننده تعالیمی چون وحدت نوع بشر، تساوی زن و مرد، تحری حقیقت، تعدیل معیشت و بسیاری از اصول انسانی دیگر است که بشریت را قادر می سازد به سوی کمال و سعادت حقیقی پیش ببرد. آیا معجزه ای از این عظیم تر است که تعالیم حضرت بهاءالله توانسته است کسانی را که به آن تمسک می جویند، در یک خیمه در آورد؟ ذکر این نکته ضروری است که این تعالیم و اصول در حدود ۱۶۰ سال قبل بیان شده اند؛ در زمانی که نه تنها سیاه پوستان بلکه حتی زنان نیز از حقوق اساسی خود بی بهره بودند. همان طور که در زمان حضرت محمد مردم عادی از آوردن کلامی مانند قرآن عاجز بودند، در این ظهور نیز فردی را نمی توان یافت که به این وسعت بتواند اصول و احکامی را بیان نمایند که چنین هدایت بخش باشد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی، از جمله اثرات آیات مزبور را چنین فهرست می نمایند: «ظهور دلایل و اشارات و علائم و بشارات و انتشار آثار اخبار؛ انوار مشرقه از افق توحید و ظهور بشارت کبری از مبشر ایشان (حضرت باب)؛ ظهور و ثبوت بین بلاد و احزاب مهاجم؛ مقاومت ملل و دول بزرگ در هر لحظه؛ بیان بدیع و تبیان بلیغ و سرعت نزول کلمات حکمت و آیات و خطب و مناجات و تفسیر محکمت و تأویل متشابهات؛ اشراق شمس علومش که مورد اقرار علمای بزرگ دنیا است؛ صون و حفظ جمالش با وجود شروق انوارش و هجوم دشمنان؛ صبر و بلا در زیر زنجیر و در همان لحظه دعوت همه به دین خدا؛ الواح ملوک و انذارات و تحقق آنها؛ جلالش در سجن که بی سابقه است؛ معجزاتی که حاضرین در محضرش مشاهده کردند؛ رشد بی نظیر علوم در اثر ظهورش^{۲۵۵}». همچنین پیش بینی ده ها حوادث مهم تاریخی است که در الواح ملوک و کتاب مستطاب اقدس و دیگر آثارشان ذکر شده است و چون هم در کتب بهایی و هم در کتب تاریخی

ثبت شده است، غیر قابل انکار است. از جمله: کشف قوه اتم^{۲۵۶}، سقوط امپراطوری عثمانی، سقوط ناپلئون سوم، وقوع جنگ جهانی اول و دوم، انقلاب مشروطه ایران و... شایان توجه است که بعضی از این پیش بینی ها بیش از چندین دهه قبل از وقوع آنها صورت گرفته است که از عهده فکر بشری خارج است و صرفاً به واسطه وحی الهی امکان پذیر می باشد.

حضرت عبدالبهاء در مورد یکی از مصادیق موارد مزبور می فرمایند: «ای بهاء الله بقریانت ای بهاء الله بفدایت حرفی زده ای که منکر ندارد چه امر عظیمی تأسیس فرموده ای که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه ای بر عظمتش گواهی دهد در کنائس ارواح را به اهتزاز آرد تیاسفیها را هیجان دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را به حقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تأیید جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد اینکار از قدری مومیائی بر میاید شأن و هنری نیست^{۲۵۷}».

و نیز می فرمایند: «آنچه در الواح حضرت بهاء الله پیش از پنجاه سال مصرّح و منصوص بود این ایام محقق و مشروح گشت مراجعت بالواح کنید علی الخصوص سوره هیکل و خطاباتی که بملوک و سلاطین ارض شده ملاحظه نمائید که چه معجزهئی اعظم از این. ابداً نفسی را گمان چنین نبود که نفوسی از ملوک که زلزله بر آفاق انداخته و در نهایت اقتدار موجود خطاب بهاء الله صادر و اخبار بوقائع الیوم صریح و واضح با وجود این نفوس بیدار نشدند^{۲۵۸}».

و نیز «هُوَالْبَهِيُّ. ای بنده پروردگار، در ایامیکه نیر آفاق از مشرق عراق طلوع نمود و باشعه ساطعه مطالع عالم و مفارق امم را پرتو افشاند صلاهی عام بر جمیع اهل امکان زد و ابواب موهبت کبری را بوجه من علی الارض گشود کلّ طوائف و قبائل و مذاهب و طرائق در

ساحت اقدس حاضر و کلّ خاضع و خاشع بودند هر سائلی از غوامض مسائل الهیه پرسش نمود جواب شافی کافی شنود و هر شخصی از اصعب مسائل فنون قدیمه و علوم جدیده حتّی علوم غریبه سؤال کردی جوابی مقنع استماع نمودی و این قضیه مشهور آفاقست و معروف نزد کلّ در جمیع اطراف با وجود آنکه کلّ میدانستند در مدّت حیات نه تدرّسی و نه تدرّسی چه معجزه اعظم از این. عبدالبهاع^{۲۵۹}».

معجزه حقیقی

آن که بسیاری گمان می‌کنند منظور از معجزه و انجام امور خارق العاده توسط انبیاء دو نیم کردن ماه و شکافتن دریا و زنده کردن مرده و تبدیل عصا به مار و امثال آن است. حال آن که همه اینها معنای باطنی دارد و در حقیقت منظور از خرق عادت و انجام امور خارق العاده، از بین بردن تقلید و رسوم و تعصباتی است که قرن‌ها در یک جامعه ریشه دوانده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرمایند: «هُوَاللَّهُ، شخص محترماً کنفرانس صلح ملل اعظم نتایج این قرن عظیم است این قرن نورانی در تاریخ انسان مثیل و نظیر ندارد از جمیع قرون ممتاز است بفضائلی اختصاص یافته که کوكب درخشنده تأییدات آسمانی از افق این قرن بر قرون و اعصار بتابد از جمله خارق عادات این قرن که فی الحقیقه معجزه است تأسیس وحدت عالم انسانیست و تفرّعات آن صلح عمومی طوائف و اتّحاد ملل مختلفه در این نشئه انسانی ایران مرکز اختلاف و نزاع و جدال بین ملل بود بدرجه که وصف نتوان نمود ملل خون یکدیگر مباح می‌شمردند مال یکدیگر را تالان و تاراج می‌کردند و در اذیت یکدیگر ابداً قصور نمی نمودند نفرت بین ملل بدرجه ئی بود که یکدیگر را نجس می‌شمردند اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانی دخول مینمود او را روی خاک می‌نشانند زیرا نجس می‌شمرد و اگر از کاسه آب می‌خورد یا کاسه را میشکست و یا بکرات و مرّات می‌شست مقصود این است که عداوت و بغضاء در میان مذاهب و ملل باین درجه بود شصت سال پیش حضرت بهاءالله بقوّه آسمانی اعلان وحدت انسانی در

ایران نمود و بعموم بشر خطاب کرد که ای نوع انسانی همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و چهل سال پیش در کتاب اقدس امر بالفت عمومی فرمود و جمیع دول را بصلح عمومی دعوت نمود که حدود و ثغور جمیع دول بواسطه مجلس دولی تعیین گردد که هیچ دولتی تجاوز از آن نتواند و اگر نزاعی میان دو دولت حاصل شود در مجلس دولی محاکمه شود و مانند متنازعه بین افراد فصل شود و حکم گردد و اگر چنانچه یک طرف تمرد نماید جمیع دول بر او قیام نمایند و مرقوم فرمود که این صلح عمومی سبب آسایش عالم آفرینش است حال چون کنفرانس صلح ملل که در لندن تشکیل شده از تفرّعات وحدت عالم انسانی است لهذا بنهایت احترام شما را یاد مینمائیم که الحمدلله باین خدمت عمومی قیام نموده‌اید و انشاءالله روز بروز آن انجمن توسع یابد و سبب حصول فوائد کلیه و الفت و محبت عمومی در بین ملل عالم گردد و از شما خواهش دارم که احترامات فائقه مرا قبول فرمائید. ع ۲۶۰».

معجزه آشکار دیگر که در ادیان قبل بی سابقه است، عهد و میثاق حضرت بهاءالله است. توضیح آنکه در ادیان آسمانی قبل، تعیین جانشین برای انبیای الهی شفاهی انجام شد و این امر به وجود آمدن فرقه‌های گوناگون در یک دین را تشدید کرد. اما در ظهور بهایی حضرت بهاءالله کتباً به اثر قلم خود جانشین خود را انتخاب فرمودند تا مثل ادیان گذشته دین بهایی فرقه فرقه نشود.

درخواست معجزه نوعی کفر است

حق باید خلق را امتحان کند، نه خلق حق را. بنا بر این طلب معجزه از مصدر امر به منزله امتحان حق است و تکبر ورزیدن به در درگاه او.

۲۰. اعتراض به امی نبودن حضرت باب و حضرت بهاءالله

و از جمله اعتراضات آنکه می‌گویند حضرت باب و حضرت بهاءالله امی نبوده‌اند.

معنی امی بودن

معنی امی بودن آن است که دارای علوم و معارفی باشند که آن علوم و معارف بدع و موهوبی و الهی بوده و از کسی نیاموخته باشند و در مدارس آن را تحصیل نکرده باشند، چنانکه حضرت باب و حضرت بهاءالله آثار و الواحشان دارای معارفی است که نمی‌توان گفت آن معارف اکتسابی است. از جمله حل مسائل غامضه کتب آسمانی و آیات متشابهات قرآن و تورات و انجیل و کشف رموز آن آیات الهی و این معارف وحی سماوی بوده و از علوم نبوده که علما آن را تحصیل و تدریس نموده باشند، زیرا آنان طبق آیه مبارکه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ^{۲۶۱}» (یعنی تاویلش را جز خدا، کسی نمی‌داند) و آیه شریفه «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ^{۲۶۲}» (یعنی روزی که تاویلش فرا رسد)، نمی‌توانستند آن آیات را به رای خود تاویل نمایند و بایستی منتظر روز تاویل قرآن که یوم الله است، می‌ماندند و به ناچار تا فرا رسیدن آن روز به ظواهر آیات متشابهات متمسک بودند. اما چون حضرت بهاءالله اسرار کتب مقدسه را فاش و برملا ساخته‌اند و این اسرار با آرا علمای قوم مخالف و مباین بود، انکار و اعتراض نمودند. پس چنانکه گفته شد علم ایشان اکتسابی نبوده، بلکه الهی و وحی سماوی بوده است و بدیهی است با این معارف الهیه که در نزد هیچ مدرسی نیاموخته‌اند امی نبوده‌اند.

امی بودن دلیل بر حقانیت نیست

اگر امی بودن معنایش فقط عدم سواد نوشتن و خواندن باشد بدیهی است که بی سواد برای فرستادگان خدا دلیل حقانیت آنها نبوده و حجت و معجزه نخواهد بود و اصولاً نداشتن سواد برای آنها شأنی نیست. اگر حضرت محمد به حکمت بالغه الهیه از آموزش

سواد در دوران کودکی محروم ماندند، لزوماً نایستی همه پیامبران چنین باشند، کما اینکه قبل از ایشان هم نبوده‌اند و اگر حضرت محمد امی بودن خویش را به عنوان حجت ذکر کرده‌اند، به سبب خارق العاده بودن خلق اثری چون قرآن از شخص به ظاهر بی سواد است، نه اینکه اصولاً نشانه پیامبری، سواد نداشتن باشد. چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و سایر ائمه اطهار سواد خواندن و نوشتن را داشته‌اند و مسلماً اکتسابی بوده است، ولیکن از حیث علوم و معارف الهی امی بوده‌اند، زیرا که علوم و معارفشان موهوبی و الهی بوده است نه اکتسابی. در غیر این صورت چگونه می‌توان انتظار داشت که پیامبران آینده نیز، با این همه پیشرفت بشر، بی سواد باشند تا ثابت شود که پیامبران حقیقی اند؟!!

تفاوت علم اکتسابی و لدنی

بسیاری از نابینایان که به علت مرض آبله یا به عللی دیگر در کودکی نابینا گردیده و یا کور مادرزاد بوده‌اند به واسطه فطانت و هوش از راه گوش بفحوای "خذوا العلم من افواه الرجال" علوم متداوله را کاملاً فرا گرفته و دارای شهرتی بسزا گردیده به حدی که فضلا و دانشمندان از محضرشان فیض کثیری می‌برده‌اند. مع الوصف نمی‌توان گفت که چون سواد نوشتن و خواندن نداشته‌اند امی بوده‌اند زیرا که معارف و علومشان اکتسابی بوده است نه لدنی و موهوبی.

اعتراض علما به علوم غیر اکتسابی

حضرت محمد در میان قومی چون قریش به وجود آمدند که در فصاحت و بلاغت شهیر آفاق و سرآمد اقوام بوده و سبعه معلقه که فصیح‌ترین قصاید فصحای عرب بوده، در آن زمان در خانه کعبه آویخته می‌شده و به آن تفاخر می‌نموده‌اند. در میان چنین قومی و با مصاحبت و معاشرت با چنین قبیله‌ای، البته بایستی لسان عربی را که زبان مادری آن حضرت بوده، با فصیح بیان تکلم فرمایند. با وجود این معارف و آموزه‌های پیشین آن

حضرت، نمی توان گفت که آیات قرآن اکتسابی بوده، زیرا با مخالفت شدید علمای قوم مواجه شده و اشخاصی مثل ابوالحکم و کعب ابن اشرف و دیگران نسبت به آیات قرآن مجادله و معارضه می نمودند و آنها را حرفهای واهی می پنداشتند و می گفتند که «... لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۲۶۳}» یعنی هرگاه بخواهیم می گوئیم مثل قرآن، نیست این قرآن غیر از افسانه های پیشینیان و از شدت تعصب و تعرض آن حضرت را شاعری دیوانه خوانده، می گفتند «... أَأَنْتَ لَتَأْتِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۲۶۴}» یعنی آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم. فرضاً اگر هم حضرت رسول اکرم مانند حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت باب و حضرت بهاءالله خواندن و نوشتن را می دانستند، باز هم از حیث معارف الهیه همگی امی بوده و کسی آن معارف و علوم را به آنها نیاموخته است.

حضرت باب و حضرت بهاءالله به مدارس وارد نشده اند

حضرت باب و حضرت بهاءالله هیچکدام به مدارس علمیه آن زمان وارد نگشتند. حضرت باب در حد بسیار کمی در سنین کودکی آموزش خواندن و نوشتن دیدند و دریای علمی که از ایشان ظاهر گردید به مدد علم لدنی الهی بود و هیچ تناسبی با آن آموزش دوران کودکی نداشت و حتی معلم حضرت باب در کودکی به دای حضرت که سرپرستان بود، گفتند این کودک را به مکتب نیاور، زیرا نیازی به آموزش من ندارد و جالب اینجاست که همین معلم، که شیخ عابد نام داشت، به حضرت باب ایمان آورد. بنا بر مراتب معروضه اینکه حضرت بهاءالله فرموده اند «داخل نشدم در مدارس و نخوانده ام از علوم» (ترجمه) جای هیچگونه تردید و اعتراضی نیست^{۲۶۵}».

۲۱. آیا آئین بهائی ساخته سیاستهای خارجی است؟

از جمله اتهامات وارده بر مظاهر مقدسه الهیه، اتهامات سیاسی است. در این ظهور اعظم نیز اتهام ارتباط با اسرائیل، انگلیس و روس به آئین بهائی زده شده است که در این قسمت به آن می پردازیم.

ریشه اتهامات سیاسی

طرد آئین بهائی بر اساس این ادعا که این آئین ساخته سیاستهای خارجی است، مساله ای نسبتاً جدید است. در واقع در صد سال اولیه ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله، هیچیک از رجال همعصر آنان که آنها را از نزدیک می شناختند و هیچیک از مردان سیاسی و مذهبی عصر قاجار و آغاز دوره پهلوی، چه از دشمنان آئین جدید، از قبیل شاهان قاجار و شیخ فضل الله نوری و ملا علی کنی و امیر کبیر و چه رجال بی طرف، چون شیخ عبدالله انصاری و میرزای شیرازی و سید محمد طباطبائی، هرگز ادعا نکرده بودند که دین بهائی منشاء سیاسی و خارجی دارد. بلکه به عکس، اعتراضاتشان در آن موقع مربوط به مسائلی بود که در فرهنگ آن زمان بد و پلید به حساب می آمد. اما بعد که فرهنگ ایرانیان قدری غیر مذهبی تر شد و تعریف بد و پلید هم دگرگون گردید، دشمنان بهائی به افتراءات سیاسی در حق فرهنگ نوآور بهائی روی نمودند تا روشنفکران و تحصیل کرده ها را از آئین نوین بترسانند و ناشکیبائی و تنگ نظری مذهبی خود را پشت نقابی از وطن دوستی و ایران دوستی پنهان کنند و مانع شوند که ایرانیان در مورد آئین نوین ایرانی دست به پژوهش مستقلانه زنند و ایران در چنگال دیوسنت پرستی و عقب افتادگی و جهالت گرفتار بماند. اتهام ساخته بیگانه بودن آئین بهائی از هنگامی آغاز گردید که اتهام زندگان کوشیدند فرهنگ ایران را از هر چه که دگر اندیش، پارسی، و غیر اسلامی است بزدایند و هر آنچه که نوین و مترقی و ایرانی است را به عنوان بیگانه جلوه دهند.

همزمان با این پدیده، جریان دیگری نیز شدت گرفت و آن مطرح شدن بینش نظری چپ در ایران بود. بالا گرفتن اندیشه چپ و جا افتادن نگرشی سطحی و الهام گرفته از مارکسیسم در ایران، فرصت را به دشمنان داد تا با بستن نسبت سیاسی آب را گل آلود کنند و چند صباحی بیشتر ایرانیان را از بررسی و آشنائی با آئین بهائی دور کنند. گسترش زمینه چپ بستر افکار عمومی را برای پذیرش این نسبت آماده ساخت. از این پس ترفند اساسی دشمنان، بستن اتهام وابستگی سیاسی، مُد روز بود و با مُد روز نیز عوض می شد. بدین ترتیب گاهی انگلستان، گاهی آمریکا، گاهی روسیه و گاهی اسرائیل را منشاء دین بهائی قرار دادند. این نسبت های ضد و نقیض، خود دروغین بودن این تهمت ها را آشکار می سازد.

آنان که بر آئین بهائی اتهام بیگانه پرستی می زنند، مخالف آزادی سخن و عقیده برای مردم ایرانند. به همین سبب، بی وقفه تهمت می زنند ولی به بهائیان اجازه دفاع از خود را نمی دهند، هر چند که نفس اتهام، خود اثبات دروغ بودنش است. در گذشته اعتراض به دیانت بهائی بر این اساس توجیه می شد که این آئین، بدعت مذهبی و ارتداد می باشد. استدلال دشمنان بهایی در نفی حضرت بهاء الله این بود که ان حضرت مدعی وحی جدید از جانب خدا شده است، در حالیکه قوانین اسلام تا به ابد قابل اجراست. در اثبات این ادعا بود که این نویسندگان از پلید بودن آموزه های بهائی و تضاد آن با اسلام سخن می گفتند. مثلاً کسانی مانند شیخ فضل الله نوری می گفتند که بهائیان دشمن ایران و اسلامند، زیرا که آنها طرفدار دمکراسی و حکومت پارلمانی هستند، یا آنکه بهائیان ویرانگر ایرانند، زیرا از لزوم آموزش دختران و مدارس دخترانه سخن می گویند، یا آنکه بهائیان دشمن خدا هستند، بخاطر اینکه برخلاف قران از تساوی حقوق همه ایرانیان از جمله اقلیتهای مذهبی دم می زنند، یا آنکه بهائیان معاند حقیقتند، زیرا که داری را حرام می شمارند، یا آنکه با مملکت محروسه خصومت دارند، زیرا هیچکس را نجس نمی

دانند و در فکر انهدام دین و دیندارینند چه که آزادی عقیده و دین را حق انفکاک ناپذیر هر انسانی می‌شمارند. هزاران بهائی در تاریخ ایران بر اساس همین اتهامات کشته و زندانی و تبعید شدند. اما بعداً ورق برگشت. حال که نفوذ اندیشه حقوق بشر در میان ایرانیان کم‌کم قدرت یافت، همان دشمنان دیرین با برجسبهای جدیدی وارد گود شدند. این بار آنچه که پلید تلقی می‌گشت ضعف سیاسی ایران و استعمار خارجی بود. در نتیجه افسانه‌های عجیب و غریب در چسباندن آئین بهائی به سیاستهای خارجی شایع گردید، اما از آنجا که از همان ابتدا بهائیان حق آزادی سخن و دفاع از خود را نداشتند در نتیجه مردم ایران هرگز جز دروغ و افترا در باره این آئین نشنیدند.

اتهامات سیاسی وارد بر دیگر مظاهر الهیه

در زمان ظهور دیانت مقدس اسلام هنوز امکان تحقق فرهنگ حقوق بشر در جهان وجود نداشت و در نتیجه حکم شمشیر نیز نسخ نگردید و بنا بر این ایران و ولات دیگر را به حکم خداوند، با شمشیر تسخیر نمود. اما با پیشرفت فرهنگ جامعه انسانی، این حکم توسط حضرت بهاءالله نسخ گردید و برای اولین بار، احکام دینی و روش گسترش آن نیز بر محور اصل وحدت عالم انسانی، آزادی عقیده، و بردباری مذهبی بنا شد. بنا بر این آئین بهائی تنها آئینی است که با هر نوع استعمار و استثمار مخالف و ورزیده است، حال خود چگونه می‌تواند مستعمره بیگانگان باشد؟!

برخی از دشمنان آئین بهائی معتقدند که ریشه این آئین به یهودیان برمی‌گردد. یکی از استدلالهای آنان این است که وقتی حضرت باب نوجوان بودند و در تجارتخانه دائیشان در بوشهر کار می‌کردند، در همان زمان، تاجران یهودی نیز از بمبئی با جاهایی مثل بوشهر ارتباط تجاری داشتند و این ثابت می‌کند که باب ساخته دست آن تاجران است! گویا فراموش کرده‌اند که حضرت رسول اکرم در جوانی نه تنها رابطه تجاری با تاجران امپراطوری بیزانتین داشتند، بلکه به علاوه خود سفرهای متعددی به شام نمودند و همچنین در آیات

قرآن به پیروزی آتیه روم اشاره شده و به علاوه ارتباط خاص و نزدیکی میان نجاشی، پادشاه مسیحی حبشه و آن حضرت وجود داشته است. آیا این موضوع به این معنی است که حضرت رسول اکرم استغفرالله جاسوس دولت امپراطوری رم شرقی و عمال آن بوده‌اند؟ دشمنان امر الهی به طور نا خود آگاه به مقدسات خود نیز توهین می‌کنند و این مطلب چندان عجیب نیست، زیرا هر کس یکی از پیامبران الهی را انکار کند، در واقع همه را انکار کرده است.

برخی دیگر از دشمنان معتقدند که دیانت بهائی بخاطر روش صلح آمیزش و نسخ اسلام در شرایط عقب افتادگی ایران و سیادت غرب، ساخته و پرداخته بیگانگان است، زیرا به تفرقه میان مسلمانان و پیروزی استعمار کمک می‌کند. بر همین اساس در کتب ردیه که در سنوات اخیر منتشر شده است، متذکر شده‌اند که بابیان و بهائیان سبب تفرقه در امت اسلامی گردیده‌اند. گویا توجه به بیان مبارک حضرت رسول اکرم ننموده‌اند که فرموده است: «سیأتی زمان علی امتی لا یقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه...». حدیث شریف آن حضرت وقایع آخر الزمان و ظهور حضرت قائم و مظلومیت آن حضرت و تفرقه و فساد امت را اخبار فرموده‌اند که شرح مفصل آن در این مختصر نگنجد. آیا سبب تفرقه امت اسلام و انشعاب آن به سنی و شیعه و هفتاد ملت و مذهب دیگر و آن همه اختلافات هزار ساله آن، امت بابیان و بهائیان بوده‌اند؟! بالعکس، اگر به نظر انصاف ملاحظه شود، بهائیان سبب اعتقاد و ایمان معتقدین سایر ادیان به پیغمبر اسلام گردیده‌اند و مبلغین بهائی حقانیت اسلام و سایر ادیان را به گروه کثیری از پیروان ادیان بودائی و برهمنائی و زردشتی و یهودی و مسیحی و حتی کسانیکه به هیچ یک از ادیان اعتقاد نداشته‌اند - همین که به امر بهائی گرویده‌اند- ثابت و مدلل نموده‌اند و از این جهت، علاوه بر آنکه امر بهائی سبب تفرقه در دین اسلام نگردیده است، جمع کثیری را به

حقانیت اسلام معتقد ساخته، زیرا که اس اساس دیانت مقدسه بهائی اتحاد ادیان و وحدت عالم انسانی است.^{۲۶۶}

عین این استدلال در مورد آئین حضرت مسیح هم صادق است. در واقع شرایط ظهور آئین بهائی آینه شرایط ظهور آئین مسیح است. حضرت مسیح در میان یهودیان ظاهر شد و اعلان نسخ شریعت یهود را فرمود. علمای یهود علیه او قیام کردند و در رد او فتوهای گوناگون صادر کردند. اما در آن زمان یهودیان در تحت استثمار، استعمار، امپریالیزم و چیرگی امپراطوری رم قرار داشتند. در همان زمان هم نهضتی افراطی که دعوت به مبارزه مسلحانه یهودیان می نمود، در فلسطین بوجود آمده بود. در همین شرایط بود که خداوند حضرت مسیح را به رسالتی جدید برانگیخت که نه تنها به نسخ آئین یهود پرداخت، بلکه اصل خشونت و جنگ را هم که در تورات مورد تأیید قرار گرفته بود الغاء فرمود و از ضرورت صلح و آشتی و محبت سخن گفت. شک نیست که برای برخی از یهودیان چنین تعالیمی در چنان شرایطی به معنای خیانت به یهود، ایجاد تفرقه میان ایشان، و کمک به بیگانگان تلقی می گشت، اما چنانکه تاریخ نیز نشان داد، این حضرت مسیح بود که با پیام برابری و برادری و صلح ارکان نظام ظالمانه امپراطوری رم را در هم شکست و برای سرتاسر جهان مدنیتهی خلاق و نوین به بار آورد.

اتهام سیاسی دیگری که دشمنان پرکین به حضرت عیسی و پیروانش وارد کردند، این بود که مطابق نص صریح انجیل، آن حضرت و پیروانش را در نزد حکام و سلاطین روم، مدعی مقام سلطنت و دشمن حکومت و دولت معرفی کردند. شرح استنطاق آن حضرت در باب ۲۷ انجیل می آیه ۱۱ مسطور است.^{۲۶۷}

حضرت محمد نیز از اتهامات سیاسی دشمنان مصون نماندند. مطابق نص صریح قرآن، آن حضرت را شاعری دیوانه و ساحری کذاب دانسته و مؤمنین به آن حضرت را طبق آیه «أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ»^{۲۶۸} مردمانی سفیه و نادان می پنداشتند و می گفتند قرآن را یک

نفر خارجی (سلمان فارسی) بر محمد می آموزاند، چنانکه در قرآن آمده است: «يَقُولُونَ
 إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ»^{۲۶۹} یعنی آنان
 می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این]
 نسبت را به او می دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است. نظیر همین
 اتهام را امروز به آیات امر جدید می زنند و گفته اند یک نفر جاسوس روسی، آن آیات را
 برای حضرت باب صادر می کرده است. همچنین حضرت محمد را مدعی تاج و تخت و
 سلطنت ظاهره تصور می کردند، چنانکه چون دعوت نامه آن حضرت را به خسرو پرویز،
 پادشاه ساسانی رساندند، نامه آن حضرت را پاره کرد و به حامل نامه پرخاش نمود. این
 موضوع را فردوسی در شاهنامه از قول خسرو پرویز چنین بیان نموده است:

ز شیرشتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
 که تاج کیانی کند آرزو تفوبرتوای چرخ گردان تفو

همچنین قرآن کریم شهادت می دهد که اعراب در اعتراض به آن حضرت می گفتند که
 اقوام بیگانه حامی ایشان است. این سنت خداست که دشمنان آئین خدا را ساخته اقوام
 بیگانه قلمداد نمایند و بدین وسیله مردم را از تحقیق مستقلانه در مورد آن برحذر کنند. قرآن
 در این آیه، افتراء دشمنان اسلام را نقل می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ
 افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا»^{۲۷۰} یعنی کسانی که کافرند گفته اند که
 قرآن مشتی دروغ است که بدروغ پرداخته شده و اقوام بیگانه در این کار حضرت رسول را
 پشتیبانی می کنند. مثلاً گفته اند که مسلماً اگر سلمان پارسی تکنیک حفر خندق را به
 مسلمانان مدینه نمی آموخت و در نتیجه حمله مکیان را به مسلمانان مدینه عقیم نمی
 ساخت، امروز چیزی بنام اسلام در دنیا نمی بود و از این مطلب نتیجه گیری کردند که آئین
 اسلام توسط خارجیان پرداخته شد. می بینیم که چیزی نیست که به آئین حضرت باب و
 آئین بهائی نسبت دهند که عین آن را به اسلام هم نسبت نداده باشند.

حضرت موسی نیز همچون بقیه رسولان الهی، خود و قومش مورد اتهام سیاسی قرار گرفتند. قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»^{۲۷۱} یعنی و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند؟ در کتاب تورات سفر (استر) شرح جالبی در مورد تهمت سیاسی که به یهودیان دوره خشایارشا زده شد آمده است.^{۲۷۲}

بی اساس بودن این اتهام

اگر آئین بهائی توسط سیاستهای خارجی و به منظور عقب افتاده نگاه داشتن ایران ساخته شده باشد، در آن صورت باید آموزه هایش باعث ترویج خرافات، و مانع پیشرفت و تکامل ایران عزیز باشد، اما چنانکه خواهیم دید، عامل تکامل و پیشرفت ایران و ایرانیان بوده است. از اینجاست که باید گفت آنچه که پیش از هر چیز بطلان ادعای دشمنان آئین بهائی را به اثبات می‌رساند، تناقض درونی دو مرحله از اعتراضات و حملاتی است که یکی در صد سال اولیه ظهور این دیانت و دیگری در دوران متاخر، علیه آن مطرح شده و می‌شود. وقتی سخنان و اعتراضات بهائی ستیزان را در گذشته و حال پهلوی هم می‌گذاریم، دروغ بودن اتهامات جدید را آشکارا متوجه می‌گردیم. چنانکه گفته شد در ابتدا مبنای حمله پاسداران فرهنگ خردستیز بر آئین بهائی، آن بود که چرا این آئین از دمکراسی سیاسی حمایت کرد و به برابری حقوق زنان و مردان تاکید نمود و بردگی را حرام ساخت و از آزادی عقیده و مذهب دفاع کرد و اصل نجاست گروههای دینی را لغو نمود و برابری حقوق همه شهروندان از جمله اقلیتهای مذهبی را موکد ساخت و حکم ارتداد را نسخ نمود و فرهنگ جادو و خرافات را از ریشه برکند و از لزوم تطابق دین و دانش و خرد سخن گفت و بجای تکفیر و تبعیض و نفرت و جنگ با دیگر مذاهب، بروحدرت حقیقت همه ادیان و لزوم معاشرت و دوستی با پیروان آنان اصرار ورزید. بر این اساس بود که حقوق انسانی هزاران بهائی پایمال گردید و ایشان آماج هرنوع ستم و جفا شدند. اما در موج نوین

اعتراض بر این آئین، همان بهائی ستیزان صلاح را در این می‌دانند که اعتراضات قدیم را مطرح نکنند و بجایش مردم را آماج تکرار افسانه های ارتباط سیاسی با خارجیان نمایند تا شاید آنان را از تحقیق مستقلانه در مورد آئین اصیل ایرانی بهراسانند.

اما این دو موج اعتراض در تناقض منطقی با یکدیگرند. اعتراضات صد سال اول نشان می‌دهد که آئین بهائی آئین رشد و تکامل ایران است و به همین دلیل اعتراض جدید نمی‌تواند درست باشد. اگر حرف دشمنان درست باشد، در آن صورت باید چنین نتیجه گرفت که این دمکراسی است که بازدارنده ایران از پیشرفت بوده و می‌باشد! اما به عکس، استبداد سیاسی را باید عامل رشد و توسعه و پیشرفت ایران دانست. به همین ترتیب باید گفت که عامل عقب افتادگی یک جامعه، وجود آزادی عقیده و مذهب و آزادی سخن و مطبوعات در آن کشور است! اما به عکس، خفقان و سرکوب دگراندیشی و خشونت و ناشکیبائی مذهبی علت تکامل علم و صنعت و اقتصاد است. به همین سان باید نتیجه گرفت که نیمی از جمعیت جامعه یعنی زنان را انسان شمردن و با آنان همانند انسان رفتار کردن مانع توسعه و منافی عدالت است! در حالیکه به اسارت کشیدن ایشان باعث پیشرفت و جهش فرهنگی است. بر طبق همین منطق مسموخ باید گفت که دوست ایران ان است که میان ایرانیان بر اساس اعتقاد مذهبی‌شان تفرقه می‌افکند و به تبعیض حقوق اقلیتها می‌پردازد و دگراندیش را واجب القتل می‌شمارد و نفرت و خصومت مذهبی را دامان میزند! اما به عکس دشمن ایران ان است که همه ادیان را یکی می‌شمارد، کینه مذهبی را به صلح و آشتی میان همه ایرانیان مبدل می‌کند و هر نوع تبعیض حقوق را نفی می‌کند و آزادی وجدان را حق طبیعی هر انسانی می‌شمارد. باز به همین ترتیب باید گفت که راه پیشرفت و ترقی ایران و ایرانیان وابستگی عامه مردم به تقلید از سران مذهبی، بالا بردن این یا ان شخص در سطح پیشواگرایی و بت پرستی، و تحقیر افراد به عنوان کودکانی مقلد و تملق گو در متن فرهنگ جادو و خرافات است! در حالیکه لغو اصل تقلید، تاکید بر برابری

همه انسانها، تاکید بر اصل تحری مستقلانه حقیقت توسط همگان و تحریم خوار شدن یک انسان در مقابل یک انسان دیگر را باید عامل ذلت و انحطاط و خفت مردم ایران دانست. آشکار است که خود اعتراضات دشمنان بر آئین بهائی اثبات می‌کند که این آئین که آرمان ارتقا و سرفرازی و پیشرفت ایران است، طلیعه دار فرهنگ عدالت و پیشرفت و عزت ایران بوده است و برعکس این آرمان دشمنان است که از اول ایران را از کاروان تمدن غافل نگاه داشت و به انحطاط فرهنگی ایران و در نتیجه پیروزی بیگانگان بر این مملکت مقدس منجر شده و می‌شود.

از اینجاست که بررسی این موج افترا علیه آئین بهائی اهمیت بسزایی می‌یابد، چه که این اتهامات تنها علیه جامعه‌ی بهائی نیست، بلکه در حقیقت تهاجمی است علیه جامعه‌ی ایران در راستای جلوگیری از تکامل و ترقی آن. حضرت عبدالبهاء در اثری که بیش از یک قرن پیش تحت عنوان «مقاله‌ی شخصی سیاح» نوشته‌اند، به این مسئله اشاره فرموده‌اند. سؤالی که حضرت عبدالبهاء در این کتاب مطرح کرده‌اند، این است که چه شد که ایران که زمانی آنقدر پیشرفته بود، به این حال افتاد و سبب چه بود که اروپا که اصلاً پیشرفته نبود، توانست به این قدرت دست یابد؟ پاسخ حضرت عبدالبهاء در آن زمان به این سؤال بالمال این است که یکی از علل اصلی این مسئله این بود که اروپا در جهت اندیشه‌ی حریت وجدان، آزادی عقیده، و آزادی فکر و سخن حرکت کرد و همین حرکت سبب خلاقیت فرهنگی و پیشرفت علم شد، در حالی که عکس این امر متأسفانه در شرق متحقق شد. ما در جهت ناشکیبایی مذهبی و فکری و انجماد ذهنی و شکل‌های گوناگون نابردباری حرکت کردیم و این مسئله باعث شد که خلاقیت کاهش یابد و در نتیجه از آن اعتلاء به انحطاط متوجه شویم. سخن حضرت عبدالبهاء این بود که ایران برای آن که پیشرفت و رشد و ترقی کند، باید که این فرهنگ ناشکیبایی مذهبی، فرهنگی که مخالف حریت و وجدان است، فرهنگی که اجازه‌ی آزادی عقیده و سخن را نمی‌دهد کنارگذارد و مردم ایران باید

در جهت فرهنگ بردباری و شکیبایی قدم بردارند، همان فرهنگی که در زمان کورش به جای کشتار اقلیت‌های مذهبی، به آزاد ساختن یهودیان پرداخت و باعث افتخار ایران شد.

حقیقت این است که حضرت بهاءالله اولین ایرانی بود که از اصل دموکراسی سیاسی دفاع نمود و لزوم تحقق دموکراسی و خود مختاری را نه فقط برای کشورهای زورمند بلکه برای همه کشورها تأکید نمود. این امر نفی کامل استعمار است. استعمار به این معنی است که تصمیم گیری در مورد یک جامعه نه توسط مشارکت عمومی مردم آن جامعه، بلکه توسط ساکنان جامعه ای دیگر انجام گردد. به علاوه برخلاف تقریباً همه نظریات مربوط به استعمار، امر بهائی فقط به بررسی مظاهر نابرابری و ستم بین المللی اکتفاء نکرده، بلکه بالعکس به محو علل ساختاری استثمار و استعمار جهانی نیز توجه می‌کند. در واقع امر بهائی خواهان نابودی استعمار در سرتاسر دنیاست و این مقصود مستلزم تغییری بنیادی در ساختار روابط بین المللی، تبدیل نظام هرج و مرج جهانی به نظام دموکراتیک جهانی و ایجاد نظام و فرهنگ وحدت عالم انسانی می‌باشد. در این راستا باید توجه نمود که حتی لغو حکم جهاد در دیانت بهائی نیز نفی کامل هر نوع استعمار و استثمار می‌باشد. لغو جهاد در امر بهائی به این معنی است که هیچ مذهب و فرهنگی حق ندارد که با توسل به زور و خشونت خود را بر مردم و فرهنگهای دیگر تحمیل کند، به کشورشان حمله کند، مملکت آنها را تصرف نماید و از آنان مالیات اضافی و باج و خراج بگیرد. تفاوت اندیشه بهائی با شعارهای ضد استعماری سنت گرایان در این است که بهائی با استعمار به هر شکلی مخالف است، در حالیکه آنان فقط با آن نوع استعماری مخالفند که در آن خود استعمارگر نباشد. بهائیان قدرت راستین را در آزادی افکار و عقائد و شکوفائی فرهنگ شکیبائی و بردباری و فرهنگ تحری حقیقت و مشورت و مساوات می‌بینند، نه در تحمیل یکسان فکر کردن و یک نوع عقیده داشتن همه ایرانیان.

تناقضات موجود در این اتهام

نادرستی این اتهامات از تناقض درونی این اتهام آشکار می‌گردد. همه این نوع نویسندگان، آئین بهائی را ساخته سیاست خارجی برای پیشبرد منافع آن کشور بیگانه قلمداد می‌کنند، اما سردرگمی و آرای پریشان سازندگان ادعای توطئه از اینجا پیداست که هنوز هم نتوانسته‌اند تصمیم بگیرند که دین بهائی را باید به کدام سیاست خارجی نسبت دهند. در حقیقت تمام نوشته‌های این نویسندگان در مورد اینکه این کشور بیگانه چه کشوری است و این سیاست و منافع آن چیست، در تعارض و تناقض مطلق با یکدیگرند.

به عنوان مثال بسیاری گفته‌اند که باب و بهاء ماموران دولت روسیه بودند. در اثبات این ادعا نیز به نوشته جعلی منسوب به سفیر روس در ایران یعنی خاطرات سیاسی کینیاز دالغورکی استناد می‌کنند، اما این یادداشتها قطعا و به شهادت همه مورخان غیر بهائی نوشته‌ای جعل شده توسط مسلمانی ایرانی و بهائی ستیز است. اما در همان حال نویسندگان دیگر عکس این مطلب را بیان کرده و باب و بهاء را ماموران دولت انگلستان قلمداد می‌کنند. مثلا داستان جدیدی به هم بافته‌اند که بر طبق آن باب حتی از زمان نوجوانی استخدام انگلیسیها بود و باب و بهاء در خدمت منافع انگلستان کار می‌کردند. البته هر پژوهنده‌ای از رقابت و تناقض منافع روس و انگلیس در ایران باخبر است و می‌داند که جاسوس روسی، دشمن انگلستان است و همینطور عکس آن. اما گروه دیگری (مثلا دیوید یزدان در مجله میراث ایرانی) اگرچه آئین بهائی را ساخته سیاست انگلیس می‌شمارند ولی استدلالشان این است که بهائیان را انگلیسیها علم کردند تا ایران را ویران نمایند بدین ترتیب که بهائیان در راس نهضت فراماسیون، نهضت پان-اسلامیزم را بوجود آوردند و سید جمال الدین اسدآبادی را از میان خود برانگیختند و مخارج آیت الله خمینی و انقلاب اسلامی ایران را مخفیانه پرداختند تا ایران را نابود کنند! باید دید که اگر زمانی تغییر رژیم در ایران بوجود آید و کماکان دشمنی با آزادی اندیشه و سلب حقوق بهائیان

ادامه یابد، روزنامه های ایران چند صد مقاله در اثبات این نظر آخر خواهند نوشت. در اینجا جالب است که هواداران و مخالفان انقلاب اسلامی در یک چیز توافق دارند و آن بیگانه پرست بودن بهائیان است. اما معنای این جمله در این دو گروه ضد هم است: بر طبق یکی بهائی ضد علمای مبارز است و در نتیجه مامور انگلیسی است، در حالیکه بر طبق دومی علمای مبارز همه بهائی هستند که برای ویرانسازی ایران تظاهر به اسلام می کنند! هر پژوهنده ای می تواند بفهمد که این مباحث در قلمرو خرد انجام نمی شود بلکه همه متعلق به قلمرو خیال است.

"شاهکار" تاریخی دیگری در این اواخر توسط برخی خیالبافان ساخته شده که بر طبق آن، آئین باب و بهاء الله را ساخته سیاست انگلیس میدانند به این دلیل که پس از واقعه رژی (جنبش تنباکو)، انگلیسها فهمیدند که تنها سد جلوگیری از استعمارشان علمای شیعه اند و در نتیجه پس از تشکیل جلسه ای، تصمیم به ایجاد دینی کردند که بر مبنای تسامح مذهبی بنا شده باشد و در نتیجه راه استعمار در ایران را بگشاید و پس از این جلسه، دین جعلی بهائی را بوجود آوردند! بر طبق این نظریه آئین باب و بهاء الله فقط پس از آخرین دهه قرن نوزدهم مامور و پرداخته انگلیسی شده و سخن بقیه در مورد دالغورکی نادرست از آب در می آید. اما همین دلیل بس که واقعه رژی همزمان با وفات حضرت بهاء الله صورت می گیرد و در نتیجه این مطلب کذب محض است. البته همین نویسندگان که تاریخ می نویسند در نوشته های دیگرشان حرف خود را فراموش می کنند و باب و بهاء الله را از ابتدا مامور خارجی می دانند (گاهی روسی، گاهی انگلیسی، گاهی یهودی). لازم به تذکر نیست که پس از ایجاد دولت اسرائیل و بروز حساسیت جدید، همه این نویسندگان می کوشند به نوعی این ائین را به دولت اسرائیل و صهیونیسم بچسبانند، اما چون پیامبر بهائی توسط مسلمانان به عکا تبعید شد و حدود شصت سال پیش از ایجاد این دولت هم در تبعید وفات فرمود و در آن موقع هم انجا اسرائیل نبود بلکه فلسطین اسلامی عثمانی

بود، در نتیجه این نویسندگان معمولاً به شعار دادن و گفتن مشتی دروغ اکتفا می‌کنند و زیاد به تحلیل "تاریخی" نمی‌پردازند. به تازگی نیز ریشه دین بهائی را از آمریکا می‌دانند! از آنچه که ذکر شد یک واقعیت تلخ آشکار می‌گردد. در همه این اتهامات و افتراءات فقط و فقط یک چیز مشترک است و آن ناشکیبایی مذهبی، نفرت از حقیقت، و بغض نسبت به نوآوری روحانی و فرهنگی در ایران است.

سابقه تاریخی برخی اتهامات^{۲۷۳}

در مورد رابطه حضرت بهاءالله با روس باید گفت که پس از واقعه رمی شاه که توسط سه نفر بابی که به خیال خودشان در صدد انتقام خون حضرت باب برآمده بودند، انجام گرفت، حضرت بهاءالله در آن موقع تازه از عراق مراجعت فرموده بودند و در لواسان، قریه افچه مهمان میرزا آقا خان صدر اعظم نوری بودند و جعفرقلی خان، برادر صدر اعظم، مأمور پذیرایی از آن حضرت بود و از آن حضرت استدعا نمود که چندی در یکی از نقاط حول و حوش مخفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود، ولی آن وجود مبارک این رأی را نپسندیدند و روز بعد با نهایت سکون و وقار به جانب اردوی پادشاه که در آن وقت در نیاوران از محال شمیران مستقر بود، رهسپار گردیدند و در زرگنده میرزا مجیر آهی، شوهر همشیره آن حضرت، که در سفارت روس سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات و به منزل خود که متصل به باغ سفارت بود، دعوت و هدایت نمودند. گماشتگان حاجی علی خان حاجب الدوله از ورود آن حضرت آگاه شدند و به حاجب الدوله اطلاع دادند و او به عرض شاه رسانید و شاه دستور داد حضرت بهاءالله را دستگیر و به نیاوران بردند و از آنجا زنجیر نموده، پیاده و پای برهنه به طرف انبار سیاه چال طهران حرکت دادند و مدت چهار ماه در انبار سیاه چال زندانی شدند. سفیر روس نظر به مقام میرزا مجید آهی، منشی اول سفارت که شوهر خواهر حضرت بهاءالله بود، شاه و درباریان را مجبور نمود که رسیدگی نمایند و شخص بی گناهی را مسجون و مقتول نسازند. لذا پس

از رسیدگی، دانستند که ساحت مقدس حضرت بهاءالله، منزّه و مبرّا از دخالت در اینگونه امور بوده است. ناگزیر شاه از قتل آن حضرت صرف نظر کرد و حکم بر نفی و اخراج ابدی ایشان از طهران به عراق، صادر نمود.^{۲۷۴} و اما در مورد صدور الواح به امپراطور روس، باید دانست همانطور که حضرت محمد دعوتنامه به پادشاه ایران و امپراطور حبشه و قیصر روم ارسال فرمودند، حضرت بهاءالله نیز به جمیع سلاطین و رؤسای جمهور و زمامداران امور، الواح صادر و ارسال فرمودند و آن الواح در کتاب مبین (آثار قلم اعلی) طبع و نشر گردیده است، یکی از این الواح نیز لوحی خطاب به امپراطور روس بوده است. لحن این الواح بسیار مهیمن، کبریائی و نافذ است که واضحاً مشخص می‌سازد حضرت بهاءالله گماشته هیچ دولتی نبوده و از جانب حق می‌باشند.

اما در مورد رابطه دین بهائی با انگلیس با یدگفت دیپادشاه انگلستان حضرت عبدالبهاء را به لقب "سر" یعنی آقای ستوده و احترام نموده و یا حضرت عبدالبهاء در مناجاتی نسبت به او دعا فرموده‌اند. در این مورد معاندین می‌گویند، همه اینها دلالت دارد بر صحت یادداشتهای کینیاژ دالغورکی و حمایت و دخالت ممالک خارجی در امر بهائی. این حرفها درست بدان می‌ماند که کسی بگوید که چون حضرت محمد دعوتنامه برای نجاشی، امپراطور حبشه ارسال فرمود و نجاشی با ادای احترام تحف و هدایایی جهت آن حضرت فرستاد، پس محققاً در پیشرفت دین اسلام، سیاست خارجی و تحریکات کشورهای بیگانه در کار بوده است. لکن ارباب بصیرت می‌دانند که تنها سفیر روس نبوده که برای رفع ظلم و نجات مظلومی از چنگ ظالمان خونخوار حمایت نموده، آن هم به خاطر میرزا مجید آهی منشی سفارت و انتساب او با حضرت بهاءالله. در مورد یادداشتهای کینیاژ دالغورکی به سؤال "آیا خاطرات سیاسی کینیاژ دالغورکی واقعیت دارد" مراجعه کنید.

و در مورد اینکه چرا اسرائیل مرکز جهانی بهائی است و مقامات و ساختمان های جهانی آئین بهائی در جبل کرمل در اسرائیل قرار دارد باید گفت که برخی با استناد به همین مورد

می‌گویند که اگر شما در جهت منافع صهیونیسم نبودید پس چرا به شما جا و مکان دادند؟ جواب آنکه دولت ایران و عثمانی حضرت بهاءالله را به آنجا تبعید کردند و بهائیان بسیار قبل از صهیونیستها ساکن اراضی مقدسه بودند، یعنی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، حدود ۱۰۰ سال بعد از ظهور آئین بهائی به وجود آمد، بنا بر این آنها به ما جا ندادند بلکه آنجا بسیار قبل از این، مرکز دیانت بهائی بود. آن حضرت همان جا صعود فرموده و مقبره ایشان در آنجا قرار دارد و با تغییر رژیم های سیاسی در فلسطین و اسرائیل، مقبره عوض نخواهد شد و مثل قبل زیارتگاه بهائیان است و خواهد بود، همانطور که مقبره حضرت علی صدها سال است که در نجف قرار دارد و با تغییر دهها حکومت در آنجا، تغییر نکرده است. همچنین اگر زیارتگاه بهائیان در اسرائیل است، مسجد الاقصی نیز در اسرائیل است و بیت اللحم مسیحیان نیز آنجا است. پس همان طور که رفتن مسلمانان ایران به نجف و کربلا و عربستان و حتی اسرائیل برای زیارت، به معنی ارتباط سیاسی آنها با حکومت های آن کشورها نیست، بهائیان نیز ارتباطی سیاسی با حکومت اسرائیل علیه دیگران ندارند.

بسیاری از مستشرقین نامی جهان^{۲۷۵} از قبیل نیکلای فرانسوی و پروفیسور براون مستشرق انگلیسی و دکتر اسلمونت دانشمند انگلیسی و تولستوی فیلسوف شهیر روسی و ماری ملکه رومانی و بسیاری دیگر از مشاهیر و معاریف جهان، در کتب و نوشتجات خود که منتشر ساخته‌اند حقانیت و مظلومیت آن وجود مبارک و پیروان آئین جدید را اثبات نموده‌اند و بر خلاف مورخین و ناشرین مغرض ایرانی، حقایق را آن طور که بوده مرقوم داشته‌اند و در مورد جانبازی و فداکاری مؤمنین این امر اعظم الهی و ظلم و فجایع دشمنان پرکین الحق داد سخن داده‌اند. همچنین افرادی نظیر اطبای مخصوص دربار ناصرالدین شاه از قبیل شلیمر، طبیب اتریشی که مدت ۹ سال طبیب مخصوص شاه و معلم دارالفنون بود، دکتر تولوزان پزشک فرانسوی در کتابی موسوم به بایان ایران، مولر پزشک آلمانی طبیب مخصوص و معلم دارالفنون و بسیاری اشخاص بی غرض دیگر، مشاهدات خود را نوشته و

منتشر ساخته‌اند. جالب است که برخی حتی دلجویی این اشخاص خارجی را از بابیان و بهائیان، دلیل حقیقت داشتن این اتهامات سیاسی تلقی می‌کنند!^{۲۷۶}

۲۲. آیا خاطرات سیاسی کینیاژ دالغورکی واقعیت دارد؟

در جواب به این سؤال باید گفت کسانی که می‌خواستند حضرت باب و حضرت بهاء‌الله را مأمور دولت روسیه عنوان کنند، نوشته ای را بنام خاطرات سیاسی کینیاژ دالغورکی در ایران منتشر ساختند. کینیاژ دالغورکی در فاصله سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴ سفیر روسیه در ایران بود. بر طبق این یادداشتها که خاطرات کینیاژ دالغورکی قلمداد شده است، سفیر مزبور به تفصیل توضیح میدهد که چگونه برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و کاربرد سیاستهای روسیه در ایران به تهران و کربلا می‌رود؛ پس از ورود به تهران پیش یکی از شاگردان حکیم احمد گیلانی عربی آموخت، عبا و عمامه در بر گرفت و در مهمانی های برپا شده توسط حکیم احمد گیلانی و در خانه وی با بهاء‌الله آشنا شد و او را بفریفت؛ آنگاه به کربلا رفت و در مجلس درس سید کاظم رشتی با سید علی محمد آشنایی برقرار کرد. پس از ذکر داستانهای گوناگون که بر طبق آن در همه تصمیمات مربوط به آئین بهائی دالغورکی دست داشته و همه نوشته های حضرت بهاء‌الله را وی نوشته است، خاطرات مزبور گزارش می‌دهد که حضرت بهاء‌الله را از بغداد به عکا روانه نمودند و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت و خانه و مکان برای آنها ساخت. (برای اطلاعات بیشتر در مورد این خاطرات و نیز جعلی بودن آن به مقاله محققانه دکتر توکلی در سایت نگاه رجوع کنید).

چاپ این یادداشتها موجی از اعتراض و خصومت و نفرت را در جامعه ایران نسبت به بهائیان بلند نمود و هنوز هم در بسیاری از نوشته های بهائی ستیز، مورد استدلال و استناد قرار میگیرد. اما جعل این یادداشتها آنقدر بصورتی ابلهانه و جاهلانه صورت گرفت که

بخاطر اغلاط مسخره تاریخی آن، لحن و طرز فکر نویسنده آن که واضحاً یک ایرانی بیسواد و ناشکیبای مذهبی بوده است و فقدان نسخه اصلی (روسی) یادداشتهای مزبور، بسیاری از ایرانیان محقق و دانشمند تصمیم گرفتند که در اثبات جعلی بودن یادداشتهای مزبور مقالاتی بنگارند. بعنوان مثال عباس اقبال آشتیانی، استاد تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه طهران در مجله یادگار چنین نوشت: "در باب داستان کینیاژ دالغورکی، حقیقت مطلب این است که آن بکلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است. علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی متعرض نشده بوده، آن حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که همانها صحت آن را بکلی مورد تردید قرار میدهد"^{۲۷۷}.

همچنین آقای مجتبی مینوی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه طهران در مجله راهنمای کتاب نوشته است: "یقین کردم که این یادداشتهای منسوب به دالغورکی مجعول است" و آنگاه پس از برشماری اغلاط تاریخی و تناقضات درونی و امتناع منطقی صحت آن چنین مینویسد: "از روی همین مطالب خلاف واقع و اغلاط تاریخی که در این یادداشتهای منسوب به دالغورکی موجود است، می توان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد"^{۲۷۸}.

برخی از دشمنان آئین بهائی مانند آدمیت و کسروی که بر ضد این آئین ردیه نوشته اند نیز در مورد جعلی بودن این خاطرات مطالبی نگاشته اند. مثلاً سید احمد کسروی که علیه دین بهائی کتاب نوشته و هیچگونه نظر موافقی در مورد آن ندارد، در مقالات متعددی مجعول بودن و مفتضح بودن یادداشتهای مزبور را مدلل داشته و حتی در کتاب بهائی گری چنین نوشته است: "از سه چهار سال پیش نوشته ای بنام یادداشتهای کینیاژ دالغورکی بمیان آمده که زنجیر خوشبختی گردانیده شده و کسانی نسخه هائی برداشته به این و آن میفرستند... بی گمان این چیز ساخته ایست و چنانکه بتازگی دانسته شد یک مرد بی مایه بلند پروازی

که در طهران است و سالها به شناخته گردانیدن خود میکوشد این را ساخته و از یک راه دزدانه میان مردم پراکنده^{۲۷۹}."

البته از آنجا که دشمنان پرکین امر بهائی، مردم ایران را به غلط، افرادی تصور کرده‌اند که هرگز شهادت تحقیق مستقل در مورد آئین بهائی را نداشته و به هر ادعای ضد بهائی اعتماد می‌کنند، بسیاری از آنان هنوز هم صحبت از خاطرات کینیاز دالغورکی کرده و آن را بعنوان دلیلی قاطع در اثبات بیگانه پرستی حضرت باب و حضرت بهاءالله بکار می‌برند. اما این خاطرات دارای صدها غلط فاحش تاریخی و منطقی است. از این نکته نیز بگذریم که جعل کننده، چون خودش نادان بوده، همه علمای ایران و کربلا را مثنی نادان فرض نموده که حتی یکی از آنها هم از قیافه یا لهجه یا حالات این شخص روسی نتوانست در مورد ایرانی بودن او شک کند و بعدا هم که تقریباً ده سال سفیر ایران در روسیه بود، حتی یکی از این علما هم او را به خاطر نیاورد! اما سرتاسر این خاطرات، خود جعلی بودنش را قطعانه ثابت می‌کند. مثلاً خاطرات مزبور گزارش می‌دهد که حضرت بهاءالله را به عکا فرستادند و دولت روس برای ایشان در آنجا خانه ساخت. اشکال این دروغ این است که دالغورکی در سال ۱۸۶۷ وفات نمود، درحالیکه تبعید حضرت بهاءالله به عکا در سال بعد صورت می‌گیرد، چه رسد به ساختن خانه در عکا در دوران اقامت ایشان در عکا! به همین خاطر در چاپ دوم مطلب عوض می‌گردد. اما از این نوع غلطها که بگذریم، مسئله این است که تاریخ زندگی دالغورکی در دائرة المعارف های روسی و فرانسوی و غیره به تفصیل نوشته شده است. در نتیجه از نظر تاریخی مسجل است که همه این خاطرات جعلی است، چرا که آن زمانی که بر طبق خاطرات مزبور دالغورکی در تهران و کربلا زندگی می‌کرده است، وی در پستهای دولتی خاص در هلند و ایتالیا و استانبول بسر می‌برده است!

۲۳. موضع جامعه جهانی بهائی در رابطه با نهضت صهیونیسم و فلسطین

از جمله سؤالات و ابهامات در مورد آئین بهائی این است که موضع جامعه جهانی بهائی در مورد تفکر صهیونیسم و تجمع یهودیان در سرزمین فلسطین چگونه است و چرا برای دفاع از فلسطین هیچ کاری انجام نمی دهد.

امروزه اگر از برخی ایرانیان پرسید از صهیونیسم چه میدانید، در جواب می گویند صهیونیسم داستان تروریست های یهودی است که بالاخره دولت اسرائیل را به وجود آوردند. اما بهتر است ابتدا تاریخچه تشکیل این جنبش بیان شود تا معنی این کلمه را بهتر متوجه شویم.

تاریخچه تشکیل جنبش صهیونیسم

در تاریخ مندرج است که دوران طلایی زندگی قوم بنی اسرائیل، بعد از سلطنت داود و سلیمان، در سال ۹۲۲ قبل از میلاد پایان پذیرفت. و از آن به بعد شورش ها و نا آرامی ها قوم بنی اسرائیل را فراگرفت و آنان را در جهان متفرق و متواری ساخت. گروهی به کشور روسیه پناه بردند و گروهی دیگر راهی اروپا شدند. قوم یهود در هیچ جای اروپا نیز محل مناسبی برای اقامت نیافتند و شاید بهمین دلیل به «یهودی سرگردان» معروف گردیدند. در حدود اواخر قرن ۱۵، قوم یهود تقریباً از تمام کشورهای اروپائی رانده شده بودند. بی رحمانه ترین واقعه، اخراج یهودیان از اسپانیا بود که در سال ۱۴۹۲ صورت گرفت. در رم، یهودیان را مجبور کردند که در کثیف ترین ناحیه ای بنام «گتو» یا محله کلیمیان، سکنی گزینند. آنها را وادار کردند که بازوبند زرد داشته و کلاه مخصوص بر سرگذارند تا از سایر مردم رم متمایز شوند. در بین سال های ۱۶۴۸ و ۱۶۵۶، یعنی حدود فقط ۸ سال، نزدیک به سیصد تا پانصد هزار نفر یهودی در اروپا به قتل رسیدند. در اروپای غربی، یهودی ستیزی مسیحیان با واقعه "دریفوس" آغاز گردید. دریفوس که سرهنگی در ارتش فرانسه بود، در

سال ۱۸۹۴، بعد از جنگ فرانسه و آلمان به جرم فروش اسرار ارتش فرانسه به آلمان، محاکمه و زندانی، اما بعداً بخشیده و آزاد گردید. داستان این واقعه دردناک را جوانی مجارستانی، بنام تئودر هرزل Theodore Herzl برای روزنامه ای گزارش میداد.

وقوع این حادثه برای هرزل بسیار حزن انگیز و منقلب کننده بود. بحدیکه در پایان این محاکمه، هرزل و بعضی سران یهود متوجه شدند که امید اینکه جای امنی برای سکونت یهودیان در اروپا پیدا شود بسیار کم و نا چیز است و شاید در هیچ جای اروپا، نتوان جایی یافت که با یهودیان بطور مسالمت آمیز رفتار شود. بالاخره باین نتیجه رسیدند که یهودیان باید برای استقرار دائمی خود، سرزمینی معین کرده و دولتی مستقل تشکیل دهند. هرزل، با مطالعه کتاب تورات و بشارات آن، نهضت صهیونیسم را بوجود آورد. صهیونیسم از کلمه صهیون، نام تپه های اورشلیم که معبد داود بر روی آنها بنا گردیده بود، گرفته شد. این کلمه خاطره عظمت داود و سلیمان را زنده میکرد و یادگار تمدن قوم اسرائیل و مذهب و فرهنگ آنها بود. این گروه صهیونیست شروع به بررسی و جستجو برای یافتن محلی کردند که قوم یهود بتواند برای همیشه در آن سکنی گزیده و حکومت خود را تشکیل دهد. ولی هرچه بیشتر گشتند، کمتر محل مناسبی یافتند و تنها مکانی که به فرهنگ و سنن خویش نزدیک دیدند همان مملکت فلسطین بود. در آن زمان قسمت اعظم فلسطین را بیابانهای بی آب و علف و غیر قابل زندگی تشکیل میداد. در هر صورت، صهیونیست ها یهودیان را تشویق به خرید زمین در فلسطین کردند. اما در ابتدا این پیشنهاد مورد موافقت یهودیان آلمان واقع نگردید، زیرا آنها در نهایت رفاه زندگی میکردند و دلیلی نمی دیدند که آلمان مترقی را ترک کرده و به بیابانهای بی آب و علف فلسطین پناه برند و این پیشنهاد برای آنها توهینی بیش نبود. هرزل در سال ۱۹۰۴ در سن ۴۴ سالگی درگذشت.

بعد از جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) که دولت انگلیس حکومت فلسطین را بعهده گرفت، Chaim Weizman، یکی دیگر از گردانندگان نهضت صهیونیسم، "آرتور بلفر Arthur

"Balfour" وزیر امور خارجه انگلیس را برانگیخت که در ضمن اعلامیه ای از دولت انگلیس درخواست کند که به صهیونیست ها اجازه داده شود که در سرزمین فلسطین برای خود مملکتی تأسیس نمایند. این اعلامیه که بعداً بنام «اعلامیه بلفور» معروف گردید با مخالفت اغلب کشورهای خاورمیانه مواجه گردید. اما بالاخره در نوامبر ۱۹۱۷ به تصویب رسید و بدین طریق پایه های اولیه تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین گذارده شد. سه سال بعد، در سال ۱۹۲۰ حدود ۵۰ هزار نفر یهودی به فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۲۸ در حدود ۱۰۰ هزار نفر یهودی در فلسطین ساکن بودند. در سال ۱۹۳۱ حدود ۱۷۵ هزار و در سال ۱۹۳۳ حدود ۲۲۰ هزار نفر یهودی به سرزمین فلسطین مهاجرت کردند. در سال ۱۹۳۹ یهودیان فلسطین ۴۵۵,۴۵۷ نفر بودند که ۳۰٪ ساکنین فلسطین را تشکیل میدادند. در آن زمان در تل اوویو ۱۵۰,۰۰۰ نفر یهودی زندگی میکردند.

یهودیان آلمان تا پیش از روی کار آمدن هیتلر از زندگی بسیار مرفه برخوردار بودند. در سال ۱۹۳۳ هیتلر به عنوان رئیس دولت آلمان انتخاب گردید. هیتلر در ایام کودکی به دلائلی جوانه کینه یهودیان را در قلبش پرورانده بود و اکنون آن جوانه به درخت تنومندی تبدیل گشته بود و او دیگر نمی توانست جامعه موفق یهود را تحمل کند. او بسرعت مردم آلمان را بر ضد یهودیان شورانید. ابتدا حق رای دادن را از یهودیان گرفت و بعد با قانون نورنبرگ، در سال ۱۹۳۵ یهودیان را به شهروند درجه ۲ تبدیل کرد. او نه تنها آنها را از حق رای محروم ساخت، بلکه استخدام آنها را در ادارات دولتی و اشتغال آنها را به کسب و کار ممنوع نمود. هیتلر مجدداً استعمال نشان زرد بر روی لباس یهودیان و زندگی آنان را درگتو متداول کرد و بالاخره آنها را به اردوهای متمرکزکننده یهودیان، برای اشتغال به کارهای سخت روانه نمود. هیتلر در سال ۱۹۴۱ تصمیم گرفت که قوم یهود را بکلی نابود کند و بنا بر این آنها را روانه اردوگاه های مرگ نمود و با خفگی در اطاقهای گاز نابود ساخت. بعد از مرگ ۶ میلیون یهودی، هیتلر دستور داد که تمام اشیاء قیمتی را از جسد یهودیان جدا و

حتی دندانهای طلای آنها را بکشند، پوست و استخوان و موی سر، حتی چربی بدن آنها را جدا و قسمتهای بی مصرف را بسوزانند. دلائلی که سبب شد هیتلر به چنین جنایت و حشیانه ای دست بزند، کاملاً مشخص نیست. بعضی عقیده دارند که چون آلمان در جنگ جهانی اول شکست خورد و خفیف گردید، آلمانیهای نازی دنبال گروهی میگشتند که تقصیر شکست و خفت آلمان را بگردن آنها بیندازند. این قرعه فال بنام یهودیان بیگناه زده شد و بنا بر این یهودیان را بعنوان خائن مسؤل این خفت شمردند. عده دیگر را عقیده دارند که هیتلر عقیده داشت نژاد آلمان که از نژاد «آریا» است بر نژاد «سامی» که یهودیان را شامل می شود، برتری دارد و بنا بر این تصمیم گرفت که آلمان و بقیه اروپا را از نژاد سامی پاک کند تا فقط نژاد آریا ساکنین آلمان و بقیه کشورهای اروپا را تشکیل دهد. بعد از کشتار و حشیانه هیتلر، سیل مهاجرت یهودیان به کشور فلسطین با شدت هرچه تمامتر آغاز گردید. یهودیان با ابتکار آبیاری قطره ای، بیابانهای بی آب و علف فلسطین را سبز و خرم و پر بار و میوه نمودند. در سال ۱۹۴۸ داود بن گرین David Ben-Gurion بعنوان اولین نخست وزیر اسرائیل منصوب گردید.^{۲۸}

دیدگاه جامعه بهائی در مورد صهیونیسم

اما اگر تعاریف رایج جمهوری اسلامی از صهیونیسم را به معنای برتری نژاد یهود و سکونت در اراضی مقدسه با اعمال خشونت و اخراج ساکنین محلی، ملاک قرار دهیم، به هیچ عنوان قابل تطبیق با دیدگاههای بهائی نیست. روشهای دیانت بهائی برای برقراری صلح، با اصولی که به آن پایبند است، تعریف می گردد و تلاش برای از میان بردن تبعیض و رفتارهای خشونت آمیز، در هر جایی که بهائیان امکان تأثیرگذاری داشته باشند، مد نظر است. فی المثل در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی که برتری نژاد سفید را ترویج می کرد، بهائیان سفید پوست عضویت در محافل روحانی را که جمعهای اداری و تصمیم گیری جامعه بهائی است، یکسره به سیاهان واگذار کردند و در مخالفت با تبعیض علیه

سیاهان، از حق خود به نفع آنان گذشتند. روشهایی که دیانت بهائی می‌تواند در پیش گیرد در درجه اول ترویج تفکرات صحیح و رفع تعصبات با مذاکره و آموزش دیدگاههای مبتنی بر مدارا و محبت است و این کار توسط جامعه بهائی در همه عرصه های بین المللی که در آن حضور دارد به انجام می‌رسد. ولی در ماجرای فلسطین، متأسفانه با تحریکاتی که از جانب متعصبین مذهبی، علی‌الخصوص ملایان ایران صورت می‌گیرد، جنگجویان مسلمان فلسطینی، بهائیان را هم دشمن می‌شمارند و حتی اگر در بین رهبرانشان مانند محمود عباس، کسی در نسلهای قبل ارتباطی با بهائیان داشته باشد، او را محکوم می‌کنند. همچنین در سرزمینهایی که این نوع تفکرات قدرت دارند، مانند مصر، بهائیان را از حقوق اجتماعی و حتی داشتن کارت هویت ملی محروم ساخته‌اند. در چنین شرایطی هر اقدامی هم که توسط بهائیان صورت گیرد، به چشم ایشان نمی‌آید و آن را عملی تبلیغاتی و یا در جهت کسب منافع گروهی می‌پندارند.

رابطه دیانت بهائی با صهیونیست ها (یهودیان ساکن در اسرائیل)

معهد اعلی در مورد تفکر صهیونیسم و وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل می‌فرماید: «عده‌ای یا از روی بی‌خبری و یا به منظور پیشبرد مقاصد خاص خود وجود مرکز جهانی بهائی در کشور اسرائیل را امری سیاسی و نوعی وابستگی به نهضت صهیونیسم به شمار می‌آورند. هر طفل سبق‌خوان مکتب تاریخ می‌داند که علت وجود مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه این است که صد و چهل سال پیش، به تحریک دولت ایران حضرت بهاءالله به این منطقه که در آن زمان تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود تبعید شدند و بدین ترتیب هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی بهائی در اراضی مقدسه تثبیت یافت. روابط مرکز جهانی بهائی با اسرائیل مانند سایر کشورهای جهان، بر اساس اطاعت از قوانین مدنی آن مملکت و عدم وابستگی و دخالت در امور سیاسی استوار است. شاید مناسب باشد که یادآور شوید که در سال ۱۹۴۷ میلادی، یک

سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، هنگامی که کمیسیون ویژه فلسطین در سازمان ملل متحد خواهان نظر ادیان و گروه‌های مختلف راجع به آینده این سرزمین شد، رئیس این کمیسیون، عالیجناب قاضی امیل سندستروم، ضمن نامه‌ای به مرجع امر بهائی، حضرت شوقی افندی، نظر و دیدگاه بهائیان را در این زمینه جویا شد. آن حضرت در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۴۷ در مکتوبی خطاب به ایشان فرمودند که دیانت بهائی به کلی از سیاست حزبی مبرا است و در مجادلات و منازعاتی که در مورد آینده ارض اقدس در میان است وارد نمی‌شود. هیکل مبارک در همان نامه توضیح می‌فرمایند که "بسیاری از پیروان دیانت ما از اعقاب مسلمان و یهودی هستند و ما هیچ گونه تعصبی نسبت به هیچ یک از این دو گروه نداریم و به جان و دل مشتاقیم که به منظور حفظ منافع متقابل آنان و خیر و صلاح این مملکت، بین آنها صلح و آشتی برقرار گردد."^{۲۸۱}

رفتار و موضع بهائیان در رابطه با صهیونیست ها، فلسطینی ها و دیگر اقوام در دیگر کشورها

بهائیان پس از ورود اجباری به اراضی مقدسه، همواره در کنار برادران فلسطینی خود، با صلح و صفا، دوستی و وفا، زندگی کرده‌اند. هیچگاه شنیده نشده که بین بهائیان و برادران فلسطینی‌شان، کوچکترین غبار کدورت و دشمنی بوجود آمده باشد. برای اثبات این مدعی، می‌توان به سال ۱۹۲۱، زمان درگذشت عبدالبهاء، اشاره کرد که ساکنین فلسطین برای او تشییع جنازه بسیار عظیمی ترتیب دادند و نمایندگان مذاهب و گروه‌های مختلف فلسطین، به سوگواری نشستند. در این سوگواری، نماینده هر گروهی به نوبه خود سخنی گفت و مکنونات قلبی خود را بر زبان راند که شرح کامل آنها در روزنامه «النفیر»، در حیفاً درج گردید. از جمله، نماینده مسلمان فلسطین، حضرت ادیب، یوسف افندی احساسات قلبی خود را چنین بیان کرد: "ای معشر عرب و عجم، برای که گریه و زاری میکنید؟ آیا برای کسی (عبدالبهاء) است که در حیات دیروزی خود، بزرگ بود و در موت امروزی بزرگتر

است. نظر بر است کنید. نظر به چپ نمائید. نظر به شرق و غرب نمائید. به بینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده. چه پایه بزرگ صلحی، منهدم شده. چه لبهای فصیحی خاموش گشته.. وا اسفا". سپس نماینده مسیحیان فلسطین، حضرت فاضل، ابراهیم افندی، چنین آغاز به سخن نمود: "چقدر این مصیبت، جانگداز، تلخ و ناگوار است. این خسارت، فقط راجع به مملکت ما نیست، بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرتش (عبدالبهاء) ناس را تہذیب فرمود، تعلیم نمود. احسان کرد و ارشاد فرمود. تا آنکه قومش را به اعلیٰ ذرہ جلال فائز نمود".

یہودیان بتدریج، بعد از جنگ جهانی دوم، بیشتر و بیشتر، به کشور فلسطین ہجرت کردند. حتی تعداد بیشماری از یہودیان ایران ہم به کشور اسرائیل روی آوردند کہ هنوز بہ زبان شیرین فارسی تکلم می نمایند و بعضی ہم در مقامات مهم دولتی شاغل هستند. بہائیان ہموارہ با ہردو ملت مسلمان و یہودی فلسطین، روابط حسنه داشته اند. آنان در ہر کجای دنیا، کہ زیستہ اند، با اقوام و ملل مختلف، صرف نظر از نژاد و رنگ و مذهب و ملیت، روابط صمیمانہ داشته اند و سعی کردہ اند بآنها خدمت کنند. ہرگز شنیدہ نشدہ کہ در مملکتی از بہائیان شکایتی شدہ باشد کہ خدای نکرده نسبت بہ گروہی، عملی جز رفتار محبت آمیز داشته اند. کما اینکہ در زمان قحطی فلسطین، بہائیان بودند کہ بہ داد برادران فلسطینی خود رسیدند و بہ تمام مردم فلسطین مواد غذائی رساندہ و آنها را از قحطی نجات دادند. البتہ وقتی یہودیان ہم بہ فلسطین ہجرت کردند، بہائیان در کنار آنها با نہایت برادری و برابری زیستند. بنا بر این باید سوال کرد کہ در کجای تاریخ فلسطین، اثری می یابند از اینکہ بہائیان نسبت بہ برادران فلسطینی خود کوچکترین کوتاہی کردہ اند و یا در کجای تاریخ اثری از ہمکاری بہائیان با صہیونیسم می بینند؟ اگر چنین است، اعلام دارند تا عالمیان با خبر شوند. آیا غیر از اینست کہ بہائیان ہموارہ آرزو می کردہ اند کہ این دو ملت فلسطین و اسرائیل در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی کنند؟

گذشته از آن، بهائیان در هر کشوری ساکن باشند موظفند نسبت با در نهایت صداقت و شرافت با حکومت آن کشور رفتار نمایند و هیچگونه خیانتی نسبت به آن با اصول دیانت بهائی سازگار نیست، ولو اینکه آن حکومت نسبت به بهائیان سختگیر و بی مهر باشد. بنا بر این دولت اسرائیل این اطمینان را دارد که خطر و احتمال خیانتی از جانب بهائیان نسبت به آن دولت وجود ندارد. پس بدون اینکه بهائیان سیاستها و روشهای تعامل دولت اسرائیل با مسلمانان را تأیید نمایند، بنوعی در آنجا حضور دارند که مورد اعتمادند. اگر این شیوه همزیستی مورد تأیید همفکران برخی افراد نیست، دلیل بروابستگی بهائیان به اسرائیل هم نیست.

بهائیان در نظر بسیاری دولتها، شریف ترین، خیرخواه ترین و قابل اعتماد ترین گروه اجتماعیند و برخی دولتها حتی برنامه ریزیهای آموزشی کودکان خود را به جامعه بهائی واگذار کرده اند. در ایران نیز هرگاه مجالی در بین امواج تعصب دست داده، بهائیان بنیان توسعه و اصلاح اجتماع را نهاده اند. اولین مدارس آموزش دختران، اولین حمامهای بهداشتی در بسیاری نقاط ایران، اولین مهاجرت پزشکان و معلمان به مناطق محروم و عقب مانده، اولین تدوینهای دستگاهها و ردیفهای موسیقی ایرانی و بسیار اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دیگر در ایران، به همت بهائیان صورت گرفته و آنان در هر مملکتی که عقل و انصاف حکمفرما باشد مورد احترامند و این احترام دلیل وابستگی آنها به حکومتها نیست.

موضع جامعه بهائی در جدال میان اسرائیل و فلسطین

سؤال دیگر این است که با توجه تعلیم «وحدت جامعه جهانی»، جامعه بهائی در دعوا و مناقشه میان اسرائیل و فلسطین، حق را به کدام یک می دهند و از کدام دفاع می کند و چرا جامعه بهائیت با توجه به این اهمیتی که به صلح می دهد، هیچ کاری برای برقراری صلح میان اسرائیل و فلسطین و رسیدن فلسطینیان به حق مسلم خود نمی کند.

در مورد اینکه حق با کدام طرف است، باید گفت که حق این است که همه انسانها باید صرف نظر از نژاد و مذهب و جنس و رنگ بتوانند در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز داشته باشند و به سعادت و تعالی یکدیگر کمک کنند و هر تفکری که مانع تحقق چنین شرایطی باشد، ناهق است. راهکار دیانت بهائی برای پایان دادن جنگ و تجاوز، تأثیر در افکار و عقول و ترویج فرهنگ مدارا و احترام به حقوق و آزادی های دیگران و سوق دادن افکار عمومی و جلب توجه رهبران جهان به این حقایق است.

و اما چرا بهائیان کاری نمی کنند؟ جامعه بهائی یک قدرت سیاسی نیست که بتواند همه ابزارهای معمول در این عرصه را بکارگیرد و وارد شدن به چنین حوزه عملکردی، دیانت بهائی را از یک اعتقاد جهان شمول به یک حزب سیاسی با منافع محدود گروهی تنزل خواهد داد و ماهیت آن را نقض خواهد کرد. بنا بر این جز کمکهای انسان دوستانه و حمایت و سعی در کاهش نفرت و تعصب، کار بیشتری از دست جامعه بهائی برای برقراری صلح و آشتی ساخته نیست.

۲۴. آیا بهائیان روابط خوبی با رژیم بهلوی داشتند؟

بهائیان هر کجا و تحت هر نوع حکومتی باشند، نافرمانی از اوامر دولتی را تا آن جا که به اصول اعتقاداتشان لطمه ای وارد نیاورد، روا نمی شمارند ولی اگر فرمانی برخلاف اعتقادات آنان از مراجع دولتی صادر شد، ابتدا اقدام به تظلم خواهی و احقاق حق نموده و سپس زجر و حبس را بر نافرمانی از اعتقادات خود ترجیح می دهند. گرچه حکومت ها باید چنین شهروندانی را پاس بدارند و مورد احترام قرار دهند، اما در ایران، بهائیان به دلیل این خصلت اجتماعی شان، معمولاً مورد سوء نیت های سیاسی قرار گرفته اند تا ارج

گزاری. بر همین اساس می‌توان گفت حکومت پهلوی اول رفتاری بی‌منطق نسبت به بهائیان داشت و پهلوی دوم، رفتاری نادرست و نامنصفانه.

اگر از وقایعی که همواره در ایران بوده و کسی را یارای طرفداری از بهائیان نبوده است، ضرب و جرح‌هایی که بر افراد بهائی وارد آمد، شورش‌هایی که علیه جامعه بهائی رخ داد و قتل‌هایی که به وقوع پیوست، بگذریم، باید گفت همینکه رضا شاه استقلال مذهبی بهائیان را منافی با روش حکومت و اندیشه انحصار طلبی خود دید، دست به اقداماتی علیه بهائیان زد. مثلاً مدارس بهائی را که به روش نوین درس می‌دادند تعطیل کرد. دلیل بستن مدارس بهائی این بود که بهائیان یک روز به خاطر تعطیل مذهبی خود، مدارس خود را تعطیل نموده بودند. همچنین در برخی شهرها، مغازه داران بهائی را به دلیل تعطیل نمودن مغازه‌هایشان در ایام تعطیلی مذهبی بهائی، مورد پیگرد و زندان قرار داد. او در اواخر دوره پهلوی اول، مسائلی برای همه بهائیان ایران فراهم آورد و بسیاری از آنان را به علت نحوه ثبت ازدواج بهائی جریمه و زندان نمود.

اما دوره پهلوی دوم در مقایسه با رفتارهای اجتماعی پهلوی اول، دوره دشوارتری برای بهائیان بود. نباید تصور شود که اگر بهائیان در دوره پهلوی دوم، انتشارات محدود داشتند و حظیره القدسی (مکان اجتماع عمومی) بود که گرد هم جمع می‌آمدند و...، دارای آزادی بودند. هر چند دکتر ایادی پزشک شاه بهائی بود، اما واقعیت این بود که شاه از بیم جانش، به یک دکتر بهائی اعتماد می‌کرد، نه به خاطر علاقه‌ای که به جامعه بهائی داشت. همگان شاهد بودند و تاریخ نشان می‌دهد که در دوره سلطنت همین پادشاه، علی‌رقم آنکه می‌دانست بهائیان در صدد آزار او نیستند، در سال ۱۳۳۴ به دلیل سیاست‌های مملکتی، دست در دست واعظ مشهور محمد تقی فلسفی گذاشت و ضربات هولناکی بر پیکره جامعه بهائی ایران وارد ساخت. باید ذکر کرد که رژیم پهلوی با بهائیان برخوردی مناسب شرایط سیاسی روز داشت و اگر شرایط سیاسی ایجاب می‌کرد بر بهائیان بسیار

سخت می‌گرفت. مثلاً به فرمان شاه، ساواک بی‌رحم برای ایجاد جنگ مذهبی و منحرف کردن ذهن مردم از انقلاب، صدمات زیادی به جامعه بهائیان ایران وارد نمود. همچنین امیرعباس هویدا در هیچ برهه از زندگی اش بهائی نبود و بهائیان نیز در کابینه هویدا و دیگر کابینه‌ها عضو نبودند و او حتی برای اثبات بهائی نبودنش به آزار بهائیان می‌پرداخت. نکته‌ای که در این مورد قابل توجه است، اینکه بهائیان اجازه دخالت در سیاست را ندارند، در صورتی که هویدا نخست وزیر ایران بود پس به هیچ وجه نمی‌تواند بهائی بوده باشد.

۲۵. آیا بهائیان دشمن اسلامند؟

بیان جالبی در جواب به این سؤال ذکر می‌شود. معهد اعلی می‌فرمایند: "جای تأسف است که اهل افترا بهائیان را مخالف و حتی دشمن اسلام می‌شمرند. اما در نقطه مقابل، در آثار بهائی از اسلام به عنوان "شریعت مبارکه غراً" یاد می‌شود. حضرت محمد (ص) را "سراج وهّاج نبوت کبری"، "سرور کائنات" و "نیر آفاق" که "به اراده الهی از افق حجاز اشراق نمود" وصف می‌نماید و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) به "بدر منیر افلاک علم و معرفت" و "سلطان عرصه علم و حکمت" یاد می‌کند. از قلم نفس شارع امرابهی زیارت‌نامه مخصوص حضرت سیدالشهداء نازل شده که در آن حضرت بهاءالله مقام آن حضرت را با القاب "فخر الشهداء" و "نیر الانقطاع من افق سماء الابداع" می‌ستایند. حضرت عبدالبهاء حدود صد سال پیش در اروپا و امریکا در کلیساها، کنیسه‌ها و در جمع دانشمندان راجع به مقام و اهمیت اسلام خطباتی ایراد فرمودند و به همین علت بود که در مراسم تشییع و تدفین حضرت عبدالبهاء، عده کثیری از اهالی منطقه شام، از جمله هزاران نفر مسلمان، برای ادای احترام به مقام ایشان حضور داشتند و مفتی شهر حیف و دیگر رهبران مسلمانان

در بزرگداشت آن حضرت سخنرانی کردند. و جالب است که برخلاف پیروان ادیان دیگر، تنها بهائیان هستند که دین اسلام را از جانب خداوند می دانند و به آن احترام می گذارند. ۲۸۲."

۲۶. علت مخالفت دولت و مردم با بهائیان چیست؟

دولت جمهوری اسلامی برای مبارزه فکری و عقیدتی با دیانت بهائی، مصمم است از بحث مستقیم بگریزد و ناچاراً اتهامات سیاسی را دست آویزی برای سرکوب بهائیان کرده است. همچنین علی رقم اینکه بیش از ۲۵ سال است که تمام اسناد، آرشیوها و بایگانی ها و مخابرات جامعه بهائی در دست دولت جمهوری اسلامی است، دریغ از یک سند و مدرک که ارتباطی بین دیانت بهائی و صهیونیسم و امپریالیسم و غیره را نشان دهد.

مبارزات اعتقادی

بدون تردید مهم ترین دلیل مبارزه مسلمانان با بهائیان، از جنبه اعتقادی است. بهائیان اسلام را آخرین دین نمی دانند و همین ادعای بزرگ، انحصار حقانیت را از دست مسلمانان می گیرد و مسلمین که طبق دستورات دینی خود می توانند به آزار دگراندیشان اقدام کنند، نه تنها اذیت کردن بهائیان را مذموم نمی دانند، بلکه برخی آن را ثواب نیز می شمارند. در این صورت، کاملاً طبیعی است که بهائیان در ایران، نه تنها از داشتن آزادی برای تبلیغ آیین خود محروم باشند، بلکه حق برگزاری مراسم درون دینی خود را نیز نداشته باشند. اینک که حکومت نیز اسلامی است، منطقی خواهد بود اگر ببینیم که فشارهای وارده بر جامعه بهائی، صد چندان شده است. دو مواجهه در رو در رویی جمهوری اسلامی نسبت به بهائیان می بینیم. یکی در سالیان اول انقلاب و دیگر در سال

های اخیر (حدوداً پس از رحلت آیت الله خمینی) در مرحله نخست، این مبارزه و اذیت و جبهه اعتقادی داشت. بسیاری از مسئولان جدید کشور بدون آن که هیچ گونه اطلاعی از آیین بهائی داشته باشند بهائیان را کافر، جاسوس و خائن می دانستند و بر اساس همین اندیشه نادرست، در نابودی دیانت بهائی و افراد بهائی می کوشیدند. مسأله مهم این جا است که وقتی چیزی در هیأت یک اجتماع تبدیل به اعتقاد شد، دیگر پیدا کردن دلیل و حجت برای اثبات درستی آن اعتقاد، اهمیت پیدا نمی کند. هیچ کس در آن زمان نمی خواست بپرسد که آیا بهائیان واقعا جاسوس بوده اند یا خیر، زیرا این اعتقاد راسخ آنان بود. وقتی انقلاب شد، هیجان اسلام خواهی مردم و مهم تر از آن اندیشه حق مطلق بودن باعث شد که وجوهی از کارکردهای رژیم جدید در آزار بهائیان جلوه کند.

مبارزات سیاسی

اما امروزه مبارزه جمهوری اسلامی با بهائیان دیگر بر اساس اعتقادات بی مایه نیست، بلکه نوع مبارزه بیشتر رنگ سیاسی دارد و سیاستی است برای حفظ رژیم در بعد مذهبی. گرچه هنوز در مطبوعات و کتاب های تاریخی، وجوه سخن های بی مایه علیه بهائیان کماکان بر روش سابق است، اما مسئولان حکومت دیگر می دانند که بهائیان جاسوس نبوده اند و کاری به کار سیاست نداشته اند. به وجود آمدن این حس در آنان به علت خون های بی گناهی است که ریخته شد و آرامشی که بهائیان از خود نشان دادند و همچنین فشارهای خارجی و نداشتن همان دلایلی که قبلاً اعتقاد بود و حالا می بایست برای حقوق بشر توضیح داده می شد. یقیناً توضیح برای مراجع ناظر حقوق بشر نه بر اساس توهم، بلکه می بایست بر اساس دلیل باشد و اینان چون دلیلی نداشتند، شاید به مواضع اشتباه خود پی برده و در دستگیری های اخیر به آن اشتباهات اقرار هم کرده اند. در این صورت امروزه مبارزه با بهائیان برای این است که می دانند اگر بهائی آزاد باشد، حرف برای زدن دارد و تعالیم بهائی را مطرح می کند. بر اساس همین سیاست است که بهائی برای کسب نکردن

تحصیلات عالیہ و ماندن در چنبرہ خاموشی، نباید به دانشگاه رود و تماسی با جامعه داشته باشد.

کاملاً مشخص است که امروزه سیاست مبارزه با بهائیان در بعدهای فرهنگی، سیاسی و مذهبی، با هدف بایکوت و بی حرکت ساختن جامعه بهائی صورت می‌گیرد تا بهائیان از درون تهی شوند و این نیز خیال باطلی است، چه که اگر چه آیین بهائی در ۱۴۰ سال قبل کاملاً وابسته به بهائیان ایران بود، اما امروزه دیگر بهائیان ایران، تنها جزئی کوچک از جامعه جهانی بهائی اند. اگر بهائیان در قتل عام های دوره قاجار محفوظ ماندند، باید گفت که مبارزه کنونی رژیم جمهوری اسلامی با بهائیان، قبل از طرح ریزی شکست خورده است.

اما دلایل اصلی مخالفت امروز دولت با بهائیان، اتهامات "جاسوسی برای اسرائیل، توهین به مقدسات مذهبی و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی" است.

اتهام جاسوسی برای اسرائیل

در مورد اتهام "جاسوسی برای اسرائیل"، وجود مرکز بین المللی بهائی در خاک اسرائیل کنونی، دست آویزی برای این تهمت گردیده است، حال آنکه این موضوع بارها از طرف جامعه بهائی توضیح داده شده که در نیمه قرن نوزدهم حضرت بهاءالله، مؤسس آئین بهائی، توسط حکومت قاجار و امپراطوری عثمانی با ظلم و جور فراوان و به طور مادام العمر به این منطقه که در خاک فلسطین و جزو امپراطوری عثمانی بود تبعید شد و سرانجام در همان محل دیده از جهان فرو بست و در نتیجه مقبره ایشان و دیگر رهبران این آئین در این سرزمین واقع شده است. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حدود هشتاد سال قبل از تأسیس کشور اسرائیل، مرکز جهانی دیانت بهائی در این سرزمین مستقر گردید که متأسفانه این وضع خود نتیجه مستقیم ظلم و ستمی است که از طرف دولت قاجار و روحانیون شیعه

که ذهنیتی کاملاً مشابه رژیم کنونی ایران داشتند بر بنیان گذار آئین بهائی تحمیل گردید. البته اگر زور و اجباری در کار نبود، ایشان و خانواده شان به هیچوجه حاضر نبودند وطن عزیز را ترک کنند و آواره دیار غربت شوند. شرح این وقایع در تاریخ ثبت گردیده و اسناد معتبر تاریخی و احکام صادره از طرف دولت ایران و امپراطوری عثمانی که مؤید این تبعید است، موجود می باشد و جای هیچ انکاری نیست.

در واقع جاسوسی مضحک ترین تهمتی است که می توان به جامعه بهائی وارد ساخت. چگونه یک جامعه که از نظر تنوع، بسیار وسیع است و اعضایش از همه اقشار و طبقات جامعه تشکیل شده و شامل زن و مرد و پیر و جوان و کودک و روستائی و شهری و اقوام مختلف است، می تواند جاسوس خوانده شود؟ در چه نقطه ای از جهان دیده شده و در کجای تاریخ ثبت شده که تمامی یک جامعه جاسوس باشند؟ گذشته از این، دیانت بهائی تنها منحصر به ایران نیست، بلکه در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان تشکیلات اداری شناخته شده ای دارد و در واقع به شهادت دائرة المعارف بریتانیکا بعد از مسیحیت گسترده ترین دین جهان است. حال کدام عقل سالمی اتهام جاسوسی چنین جامعه ای را در ایران می تواند بپذیرد؟ آیا همه پیروان این آئین در همه کشورهای جهان جاسوس هستند، پس چگونه است که هیچ دولتی به جز دولت جمهوری اسلامی ایران تا کنون چنین اتهاماتی به بهائیان وارد نساخته است؟

در واقع جامعه بهائی هیچگونه فعالیت پنهانی نداشته و ندارد و دیدگاههای خود را از هیچکس پنهان نمی دارد، بلکه به عکس بهائیان پیوسته در مقام آن هستند که باورهای خود را به همه مردم اعلام دارند. معتقدات و فعالیت های بهائیان در همه کشورهای جهان کاملاً روشن و شفاف است. حتی در ایران که از دیر باز به خاطر معتقدات خود تحت ظلم و ستم و فشار بوده اند، هرگز هویت و عقیده خود را پنهان نکرده اند و با اینکه جانشان در خطر بوده، با شهادت ایستاده و به صراحت اقرار کرده اند که بهائی هستند. چگونه می توان

افراد چنین جامعه ای را جاسوس خواند، حال آنکه لازمه جاسوسی پنهان کاری و مخفی بودن از انظار است؟ مسئولین و اولیای امور دولت جمهوری اسلامی خود بهتر از هرکس دیگری می دانند که بهائیان از این افتراءات به کلی مبرا هستند، چه که سی سال است تمام کتب و اسناد و نوشته های جامعه بهائی را که از تشکیلات بهائی و منازل بهائیان ضبط کرده اند در اختیار دارند و از زیر ذره بین گذرانده و کوچکترین مدرکی که دلیل بر جاسوسی بهائیان باشد پیدا نکرده اند. از آن گذشته بهائیان حق کار کردن در هیچ یک از ادارات دولتی را ندارند و از شرکت در دانشگاه (به جز چند سال اخیر که چند نفری را ثبت نام و سپس اخراج کردند) محرومند، پس به هیچ منبعی برای جاسوسی متصل نیستند.

اتهام توهین به مقدّسات مذهبی

در مورد اتهام "توهین به مقدّسات مذهبی"، باید گفت که هرکس با آئین بهائی و تعالیم آن اندکی آشنائی داشته باشد به خوبی می داند که یکی از تعالیم اصلی این آئین، وحدت ادیان است. بهائیان بر طبق تعالیم خود، پیامبران و کتب مقدسه همه ادیان و از جمله پیامبر اسلام و قرآن کریم را محترم می شمردند و توهین به آنها را توهین مستقیم به مقدّسات خود می دانند و همچنین انکار و یا توهین به هر یک از ادیان الهی را به منزله انکار و توهین به همگی آنان تلقی می کنند. توجّه خوانندگان گرامی را به مطالعه آثار مقدسه این آئین جلب می نمائیم تا ملاحظه فرمایند که از حضرت محمد و ائمه اطهار با چه احترامی یاد شده و آیات قرآن در متن آثار بهائی با چه لحن محترمانه ای نقل گردیده است. البته خود مسئولین جمهوری اسلامی هم بر این حقیقت واقفند، چه که همه کتب و نوشته های بهائی را از همان اول انقلاب مصادره نموده و مطالعه کرده اند، ولی چه می توان کرد که این حضرات برای مبارزه با بهائیان به هر دروغی متوسل می شوند و لابد آن را نزد خودشان دروغ مصلحت آمیز توجیه می کنند! در واقع بهائیان تنها گروهی هستند که در خارج از جهان اسلام از حقانیت اسلام دفاع می کنند و با تأسف باید گفت که به لحاظ تصویر موحشی که

تندروهای مذهبی از اسلام در اذهان عمومی ترسیم نموده‌اند، امروزه دفاع از اسلام برای بهائیان که از همه ادیان دفاع می‌کنند چالشی به شمار می‌رود.

اتهام تبلیغ علیه جمهوری اسلامی

در مورد "تبلیغ علیه جمهوری اسلامی"، لازم به تذکر است که بهائیان بر طبق تعالیم خود موظفند که در هر کشوری که ساکن هستند از دولت اطاعت نموده و تا زمانی که از اجرای اعتقادات بنیادین آنها بجلوگیری نشده، به قوانین و مقررات آن مملکت احترام بگذارند. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: «این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند.^{۲۸۳}» و همچنین می‌فرمایند: «بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد.^{۲۸۴}»

مقاومت در مقابل نو اندیشی

اما علت اصلی مخالفت، مقاومت در مقابل نو اندیشی است. این مسئله در طول تاریخ، در همه جوامع همواره وجود داشته است. در حقیقت، هر یک از ادیان بزرگ جهان از آغاز ظهور خود با چنین مقاومت‌هایی از ناحیه سنت‌گرایان و قشریونی که تاب تحمل اندیشه‌های تازه را نداشته‌اند روبرو بوده و در اکثر موارد، این مقاومت‌ها آن چنان شدت یافته که به مبارزات خونینی منتهی گردیده است. اوراق تاریخ شاهدهی است بر این مبارزات ناجوانمردانه که پیامدهای اسف باری برای جامعه بشری داشته است. می‌توان گفت بارزترین نمونه این مبارزات در تاریخ ادیان، مصلوب نمودن حضرت مسیح است. نو اندیشی و نوآوری در علم نیز در جامعه متحجر اروپا در قرون وسطی با مقاومت شدیدی روبرو بود که شاهد آن، مبارزات اصحاب کلیسا با دانشمندانی چون گالیله است. البته به شهادت تاریخ هیچ یک از این مبارزات موجب محو شدن آن افکار نو و سازنده نشده و در نهایت تمدن بشری به مدد آن اندیشه‌ها به پیشرفت خود ادامه داده است.

آری همه این مبارزات و سرکوبی‌ها علیه جامعه بهائی که همواره با اتهامات دروغین و تحریک مردم عوام همراه بوده است، تنها و صرفاً به خاطر نواندیشی جامعه بهائی و تعالیم پیشرفته آن است.

تکرار ناگوار تاریخ در تکذیب رسولان الهی، دلایل انکار آنان و ذکر یک نمونه تاریخی

مطالعه تاریخ پیدایش ادیان آسمانی بسی درسها و نکته‌ها برای طالبان حقیقت در بر دارد. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: «بگوای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید»^{۲۸۵} بسیاری از حقایق، مبنی بر اینکه ادیان پیشین چه سیری را طی کرده‌اند یا بر خیلی‌ها پوشیده مانده و یا از یاد رفته است. تصورات بشری در خصوص دوران اولیه ادیان که عموماً دوران مظلومیت و مقهوریت است و تقریباً وجه اشتراک ما بین ادیان است، خلاف آن چیزی است که در واقع اتفاق افتاده، چرا که گذشت زمان خیلی چیزها را بدست فراموشی می‌سپارد. در اینجا، نگاهی بر دوران اولیه پیدایش دیانت مسیحی می‌اندازیم. تاریخ بیانگر این حقیقت است که دیانتی که در حال حاضر رتبه اول را از نظر گسترش و تعداد پیروان در جهان دارا می‌باشد، همچون دیگر ادیان آسمانی به راحتی مورد پذیرش قرار نگرفت و حضرت مسیح نیز همچون دیگر پیامبران الهی مورد تکذیب اکثر مردم، خصوصاً علمای قوم یهود واقع شد، چرا که ظهور آن حضرت مطابق با انتظارات و اعتقادات یهودیان نبود. از جمله ایرادات و اعتراضاتی که در زمان ظهور هر آئین جدیدی همواره تکرار شده این است که ادیان ما قبل همیشه آئین خود را آخرین آئین و پیامبر خود را آخرین پیامبر می‌دانند و بنا بر این انتظار ظهور دیانتی بعد از دیانت خود را ندارند (برای توضیحات بیشتر به سؤال مفهوم "خاتمیت حضرت محمد و دیگر رسولان الهی" مراجعه کنید).

آیات بسیاری از کلام الله مجید نیز اشاره به مخالفت مردم با پیامبران جدید در هر زمان دارد. فی المثل می‌فرماید: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۲۸۶} یعنی هیچ

رسولی بر آن مردم نمی آمد جز آنکه به استهزای او می پرداختند. همچنین می فرماید «فإن كَذَّبوك فَقَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ^{۲۸۷}» یعنی پس ای پیغمبر اگر ترا تکذیب کردند غمگین مباش که پیغمبران پیش از تو را که معجزات و زبورها و کتاب آسمانی روشن بر آنها آوردند نیز تکذیب کردند. و نیز می فرماید: «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُم رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ^{۲۸۸}» یعنی آیا هرگاه برای شما پیغمبری از جانب خدا بیاید و او امری بر خلاف هوای نفس شما آرد سرکشی نموده و گروهی را تکذیب نموده و جمعی را می کشید؟^{۲۸۹} یوشع نبی نیز در کتاب خود همه جا شکایت می کند که مردم زمان انبیاء را دیوانه می شمارند و درون معبد خداوند با انبیاء که فرستادگان اویند دشمنی میورزند.^{۲۹۰}

دیانت مسیحی تا ۲ - ۳ قرن به عنوان فرقه ای از یهودیت شناخته شده بود و پیروانش در اوایل ظهور این دیانت، به طرز وحشیانه ای مورد تعقیب و آزار قرار می گرفتند.^{۲۹۱} آنتونی گیدنز در کتاب مشهور خود "جامعه شناسی" ذیل کلمه مسیحیت می نویسد: "بسیاری از عقاید یهودی توسط مسیحیت اخذ شد و به صورت جزئی از این دین در آمد. عیسی مسیح یک یهودی درست آئین بود و مسیحیت به عنوان فرقه ای از دین یهود آغاز گردید، روشن نیست که عیسی میخواست دین جداگانه ای را بنیان نهد^{۲۹۲}". نکته ای که در خور تعمق می باشد آن است که مورخین معاصر زمان ظهور حضرت مسیح، نامی از آن حضرت در کتابهای خود نبرده اند. فی المثل "ژوزف فلاویوس" (Joseph Flavius) که بزرگترین مورخ معاصر با ظهور حضرت مسیح بود در کتاب خود بنام جنگ یهود (La Guerre des Juifs) اسمی از عیسی نبرده، بعلاوه کتب مربوط به آن عصر نیز از حضرت عیسی نامی نبرده اند. دانیل روپس (Daniel Rops) نویسنده معروف کاتولیک فرانسوی و عضو فرهنگستان این کشور که نوشتجات و مطالعاتش در دیانت مسیحی مقامی ارجمند دارد، موضوع عدم توجه مورخین معاصر را به ظهور حضرت مسیح (ع) با نهایت تاسف در کتاب معروف خود

بنام "مبارزه برای خدای یگانه" (La Lutte Pour Dieu Unique) در غالب عبارات زیر بیان نموده است: "هیچیک از ادوار تاریخ مسیحیت به اهمیت نخستین دوره آن که ظهور حضرت مسیح و نخستین اقدامات تبلیغی حواریون می باشد نبوده و متأسفانه این دوره هم یکی از تاریکترین ادوار این دین بشمار می رود زیرا هیچیک از مورخین معاصر حضرتش توجهی به او نکرده و حتی اسمی هم از او و یا دستوراتش در کتابهای خود نبرده اند از این رو میتوان به ناچیزی و بی اهمیتی که دنیای آن زمان به دین مسیحی می نگریسته پی برد... ۲۹۳"

در خصوص نحوه دستگیری و محاکمه حضرت عیسی آمده است که یهودا اسخریوطی که از حواریون حضرت مسیح بود به آن حضرت خیانت کرده و به سی درهم حضرت عیسی را به مأمورین و فرستادگان قیافا، رئیس کاهنان یهود آن زمان و "کاهن اعظم"، معرفی نمود که موجب دستگیری عیسی مسیح شد (یهودا اسخریوطی سرانجام از ناراحتی خود را از قله ای فرو افکند). قیافا و حنّان، پدر زن قیافا و رئیس قبلی کهنه، که هر دو از صدوقیان بودند (صدوقیان و فریسیان نام دو فرقه بزرگ از دیانت یهود هستند که در دوره حشمونائی در قرن دوم قبل از میلاد بوجود آمدند و از سرسخت ترین دشمنان حضرت مسیح به شمار میرفتند)، حضرت مسیح را به جرم ادعای ابن الهی و موعود یهود بودن و شکستن سبت (در سفر اعداد باب پانزدهم فقره سی و دوم به بعد تصریح شده که حکم قتل درباره کسی که سبت را بشکنند اجرا شود... حضرت عیسی در این خصوص میفرمایند: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت! بنا بر این پسر انسان مالک روز سبت نیز می باشد»^{۲۹۴}) و تخلف از احکام تورات محاکمه نموده و فتوی بقتل آن حضرت داده و ایشان را تسلیم پیلطس حاکم یهودیان کرده و پیلطس دستور قتل آن حضرت را صادر نمود.

اما علت مخالفت یهودیان با حضرت مسیح این بود که آنان معتقد بودند ظهور موعودشان مشروط به شرایطی میباشد و تا این علامات ظاهر نشود، هر کس ادعای مسیحایی کند

کاذبست. از جمله آنکه موعودشان باید بر سریر سلطنت حضرت سلیمان و داود تکیه زند و ترویج جمیع احکام تورات نماید، حال آنکه عیسی مسیح بکلی احکام تورات را نسخ کرده و حتی سبت را شکسته - حال آنکه نص تورات است که اگر نفسی ادعای نبوت کند و معجزات ظاهر کند ولی سبت را بشکند، او را بکشید= و همچنین در زمان او یهود باید سرفراز و غالب بر جمیع امم عالم گردد، حال آنکه یهودیان در کمال ذلت اسیر و ذلیل دولت روماند و نیز در زمان سلطنت او عدالت بدرجه ای برسد که عدل و حق از عالم انسان به عالم حیوان سرایت نماید (شیر و آهو در یک چراگاه بچرند)، حال آنکه ظلم و عدوان در زمان او بدرجه ای رسیده که خود او را به صلیب زدند.^{۲۹۵}

باری، "از روزیکه رومیان قدم بخاک یهودیه نهادند تا زمانیکه شهر اورشلیم را در سال ۷۰ میلادی ویران ساختند انتظار ظهور مسیحا روز بروز نزد آن قوم افزایش می یافت. و آن ملت مغلوب و شکسته بامید پیدایش نجات دهنده از غیب انواع شدائد و مظالم قوم غالب را تحمل میکردند و اعتقاد جازم داشتند که خداوند قوم برگزیده خود را چنین خوار و زار نخواهد گذاشت... باری اکثر یهود با این افکار امید بخش روزگار را بسر برده و انواع رنجها و شدائد را تحمل کرده، در انتظار تحقق این مواعید نشسته بودند... در زمان استیلاء رومیان بر فلسطین فرقه صدوقیان همچنان به امور سیاسی سرگرم و جماعت فریسیان به اتفاق اکثر ناس و شورای صنها دریم خود را مؤمنین واقعی و متدینین حقیقی شریعت موسوی و در انتظار ظهور مسیحا بودند.^{۲۹۶}" اما نکته حائز اهمیت دیگر که تقریباً وجه اشتراک ما بین کلیه ادیان در زمان ظهور پیامبران الهی می باشد این است که در یوم ظهور حضرت مسیح جمیع علمای یهود با آنکه مدتها منتظر ظهور موعود بودند منکر دعوی آنحضرت شدند که مخالفت آنان با حضرت مسیح، نظر بیشتر یهودیان را نیز تحت الشعاع خود قرار داد. علمایی که بفرموده حضرت بهاءالله "بکمال زهد و انقطاع بودند و در معابد با اسم حق معتکف و از جمیع لذائد دنیویه اجتناب مینمودند"، معذک با ظهور پیامبر آسمانی جدید

به مخالفت برخاستند. افرادی که در لباس زهد و تقوی ظاهر شده و غرقه در حب مقام و شهرت بوده و از خود پرستی، غرور و منیت رهایی نیافته و این حب، چشم و دل آنها را کور کرده و به شهادت آیه ۷ سوره بقره: "قهر خدا بر دلها و گوشهای ایشان مهر نهاده و بردیده هایشان پرده افکنده که فهم حقایق و معارف الهی را نمی کنند..." باری، چه ابوالحکم ها که به ابوجهل ها تبدیل شدند، چرا که قلبشان پذیرای عشق الهی نبود و ضمیرشان از خود پرستی رهایی نیافته بود، هر چند در ظاهر مردانی عالم و روحانی بودند. به قول مولانا:

چون نبود بوجهل از اصحاب درد دید صد شق القمر باور نکرد

شایان ذکر است که از عمده دلایلی که با ادیان نو ظهور مخالفت شده و پیامبران و پیروان اولیه شان مورد تکفیر قرار گرفته اند، اینست که ظهور این ادیان همواره مشروعیت قدرت رهبران سیاسی و مذهبی آن دوران را به خطر انداخته است. همچنین، افتراها و تهمت های بسیاری (اخلاقی و سیاسی و...) به مسیحیان اولیه زده می شد تا افکار عمومی را نسبت به این آئین و تفکر جدید خدشه دار کرده و مردم را از تحقیق درباره آئین جدید باز دارند. به مصداق آیه مبارکه: «بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ^{۲۹۷}» یعنی بلکه گفتند مانند آنچه پیشینیان گفتند، عیناً این افتراها و تهمتها به پیروان دیانت بهائی نیز زده شده است. باری "افزایش پیروان حضرت مسیح در ابتدا و قرون اولیه باعث می شد که دو جامعه بزرگ مذهبی و حکومتی یعنی جامعه یهود و دولت مقتدر روم علیه مسیحیان قیام کنند. یهودیان از هیچ مخالفت و دشمنی کوتاهی نمی کردند و علاوه بر اینکه مستقیماً مسیحیان را مورد آزار و تعقیب قرار میدادند، وسیله ابتلاء و اسارت آنها نیز می شدند و از همه بدتر آنها را دشمن حکومت و عامل افساد عقائد و تخریب سنن مدنی معرفی می کردند."

ادوارد گیبون، مورخ مشهور انگلیسی، در کتاب مشهور خود "انحطاط و سقوط امپراتوری روم" در باب "رویه حکومت روم نسبت به عیسویان" می نویسد: "افسانه های فضاحت

باری برای خفیف کردن عیسویان جعل کنند و در پیش نظر مردمان خوش باور و بد گمان قرار دهند. این افسانه ها دال بر آن بود که عیسویان تبهکارترین مردمان بودند. در خلوت و دور از انظار مردم به هرگونه عمل قبیحی که ممکن بود در کارگاه تخیل آدمی منحط شکل پذیرد مبادرت می ورزیدند و با قربان کردن هرگونه فضیلت اخلاقی، لطف و عنایت خدای مجهول خویش را می خریدند. بسیاری از مردم متظاهر مدعی بودند که در این گونه مجامع منفور حضور داشته اند، یا تشریفات را که دیده بودند وصف می کردند. " لیکن با توجه به تمامی مخالفت ها که با پیامبر و پیروان اولیه این آئین آسمانی شد، نه تنها آوازه این آئین الهی خاموش نشد، بلکه خداوند نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال رساند، چرا که این آئین روح زمان بود و قوه روحانیه بتدریج غالب گردید. مصداق آن، این آیه مبارکه است: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۲۹۸} یعنی کافران میخواهند که نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خدا نگذارد، تا آنکه نور خود را در منتهای ظهور و حد اعلای کمال برساند هر چند کافران ناراضی و مخالف باشند. باری، حقیقت چون آفتاب خواهد درخشید و به فرموده حضرت مسیح «چراغ زیر فانوس خاموش نماند و آتش بر فراز تپه پنهان نشاید»، و سرانجام بعد از سه قرن کنستانتین، امپراطور روم، در سال ۳۱۲ مسیحیت را برسمیت شناخت و این واقعه در حقیقت نقطه عطف تاریخی در مسیر مسیحیت شمرده می شود و از آن پس مسیحیت گسترش یافت و برای دو هزار سال بعد به صورت نیرویی مسلط در فرهنگ غرب در آمد.

قرآن کریم می فرماید: «وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ... مَوْعِظَةً وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»^{۲۹۹} یعنی و ما از همه این حکایات و اخبار انبیاء بر تو بیان میکنیم... مومنان را پند و عبرت و تذکری باشد^{۳۰۰}. همچنین می فرماید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ»^{۳۰۱} یعنی بگو در زمین بگردید آنگاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.

اعتقادات بهائی و مخالفت‌های پی در پی

جامعه بهائی در طول صد و پنجاه سال گذشته در ایران پیشرو نواندیشی و طرفدار اصولی مبتنی بر یگانگی نوع انسان، برابری حقوق زن و مرد، صلح جهانی، وحدت ادیان، برطرف نمودن فقر و هماهنگی دین و علم بوده است و علیرغم همه فشارها، کشتارها و مصائبی که از سوی مرتجعین و متعصبین مذهبی بر این جامعه وارد شده، همچنان با عزمی راسخ و قدمی استوار در این راه ایستادگی نموده است.

آئین بهائی آئینی خردگراست و دیدگاه نوینی ارائه می‌دهد که پاسخگوی نیازهای جهان امروز است. تعالیم عالی اخلاقی این آئین، بزرگداشت مقام انسان، خرافات زدائی، ارج نهادن بر خرد، تأکید بر تعلیم و تربیت و ارائه اصولی جدید و انقلابی در جهت بهبود وضع جامعه، در ابتدای ظهور این آئین همچون مغناطیسی موجب جذب قلوب روشنفکران، اصلاح طلبان مذهبی و جمعی از مردمان آزاده ایران گردید. استقبال پرشور مردم آزادی خواه از این آئین جدید در ایران قرن نوزدهم که عرصه خرافات، تعصبات و تحجر فکری بود موجی از مخالفت شدید روحانیون قشری و عناصر مرتجع و کهنه پرست سنتی را برانگیخت، چرا که منافع خود یعنی قدرت و ثروت خود را در خطر می‌دیدند. به این ترتیب از بدو پیدایش این جنبش، متعصبین مذهبی که تاب تحمل هیچگونه دگراندیشی را نداشتند و متأسفانه به عنوان روحانی و پیشوای دینی در جامعه ایرانی صاحب قدرت و نفوذ فراوان بودند با تمام قوا به مخالفت با آن برخاستند و با کمک حکومت و تحریک مردم عوام، با شدت و حدت هر چه تمام تر به مبارزه با این آئین نوین و کشتار و قلع و قمع پیروان بی دفاع آن پرداختند.

کسانی که از همان ابتدای شکل‌گیری جامعه بهائی در ایران به مبارزه با این جنبش پرداخته‌اند مانند همه عناصر متعصبی که در هر جامعه به جنگ اندیشه‌های تازه می‌روند، به ترفندهای مختلفی متوسل شده‌اند تا این آئین را در انظار مردم گمراه، ضد خدا، دشمن

دین، منحرف، فاسد و وابسته به سیاست های خارجی قلمداد نمایند. ابتدا کوشیدند تا با بحث و مجادله و توسل به آیات قرآن و احادیث و اصول اسلامی، این آئین را دروغین و مخالف مبانی و اصول اسلام معرفی نموده مردم مسلمان را از توجه به آن باز دارند. در مقابل، دانشمندان و فرهیختگان بهائی نیز که خود با مطالعه کامل و احاطه به آیات قرآن و احادیث اسلامی و تبحر در الهیات و علوم دینی به این آئین پیوسته بودند و بعضی از آنان، مانند آقا محمد قائی ملقب به نبیل اکبر که حتی به مقام اجتهاد رسیده و از شخصیت بی نظیری چون شیخ مرتضی انصاری حکم اجتهاد گرفته بود و یا جناب ابوالفضائل گلپایگانی و دیگران، با استناد به آیات قرآن و احادیث معتبر و اصول عقلانی، با بیانی روشن و استدلالی قاطع به پاسخگوئی و دفاع برخاستند و با وجود فشار و تزییقات فراوان به روشن کردن اذهان پرداختند و در این زمینه کتب استدلالیه متعددی منتشر نمودند.

مخالفین و معارضین چون استدلال عقلی و نقلی بهائیان را قوی و مستند یافتند و توان جوابگوئی در مقابل آن را نیافتند، به سلاح ضعفا که دروغ و تهمت و افترا باشد متوسل شدند و به منظور مخدوش نمودن اذهان عمومی و بدبین ساختن مردم، شروع به تهمت و افترا و جعل اکاذیب و نشر کتب و مقالات افتراء آمیز درباره این آئین نمودند و کوشیدند آن را دست نشاندۀ سیاست های خارجی و عامل آنها بخوانند، ترفندی که هنوز هم به آن متمسکند. جالب اینجاست که در هر دوره ای سعی نمودند این آئین را به سیاستی نسبت دهند که در آن زمان مورد نفرت مردم بوده است. از این روست که ملاحظه می شود زمانی این آئین را دست نشاندۀ روسیه خوانده و چندی بعد صد و هشتاد درجه تغییر جهت داد، آن را به انگلیس و سپس به آمریکا و در این زمان به اسرائیل نسبت داده اند. در واقع ناظری که با بیطرفی به این بازی مزورانه می نگرد حیران می شود که چگونه ممکن است یک گروه هر چند صباحی به سیاست و کشوری وابستگی داشته باشد و چگونه این دول مختلف که دارای سیاست های متفاوت و متضادی هستند و در بسیاری موارد دیدگاه هایشان مخالف و

معارض یکدیگر است و منافعشان به شدت با هم در اصطکاک قرار می‌گیرد، می‌توانند به اتفاق در ایجاد یک جنبش مداخله داشته باشند.

چگونگی برخورد مردم با حقیقت

خوشبختانه امروزه درخشش آفتاب دانش و فناوری همه زوایای تاریخ تمدن و صحنه افکار و اندیشه‌های جامعه انسانی را روشن ساخته و ظهور اینترنت همه دانسته‌های بشری را در دسترس تمامی مردم جهان قرار داده است. در چنین زمانی دیگر برای هیچ جنبش، گروه، حزب یا سازمانی امکان ندارد که عقاید و فعالیت‌های خود را از انظار مخفی نگه دارد. همه سیاست‌ها و وابستگی‌ها آشکار شده و می‌شود و بیش از پیش موجب خسران و روسیاهی مفتریان و دروغ پردازان می‌گردد.

ایرانیان بهائی در این برهه از زمان که طوفان ظلم و ستم از هر جهت آنها را احاطه نموده است، از هموطنان شریف و آزاده خود صمیمانه انتظار دارند که بی طرفانه با دیده انصاف در اصول آئین بهائی بنگرند و از خود سؤال کنند که آیا تعالیمی مانند اتحاد ادیان، صلح عمومی، وحدت عالم انسانی، تساوی حقوق زن و مرد، تخری حقیقت، هم آهنگی دین با علم و عقل، ترک همه تعصبات، دین باید سبب الفت و محبت باشد، تعلیم و تربیت عمومی و مبارزه با فقر و تعدیل معیشت چگونه می‌تواند با سیاست‌های جانب‌گرای روسیه، انگلیس، آمریکا و اسرائیل سرسازگاری داشته باشد و کدامیک از منافع این کشورها را تأمین می‌نماید؟

باید از مردم ایران سوال نمود که با توجه به اینکه خود را عاشقان آئین محمدی می‌دانند، در کدام طریق سالک هستند. اگر نور حقیقت را در وجود رسول اکرم شناخته‌اند، چرا تلاشی در جهت شناخت آن در ظهور جدید نمی‌کنند و تنها با خزیدن در زاویه خرافات و

تعصب، راه خود را به سوی کمال بسته‌اند؟ اگر اهل منطق و دلیلند، آیا این همه نشانه را مشاهده نمی‌نمایند؟

اصولاً هنگامی که خورشید حقیقت در جهان پرتو می‌افکند و سرش غیب در جهان طنین می‌اندازد، برخورد آدمیان با آن بسیار متفاوت است و شاید به عدد نفوس مختلف باشد. آنهایی که به دنبال نور و روشنایی بوده‌اند و روز و شب طلوع خورشیدِ راستی را از پروردگار طلب می‌کرده‌اند، در نهایت وجد و شعف از آشیانه‌های خود بیرون می‌آیند تا گلهای معانی را به واسطه نور و فیضان این خورشید رحمت پرورش دهند. این دسته عاشق و بنده نور هستند و به غیر از آن در عالم چیزی را طالب نیستند، چون به این مسئله عارفند همان طور که حیات موجودات ارض به وجود خورشید ظاهری وابسته است، حیات معنوی و روحانی و عقلانی بشر نیز به طلوع شمس معانی بستگی دارد تا شقایق‌های تجرید از ارض قلوب و ارواح مردمان بروید و پرورش یابد. این دسته برایشان مهم نیست که این خورشید از چه برجی طلوع می‌کند و چه نامی بر آن اطلاق می‌شود، بلکه برای آنها نور و روشنایی مهم است. بزرگترین دلیل برای این دسته، نفس خورشید است که با طلوع آن در مقابلش تسلیم محضند.

افراد دیگری هستند که از نور و روشنایی بیزارند و طالب تاریکی می‌باشند این دسته خفاش صفت، در مقابل طلوع اشعه‌های شمس معانی چاره‌ای جز پناه بردن به لانه تاریک خود و ستیز با نور و روشنایی را ندارند. برای این گروه نوید طلوع شمس معنا ندارد، چون دشمن آفتابند و از نور و درخشندگی حقیقت و عدالت، مخمود و محزون.

دسته دیگری نیز وجود دارند که عینک سیاهی همیشه بر چشم دارند و از پائین با نور شمع راه تاریکی برای حرکت کردن خود و امثال خود باز می‌کنند. بعد از طلوع شمس و نوید آن به این دسته، بسیاری از آنان حاضر نیستند، عینک از چشم بردارند و به خورشید نگاه کنند. برای این گروه بسیار مهم است که ابتدا برایشان ثابت شود که خورشیدی طلوع کرده

تا بعد از آن عینک از چشم بردارند. ولی متأسفانه این گروه هم می‌خواهند با نور شمع، وجود نور خورشید را اثبات کنند. عاقبت افراد این گروه متفاوت است. بعضی‌ها موفق به شناخت خورشید و عظمت و درخشندگی آن می‌شوند و با نور آن شروع به پیدا کردن راه خود می‌کنند، بعضی‌ها نیز تا آخر حیات ترجیح می‌دهند با همان شمع کوچک مسیر حیات خویش را دنبال کنند، اما مسئله مهم درباره این گروه این است که این گروه دشمن نور نیستند. آنها مصداق کسانی هستند که خوابند و باید بیدار شوند، اما گروه دوم کسانی هستند که خود را به خواب زده‌اند و مثل قدیمی می‌گویند: "آنکه خواب است را می‌توان بیدار نمود ولی آنکه خود را به خواب زده، هرگز".

اگر با ذهنی خالی از تعصب، فقط همین چند تعلیم دیانت بهائی که در بالا به آن اشاره شد، با دیدگاه‌های کسانی که با بهائیان مبارزه می‌کنند، مقایسه گردد، ابعاد وسیع این نو اندیشی آشکار می‌شود و تضاد آرمان‌های ترقی خواهانه این آئین با افکار واپس‌گرائی که ایران را به بیراهه کنونی کشانده است، روشن می‌گردد. به امید روزی که ایران و ایرانیان عزیز از بند خرافات و تعصبات رهائی یابند!^{۳۰۲}

وضعیت جامعه بهائی ایران در چهار سال اخیر و مطالبات در زمینه حق تحصیل

نگاهی گذرا به وضعیت بهائیان ایران، طی چهار سال اخیر و آنچه که در دولت نهم بر جامعه بهائی رفت، موج وسیعی از وقایع گوناگون اعم از بازداشتها، تفتیش منازل، تخریب قبرستان‌ها، تعطیلی تشکیلات، احضار و تهدید افراد و نیز ممانعت از تحصیلات عالیه جوانان را به ذهن متبادر می‌سازد که بعضاً منحصر به فرد و بی سابقه بوده‌اند. اما شاید مهمترین واقعه‌ای که در این بازه زمانی رخ داد را بتوان دستگیری و بازداشت هفت تن از مسئولین جامعه بهائی - تحت عنوان یاران ایران - و به تبع آن، غیرقانونی اعلام نمودن کلیه تشکیلات بهائی در ایران توسط دادستان کل کشور بیان نمود.

علاوه بر این، جامعه بهائی ایران طی این سالها با فشارها و تضيیقات ریز و درشت دیگری نیز دست به گریبان بوده که پرداختن مشروح به همه آنها شاید موكول به كتابی قطور در تاریخ آئین بهائی در ایران گردد. بازداشت های گسترده ای در تهران، شیراز، سمنان، قائم شهر، مشهد، بابل، یاسوج، همدان، یزد و ساری رخ داد که عموماً با تفتیش منازل افراد و مصادره وسایل شخصی آنان همراه بود. در این میان برخی از دستگیرشدگان از سوی دادگاه هایی که به صورت غیر علنی و عموماً بدون حضور وکیل تشکیل گردید، به اتهاماتی نظیر تبلیغ علیه نظام، جاسوسی و عضویت در گروههای غیر قانونی، محکوم به حبس یا تبعید شدند. صدور حکم برای ۵۴ نفر از جوانان بهائی شیراز - که در حین انجام خدمات اجتماعی و انساندوستانه به کودکان و نوجوانان مناطق محروم شهر بازداشت شده بودند - از جمله این احکام صادره از سوی دادگاه بود که سه تن از این افراد را به چهار سال حبس تعزیری و سایرین را به یک سال حبس تعلیقی، مشروط به سه سال شرکت در کلاسهای تبلیغات اسلامی محکوم نمود.

علاوه بر بازداشتها و دستگیری های رسمی از سوی سازمان اطلاعات، اقدامات دیگری نظیر بودن، شکنجه، تهدید به اعدام انقلابی از طریق ایمیل و نامه، حمله به منازل با مواد منفجره، آتش زدن اتومبیل و شعارنویسی بردرب و دیوار منازل نیز توسط افراد و گروههای ناشناس در شهرهای مختلف صورت گرفت که فضایی از رعب و وحشت و فقدان امنیت را برای جامعه بهائی ایجاد نمود.

در اقدامی دیگر، حملات مستقیمی از سوی رسانه ملی علیه دین بهائی صورت گرفت که طی آن برنامه ها و سخنرانی هایی مبنی بر انتساب و وابستگی دیانت بهائی به قدرتهای استعماری و جاسوسی و خیانت به کشور، به صورت سریالی و ادامه دار از تلویزیون پخش شد. این امر با توجه به سیاست دیرینه نادیده گرفتن و خودداری از مطرح ساختن دیانت بهائی در عرصه عمومی جامعه، بی سابقه بود.

دشواریها و تضییقات اقتصادی نیز به طرق گوناگون از قبیل پلمپ محل کسب و باطل نمودن مجوز اشتغال، بر افراد بهائی وارد آمد تا این جنبه از سلب حقوق مسلم شهروندی نیز مورد غفلت واقع نشده باشد!

از احضارهای پی در پی شهروندان بهائی به اداره اطلاعات جهت اخذ تعهداتی مبنی بر زیر پا گذاشتن عقاید دینی و اصول وجدانی خود که بگذریم، نوبت به آزار و اذیت مردگانی می‌رسد که احتمالاً جرمشان بهائی بودن در زمان حیات بوده است! قبرستان های بهائی در قائم شهر و اصفهان، طی چند مرحله به شدت تخریب شده و زمین قبرستان مازنداران به مزایده گذاشته شد.

از سوی دیگر، یکی از پایدارترین تضییقاتی که از زمان انقلاب فرهنگی بر جامعه بهائی ایران وارد گشته بود، اخراج و جلوگیری از ورود جوانان به عرصه تحصیلات عالی می‌باشد که طی سالهای اخیر به اشکال مختلف ادامه و شدت یافت. در این راستا، شمار زیادی از داوطلبان ورود به دانشگاه با درج "نقص پرونده" در کارنامه خویش مواجه شده و از دریافت نتیجه کنکور و حضور در دانشگاه محروم گشتند. سایر داوطلبانی که موفق به اخذ کارنامه شده بودند نیز در مراحل مختلف از دانشگاه اخراج گردیدند. همچنین کودکان و نوجوانان بهائی در سطوح مختلف تحصیلی نیز به دفعات در فضایی ساخته و پرداخته شده در مدارس مورد تحقیر و اهانت قرار گرفته و بعضاً با پرونده سازی و احضار به دادگاه، از مدرسه اخراج گردیدند.

با توجه به اهمیت غیر قابل انکار تحصیل و آموزش عالی در جنبه های گوناگون حیات فردی و جمعی به عنوان یکی از حقوق اولیه و اساسی هر یک از افراد انسانی، نگرانی عمده ای نسبت به سلب حق تحصیل از جوانان بهائی ایران وجود دارد که همگام با اهمیت یافتن بیش از پیش مواضع حقوق بشری در سطح ملی و بین المللی، موضوعیت بیشتری یافته و به طور جدی تر توسط جوانان بهائی محروم از تحصیل مطرح گردیده است.

از جمله مطالبات اساسی در این زمینه، استیفای حق ورود به دانشگاه‌های کشور برای کلیه افراد فارغ از عقیده قلبی و وابستگی مذهبی آنان و نیز وجود امنیت تحصیلی و عدم مواجهه با تبعیض و تحقیر و اهانت در مراکز علمی برای کلیه دانش‌آموزان و دانشجویان می‌باشد که در واقع چیزی فراتر از قوانین و حقوق منظور شده در قانون اساسی کشور و منشور بین‌المللی حقوق بشر سازمان ملل (که توسط ایران نیز به امضاء رسیده) نیست. بر این اساس، ماده ۲ و ۱۸ این منشور حاکی از آن است که "هر کسی آزادی فکر و عقیده دارد و می‌تواند بدون هیچ تمایز خصوصاً از حیث رنگ، جنس، نژاد، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حقوق بشر ذکر شده بهره‌مند گردد". و همچنین طبق بند ۱ ماده ۲۶، بند ۲ ماده ۲۶ و بند ۱ ماده ۲۷، "آموزش عالی باید بر اساس استحقاق، به یکسان در دسترس عموم باشد و هر کس آزادانه حق بهره‌مندی در پیشرفت علمی و فواید آن را دارد". به علاوه، ماده ۲۶ نیز حاکی از آن است که "هدف آموزش و پرورش، گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی و دینی می‌باشد".

به امید روزی که کلیه افراد بشر فارغ از جنس و نژاد و عقیده، با صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کرده و نیز حضور اقلیتها و دگراندیشان را به عنوان وسیله‌ای جهت اعتلای سطح فکری جامعه، ارج نهند تا ذکر وضعیت گروه‌های اقلیتی نظیر جامعه بهایی، مهر تأییدی بر شایستگی دولتمردان آن کشور باشد.

الگوی دیانت بهائی برای اداره ایران

دیانت بهائی حکومت مردم سالار و مشروطه پارلمانی را توصیه می‌کند و همچنین پیشرفت و ترقی ایران و رفاه مردم ایران در تمام ابعاد و جنبه‌های ممکن، از اولویت‌های جامعه جهانی بهائی است. مدل بهائیان برای همه کشورها بر اساس همان تفکر جهانی باشد که در تعالیم بهائی وجود دارد و ایران و غیر ایران در آن تفاوتی ندارند؛ حضرت بهاءالله برای

همه کشورها مدل حکومتی مشروطه پارلمانی را توصیه فرموده‌اند. صرف نظر از نظام سیاسی حاکم بر ایران، بهائیان خدمت به ایران و ایرانیان را وظیفه خود می‌دانند.

۲۷. آیا بهائیان نسبت به سرنوشت هموطنان غیر بهائی خود بی تفاوتند؟

بسیاری از افراد مشتاقند تا دریابند بهائیان در ایران چه مشارکت‌هایی داشته‌اند.

سهم بایبان و بهائیان در تغییرات فرهنگی ایرانی به سزا است. اینکه کتب تاریخی در این باب سکوت کرده‌اند، به دلیل سیستم سرکوب و خفقان شدیدی بوده که در ارتباط با آیین بهائی، در ایران همواره رواج داشته است. در واقع هر جا که کار مهم و مثبتی صورت گرفته، شاید بتوان ردی از آثار بهائی در آن پیدا کرد. مثلاً تغییر اندیشه نسبت به پیروان دیگر ادیان و مراوده با آنان، نتیجه مستقیم رفتار و اندیشه‌ای است که بهائیان در ایران ترویج داده و بدان عمل کرده‌اند. همین رفتار در دوره قاجار باعث شد تا تعداد قابل توجهی از یهودیان و زرتشتیان، علی‌رغم وجود مشکلات بسیار در اجتماع نسبت به اعتقاد بهائی، به این دین بگروند.

بهائیان از پیشگامان اندیشه آزادی و فکر دموکراسی در ایران بودند. حضرت بهاءالله بیش از سی سال قبل از مشروطیت، برقراری مشروطه در ایران را پیشگوئی کرده بودند. دیانت بهائی به گونه‌ای باز و شفاف، لزوم دموکراسی و مردم‌سالاری را در کشور داری و لزوم حضور نمایندگان برگزیده مردم را در اداره کشور از دهه ۱۸۷۰ میلادی توصیه می‌کرد.

درباره دیگر تأثیرات بهائیان می‌توان به نقش آنان در حقوق و ارتباطات اجتماعی زنان، زنده نگاه داشتن موسیقی اصیل ایرانی، آموزش و پرورش و تاسیس مدارس جدید، فرهنگ صلح و آشتی، فرهنگ قانون‌خواهی و مشروطه‌طلبی، گذار از ساختارهای ذهنی

و عینی ناکارآمد و حتی تجلی این گذار در کوچکترین اجزای زندگی مردم (مانند ساختن اولین حمام دوش ایران در آبادیه توسط بهائیان و بازداشتن بهائیان از استفاده از حمامهای کثیف خزینه) و... اشاره کرد.

مهم ترین تأثیری که بابیان و بهائیان بر اندیشه ایرانی گذاشته‌اند، به وجود آوردن حس لزوم تغییرات بنیادین اجتماعی در افکار مردم و گذار از سنت و نحوه برخورد با دنیای مدرن است. امروزه بسیاری از کسانی که مدعی روشن اندیشی در ایران‌اند، حرف‌هایی را می‌زنند که دهها سال پیش از این، بهائیان آن را به کامل ترین وجه مطرح ساخته‌اند و این در حالی است که روشن اندیشان کج رفتار، لزوم تغییرات اجتماعی را چنان با آداب نامتعادل و نامتوازن خویش آلوده ساخته‌اند که بازسازی آن به سالها زمان نیاز دارد.

اما مهم ترین مطلب این است که اگر بهائیان برای ایران و ایرانی ارزشی قائل نبودند، تن به این همه زجر و شکنجه و کشتار نمی‌دادند و به راحتی در دیگر کشورها ساکن می‌شدند و زندگی آرامی را شروع می‌کردند. اما در نظر آنان، کشور ایران، مقدس ترین مکان‌ها و مردم ایران، شریف ترین و اصیل ترین مردم هستند و برای نجات آنان از تیه گمراهی و رساندن آنان به آب حیات، هر زحمتی را به جان خریدارند.

۲۸. اعتقادات بنیادین بهائیان چیست؟

یکی از اعتقادات بنیادین بهائیان مانند تمام ادیان قبل، اعتقاد به وجود خداوند یکتا و جهان پس از مرگ است. اما اعتقادات نوینی نیز شالوده ایمانی آنها را بنا می‌سازد:

- خداوند پیامبران را برای راهنمایی انسان در امور روحانی و دنیوی می‌فرستد.

- چون حرکت تاریخی، مدنی و اجتماعی بشریت متوقف نمی‌شود، بنا بر این ادیان بعد تاریخی دارند و هیچ دینی نمی‌تواند جوابگوی تمام نیازهای جامعه بشری در تمام دورانها باشد. پس لازمه دیانت، تجدید آن و ظهور دیانت های نوین است.
- شالوده تمام آموزه های بهائی "وحدت عالم انسانی" است و این تعلیم، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهائی است و تمام تلاش های جهانی آیین بهائی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می‌گیرد.
- صلح عمومی، تساوی حقوق زنان و مردان، تعدیل معیشت - که مراد از آن حصول امکان پیشرفت اقتصادی و رفع نابرابریهای موجود اقتصادی است - ترک تعصب و دیگر تعالیم بهائی آموزه هایی است که جهان کنونی نیازمند آن است.

هریک از ادیان الهی، گذشته از آنکه مجموعه تعالیمی در اصلاح اخلاق و پایبست های متافیزیکی دارند، در ذات خود یک هدف غایی جهانی نیز دارند و آن هدف تعیین کننده نحوه اندیشه و رفتار اجتماعی پیروان آن دین است. می‌توان گفت ادیان الهی در مجموع در روش های اخلاقی و اندیشه‌های متافیزیکی شباهت های زیادی با هم دارند، اما در زمان های مختلف رویکردهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند.

اما در دیانت بهائی آن هدف نهایی که مبنای تمام تئوری های ساختاری این جهانی است (در تمام مظاهر فلسفی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی)، "وحدت عالم انسانی" است. درست است که بهائیان تعالیم خود را در قالب حرکت های گوناگون در زمینه های اندیشه، اقتصاد و اجتماع می‌دانند، اما باید توجه کنیم که تعالیمی مانند صلح عمومی، پذیرفتن خط و زبان واحد، وسیله ای برای رسیدن به آن وحدت موعود است؛ همچنین تعدیل معیشت-که مراد از آن حصول امکان پیشرفت اقتصادی و رفع نابرابریهای موجود اقتصادی است-راهی برای رسیدن به آن هدف غایی است. همچنین ترک تعصب و تساوی حقوق زنان و مردان، همه در راستای رسیدن به آن هدف‌اند. بهائیان برای درک

درست هر تصمیم و یا اقدام، باید ببینند که آن تصمیم و یا اقدام چه مقدار موازی و یا مطابق اصل "وحدت عالم انسانی" قرار دارد. بدیهی است که نداشتن هدف غایی، برای کسانی که مدعی اصلاح عالم اند، جز سردرگمی و پریشانی نتیجه ای به دست نمی دهد. برای اصلاح کاستی ها و زشتی های دنیایی که در آن زندگی می کنیم، تنها راه این است که سنجیده، با برنامه، به طور موازی و متحد حرکت کنیم و تمام این ویژگیها در آموزه های دیانت بهائی دیده می شود. برای اطلاع بیشتر به سؤال "آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد" مراجعه کنید.

۲۹. آئین بهایی با دیانت اسلام چه تفاوتی دارد؟

حضرت عبدالبهاء تعالیم الهیه را به دو قسمت اصول و فروع تقسیم نموده و در ضمن خطابه ای می فرمایند: «مقصد از ادیان الفت بین بشر است. لهذا اساس ادیان الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی به عالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی و ترقیات بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء، این امر معنوی است و اصل اساس الهی ابداً تغییری نمی کند این اساس جمیع ادیان است، لهذا اساس ادیان الهی یکی است. قسم ثانی تعلق به معاملات دارد و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را بگیرد چنان که هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است. حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندانان بشکند دندانان را بشکنند، آیا حال ممکن است؟ ده حکم قتل در

تورات موجود که هیچ یک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است. لکن به اقتضای زمان آن وقت برای یک دالر دست دزد بریده می شد، آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود؟ پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمی کند و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح تأسیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود. جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کل یکی است و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانی است.»^{۳۰۳}

باری چون اجل دینی فرا رسد، احکامی که روزی حیات بخش جامعه بشری بوده اند، دیگر قابل اجرا نیستند و از آن جمله اند احکام نجس بودن مشرکین^{۳۰۴}، حکم به کشتن مشرکین^{۳۰۵}، عدم ایجاد روابط دوستانه با یهود و نصاری^{۳۰۶}، حکم جنگیدن و کشتن کسانی که از قرآن تبعیت نمی کنند^{۳۰۷}، بریدن دستان دزدان^{۳۰۸}، حرام بودن ربا^{۳۰۹}، آیات مربوط به خرید و فروش برده و کنیز و احکام قصاص و ازدواج دختر و پسر در نه و پانزده سالگی و.... حال اگر به دیده بصیرت بنگریم، خواهیم دید که هیچ یک از این احکام امروزه قابل اجرا نیستند؛ آیا می توان امروز با وجود سازمان های حقوق بشری عده ای را نجس دانست و به این علت آنها را کشت و یا با پیروان ادیان دیگری دلیل درگیر شد و آنها را به قتل رساند؟ آیا جامعه اسلامی می تواند کنج عزلت برگزیند و با کشورهای یهودی و مسیحی ارتباط نداشته باشد؟ آیا می توان دست کسی را به خاطر دزدی برید؟ آیا کشورهای اسلامی می توانند بدون سود حاصله از صادرات و یا بدون سیستم بانکداری که هر دو مشمول ربا هستند به زندگی ادامه دهند؟ آیا می توان به خرید و فروش برده یا کنیز پرداخت و یا دختران را در نه سالگی شوهر داد؟ لا والله، هیچ کدام از این احکام در این زمانه قابل اجرا نیستند.

از طرفی خداوند در قرآن می‌فرماید که اگر آیه ای را نسخ و یا ترک کنیم، بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم^{۳۱۰}. آیاتی که در کتب دیانت مقدس بهایی موجود است شاهد به وقوع پیوستن وعده الهی در قرآن است و از آن جمله‌اند حکم رفع دون طهارت از جمیع اشیا در مقابل حکم نجاست^{۳۱۱}، معاشرت با جمیع ادیان به خوشی و مهربانی در مقابل جنگیدن و کشتن و عدم برقراری رابطه با ادیان دیگر و مشرکین^{۳۱۲}، حرام بودن خرید و فروش برده و کنیز^{۳۱۳}، حلال بودن ربا و ربح نقود با رعایت انصاف^{۳۱۴}، برابر بودن حد بلوغ ۱۵ سال در دختران و پسران و ارجح بودن دختران از لحاظ تربیت و....

از جمله تفاوت‌هایی که دیانت بهایی با اسلام دارد، ویژگی‌های اعتقاد بهائی در آشتی دادن اعتقادات مذهبی با عقل و نیازهای انسان زمان و دوری از خرافات است و ارائه تعالیمی برای درمان دردهای مبتلا به عالم انسانی. تعالیمی مثل برابری حقوق همه انسانها اعم از زن و مرد و با هر نوع اعتقاد و باور و ارتباط محبت آمیز با پیروان همه ادیان و تلاش در جهت نیل به وحدت عالم انسانی و برقراری نظامی جهانی با خط و پول و زبانی مشترک، رفع فقر و ثروت بیش از اندازه، شکیبائی مذهبی، رفع برخی موانع در جریان سالم ارتباطات مالی مثل آزاد بودن سود عادلانه برای پول، ترک تعصب و تقلید و حذف طبقه روحانی و استفاده در آمدی از دین و جایگزینی یک نظام اداری انتخابی که با انتخاباتی آزاد و عمومی و بدون تعیین صلاحیت برگزیده می‌شوند برای سرپرستی دینی جامعه، تاکید بر کسب فضائل اخلاق و کمالات انسانی و تربیت الزامی فرزندان علی‌الخصوص دختران، لغو حکم جهاد و هرگونه جنگ و خشونت در قالب مذهب، جستجوی آزاد حقیقت و ترک تعصبات بنحوی که حتی فرزندان بهائیان تا زمانی که خود به این باور و تصمیم نرسیده باشند که بهائی شوند، عضو جامعه بهائی محسوب نمی‌گردند

و به اصطلاح دین موروثی و یا تقلیدی در اعتقاد بهائی پذیرفته نیست، بلکه نیاز به تحری حقیقت است و صدها ویژگی دیگر که در این مختصر جای بیان آن نیست.

اما یک اصل در دیدگاه بهائی نسبت به احکام دینی موجود است که آن را با دیگر ادیان متفاوت می‌سازد. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۳۱۵}، یعنی ظهور پیامبر برای وضع احکام و قوانین جدید نیست، بلکه هدفی بسیار والاتر از آن دارد، یعنی رساندن انسان به مقام کمالی که شایسته خلقت اوست.

همچنین بهائیان پیروان همه ادیان را محترم می‌دانند و با ایشان به محبت رفتار می‌کنند. حضرت بهاءالله در این مورد می‌فرمایند: «عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمان ایاکم ان تأخذکم حمیه الجاهلیة بین البریة کل بدء من الله و یعود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین»^{۳۱۶} یعنی با پیروان دیگر ادیان با خوشی و خرمی معاشرت نمائید تا بوی خوش رحمانی را در شما بیابند. مبادا دچار تعصبات جاهلی رایج بین مردمان گردید همگی از خداوند پدید آمده اید و به او باز می‌گردید. اوست مبدء خلق و مرجع عالمیان.

شالوده تمام آموزه های بهائی "وحدت عالم انسانی" است. وحدت عالم انسانی، محور و مرکز اندیشه و حرکت در آیین بهائی است و تمام تلاش های این جهانی آیین بهائی، برای رسیدن به آن وحدت انجام می‌گیرد. بهائیان بسیار به صلح اهمیت می‌دهند. زیرا تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست و صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست بلکه لازمه آن، تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری بین تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است. هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می‌تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است.

هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می‌توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می‌توان برای برپا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت کسی را نتیجه ای مثبت از اقدامات خود عاید نخواهد شد. تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوینی به دشواریهای کنونی جهان است.

۳۰. چرا در دیانت بهائی بهای بسیاری به صلح داده شده است؟

تمدن کنونی بدون دسترسی به صلح راستین قادر به ترقی و پیشرفت نیست. صلح حقیقی فقط نبود جنگ نیست، بلکه لازمه آن، تغییر کلی و برقراری تفاهم و برابری برای تمام افراد نوع بشر در جامعه بشری است.

هدف غایی دیانت بهائی وحدت عالم انسانی است و بدون شک مهم ترین وسیله اخلاقی که می‌تواند ما را به آن هدف برساند، صلح و آرامش است. هیچ بنایی با جنگ پایدار نمانده است. چگونه می‌توان با تناقض، منطقی متین بنیاد نهاد؟ مگر می‌توان برای برپا داشتن صلح، جنگ به راه انداخت؟ تنها وسیله برای ایجاد صلح، تبلیغ صلح و اعمال بشر دوستانه است و نه هیچ راه دیگر. اگر کسانی با این نوع از تبلیغ مخالف بوده‌اند و علیه تبلیغ کنندگان صلح، خشونت به خرج داده‌اند، در این صورت برای رسیدن به آن وحدت موعود، تنها چاره مظلومیت و صبر بوده است، کاری که بهائیان در تمام طول حیاتشان آن را به خوبی نشان داده‌اند و به عنوان تنها روش کاربردی پیشبرد اهداف صلح جویانه در دستان مردمان جهان نهاده‌اند. اگر بهائیان در تاریخ صبر پیشه نمی‌کردند و در

برابر هر ناملایمی، مانند دیگران دست به اسلحه می‌برند، چگونه می‌توانستند منادی صلح باشند؟ و آیا مانند دیگران به ناکجا آباد نمی‌رفتند؟

ایجاد صلح تنها یک راه دارد، تبلیغ صلح و زندگانی با محبت و عشق به هموعان. البته تنها وسیله کارآمد در آن راه، محبت و دوستی است. برای رسیدن به وحدت، تمام ساز و کارها باید بر آرامش و محبت ساخته شوند که در غیر این صورت، هیچ کس نتیجه مثبتی از اقدامات خود نخواهد گرفت. در حقیقت تن در ندادن به صلح درونی و بیرونی، افزودن دشواری نوینی به دشواریهای کنونی جهان است.

۳۱. جرا بهائیان اولین گروهی هستند که برای انتشار آئینشان از ایران مهاجرت

کرده‌اند؟

در جواب به این سؤال، ابتدا به موارد زیر توجه کنید:

- دیانت بهائی برخاسته از کشور ایران است، ولی آموزه های آن برای بهبود و رفاه تمام اهل دنیا است.
- حضرت بهاءالله در نامه ها و خطاب هایی به سران آن وقت جهان، لزوم صلح جهانی و تاسیس پارلمان جهانی را گوشزد نموده بودند. متأسفانه ندا و پیام صلح او تا پس از جنگ جهانی اول گوش شنوایی نیافت.
- آموزه های بهائی با ارائه طرحهای نوینی چون تساوی حقوق زنان و مردان، وحدت در کثرت، برابری نژادی و توجه به سوادآموزی توانسته‌اند اندیشه متعالی وحدت عالم انسانی را به مردم جهان معرفی کنند.

• تاثیر تعالیم بهائی چنان است که در آفریقای جنوبی و در سال های آپارتاید بهائیان توانستند سیاه پوستان و سفیدپوستان بهائی آن کشور را قلبا متحد کرده، در جلسات بهائی مشترک گرد هم آورند. این اقدام گرچه با مخالفت دولت آپارتاید روبرو شد، ولی متاثر از تعالیم بهائی در برابری نژادی و اندیشه وحدت عالم انسانی بود.

در دیانت بهائی به علت ظهور در دوره بلوغ بشر، دست به شمشیر بردن برای انتشار دین و به بهانه سعادت بشر مجاز نیست. بهائیان پیام دیانت خود را که وحدت نوع انسان، برداشتن تبعیض و تعصب و برقراری صلح عمومی است، لازم می دانند و شتاب بهائیان برای انتشار آیین بهائی، مبنی بر این ضرورت است. در این دوسده، جهان هر روز، خود را به مرگ و نابودی نزدیک ترمی سازد و بهائیان به عنوان الهام گیرندگان از دنیایی ماوراء، این را وظیفه خود می دانسته اند که برای جلوگیری از این انهدام، پیام صلح و وحدت خود را به همگان ابلاغ دارند و نه فقط پیام صلح، بلکه روش ایجاد آن صلح را نیز در اختیار مردم جهان بگذارند. اگر اینگونه نبود، حضرت عبدالباها دو سال پیش از جنگ جهانی اول، ندای صلح را به گوش اروپاییان نمی رساندند و آنان را انداز نمی دادند که اروپا انبار مهمات و جنگ افزار شده است. افسوس گویی بدهکار در میان آن مردمان یافت نشد و تاوان آن نیز پرداخته گشت.

نکته مهم این جا است که بهائیان ایران، گاهی در دهات های بسیار کوچک به خاطر تعالیم حضرت بهاءالله و برقراری صلح جان باخته اند تا بگویند که دنیا به یک قانون واحد نیاز دارد، اما سیاسیون عالم که خود را خدای علم و دانش می انگارند، هنوز فریاد ناسیونالیسم افراطی می زنند و بر اساس این کوتاه فکری، سازهای منافع ملی را با کوک جنگ می نوازند! با این وضع، بهائیان وظیفه خود می دانند که برای ارسال آنچه که حضرت بهاءالله در اختیارشان نهاده، با تعجیل اقدام کنند. چقدر خون ها ریخته شد تا سازمان ملل متحد به وجود آمد، آن هم با این وضع سیاسی و ناقص. حضرت بهاءالله در

دوره ناصرالدین شاه وجوب چنین سازمانی (محکمه کبرای بین المللی) را به سیاسیون و مردم عالم گوشزد نمودند و این مطلب که بهائیان دوره ناصرالدین شاه از حکومت جهانی حرف می زده اند، خود دلیل بینش عمیق و حقانیت آنان است.

۳۲. چرا آثار بهائی به زبان عربی است، در صورتی که پیامبر ایرانی است و برای ایران آمده است؟

و از جمله اعتراضات آن است که چرا حضرت باب و حضرت بهاءالله با وجود اینکه ایرانی و فارسی زبان بوده اند، کتبشان به زبان عربی است. ایشان آیه «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ^{۳۱۷}» یعنی ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم را دلیل بر مدعای خود آورده اند.

عدم تطابق آثار پیامبران پیشین با زبان مادری قومشان

حضرت مسیح نیز با اینکه در میان قوم یهود مبعوث شدند انجیل مقدس به لسان یونانی نوشته شد، نه به زبان عبری. عارف کامل حکیم سنائی غزنوی می فرماید:

زبان گر بهر حق خواهی	چه عبرانی چه سریانی
مکان کز بهر حق جوئی	چه جابلقا چه جابلسا

معنای حقیقی زبان قوم

مقصود از لسان قوم آن نیست که فارسی یا عبری یا سریانی یا زبان مادری آن قوم باشد، بلکه مقصود این است که مطابق فهم و استعداد قوم بوده باشد:

بهر کودک آن پدرتی تی کند
چونکه با کودک سروکارت فتاد

گرچه علمش هندسه گیتی کند
پس زبان کودکی باید گشاد

زبان مذهبی و علمی ایران در زمان قاجار

اگر برگردیم به دوران سلطنت قاجاریه و اوضاع و احوال مردم ایران در آن زمان، خواهیم دانست که در کشور ایران دو زبان معمول (عربی و فارسی) زبان مذهبی و علمی عربی بوده و کتب درسی و علمی آن روز از قبیل علم طب و منطق و حکمت و فقه و اصول و علوم ادبی و ریاضی، همه به زبان عربی تدریس می شده، کما اینکه آثار بسیاری از دانشمندان ایرانی همچون ابن سینا نیز به عربی نوشته شده اند. بسیاری از آثار ادبی مشهور ایران از جمله شاهکار سعدی گلستان، زیبائیش در بکار بردن استادانه همین سبک است: «خطیبی کربه الصوت خود را خوش آواز پنداشتی و فریاد بیهده برداشتی گفתי نغیب غراب البین در پرده الحان اوست یا آیت ان انکرا لاصوات در شان او.» و یا در جای دیگر می گوید: «عالم ناپرهیزگار کوربست مشعله دار. یهدی به و هو لایهتدی.» از حافظ یاد کنیم:

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلا

اصولاً زبان فارسی متداول آن روز و حتی امروز هم، زبانی است مرکب از لغات فارسی و عربی و بعضی لغات دیگر.

پیش بینی اسلام در مورد آثار عربی شریعت جدید

ائمه اطهار متجاوز از هزار سال قبل در اخبار پیشگویی کرده اند که اصحاب قائم عجم (غیر عرب) هستند «ولکن لایتکلمون الا بالعربیه^{۳۱۸}» یعنی جز به زبان عربی صحبت نمی کنند و در حدیث دیگر می فرماید: «یظهر باآثار مثل القرآن^{۳۱۹}» یعنی آثاری مانند قرآن ظاهر

می‌کند. با این حال اگر کتاب بیان و اقدس نازل به فارسی هم می‌شد، باز برخی معرضین اعتراض می‌کردند که چرا به عربی نازل نشده است.^{۳۲۰}

آثار غیر عربی امر بابی و بهائی

حضرت بهاء الله و حضرت باب آثار فارسی زیادی نیز دارند و حتی الواحی از ایشان نازل گردیده که کاملاً به فارسی سره نوشته شده و هیچ لغت با ریشه عربی در آن نیامده است و آثار عربی نیز به این سبب نازل شده‌اند که ریشه اعتقاد اسلامی در این سرزمین، انس و ارتباط مردم با متون نیایشی عربی، همچون نماز و دیگر ادعیه، بسیار بیش از فارسی بوده و برای ایشان زبانی نا مفهوم و نا آشنا محسوب نمی‌گردد. به علاوه در یک و نیم قرن گذشته اختلاط زبان عربی و فارسی بسیار بیش از امروز بوده است و به یکباره گسستن از این ریشه، به پیوستگی و ارتباط اعتقاد جدید و قدیم لطمه وارد می‌آورد. بنا بر این به جهت سهولت برقراری این ارتباط و انتقال، آثار به مقتضای حال مخاطبین نازل شده‌اند، چرا که اساس ادیان الهی که تخلق به اخلاق رحمانی و فضائل یزدانی است ثابت است و آنچه تغییر می‌کند، نحوه تطابق این فضائل با زندگی انسانهاست و آموزش بینش هائی مطابق با درک و نیاز انسانهای هر زمان. مثلاً در الواحی که زرتشتیان مورد خطاب بوده‌اند، حتی لغات با ریشه عربی را نیز بندرت بکار برده‌اند. فی المثل حضرت بهاء الله در لوح شیرمرد می‌فرمایند: «امروز کیش یزدان پدیدار، جهان دار آمد و راه نمود کیش نیکوکاری و آئینش بردباری، این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را به جهان بی نیازی رساند». همچنین ترجمه بسیاری از کتب و آثار مقدسه بهائی تاکنون برای ممالک غرب به زبان انگلیسی و السن دیگر نیز منتشر گردیده است.

جهانی بودن دیانت بهائی

دیانت بهائی دیانت قومی نیست و فقط برای ایران ظاهر نشده، بلکه طبق بشارات پیامبران قبل، یک دیانت جهانی است و طبعاً خود را محدود به "لسان قوم" نمی داند و در بین همه اقوام مخاطبینی برای خود دارد. کما اینکه ادعیه و آثاری از حضرت عبدالبها به ترکی نوشته شده و آثار بسیار زیادی از شوقی افندی به زبان انگلیسی است و هم اکنون آثار بهائی در بین ادیان مختلف به بیشترین زبان ها ترجمه شده و تقریباً همه زبانهای زنده دنیا را پوشش داده است.

دلایل کاربرد زبان های مختلف

در هر صورت زبان وسیله ای برای انتقال مفاهیم است و هر زبانی که برای بیان مفهومی کارآمد تر باشد بایستی مورد استفاده قرار گیرد، همچون بسیاری مقالات علمی که امروز توسط اساتید ایرانی به انگلیسی نوشته می شوند. از طرفی همان طور که می دانید زبان عربی کامل ترین و فصیح ترین زبان است، مثلاً هر فعل در عربی شانزده صیغه دارد و برخی خصوصیات این زبان، در دیگر زبان ها یافت نمی شود. از این رو برخی مفهومات را نمی توان در زبان دیگری به طور کامل بیان کرد. گذشته از این موارد، بیش از نیمی از کلماتی که ما در فارسی بکار می بریم در اصل عربی هستند. در حقیقت فارسی و عربی آنچنان به هم آمیخته اند که تفکیک آن ممکن نیست.

اهمیت نزول آیات به فارسی در ایران

آنچه در این دیانت انقلابی و نوبشمار می آید آنست که بنیان گذاراناش با نگارش آثاری دینی به زبان فارسی و بیان اندیشه های خود به این زبان، دین را از انحصار ملّایان و عربی دانان در آوردند و برای توده مردم قابل فهم ساختند. ایشان نه تنها آثاری به زبان فارسی نازل فرمودند، بلکه به ترجمه آثار عربی خود به فارسی نیز پرداختند، مانند قسمتی از کتاب

بیان فارسی از قلم حضرت باب، و برخی آثار که حضرت بهاء‌الله شارع دیانت بهائی آن را به فارسی نیز ترجمه نموده است.

تفاوت آثار عربی و فارسی

حضرت بهاء‌الله با اینکه با این زبان و وسعت و قواعد آن آشنا نبودند، با نوشتجات خود لسان عربی را غنی ساختند و همچنان که حضرت محمد در زمان خود سبک تازه‌ای خلق نمودند، ایشان نیز سبک بدیعی بوجود آورده‌اند که الهام بخش نویسندگان و دانشمندان بهائی بوده و هست. این حقیقت در مورد آثار مبارکه آن حضرت به زبان فارسی نیز صادق و معتبر است. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح مبارکه عربی را بعنوان "لغت فصیحی" و فارسی را بنام "لغت نورا" و "لسان شکرین" معرفی فرموده‌اند. الواح عربی آن حضرت مهیمن و مشحون از قدرت و اقتدار است و آیات منزله در آنها در کمال جلالت و فصاحت جلوه‌گر می‌شود. آثار فارسی نیز زیبا با حرارت و روح‌افزاست.^{۳۲۱} فارسی لطیف و ظریف است و زبان عربی عظیم و وسیع است و وقتی عظمت و وسعت با لطافت و ظرافت توأم گردد، مفاهیم عالی‌تر و بیشتری را می‌توان بیان نمود. مثلاً درباره‌ی عشق ملاحظه فرمایید، در کلمات مکنونه‌ی عربی، عشق الهی به صورت قلعه‌ی مستحکمی که پناهگاه ماست، مجسم شده که آن قلعه‌ی عشق باعث حفظ و حراست ماست، ولی عشق الهی در زبان فارسی شاعرانه است، لطیف است، دلنشین است، به گونه‌ای است که دل‌ها را می‌رباید و ما را به معشوق حقیقی می‌رساند. در عربی راجع به این موضوع بیانی می‌فرماید که مضمونش این است: «ای پسر هستی، عشق من قلعه‌ی من است، هر که بدرون آن رفت، نجات یافت و ایمن گردید و هر که از آن بدر رفت، گمراه شد و بمرد». ملاحظه کنید همین مفهوم عشق را در کلمات مکنونه فارسی چگونه تعبیر فرموده‌اند: «ای دوست، در روضه‌ی قلب جز گل عشق مکار» و یا «ای بلبل معنوی، جز در گلبن معانی جای مگزین».^{۳۲۲}

گذشته از این، اینکه آثار بهائی به دوزبان فارسی و عربی نوشته شده جزء امتیازات این دیانت است که موجب نزدیکی قلوب عرب زبانان و فارسی زبانان می‌گردد و انتقاد از آن تعجب برانگیز است. اما اگر کسی بخواهد متون عربی دیانت بهائی را بی طرفانه ارزیابی کند، از اعتراف به این نکته گریزی نخواهد داشت که روح این آثار فرهنگ و جهان بینی ایرانی است و نمی‌توان آنها را جز بخشی از ادبیات فارسی، چیز دیگری بشمار آورد، بلکه آن آثار نیز از فرهنگ و ادب ایران و اصطلاحات ادبی فارسی متأثر است.

حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی در یکی از مناجات‌ها می‌فرمایند: «اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان و مقصود روان، چه تازی چه فارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر، نه چه الفاظ چه معانی». همچنین حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان عاشقان جمال جانان است. عشق را خود صد زبان دیگر است. مقصد معانی است نه الفاظ، حقیقت است نه مجاز، صهبای حقایق و معانی در هر کأس گوارا، خواه جام زرین باشد خواه کاسه گلین. ولی البته جام بلور و مرصع لطیف‌تر است^{۳۳}». بنا بر این مهم مفاهیمی است که در آیات الهی وجود دارند، نه زبان آنها.

۳۳. نقش حضرت عبدالبهاء در دیانت بهائی چیست؟

حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاءالله هستند که از کودکی و در تمام عمرشان، شریک بلایا و زندان و تبعید پدر آسمانشان بودند و در دوره حضرت بهاءالله به مدت ۴۰ سال به عنوان خادمی صدیق و فداکار به عبودیت و بندگی آستان الهی مشغول بودند، به نحوی که حضرت بهاءالله شهادت داده‌اند که خدمات حضرت عبدالبهاء بعضی امور را برای حضرتشان آسان نمود. این فرزند برومند همچون سدّ محکمی سپر مشکلات پدر

آسمانشان بودند و بعد از صعود حضرت بهاء‌الله نیز تحمل بلایا فرمودند و جامعه بهایی را پیش بردند. ایشان نیز در مدت ۲۹ سال جانشینی، تمام وظایفی را که حضرت بهاء‌الله بر عهده ایشان گذاشته بودند انجام دادند و در سال ۱۹۲۱ صعود فرمودند. از جمله امور مهمی که انجام دادند، حفظ وحدت جامعه بهایی از طریق تعیین جانشینشان، حضرت شوقی ربانی (ولی امر بهایی در الواح مبارکه وصایا به قلم ملهمشان)، تبیین و تشریح نحوه تشکیل بیت العدل اعظم که منصوص در الواح حضرت بهاء‌الله است، صدور صد ها لوح و اثر در توضیح تعالیم حضرت بهاء‌الله، و نیز تبلیغ دیانت مقدس بهایی در شرق و غرب عالم و... می باشد.

در توصیف مقام و موقف حضرت عبدالبهاء باید گفت که حضرت عبدالبهاء شخصیتی بی مثل در تاریخ بشر هستند و هیچیک از ادیان گذشته از موهبت داشتن این چنین شخصیتی برخوردار نبوده است. فضل و عنایت حضرت بهاء‌الله که جامعه بهائی را پس از صعود در ظل حمایت غصن اعظم حضرت عبدالبهاء قرار داده قابل وصف نیست. حضرت بهاء‌الله نه تنها ظهور مبارک خود را به عالمیان ارزانی داشته‌اند بلکه فرزند خود را نیز تقدیم نموده‌اند که با علم و حکمت وی عالم انسانی منور شود. مشکل بتوان حتی ذره ای از عظمت این ظهور را بدون آگاهی از مقام فرید حضرت عبدالبهاء درک نمود.

حضرت عبدالبهاء سه نقش اساسی را در دیانت بهایی ایفا می کنند:

- حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و پیمان حضرت بهاء‌الله میباشند. قوه میثاق جامعه بهائی را متحد ساخته از تعدی دشمنان و تفرقه و انقسام حفظ خواهد نمود. قوه میثاق است که ضامن فتح و ظفر محتوم است. اساساً پیمانی که حضرت بهاء‌الله با پیروان خود بسته‌اند لازمه اش این است که قلب های خود را به مرکز عهد متوجه ساخته و به آن وفادار باشیم. حضرت عبدالبهاء مرکز عهد الهی هستند و طبق الواح مبارکه وصایا بعد از آنحضرت شوقی افندی ولی امر و مرکزی هستند

که باید به ایشان توجه نماییم. الیوم مرکز عهد بیت العدل اعظم است که بنا به دستورات صریحه حضرت بهاءالله و تعلیمات و واضحه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله تشکیل گشته است.

• حضرت عبدالبهاء مبین مصون از خطای آثار حضرت بهاءالله می باشند. ظهور حضرت بهاءالله و آثار منزله چنان وسیع است و معانی مکنونه در هر یک از بیانات نازله چنان عمیق که حضرتشان لازم دانستند بعد از خود مبینی جهت این آثار بجا گذارند. و ایشان را الهام فرمایند و بدین ترتیب نسلهای آینده بشر میتوانند تعالیم مبارکه حضرت بهاءالله را از طریق تبیینات حضرت عبدالبهاء در الواح و خطب عدیده ادراک نمایند. و بعد از حضرت عبدالبهاء شوقی افندی مبین آیات الله بوده و با صعودشان وظیفه تبیین تا ابد و تا انتهای دور بهایی خاتمه یافت. همچنین باید بدانیم که با تعیین مبین آیات حضرت بهاءالله فضل عظیمی شامل جامعه بهائی نمودند. در گذشته هر یک از ادیان به طرق متعدد منقسم شدند زیرا از داشتن مرکزی که یاران بتوانند در حین اختلاف نظر درباره معانی کلمات منزله در کتب مقدسه بدان مراجعه نمایند محروم بودند. ولی در این ظهور چنانچه معنی و مفهوم بیانات حضرت بهاءالله برای یاران روشن نباشد به تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مراجعه مینمایند و چنانچه مطلب واضح نگردد به بیت العدل اعظم توجه می کنند و بدین ترتیب فرصتی برای اختلاف در تعالیم مبارکه باقی نماند و وحدت امر الهی محفوظ میگردد.

• حضرت عبدالبهاء مثل اعلائی تعالیم مبارکه پدر بزرگوارشان میباشند. هر چند ما هیچگاه نمیتوانیم به آن مرحله از کمال واصل شویم ولی باید همیشه آن حضرت را مورد نظر داشته و سعی کنیم در اثر اقدام حضرتشان مشی نمائیم.

وقتی در آثار مبارکه درباره عشق و محبت میخوانیم به حضرت عبدالبهاء توجه نموده و منبع عشق و مهربانی را مشاهده مینمائیم. وقتی درباره تنزیه و تقدیس، عدالت و انصاف، راستی و صداقت، فرح و سرور، جود و سخاوت میخوانیم به حضرتش توجه نموده و این صفات را که به حد کمال در زندگی آن حضرت تجلی نموده ملاحظه می نماییم.

اما اساس حیات مبارک عبودیت است. میدانید که لقب "عبدالبهاء" به معنی بنده و عبد بهاء است و لقبی است که حضرتشان بر جمیع القاب دیگر ترجیح دادند. بیان ذیل از حضرت عبدالبهاء نشانه آرزوی مبارک به خدمت است و چنانچه این بیان را حفظ نمائید هادی و راهنمای شما در سبیل خدمت خواهد بود: «نام من عبدالبهاءست صفت من عبدالبهاءست. حقیقت من عبدالبهاءست نعت من عبدالبهاءست. رقیب به جمال قدم اکیلل جلیل و تاج وهاج من است و خدمت به نوع انسان آئین قدیم من... نه اسمی دارد نه لقبی نه ذکری خواهد نه نعتی، جز عبدالبهاء. این است آرزوی من. این است اعظم آمال من. این است حیات ابدی من. این است عزت سرمدی من»^{۳۲۴}.

حال به تبیینات حضرت ولی امرالله در مورد تفاوت مقام حضرت عبدالبهاء با مظهر کلی الهی و همچنین الواح مربوط به انتساب آن حضرت به عنوان سرپرست جامعه بهایی توجه کنید. حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب دور بهائی می فرماید:

فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویه مغناطیس وجودش میباشیم که به آسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم. حضرت عبدالبهاء در افقی خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوتست ولیکن بر اثر مقامی که حضرت بهاءالله بوسیله عهد و میثاق به آن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که

در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است. حضرتش با آن طلعات مقدسه از رُفرف علیا به مقدرات این طفل رضیع امر الله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امر الله قائم گردد هرگز به آن رتبه اسنی فائز نشود. مماثل و مشابه دانستن مقام حضرت عبدالبهاء با مقام نفوسی که به ردای سلطه و اختیارات حضرتش مفتخر گردیده‌اند در حکم تنزیل مقام آن حضرت است و این امر به همان اندازه باطل و از طریق صواب منحرف است که حضرتش را با مبشر و مظهر ظهور در صقع واحد قرار دهند. چنانکه در نصوص مبارکه مؤسس امر الله و همچنین در آثار و الواح مبین آیات الله مذکور است حضرت عبدالبهاء مظهر ظهور الهی نیستند و با آنکه وصی پدر بزرگوارند و لیکن دارای همان رتبه و مقام نه. و احدى پس از حضرت باب و حضرت بهاء الله نمیتواند قبل از انقضای هزار سال کامل ادعای مظهریت الهیه نماید.

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاء الله و اعلیٰ صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الامر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدس بوده و الی الأبد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحواتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است. و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع "سرّ الله" است که حضرت بهاء الله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته: «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم.» و

نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابھی به کمال صراحت و تأکید میفرمایند: «باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس: اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبدالبهاء) بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم.» حضرت عبدالبهاء در تأیید مقامی که از طرف حضرت بهاء الله به ایشان عنایت شده چنین میفرمایند: «به نصّ کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدّسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده. ۳۲۵».

۳۴. چرا ادامه تشریح به هیئت انتخابی بیت العدل واکذار شده است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا ادامه تشریح به بیت العدل واکذار شده است که اعضای آن انتخابی هستند و هیچ الزام و تضمینی به آگاهی و اشراف و پیروی آنان از امور بهائی و دانش لاهوتی و ناسوتی نیست، در حالی که پیروان امر بهائی نیز معتقدند که تشریح، امری آسمانی و منبع آن وحی است و در انحصار خدا و انبیاء او می باشد.

حضرت بهاء الله می فرمایند: «این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و مایصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده»^{۳۲۶} یعنی ظهور پیامبر برای وضع احکام و قوانین جدید نیست، بلکه بسیار بالاتر از آن، یعنی رساندن انسان به مقام و کمالی است که شایسته خلقت اوست.

بنا بر این نقش اصلی پیامبر وضع قوانین نیست. هدف دیانت کمک به تقرب قلوب انسانها به خداوند و رسیدن آنان به جایگاهی است که شایسته آند و این کار تنها با وضع

قانون انجام پذیر نیست. در جهان ما که دستخوش تغییرات بسیار سریع است و دائما مسائل جدیدی رخ می‌نماید که بعضا نیازمند موضع‌گیری دینی‌اند، ایجاد مرجعی واحد که در عین حفظ وحدت جامعه، تشریح قوانین نماید ابتکار بی نظیری است. البته مشابه این کار در اسلام با فتاوی مجتهدین رخ می‌دهد ولی اختلاف آراء بین علماء، تشتت بی رویه ای را در جامعه دینی بوجود می‌آورد که بسیار زیانبار است. گذشته از این، به اعتقاد اهل بها، هیئت نه نفره بیت العدل اعظم (و نه تک تک اعضای آن) ملهم به الهامات الهیه بوده و در تصمیمات خود، مصون از خطا هستند. بنا بر این بیت العدل اعظم حق تشریح داشته و اطاعت موازین مصوبه آن، بر تمام بهائیان واجب است.

۳۵. آیا بهائیان متعصب و خشکه مقدسند؟

از آنجا که به طور کلی ایرانیان از مذهب و خشکه مقدسی رنج می‌برند، برخی مایلند بدانند که آیا بهائیان در این مورد در مقایسه با دیگران متفاوتند یا خیر.

یکی از اصول مهم دیانت بهائی تطابق و حرکت موازی عقل و دین است. دین بدون حضور فعال علم، عقل و اندیشه جزمی است و خرافه‌گرایی به بار می‌آورد. اتکاء مفرط بر عقل و زدودن روحانیت و دیانت از جامعه، لجام گسیختگی و عدم توازنی به بار می‌آورد که می‌تواند برای جامعه زیان آور باشد. سعادت جوامع بشری را در توازن و هماهنگی عقل و دین باید جست. دیانت بهائی می‌آموزد که «دین باید مطابق علم و عقل باشد».

ترک تعصبات نیز تعلیم دیگری است که برای رسیدن به صلح و آرامش ضروری است. بهائیان به عقاید تمام انسانها احترام می‌گذارند و هرگز کسی را ملزم به تغییر عقیده نمی‌نمایند. همچنین بر روی اعتقادات خود تعصب ندارند، بلکه در حفظ عقایدشان تا حد

جان استقامت می‌ورزند. باید به این نکته توجه داشت که تفاوت بسیاری میان استقامت و تعصب وجود دارد. استقامت به معنای پایداری است، در حالی که تعصب به معنای دوست داشتن یک عقیده و تنفر از بقیه عقاید است.

۳۶. جرا بهائیان معتقدند که هرکس به حضرت بهاءالله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟

این اعتراض اشاره به فقره اول در کتاب اقدس دارد که می‌فرماید: «من فاز به قد فاز بکلّ الخیر والذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی بکلّ الاعمال» یعنی هرکس موفق به شناخت او (بهاءالله) شد به همه خیرها دست یافته است و کسی که از چنین شناختی محروم شد، از اهل گمراهی است، هرچند که همه اعمال را بجا آورد.»

بهائیان عالم هیچگاه هیچ گونه توهینی را به هیچ انسانی روا نمی‌دارند، چه آن فرد بهائی باشد و چه غیر بهائی. بنا بر این آنان، برخلاف پیروان ادیان دیگر هیچ گاه به طور مستقیم مخاطب خود را گمراه نمی‌خوانند.

اما آیه ای که در بالا اشاره شد، به این موضوع دلالت دارد که تعالیم و دستورات الهی بر طبق احتیاج بشری از روی مهر و محبت الهی حق، برای رشد و تکامل روحانی، جسمانی، اجتماعی، فکری، روحی، عقلی، سیاسی و سایر جنبه های وجود انسانی می‌باشد. بدیهیست کسی که از چنین تعالیم مطابق زمانی پیروی نمی‌کند، خود را محروم از این ترقیات می‌نماید و راه گم کرده است. اولین امری که خداوند بر بندگان فرض فرموده، شناخت مظهر امر است (شناخت پیامبر الهی) در هر زمان که ظاهر می‌شود که به منزله اثبات ایمان شخصی است، نه تقلید. به همین دلیل است که ظهور مظهر الهی در هر

عصری به قیامت یا رستاخیز تعبیر شده، وگرنه اعتقادی که هر فرد در ابتدا دارد، همان است که پدرش یا مادرش به او داده است. ایمان به مظهر امر جدید نشانه آن است که اگر این فرد در زمان مظهر ظهور قبلی هم زندگی می‌کرد، ایمان می‌آورد. کما اینکه اکنون که در زمان این مظهر امر جدید زندگی می‌کند، به او آیاتش ایمان آورده است. مرحله بعد هنگامی است که ایمان و عمل با هم توأم شوند. این عمل در صورتی مورد قبول حق قرار می‌گیرد که برای عشق به مظهر امر باشد.

از طرفی، از آنجایی که بالاترین ثمره خلقت، هدایت الهی و قدم نهادن در مسیر کمالات روحانی است، هر که از این مسیر بدور باشد، ره گم کرده (اهل ضلال) است، چنین دیدگاهی نسبت به مؤمن و غیر مؤمن در همه ادیان بگونه ای بسیار سختگیرانه تر وجود دارد. مثلاً اگر این بیان را با دیدگاه قرآن در این مورد مقایسه کنید، متوجه تفاوت عملکرد خداوند در زمان های قبل خواهید شد. قرآن می‌فرماید: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^{۳۲۷} یعنی با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند. و نیز در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۲۸} یعنی هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است.

اگر به نماز یومیه مسلمانان توجه کنید، متوجه خواهید شد که در روز، چندین مرتبه آیه «اهدنا الصراط المستقیم» را تلاوت می‌کنند. مشخص است که اگر حضرت محمد آخرین پیامبر بود، تکرار این آیه برای فرد مسلمان، ضرورتی نداشت، چون از قبل در مسیر مستقیم

قرار داشت. همین امر مشخص می‌کند که پیامبر بعدی نیز در راه بوده است و همچنین مبرهن می‌شود که بیراهه یا صراط غیر مستقیم، همان اعراض از مظهر ظهور جدید است.

۳۷. رمز تقدس عدد ۱۹ در چیست؟

حضرت اعلی در کتاب بیان، عدد نوزده را به عنوان عددی مقدس معرفی فرموده و در برخی احکام و مشروعات استفاده نمودند که حضرت بهاءالله برخی از آنها را تأیید فرموده‌اند. حضرت اعلی و حروف حی، جمعا ۱۹ نفر را تشکیل می‌دهند و اظهار امر علنی حضرت بهاءالله، ۱۹ سال پس از اظهار امر حضرت اعلی واقع شد. بهائیان ۱۹ ماه دارند که هر ماه ۱۹ روز دارد و روزهایی که در سال باقی می‌ماند به ایام هاء معروف است. بدین ترتیب ضیافت هر ۱۹ روز یک بار و روزه ۱۹ روز می‌باشد. همچنین حداقل مهریه ۱۹ مثقال نقره است، ۱۹ درصد اموال به حقوق الله تعلق دارد، اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار تجدید می‌شوند، در دیانت بابی نماز ۱۹ رکعت بود و بسیاری احکام دیگر. این عدد در زمانی کشف شده است که کامپیوتر یا ماشین حسابی وجود نداشته است و این خود یکی از اعجازهای امر مبارک است. اکنون پس از گذشت قریب به ۱۶۰ سال، بشر تنها با استفاده از کامپیوتر و امکانات پژوهشی بسیار گسترده، توانسته رمز عدد ۱۹ را در قرآن کشف کند! اگر به دیده بصیرت بنگریم، تکرار این عدد به صورت های مختلف در قرآن، بیانگر حقانیت دیانت بابی و بهائی است.

مقاله قرآن و کامپیوتر نوشته "دکتر رشاد خلیفه"، دانشمند مسلمان مصری، دارای درجه پی اچ دی در رشته مهندسی سیستمها و استاد دانشگاه آریزونا ای آمریکا است که مدتی معاون سازمان توسعه صنعتی ملل متحد بوده است. وی با کمک عده ای از مسلمین متخصص و صرف وقت بسیار، تحقیقات گسترده ای را در نظم ریاضی کاربرد حروف و کلمات در قرآن

شروع نموده و با الهام از آیات ۱۱ تا ۳۱ سوره مدثر که عدد ۱۹ را کلید رمز اعجاز آمیز قرآن و آسمانی بودن آن معرفی می‌کنند، به کمک عدد ۱۹ توانست رمز نظم ریاضی حیرت انگیز و اعجاز آمیز حاکم بر حروف قرآنی را کشف نماید. دکتر رشاد خلیفه، نخستین بار ترجمه قرآن مجید از عربی به انگلیسی را در ۱۲ جلد نگاشت. این ترجمه ها توسط مؤسسه «روح حق» واقع در شهرستان توسان ایالت آریزونا آمریکا بچاپ رسید. مقاله قرآن و کامپیوتر در پایان جلد اول کتاب ترجمه قرآن درج شده است. دکتر رشاد خلیفه در این مقاله می‌نویسد:

در چهارده قرن اخیر نوشته های بیشمار ادبی شامل کتاب، مقاله، گزارشات پژوهشی درباره کیفیت معجزه آسای قرآن به رشته تحریر درآمده است. در این نوشته ها فصاحت بیان، فضیلت ادبی، معجزات علمی، سبک و حتی جاذبه آهنگ تلاوت قرآن تشریح شده است. با وجود این، تحقیق در اعجاز قرآن بعثت احساسات بشری، بیطرفانه صورت نگرفته و بسته به عقیده نویسنده بر علیه آن قلم فرسایی شده است. چون مطالعات و پژوهش های قبلی به بوسیله بشر انجام شده، خواهی نخواهی تمایلات و نظرات ضد و نقیض نویسندگان در آنها به چشم می‌خورد. این نوشته ها نتوانسته‌اند افراد غیرمسلمان را قانع کنند که قرآن کتاب آسمانی است و دلایل نویسندگان در ایشان مؤثر نبوده است. معجزه ای که در این رساله پژوهشی ارائه می‌شود بر مبنای اصولی بی چون و چرا و خالی از شک و شبهه و غیرقابل تغییر استوار است؛ بدین ترتیب فن کامپیوتر با کشف سیستم اعدادی اعجاز آمیز قرآن مدلل می‌دارد که قرآن مجید بدون شک ساخته فکر بشر نمی‌تواند باشد. خواست خدای توانا بوده است که این نظم پیچ در پیچ عددی قرآن مخفی نماند تا تایپ شود که سرچشمه غیبی قرآن از جانب خداوند متعال است و نیز در عرض گذشت قرون بوسیله ذات او محافظت می‌شده و از گزند تغییر، افزایش یا کاهش در امان مانده است. رموز اعجاز آمیز (عدد ۱۹) قرآن از این قرارند:

۱. اولین آیه قرآن، «بسم الله الرحمن الرحيم» دارای ۱۹ حرف عربی است.
۲. قرآن مجید از ۱۱۴ سوره تشکیل شده است و این عدد به ۱۹ قابل قسمت است.
(۱۹ × ۶).
۳. اولین سوره ای که نازل شده است سوره علق (شماره ۹۶) نوزدهمین سوره از آخر قرآن است.
۴. سوره علق ۱۹ آیه دارد.
۵. سوره علق ۲۸۵ حرف (۱۹ × ۱۵) دارد.
۶. اولین بارکه جبرئیل امین با قرآن فرود آمد ۵ آیه اولی سوره علق را آورد که شامل ۱۹ کلمه است.
۷. این ۱۹ کلمه، ۷۶ حرف (۱۹ × ۴) دارد که به تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم است.
۸. دومین باری که جبرئیل امین فرود آمد ۹ آیه اولی سوره قلم (شماره ۶۸) را آورده که شامل ۳۸ کلمه است. (۱۹ × ۲).
۹. سومین بارکه جبرئیل امین فرود آمد ۱۰ آیه اولی سوره مزمل (شماره ۷۳) را آورد که شامل ۵۷ کلمه است. (۱۹ × ۳).
۱۰. چهارمین بارکه جبرئیل فرود آمد ۳۰ آیه اولی سوره مدثر (شماره ۷۴) را آورد که آخرین آیه آن «برآن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» می باشد. (آیه ۳۰).
۱۱. پنجمین بارکه جبرئیل فرود آمد اولین سوره کامل «فاتحه الكتاب» را آورد که با اولین بیانیه قرآن بسم الله الرحمن الرحیم (۱۹ حرف) آغاز می شود. این بیانیه ۱۹ حرفی بلافاصله بعد از نزول آیه «برآن دوزخ ۱۹ فرشته موکلند» نازل شد. این مراتب گواهی ارتباط آری از شبهه آیه ۳۰ سوره مدثر (عدد ۱۹) و اولین بیانیه قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» (عدد ۱۹) با سیستم اعدادی اعجاز آمیز است که بر عدد ۱۹ بنا نهاده شده است.

۱۲. آفریننده ذوالجلال و عظیم الشان با آیه ۳۱ سوره مدثر به ما یاد می دهد که

چرا عدد ۱۹ را انتخاب کرده است. پنج دلیل زیر را بیان می فرماید:

- بی ایمانان را آشفته سازد.
- به خوبان یهود و نصارا اطمینان دهد که قرآن آسمانی است.
- ایمان مومنان تقویت نماید.
- تا هرگونه اثرشک و تردید را از دل مسلمانان و خوبان یهودیت و مسیحیت بزدايد.

- تا منافقین و کفار را که سیستم اعدادی قرآن را قبول ندارند رسوا سازد.

۱۳. آفریننده به ما می آموزد که این نظم اعدادی قرآن تذکری به تمام جهانیان

است (آیه ۳۱ سوره مدثر) و یکی از معجزات عظیم قرآن است. (آیه ۳۵).

۱۴. هر کلمه از جمله آغازیه قرآن بسم الله الرحمن الرحيم در تمام قرآن بنحوی

تکرار شده که به عدد ۱۹ قابل تقسیم است، بدین ترتیب که کلمه " بسم " ۱۹

بار کلمه " الله " ۲۶۹۸ بار (۱۹*۴۲)، کلمه " الرحمن " ۵۷ بار (۱۹*۳) و کلمه "

الرحيم " ۱۱۴ بار (۱۹*۶) دیده می شود.

۱۵. قرآن ۱۱۴ سوره دارد که هر کدام از سوره ها با آیه افتتاحیه " بسم الله

الرحمن الرحيم " آغاز می شود بجز سوره توبه (شماره ۹) که بدون آیه معموله

افتتاحیه است، لذا آیه " بسم الله الرحمن الرحيم " در ابتدای سوره ها ۱۱۳ بار

تکرار شده است.

چون این رقم به ۱۹ قابل قسمت نیست و سیستم اعدادی قرآن آسمانی ساخته

پروردگار باید کامل باشد یکصد و چهاردهمین آیه بسم الله را در سوره النمل که

دو بسم الله دارد (آیه ۲۷) (آیه افتتاحیه و آیه ۳۰) بنا بر این قرآن مجید ۱۱۴ بسم الله

دارد.

۱۶. همانطور که در بالا اشاره شد سوره توبه فاقد آیه افتتاحیه بسم الله است. هر گاه از سوره توبه شروع کرده آنرا سوره شماره یک و سوره یونس را سوره شماره دو فرض نموده وبه همین ترتیب جلو برویم، ملاحظه می شود که سوره النمل نوزدهمین سوره است (سوره ۲۷) که بسم الله تکمیلی را دارد. از این نظم نتیجه می گیریم که قرآنی که اکنون در دست ماست با قرآن زمان پیامبر از لحاظ ترتیب سوره ها یکی است.
۱۷. تعداد کلمات موجود بین دو آیه بسم الله سوره النمل $(۱۸ * ۱۹)$ میباشد.
۱۸. قرآن مجید شامل اعداد بیشماری است. مثلاً: ما موسی را برای چهل شب احضار کردیم، ما هفت آسمان را آفریدیم. شمار این اعداد در تمام قرآن $(۱۵ * ۱۹)$ میباشد.
۱۹. اگر اعداد ۲۸۵ فوق را با هم جمع کنیم، حاصل جمع ۱۷۴۵۹۱ $(۹۱۸۹ * ۱۹)$ خواهد بود.
۲۰. حتی اگر اعداد تکراری را از عدد فوق حذف نماییم حاصل جمع ۱۶۲۱۴۶ $(۸۵۳۴ * ۱۹)$ خواهد بود.
۲۱. یک کیفیت مخصوص به قرآن مجید اینست که ۲۹ سوره با حروف رمزی شروع می شود که معنی ظاهری ندارند، این علامات در هیچ کتاب دیگری و در هیچ جایی دیده نمی شوند. این حروف در ابتدای سوره های قرآن بخش مهمی از طرح اعدادی اعجاز آمیز می باشد که بر عدد ۱۹ بنا شده است. اولین نشانه این ارتباط اینست که ۲۹ سوره از قرآن با این علامات شروع می شود. تعداد حروف الفبا در این رموز ۱۴ و تعداد خود رمزها نیز ۱۴ میباشد. هرگاه تعداد سوره ها (۲۹) و حروف الفبا (۱۴) را با تعداد رمزها (۱۴) جمع کنیم، حاصل جمع ۵۷ $(۳ * ۱۹)$ خواهد بود.

۲۲. خداوند توانا به ما یاد می‌دهد که در هشت سوره و سوره‌های شماره (۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱) دو آیه اول که با این رموز آغاز می‌شوند حاوی و حامل معجزه قرآن هستند، باید توجه داشت که قرآن کلمه "آیه" را بمعنی معجزه بکار برده است. باید کلمه آیه دارای معانی متعددی باشد که یکی از آنها "معجزه" است و نیز باید دانست که خود کلمه "معجزه" در هیچ جای قرآن بکار برده نشده است.

دین جهت قرآن مناسب تفسیر نسل‌های گوناگون بشریت است مثلاً نسل‌های قبلی (پیش از کشف اهمیت حروف رمزی قرآن) کلمه آیه را در این هشت سوره، آیه نیم بیتی می‌پنداشتند، ولی نسل‌های بعدی که از اهمیت این رموز باخبر شدند آیه را به معنی معجزه تفسیر کرده‌اند. بکار بردن کلمات چند معنایی و مناسب برای همه نسل‌های بشر در زمان‌های گوناگون خود یکی از معجزات قرآن است.

۲۳. سوره قاف که با حرف ق شروع می‌شود (شماره ۵۰) شامل ۵۷ (۳*۱۹) حروف ق است.

۲۴. سوره دیگری در قرآن "حروف ق را در علامت رمزی خود دارد (سوره شوری شماره ۴۲) که اگر حروف ق را در این سوره شمارش نمائید، ملاحظه خواهید کرد که حرف ق ۵۷ (۳ * ۱۹) بار تکرار شده است.

۲۵. بدین ترتیب درمی‌یابید که دو سوره قرآنی فوق‌الذکر (شماره ۵۰ و ۴۲) به اندازه همدیگر (۵۷، ۵۷) شامل حرف ق هستند که مجموع آن دو با تعداد سوره‌های قرآن (۱۱۴) برابر است. چون سوره ق بدین نحو آغاز می‌شود: "ق و القرآن المجید" تصور حرف ق به معنی قرآن مجید می‌نماید و ۱۱۴ ق مذکور گواه ۱۱۴ سوره‌های قرآن است. این احتساب اعداد آشکار و گویا، مدلل می‌دارد که ۱۱۴ سوره قرآن، تمام قرآن را تشکیل می‌دهند و چیزی جز قرآن نیستند.

۲۶. آمار کامپیوتر نشان میدهد که فقط این دو سوره که با حرف ق آغاز می‌شود، دارای تعداد معینی ق (۵۷ مورد) هستند، گوئی خداوند توانا می‌خواهد با اشاره و کنایه بفرماید که خودش تنها از تعداد حروف الفبا در سوره های قرآن با خبر است.
۲۷. یک نمونه در آیه ۱۳ از سوره ق مدلل می‌دارد که هر کلمه و در حقیقت هر حروف در قرآن مجید به دستور الهی و طبق یک سیستم اعدادی بخصوصی که بیرون از قدرت بشر است گنجانیده شده است این آیه می‌فرماید "عاد، فرعون و اخوان لوط" در تمام قرآن مردمی که لوط را نپذیرفتند، قوم نامیده می‌شوند. خواننده بلافاصله متوجه می‌شود که اگر بجای «اخوان» در سوره ق کلمه «قوم» بکار برده می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد. در این صورت ذکر کلمه قوم بجای اخوان، حرف «ق» در این سوره ۵۸ بار تکرار می‌شد و عدد ۵۸ به ۱۹ قابل قسمت نیست و لذا با تعداد ۵۷ «ق» که در سوره شوری مطابقت نمی‌کرد و جمع آن دو با تعداد سوره های قرآن برابر نمی‌شد، بدین معنی که با جایگزین کردن یک کلمه بجای دیگری نظم قرآن از بین می‌رود.
۲۸. تنها سوره ای که با حرف «ن» آغاز می‌شود، سوره قلم است (شماره ۶) این سوره ۱۳۳ «ن» دارد که به ۱۹ قابل قسمت است (۷×۱۹).
۲۹. سه سوره اعراف (شماره ۷) مریم (شماره ۱۹) و ص (شماره ۳۸) که با حروف «ص» شروع می‌شوند، جمعاً ۱۵۲ حرف «ص» دارند (۸×۱۹).
۳۰. در سوره طه (شماره ۲۰) جمع تعداد حروف «ط» و «ه» ۳۴۴ می‌باشد (۱۸ × ۱۹).
۳۱. در سوره «یس» تعداد حروف «ی» و «س» ۲۸۵ می‌باشد (۱۵×۱۹).
۳۲. در هفت سوره ۴۰ تا ۴۶ که با رمز «حم» شروع می‌شوند تکرار حروف ۲۱۶۶ می‌باشد (۱۴*۱۹) بنا بر این تمام حروف اختصاری که در ابتدای سوره های قرآن قرار دارند. بدون استثناء در روش اعدادی اعجاز آمیز قرآن شرکت دارند. باید

توجه داشت که این روش اعدادی قرآن، در مواردی ساده و در خور فهم اشخاص معمولی است، اما در موارد دیگر، بسیار مشکل و پیچیده بوده و برای درک آنها اشخاص تحصیل کرده باید از ماشینهای الکترونیکی کمک بگیرند.

۳۳. در سوره های شماره ۲ و ۳ و ۷ و ۱۳ و ۱۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ که با رمز «الم» شروع می شوند تعداد حروف الف، لام، میم جمعاً ۲۶۶۷۶ مورد و قابل قسمت به ۱۹ میباشند (۱۹*۱۴۰۴).

۳۴. در سوره های ۲۰ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۶ و ۴۲ که با رمز «طس» یا یکی از دو حرف مزبور (ط، س) آغاز می شوند تعداد دو حرف «ط» و «س» ۴۹۴ مورد میباشد (۱۹*۲۶).

۳۵. در سوره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ که با رمز «الر» آغاز می شوند تعداد الف، لام، راء به اضافه تعداد (راء) تنها در سوره سیزدهم ۹۷۰۹ مورد است که این عدد قابل قسمت بر عدد ۱۹ می باشد (۱۹*۵۱۱).

۳۶. در سوره هایی که با رمز یکی از حروف "ط" "س" و "م" آغاز می شوند، تعداد حروف طاء و سین و میم ۹۱۷۷ مورد می باشد (۱۹*۴۳۸).

۳۷. در سوره رعد (شماره ۱۳) که با حرف رمزی "المرا" آغاز می شود، تعداد حروف (الف، لام، میم، را) ۱۵۰۱ مورد می باشد (۱۹*۷۹).

۳۸. در سوره اعراف (شماره ۷) که با حروف رمزی "المص" شروع می گردد تعداد وقوع "الف" ۲۵۷۲ مورد، حرف "لام" ۱۵۲۳ مورد، حرف "میم" ۱۶۵ و حرف "ص" ۹۸ مورد که جمعاً عدد ۵۳۵۸ بدست می آید (۱۹*۲۸۲).

۳۹. در سوره مریم (شماره ۱۹) که با حروف "کهیحص" شروع می شود، تعداد حروف (کاف، ها، یا، عین، صاد) ۷۹۸ مورد می باشد (۱۹*۴۲).

۴۰. در سوره شوری (شماره ۴۲) که با حروف "حم عسق" شروع می شود، تعداد حروف (حا، میم، عین، سین، قاف) ۵۷۰ مورد می باشد (۱۹*۳۰).

۴۱. در سیزده سوره ای که حرف "الف" در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۱۵) جمع الف های موجود ۱۷۴۹۹ مورد می باشد (۹۲۱*۱۹).

۴۲. در سیزده سوره فوق الذکر جمع حروف "لام" ۱۸۷۰ مورد می باشد (۶۲۰*۱۹).

۴۳. در هفده سوره ای که حروف "میم" در لغت رمزی آنهاست (سوره های شماره ۲، ۳، ۷، ۱۳، ۳۲، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۰، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵) جمع حروف "میم" ۸۶۸۳ مورد می باشد (۴۵۷*۱۹).

در تاریخ، کتابی سراغ نداریم که مانند قرآن طبق یک سیستم عددی تنظیم شده باشد بر این حقیقت. علاوه بر ۴۳ بند پیشین، موارد زیر نیز گواه صادقی است:

- کلمه "الله" ۲۶۹۸ مرتبه در قرآن تکرار شده که مضربی از عدد ۱۹ است (۱۴۲ * ۱۹) و تعداد حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" نیز ۱۹ مورد می باشد. مسئله جالب اینکه در سوره اخلاص بعد از "قل هو الله احد" جمله "الله الصمد" آمده در صورتی که اگر "هو الصمد" می آمد، جمله صحیح بود. از نظر دستور زبانی باید "هو" می آمد اما با این حال "الله" آمده است، اگر بجای "الله" "هو" می آمد، سیستم ریاضی قرآن بهم می ریخت و این مسئله شباهت زیادی دارد به همان "اخوان" و "قوم" در سوره "ق".

- مورد جالب دیگر در سوره مریم حروف مقطعه کهیعیص می باشد که بصورت حروف آغازین آمده است، این حروف در سوره مریم، بصورت جداگانه، با این تعداد بکار رفته اند: حرف "ک" ۱۳۷ مرتبه، حرف "ه" ۱۶۸ مرتبه،

حرف "ی" ۳۴۵ مرتبه، حرف "ع" ۱۲۲ مرتبه، حرف ص "۲۶ مرتبه. جمع این ارقام به این صورت است:

۳۴۵ ۱۶۸ ۱۳۷ ۱۲۲ = ۲۶ ۸۹۷ که مضرب عدد ۱۹ می باشد (۱۹*۴۲)
یعنی مجموع تکرار حروف پنجگانه (ک، ه، ی، ع، ص)، سوره مریم (سوره شماره ۱۹) علاوه بر آنکه بر عدد ۱۹ (تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم) قابل تقسیم است، بر عدد ۱۴ (که تعداد حروف مقطعه است) نیز قابل تقسیم می باشد (۱۴*۵۷=۷۹۸).

۳۸. رابطه دیانت بهایی یا مارکسیسم چیست؟

آئین بهائی و مارکسیسم هر دو اندیشه هایی هستند مبنی بر هوشیاری زمانمند و تاریخی، هر دو جامعه را واحدی پیوسته می شمارند، هر دو تاریخ را هدف دار و روبه تکامل و ترقی می دانند، هر دو از انحطاط انسان به رتبه یک شیئی و از خود بیگانگی و بهره برداری از دسترنج زحمتکشانش انتقاد می کنند. اما مارکس تعبیری صرفاً مادی از تاریخ دارد، در صورتی که بهائیان بر این باورند که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگر چه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می باشند، اما خود این نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند.

در واقع سیر تکامل تاریخ در این صد و شصت سال گذشته، اثبات کننده درستی شناخت و رویکرد بهائی بوده است، چرا که تجربه تاریخ نشان می دهد که نه نظام سرمایه داری و رقابت عنان گسیخته، قابل پیاده شدن و عمل است و نه نظام مالکیت اشتراکی کمونیستی. به عکس، تنها پرسش این است که چه ساختاری از نظام "رفاه اجتماعی" را باید برگزید. این پرسش با اندیشه بهائی سازگار است که از "تعدیل معیشت" سخن گفته است که در

این مفهوم حیرت انگیز اصل "عدالت" اجتماعی به شکل اصل "تعدیل" خود را ظاهر می‌کند. اما نفی اصل استثمار (بهره‌کشی) مستلزم نفی نظام کمونیستی نیز می‌باشد چرا که بر خلاف تصور مارکس، نظام کمونیستی خود تعمیم و توجیه اصل استثمار در جامعه است.

تصمیم‌گیری دسته‌جمعی دموکراتیک (مردم سالار) مبنای آزادی است، به شرطی که موضوع تصمیم‌گیری مستقیماً مسائلی باشد که جنبه شخصی و خصوصی نداشته و مربوط به همگان باشد. اما در غیر این صورت معنای دموکراسی جز خودکامگی تمام‌گرایانه و بردگی همگان نخواهد بود. در مفهوم بهائی از آزادی، چارچوب آزادی معادل حفظ تقدس و آزادی همه انسانهاست. نتیجه آنکه آزادی اقتصادی مستلزم تضمین تساوی حداقل فرصتها برای همه افراد جامعه است. حداقل فرصت، نیازمند آن است که جامعه مدنی و عرصه اقتصاد در چارچوبی دموکراتیک و قانونی معطوف به عدالت اجتماعی و رفاه همگانی صورت پذیرد. چنین نظامی هم مخالف فقر است و هم مخالف ثروت بیکران. یکی از مهمترین اصول نظام بهائی، نظامی مالیاتی است که دارای دو خصوصیت عمده است: اول آنکه مالیات تصاعدی است، دوم آنکه علاوه بر مالیات مثبت، شامل مالیاتی منفی نیز می‌باشد. به عبارت دیگر کسانی که می‌توانند تلاش اقتصادی نمایند و سعی خود را می‌کنند، اما درآمد آنان کمتر از مخارج معقول و ضروریشان است مالیات منفی می‌پردازند؛ یعنی بدون آنکه مورد تحقیر قرار گیرند مشمول کمک رفاهی می‌گردند. همچنین حضرت بهاء‌الله در مورد دستگیری فقرا توسط ثروتمندان می‌فرماید: «ای اغنیای ارض، فقراء امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و براحت نفس خود تمام نپردازید». ویژگی دیگر این نظام آن است که بر رویکردی جهان‌شمول از عدالت، حقوق، و اقتصاد بنا شده است. بدین ترتیب دو بعد عمده این نظام یکی اقتصاد صلح است و دیگر اقتصادی جهانی که در این نظام همه آدمیان حق مساوی نسبت به

منابع کره زمین را داشته و همگی علاوه بر شهروندی وطن خویش از حقوق شهروندی سرتاسر زمین نیز برخوردار می‌باشند.

البته مقایسه آئین بهائی با مکتب مارکسیزم کار دشواری است، چراکه مارکسیزم دیدگاهی متعلق به پهنه علوم اجتماعی است، در حالیکه آئین بهائی یک دین است. با این حال، هر دو جهان بینی دارای نکات مشترک و نیز تفاوت‌هایی می‌باشند که بحث گسترده آن نیازمند کتابی مستقل است. از جمله تفاوت‌های بنیادین آنها این است که مارکس تعبیری مادی از تاریخ دارد در حالی که از نقطه نظر فلسفه بهائی، تاریخ پدیداری چند بعدی است. در این مورد در جامعه شناسی سه نظر عمده وجود دارد. نظر اول معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل اقتصادی تعیین می‌شود. مارکسیزم و تز ماتریالیزم تاریخی آن در این جرگه است. نظر دوم معتقد است که جامعه و تاریخ اساساً توسط عوامل ذهنی و فرهنگی - مانند جهان بینی فلسفی و سیاسی یا مذهب و هنر و یا سیاست و نظام قانونی - تعیین می‌شود. نظر سوم بر آن است که نهادها و عوامل گوناگون اجتماعی همگی بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در نتیجه کنش و واکنش متقابل دارند.

پس علیت اجتماعی چند بعدی است. به عنوان مثال ماکس وبر بیشتر از این نظر سوم حمایت می‌کند. اما نقطه نظر دیانت بهائی در این مورد اگرچه با اندیشه سوم سازگارتر است ولی در حقیقت با آن نیز تفاوت دارد. در واقع یک اشکال بنیادین مشترک در هر سه این نظریات وجود دارد. هر سه دیدگاه تفکیک قاطعی میان نهادهای مادی (اقتصادی) و ذهنی (غیر اقتصادی) می‌کنند. یعنی مثلاً شیوه تولید سرمایه داری امری کاملاً مادی تلقی می‌شود و مذهب امری کاملاً ذهنی، و آنگاه مناقشه بر سر آن است که کدام علتند و کدام معلول. اما آئین بهائی بینش نوینی در این مورد ارائه می‌دهد. فلسفه بهائی می‌آموزد که همه پدیدارها از جمله پدیدارهای تاریخی در آن واحد هم جنبه مادی دارند و هم جنبه روحانی و فرهنگی. اگرچه همه نهادها با یکدیگر در تاثیر متقابل می‌باشند اما خود این

نهادها نیز در درون خویش دارای ابعاد گوناگون هستند. باید گفت که در اندیشه معدودی از جامعه شناسان گاهی نشانه و جرقه ای از این بینش دیده می شود ولی معمولاً در نوشته هایشان فراموش می گردد. به عنوان مثال عنوان کتاب ماکس وبر تا حدی بر همین اصل استوار است، اما حتی خود او نیز اهمیت عنوانش را بطور کامل متوجه نشد.

در فارسی معمولاً این عنوان را بدین گونه توصیف می کنند: اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری. اما این ترجمه، اصل مطلب را پنهان می سازد. ترجمه درست این است: اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری. واژه آلمانی "گایست" به معنای روح و ذهن است و نه روحیه. مطلب قابل توجه این است که ماکس وبر از "روح سرمایه داری" سخن می گوید! این واژه برای کسی که سرمایه داری را امری "مادی" دانسته و آنوقت آن را علت یا معلول عامل ذهنی بداند اصلاً قابل فهم نیست. عنوان کتاب وبر این نکته را بیان می کند که سرمایه داری پدیداری است و در آن واحد مادی و ذهنی، یعنی هم روح دارد و هم کالبد. متأسفانه حتی وبر هم بخوبی از این کشف خود آگاه نشد و در نتیجه به تصریح آن پرداخت. حضرت بهاءالله در بررسی هر پدیده ای آن را در آن واحد مادی و روحانی می پندارند. همه چیز در عین ظاهر مادیش آینه تجلی خداست و در نتیجه این دوگانگی ویژگی بنیادین همه هستی است.

در آثار بهائی گاهی این دوگانگی به صورت دوگانگی ماهیت و وجود ظاهر می شود. به عنوان مثال حضرت بهاءالله بیان فرمودند که «در هر شیئی حکم کل شیئی مشاهده می شود» و حضرت عبدالبهاء تأکید نموده اند که «در هر چیزی کمال هر چیزی هست» و حضرت باب بیان داشت که «دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت، جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است.» اما در عرصه تاریخ نیز حضرت بهاءالله رادیکال ترین (شگرف ترین) اصل هشیاری تاریخی را بیان نمودند. ولی بخلاف هگل و مارکس نه تنها پایانی برای این تحول تاریخی

قائل نشدند، بلکه بعلاوه منطق این تاریخیت و زمانمندی را در عرصه کلام و وحی و تجلی الهی نیز صادق دانستند. نویسندگانی مانند هگل اگرچه دیالکتیک را قانون تاریخ دانستند، ولی در باره عرصه حقیقت دینی اندیشه ای ایستا داشتند، کما اینکه از دیدگاه هگل، مسیحیت پایان وحی و حقیقت دینی است. آئین بهائی نه تنها زمانمندی را در همه نهادها از جمله دین و وحی صادق می‌پندارد، بلکه تجدید تجلی تاریخی الهی (وحی) را حاصل ارتباط متقابل دین و نهادهای جامعه دانسته و آن را مبتنی بر بنیان تحول جامعه و نهادهای آن اعلان می‌نماید.

به عبارت دیگر تاریخ در آن واحد امری روحانی و مادی است و این ارتباط در درون خود مفهوم وحی و دین واقعیت می‌یابد، چرا که به فرموده حضرت عبدالبهاء شریعت نه امری دلبخواهی و بی ارتباط با روابط اجتماعی، بلکه «روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء است». به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «تغییر احوال و تبدل و انقلاب زمان، از لوازم ذاتیه ممکنات است و لزوم ذاتی از حقیقت اشیاء انفکاک ندارد... و چون تغیر و تبدل حال از لوازم ممکنات است لهذا احکام نیز به سبب تبدل و تغیر زمان تبدیل شود... عالم مانند انسان است و انبیا و رسل الهی طیبیان حاذق. شخص انسانی بر حالت واحده نماند، امراض مختلفه عارض گردد و هر مرض را علاجی مخصوص. پس طیب حاذق هر علل و مرض را معالجه واحده ننماید بلکه به مقتضای اختلاف امراض و احوال، ادویه و علاج را تغییر دهد.^{۳۲۹}». این جاست که اصل سنت شکنی و نفی مفهوم متداول خاتمیت تا بدین حد اهمیت می‌یابد، زیرا که انقلابی درباره مفهوم هستی و تاریخ را به ارمغان می‌آورد و صرفاً یک مسئله "مذهبی" نیست.

رابطه دین و سیاست و نظر دیانت بهائی در مورد دخالت در سیاست

هدف این سؤال، تمیز دادن و بررسی دو سؤال مختلف است که از جهت شباهت مطالب با یکدیگر، می‌تواند موجب سوء تفاهم و خطا در درک آن گردد. بنابراین سؤال اول اینست که رابطه دین و سیاست در آموزه های بهائی چگونه توجیه می‌گردد؟ و سؤال دوم اینست که آیا بهائیان می‌توانند در فعالیتهای سیاسی شرکت کنند؟ چگونه و تحت چه شرایطی، آری یا نه؟

سؤال اول مسئله ای بنیادین را مطرح می‌سازد و رابطه دو مرجع مهم اجتماع یعنی دین و سیاست را بطور کلی از دیدگاه بهائی مورد تحقیق قرار می‌دهد. جواب سوال دوم به حکم منطق، باید جواب مشروطی باشد و بر حسب شرایط زمان تغیر نماید، زیرا با بسط و پیشرفت آئین بهائی، هنگامی که در مملکتی اکثریت شهروندان پیرو این آئین گردند، ناگزیر خواهند بود در فعالیتهای سیاسی کشور خود نیز سهیم شوند.

مروری کوتاه بر تاریخ رابطه دین و سیاست

چنانچه سیاست را به معنای حکومت و اداره امور جامعه تعبیر کنیم و دین را مجموعه ای از تعالیم معنوی و اصول اخلاقی بدانیم که بر افکار و رفتار انسانها اثر گذاشته و آنان را در جهت معینی هدایت می‌کند، مسلم است که بین این دو مرجع مهم که اولی به مسائل مادی اجتماع و دومی به تعیین ارزشهای اخلاقی می‌پردازد، روابطی موجود است، زیرا سیاست به معنی حکومت و اداره امور جامعه مجموعه رفتار انسانها در مسیر معینی است. عملکرد انسانها، رابطه آنان با یکدیگر و برداشتشان از مسائل مادی و اقتصادی، همه وا بسته به باورهای آنان و ارزشهای حاکم بر اجتماع است. در نتیجه دین و روش اخلاقی و اعتقادات افراد یک جامعه در نوع سیاست و یا در عملکرد سیاسی آنها تأثیرگذار است. تاریخ سیاسی جهان نیز بر این رابطه غیر مستقیم صحه می‌گذارد.

رابطه مستقیم مؤسسات دینی و سیاسی را میتوان بین دو طیف متضاد، یعنی تلفیق کامل آن دو به صورت حکومت دینی و یا جدائی کامل آن دو در حکومت سکولار مشاهده نمود. اثرگذاری مستقیم دین در سیاست و یا استفاده سیاسی از دین و کاربرد قدرت دین، در جهت پیشبرد مقاصد سیاسی در ادیان مختلف و در فرهنگ ها و ممالک جهان، متفاوت بوده و در هر فرهنگی مسیر ویژه ای را طی نموده است. اولین حکومت دینی یا تئوکراسی را میتوان در تاریخ قوم یهود یافت. تاریخ مسیحی قرن‌ها شاهد نبرد و رقابت بین دو قدرت دنیائی و روحانی، یعنی حکومت و کلیسیا بود و با وجود آنکه هرگز به تئوکراسی نظیر آنچه که قوم یهود تجربه نموده بود، منجر نگردید، ولی از سوئی دورانی از قدرت نمائی کلیسیا در تمام زمینه های سیاسی و علمی و اجتماعی را پشت سر نهاد و از سوی دیگر شاهد سوء استفاده سیاسیون از نیروی دین جهت پیشبرد امیال زمینی شد که منجر به جنگ های خونین سی ساله در اروپا، بین سالهای ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ گردید. خسارتهای جانی و مالی جنگهای سی ساله که قدرت طلبی زمامداران پیروان کاتولیک و پروتستان ها را به کشتار یکدیگر واداشت، به نسبت جمعیت و موقعیت اروپا، بیش از مجموع دو جنگ جهانی در قرن بیستم بود.

در سی سال گذشته، کشور ایران شاهد تجربه تلخ دیگری از حکومت دینی است که مشروعیت خود را بر اساس دین اسلام استوار نموده و هم اکنون از درون خود مورد نقد و بازنگری قرار گرفته است.

رد حکومت دینی و جدائی دین و سیاست که در فرهنگ غرب به سکولاریسم معروف است، دلیل بر طرد دین از اجتماع نیست. در حکومت های دموکراتیک کنونی که اکثراً خود را سکولار می نامند، آزادی ادیان بوسیله قانون اساسی تضمین گردیده و روابط حکومت و کلیسیا با عقد قراردادهائی تنظیم شده و حد و مرز اختیارات مؤسسات دینی و سیاسی هریک تعیین گشته است. ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی را گمان بر این بود که

دین در جامعه بشری دیگر نقشی نخواهد داشت، اما تاریخ دو قرن گذشته نشان داد که این نظریه از واقعیت به دور بود. امروزه علوم سیاسی، دین را از عوامل مهمی به شمار می‌آورد که می‌تواند در اجتماع و سیاست نقش مؤثری را ایفا کند، تا جایی که به مفاد منشور حقوق بشر لطمه ای وارد نسازد. شناخت برابری ارزش و حقوق حیاتی تمامی انسانهای جهان که در سی ماده منشور حقوق بشر خلاصه گردیده، ماوراء هر باور دینی قرار دارد و حق مسلم هر انسانی بدون توجه به اعتقادات شخصی اوست.

مورد اول: رابطه دین و سیاست از دیدگاه آئین بهائی

بنیانگذار آئین بهائی، حضرت بهاءالله، صریح و شفاف ادعای هرگونه حکومت دنیائی را از خود دور می‌سازد. در دو اثر کلیدی خود، کتاب اقدس یا کتاب قوانین و کتاب عهد که وصیتنامه ایشان است، حکومت زمینی را از آن زمامداران سیاسی دانسته و برای خود، قلوب انسانها را اختیار می‌کند. به این ترتیب در بطن آثار بهائی، حکومت دینی مطرود می‌شود. این خط مشی را می‌توان در آثار پسر ارشد و جانشین او، حضرت عبدالبها، خصوصاً در رساله سیاسیه دنبال نمود. او در این اثر، با شرح شواهدی از تاریخ اسلام نشان می‌دهد که هرگاه مؤسسات دینی به امور سیاسی مشغول گشتند، در اجرای وظیفه اصلی خود که تربیت اخلاقی و معنوی انسانهاست اهمال نمودند. در این رساله مشخص می‌گردد که دین و سیاست دارای دو وظیفه جداگانه و دو مرجع یا مؤسسه متفاوتند، در حالی که باید بین آن دو احترام و شناخت متقابل و روابطی شفاف موجود باشد. حضرت ولی امرالله، نوه دختری و جانشین حضرت عبدالبها نیز در آثار خود مکرراً تأکید می‌کند که آئین بهائی، غیر سیاسی است، ولی تأسیسات او مدلی را ارائه می‌دهد که جنبه های مثبت و محسنات جمیع سیستم های موجود را در بر می‌گیرد.

مورد دوم: بهائیان و شرکت در فعالیت های سیاسی

به حکم منطق، شرکت نکردن بهائیان در فعالیتهای سیاسی مسئله ای مشروط است و بسته به بعد زمانی و محتوای سیاست شامل تحولاتی خواهد گردید. حضرت بهاءالله تصمیم در مورد چگونگی این تحولات را به عالی ترین مرجع تشکیلات بهائی، یعنی بیت العدل اعظم واگذار نمودند. این مرجع که به شیوه دموکراتیک یعنی بوسیله انتخابات عمومی، سری و آزاد و بدون کاندیدا یا نامزدهای انتخاباتی و بری از تبلیغات توسط بهائیان جهان، انتخاب می شود، نه تنها در روش انتخاب و عملکرد خود مرحله نوین و پیشرفته تری را در تکامل دموکراسی رقم میزند، بلکه خود را خیرخواه جمیع انسانهای روی زمین می داند، بدون توجه به گوناگونی های نژادی، فرهنگی و حتی دینی آنان. این رویه در فلسفه ادیان نیز آغاز مرحله جدیدی را در روش ارتباط انسانها و عدالت اجتماعی نوید می دهد. پیام ها و اظهارنامه های گوناگون این مرجع که در اختیار همگان قرار دارد، گواه نیات صادقانه و بشردوستانه آئین بهائیت است.

مسئله اساسی و عمیقی که تاکنون مانع شرکت بهائیان در فعالیتهای سیاسی گشته در بنیادی ترین باور جامعه بشری و اصل تنازع بقا خلاصه میگردد. تکامل و بقای جامعه تاکنون بر اصل چیرگی و نبرد جهت پیروزی و اعمال قدرت بنا گردیده است. یدایش ایدئولوژی ها که هریک، راه خود را تنها راه صحیح و پسندیده دانسته و برای تحقق آن میجنگد، یکی از بارزترین علائم این نبرد است که پس از از چند قرن مبارزه و گذشت از تجربه های تلخ و دردآور، بشر را بساحل دموکراسی و شناخت منشور حقوق بشر رهنمون ساخت.

حال بنا به باور بهائیان بشریت وارد مرحله جدیدی از رشد و تکامل فکری می گردد. در این مرحله بقای بشر بر اصل تنازع و نبرد پایدار نیست، بلکه بر اساس همکاری و سعی جهت رفاه همگانی است. انسان ها بر روی این کره خاکی، همانند ساکنان یک کشتی میباشند.

یا همه نجات یافته و یا همگی غرق خواهند شد. هدف سیستم سیاسی از دیدگاه بهائی آسایش، رفاه اقتصادی و حفظ حقوق جمیع شهروندان است، نه نبرد علائق و منافع شخصی یا گروهی که منجر به پیروزی و رفاه بیشتر قوی ترها می‌گردد. هرچه سیاستهای جهان به این ایده آل نزدیکتر گردند جامعه بهائی بیشتر امکان همکاری در فعالیتهای سیاسی را خواهد یافت. هم اکنون بهائیان حامی کلیه فعالیت هائی هستند که هدف آن پیشبرد منشور حقوق بشر است.

ایران کشوری سیاسی است، چرا بهائیان درگیر سیاست نیستند؟

همانطور که ذکر شد بهائیان مطلقاً حق دخالت در امور سیاسیه را ندارند و حتی صحبت در مورد آن را هم را نمی دانند و این امور کلاً به بیت العدل اعظم راجع است و این مرجع مشخص خواهد کرد که دخالت بهائیان در سیاست آینده جهان چگونه خواهد بود. اما چند دلیل موازی دیگر نیز برای عدم مداخله کنونی بهائیان در امور سیاسی (ایران) وجود دارد.

اولاً امروزه سیاست یعنی پشت هم اندازی و دروغ و ریا. سیاست یعنی توجیه وسیله برای رسیدن به هدف و این حکم سیاسی به طور مطلق در آیین بهائی مردود و مطرود است. سیاستی که در پی توجیه رفتارهای ناپسند خود است، مطلقاً با ساز و کار اخلاقی دیانت بهائی هماهنگ نیست.

دوماً باید از کسانی که بهائیان را مورد خطاب قرار می دهند که چرا در سیاست دخالت نمی کنند، پرسید: آنان که در این سالها در سیاست دخالت کرده اند، چه دردی را در عالم درمان کرده اند؟ آیا بهبود جهان و رفاه جهانیان فقط از راه کشمکش و جدال های سیاسی ممکن است؟ ریشه و پایه مشکلات عمده جهان کنونی، از جمله جنگ و فقر و اختلاف طبقاتی و گرسنگی و بیماری و تبعیض نژادی و جنسی، سیاسی نیست که بتوان با راهکار و

روش و تنش سیاسی آن را ریشه کن نمود. دشواریهای کنونی جهان ریشه در حرص و آزو طمع دارد و درمان آن را باید در راهکارهای روحانی و دینی یافت.

به امید آن روزی که جان و حیثیت هر انسانی در هر گوشه جهان مقدس شمرده شود و سیاست، منافع گروهی را دنبال نکرده، بلکه رفاه و خوشبختی تمامی انسان ها را در سرلوحه کار خود قرار دهد.

۴۰. آیا بهائیان مرد روحانی یا مرجع تقلید دارند؟

هردینی از دو قسمت اصول و فروع تشکیل شده است. علمای شیعه می گویند اصول دین تقلیدی نیست و هرکس خود باید آن را دریابد، اما فروع دین نیز تا آنجا که از خود قرآن معلوم است تقلید لازم ندارد، ولی در بعضی موارد که فهم فروع دشوار می گردد، علما باید نظر دهند و پیروان یا مقلدین از ایشان تقلید کنند.

این حقیقتی تاریخی است که مردان روحانی در ادیان گذشته از جهتی حافظ محدوده اعتقاداتی بودند که به کار مردمان می آمد و از جهت دیگر، فساد به دامان دین می انداختند، که بازار حقیقت را کساد می ساخت. روزگار قدیم که دانش اندوختگان معدود بودند، اقتضا می کرد که زمام بی سوادان در دستان باسوادان باشد و چون همه آن باسوادان متقی نبودند، جامعه را به سویی می بردند که امیالشان اقتضا می کرد، نه آنچه که حقیقت دینشان می خواست. همچنین علماء هر دین در زمان ظهور دین بعد، چون منافع خود را در خطر می دیده اند، مهم ترین عامل نا آگاهی و اعراض مردم از دین جدید بوده اند، چنانچه این حقیقت در تاریخ و قرآن نیز بیان شده است. اما دنیا امروزه تغییر کرده است. ارزش و اهمیت فرد انسان در شناختن محیط پیرامون و توانایی در انتخاب نوع

حرکت، مجال را از دنیای قدیم ربوده است و دیگر داستان مرید و مراد در میان افراد بشری و جبهه ای جذاب ندارد و روبه نابودی است. تقلید که در ذات خود، حکایت از بی دانشی و بی خردی می‌کند، مورد پسند روح جامعه بشر امروزی نیست. امروز، روز آزاد اندیشی و تفکرات و تأملات شخصی است. بر همین اساس دیانت بهائی نیز مطابق با نیاز و روح زمانه، داستان تقلید را به کناری نهاده است و هر شخص بهائی را موظف ساخته به جای آن که دیگران برایش بیندیشند و تصمیم بگیرند، خود پرچم تحرّی حقیقت را به دست گیرد و بر اساس آن حرکت کند.

بحث تقلید در دین بهائی، آن طور که در شیعه مطرح شده، وجود ندارد. علت آن هم این است که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء با تعیین کتبی و رسمی جانشینان خود (به ترتیب زمانی حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امر الله و بیت العدل اعظم)، اولاً راه اختلاف و تفرقه دائمی را بر جامعه جهانی بهائی بستند و ثانیاً با این کار به جای آنکه امور دین را به دست علمائی بسپارند که افکار و فتوهایشان متفاوت است و موجب اختلاف و تفرقه در دین و جامعه‌اند، آن را به جانشینان رسمی و مکتوب ذکر شده سپردند و به این ترتیب وظیفه استنباط احکام فرعی را برای احدی از علمای بهائی قائل نشدند. به این دلیل بهائیان فقط به فرامین بیت العدل اعظم عمل می‌نمایند، و دچار اختلافات ناشی از فتوهای متفاوت نمی‌شوند.

بنا بر این دیانت بهائی مردان روحانی از قبیل آخوند و مفتی و کشیش ندارد. دیانت بهائی می‌آموزد که هر فرد باید تا آنجا که ممکن است در راه پژوهش حقیقت بکوشد. بهائیان امور روزمره جامعه بهائی را از راه مشورت اداره می‌کنند. در آیین بهائی کنار نهادن و حذف طبقه مردان روحانی، نوید بخش ایجاد سیستم نوینی در اداره امور اجتماع نیز بوده است. بهائیان به جای تکیه بر مردان روحانی، سیستم مشاوره در امور جامعه مذهبی و حتی وضع قوانین دینی را مورد توجه قرار داده و پرواضح است که در سیستم مشاوره، خاخام،

کشیش، موبد و یا آخوند، به عنوان کسی که آخرین حرف را می‌زند، دیگر جایی ندارد. این یکی از افتخارات دیانت بهائی است که این سیستم ناپسند و مخرب را از دین خود زدوده و به جای آن بساط مجالس شور را بسط داده است.

باید توجه کنیم که پس از پیامبران در هر دین، تقلید و سرسپردگی در امور اجتماعی و دینی، اولین منشاء اختلاف و تحزب بوده است. علمای ادیان هر یک به راهی رفته و سخنی گفته‌اند، بنا بر این عده ای نیز برگرد ایشان جمع شده و برای اثبات حقانیت خود، به مباحثه پرداخته‌اند و نتیجه منطقی این سیر تاریخی، دعوا، جنگ، تکفیر و هرج و مرج مذهبی بوده است. اما بهائیان با حذف طبقه روحانی و پیاده کردن سیستم انتخابات برای تصمیم گیرندگان جامعه خود، مستقیماً فرد پرستی و سپس تحزب و فرقه سازی را در دین خود ناکارآمد ساخته‌اند. محوریّت وحدت در آیین بهائی، مانع کلی برای به وجود آمدن تفرقه و تقلید است و در این میان نقش مرد روحانی که عامل اصلی تفرقه است، حذف شده است.

۴۱. اعتراض بر آیات الهی

از جمله اعتراضات معترضین، ایرادات بی اساس است بر آیات الهی. به عنوان مثال، می‌گویند چرا مطالبی خلاف قواعد رایج نحوی در آثار بهائی وجود دارد؟

ایرادات قواعدی

این مطلب که برخی آیات ایراد قواعدی دارند صحیح است و کسی هم در آنها دست نبرده است. اما ذکر چهار نکته ضروری است:

۱. پیامبران قبل و نیز حضرت باب و حضرت بهاءالله، هیچ یک ادعای داشتن سواد و تحصیلات اکتسابی نداشته‌اند و به طریق مشابه، علمای مخالف اسلام، نیز بیش از ۳۰۰ مورد ایراد صرف و نحوی و غیره را در قرآن بر شمرده‌اند و کسی هم آن را اصلاح نکرده است و حتی غلط‌آملائی نیز گرفته‌اند. مثلاً می‌گویند کلمه "ییسط"، در سوره بقره، آیه ۲۴۵ غلط نوشته شده، حال آن که در لغت نامه "ییسط" آمده و در کشف الآیات قرآن شماره ۹ نیز "ییسط" نوشته شده است.
۲. قواعد زبان عربی را که امروز در دسترس است، از خود قرآن استخراج کرده‌اند ولی با این وجود، استثنائاتی در قواعد مزبور نیز وجود دارد و بین صرفیون و نحویون عرب نیز بر سر همین موضوع اختلافاتی وجود دارد.
۳. خداوند بشر را خلق فرموده، با این حال بشر او را ملزم به رعایت قواعدی می‌کند که خود ابداع نموده است! در واقع میزان کتب الهی است نه قواعد مصنوع دست بشر.
۴. در حیطه غیر ادیان نیز باید گفت زبان پدیده‌ای پویاست که در طول تاریخ به وجود آمده و تغییر یافته و بر اساس نیاز زمان و اشکال مختلف و متغیر ارتباط انسان‌ها و فرهنگ‌ها با یکدیگر، تکامل یافته و می‌یابد. بنا بر این نمی‌توان شکل کلمات و قواعد زبانی را صد درصد ثابت نگه داشت. برای همین است که امروزه برای فهم متون قدیمی و مقایسه آن با متون جدیدتر، فرهنگ لغاتی تألیف می‌گردد که بر اساس کاربرد "تاریخی" (Historical Principles) زبان تنظیم شده است.

قواعد ساخته دست بشر است

زبان محملی است از برای بیان مطلب و در واقع قالبی است که مفاهیم را در آن می‌ریزند تا مطلبی را به شنونده انتقال دهند. آدمیان زبان را در چارچوبی محبوس ساخته‌اند و از برای آن قواعدی ساخته‌اند و خواسته‌اند که همگان در این قید بمانند و آن را رعایت کنند

تا که نظم‌ی یابد و هر کس در زبان خود آن را نامی نهاده؛ گروهی صرف و نحوش خوانده‌اند و گروهی دستور زبانش گفته‌اند و آنقدر در این زمینه افراط کرده‌اند که حتی خدای تعالی را نیز ملزم ساخته‌اند در این چارچوب مقید بماند و از نزول آیات به فطرت اصلی خودداری کند، که اگر چنین کند و از دستور زبانی که آفریدگان جعل کرده‌اند، عدول فرماید، ابدأ کلامش را نپذیرند و در تیه غفلت و بیابان حیرت مادام العمر حیران بمانند.

اما همانطور که ذکر شد، واضح است که ملاک و معیار، حق است نه قواعدی که انسانها خود آنها را به طور قراردادی وضع می‌کنند. آیا باید به این عقیده داشت که حق باید از قواعد خلق تبعیت کند یا به عکس؟ اینان به قول شاعر توجه نمایند که فرمود: "یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه، دارالجهل است".

وقتی که یعرب بن قحطان برای اولین بار به لسان عربی سخن گفت، آیا قواعد عربی را رعایت کرد یا پس از آن این قواعد به وجود آمد؟ یا زمانی که حضرت ابراهیم هنگام عبور از نهر اردن برای نخستین بار به لسان عبرانی تکلم فرمود، چه قواعدی را رعایت کرد که منکرین حضرتش به او متعرض نگردند و طریق اعراض نیویند؟ زمانی که مرامر الطائی برای اولین بار به لسان عربی مطلب نوشت، چه قواعدی را مرعی داشت که اهل ارباب و انتقاد به او نتازند و او را جاهل نپندارند؟ موقعی که حمیر بن سبا برای اولین بار به لسان عربی شعر گفت، چه عروض و قافیه‌ای را رعایت کرد که مدرسه رفتگان به او خرده نگیرند و او را از قریحه عاری ندانند؟

ایراد به اشتباهات ظاهراً دستوری قرآن

اگر عرفای نامی اسلام به اغلاط قرآن، که رفیق الحق تنظیم نموده، یا به اصطلاح، اشتباهات قرآن که شخصی در بیش از شصت مورد یافته که آیه ای مطلبی را عنوان کرده و

در آیه دیگر خلاف آن نازل شده، اعتنا می‌کردند و قواعد مجعول و استنباطات ناقص خلق الله را ملاک قضاوت خود قرار می‌دادند، همه باید از فیوضات الهی که در اثر مطالعه مفاهیم عمیق قرآن کریم حاصل می‌شود، محروم می‌مانند.

در قرآن مجید به کرات تصریح شده که این کتاب مقدس به زبان عربی مبین نازل شده است. از آن جمله می‌توان به سوره طه آیه ۱۱۳، سوره زمر آیه ۲۸، سوره فصلت آیه ۳، سوره شوری آیه ۷، سوره زخرف آیه ۳ و سوره احقاف آیه ۱۲ اشاره کرد. اما بسیاری از واژه‌های غیرعربی را می‌توان در آن یافت:

- کاهن (سوره طور، آیه ۲۹ / قلم، آیه ۴۲) سریانی است؛
- مسیح (آل عمران، آیه ۴۵) سریانی و معادل لغت عبری ماشیح یا مشیه است.
- قسیس (مائده، آیه ۸۲) سریانی به معنای کشیش مسیحی.
- فرقان (بقره، آیه ۵۰) از ریشه "فرقن" سریانی به معنی رستگاری است.
- ربّانی (آل عمران، آیه ۷۳ / مائده، آیات ۴۸ و ۶۸) از ریشه "ربن" سریانی است.
- مهیمن (حدید، آیه ۱۲) از ریشه سریانی به معنی "مؤمن و وفادار" است.
- نون (انبیاء، آیه ۸۷) لقب حضرت یونس، لغت سریانی به معنی ماهی است.
- طور (طه، آیه ۸۰) لغت سریانی به معنی "کوه" است.

جالب آن که خود نام قرآن مجید نیز عربی نیست، بلکه اصطلاحی فنی و به معنی "درسی از کتابهای مقدس" است. به موارد دیگر نیز می‌توان اشاره داشت:

- تابوت، طاغوت، زکوة، ملکوت (هر چهار واژه سریانی است).
- سکینه، ماعون، تورات، جهنّم (که هر چهار واژه عبری است).
- فردوس، صراط و حور (که هر سه فارسی است).
- انجیل واژه‌ای یونانی است.

حال به برخی از اغلاط ظاهرا نحوی قرآن پردازیم اشاره می‌کنیم

- آل عمران، آیه ۵۹، "قال له کُن فیکون" باید باشد "کن، فکان"؛
- نساء، آیه ۱۶۲، "یؤمنون بما انزل الیک و... مقیمین الصلوة" باید باشد "مقیمون الصلوة"؛
- حجرات، آیه ۹، "طائفان من المؤمنین اقتتلوا..." باید باشد "اقتتلا"؛
- منافقون، آیه ۱۰، "فأصدق وأکن من الصالحین" باید "أکون من الصالحین" باشد؛
- شمس، آیه ۵، "والشمس وما بنیها" باید باشد "والشمس و من بنیها".

معیار حقیقی زبان

از این قبیل به ظاهر ایرادات بسیار است. اما اهل بهاء به این نکته قائلند که آنچه میزان و ملاک است، کلام الهی است نه قواعد مجعوله بشری. مگر عارفان به حقانیت حضرت رسول اکرم و واصلان به سرمنزل مقصود که لقای مظهر ظهور الهی است، متوجه این قبیل به ظاهر ایرادات نحوی نشدند؟

به بیان حضرت بهاء الله، "کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... قواعد الهیه محیط است بر قواعد بریه." سپس اشاره می‌فرمایند، «فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد، اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده. لذا لازم شد که بعضی از آن ذکر شود شاید خود را بشناسی که در حین اشراق شمس محمدی از افق عزّ صمدانی چه مقدار اعتراض نمودی. غایت آن است که در آن ایام به اسم دیگر موسوم بودی. چه، اگر تو از آن نفوس نبودی، هرگز در این ظهور برحق اعتراض نمی‌نمودی. از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که می‌فرماید، «لانفرق بین

أحدٍ من رسله». اعتراض نموده‌اند که «اِحد» را مابین نه و به این جهت بر این کلمه محکمه الهیه اعتراض و استهزا نموده‌اند. و همچنین بر آیه مبارکه «خلق لكم ما فى الأرض جميعاً ثم استوى الى السماء فسواهن سبع سموات». اعتراض نموده‌اند که این مخالف آیات دیگر است؛ چه که در اکثر آیات سبقت خلق سما بر ارض نازل شده. و همچنین بر آیه مبارکه «خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا الملائكة اسجدوا لآدم». اعتراض نموده‌اند که سجود ملائکه قبل از تصویر خلق بوده... و همچنین بر آیه مبارکه «غافر الذنب قابل التوب شديد العقاب» اعتراض نموده‌اند که «شديدالعقاب» صفت مضاف به فاعل است نعت معرفه واقع شده و مفید تعریف نیست. و همچنین در حکایت زلیخا که می‌فرماید، «و استغفرى لذنبك انك كنت من الخاطئين» اعتراض نموده‌اند که باید «خاطئات» باشد چنانچه قواعد قوم است در جمع مؤنث و همچنین بر آیه مبارکه «و کلمة منه اسمه المسيح»، اعتراض نموده‌اند که کلمه تأنیث دارد و ضمیر راجع به کلمه باید مؤنث باشد؛ و همچنین در «احدى الكبير» و امثال آن.

نتیجه‌گیری حضرت بهاء الله همان است که مقصود این مقال است. ایشان می‌فرمایند، «علمای آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیا اعتراض نموده‌اند، چه در معانی و چه در الفاظ، و گفته‌اند این کلمات اکثر غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند. قالوا انها أى السور والآيات مفتريات. و به همین سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده و از صراط حق مستقیم منحرف شده و به اصل جحیم توجه نموده‌اند.»

این انحراف و نیز ترجیح بعضی از قصائد بر کلمات الهی ادامه داشت «تا آن که عنایت الهی احاطه فرمود؛ جمعی به این اعتراضات ممنوع نشده به انوار هدایت کبری مهتدی گشتند و حکم سیف به میان آمده طوعاً و کرهاً ناس در دین الهی وارد شدند... بعد از غلبه امرالله بصر انصاف باز شد و نظر اعتراض مقطوع و محجوب و همان معرضین که آیات الله

را مفتریات می‌نامیدند، در بعضی از آیات منزله هفتاد محسنات فصاحتیه و بلاغتیہ ذکر نمودند.»

بدین لحاظ است که باید به منتقدین قوم که به قواعد صرف و نحو استناد می‌کنند و کلام الهی را، اگر منطبق با قواعد مجعوله‌شان نباشد، مردود می‌شمارند، باید گفت، «انّ آیات الله لو تُنزل علی قواعدکم و ما عندکم إنّها تكون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین.»

اگر بخواهیم از مفاهیم و معانی و هدایت مندمج از آثار الهی غافل بمانیم و به ظواهر کلمات که منطبق با قواعد قوم نیست متمسک گردیم، باید اطمینان داشته باشیم که، «از مجلس علم و دانش به خلوت‌خانه غیب راه نبوده و نیست.»

ایراد به اشتباهات ظاهراً دستوری در آثار بهائی

به همان طریق که ذکر آن گذشت، معترضین به آیات نازله در کتب مقدسه بهایی نیز ایراداتی وارد آورده‌اند که دو نمونه از آنها ذکر می‌شود.

• اعتراض به کلمه «حدودات»

به عنوان نمونه گفته‌اند عربی پیامبرتان ضعیف بوده، و "حدود" را که خود جمع است، "حدودات" نوشته است.

از توضیحات بالا که بگذریم، مورد مطرح شده در عربی مشابه دارد و نوعی جمع الجموع به حساب می‌آید. مثل "نذر"، "نذور"، "نذورات"؛ "کسر"، "کسور"، "کسورات"؛ "صاحبه"، "صواحب"، "صواحبات"؛ در این خصوص به لوح "قناع" از حضرت بهاء الله که در کتاب "مجموعه الواح مبارکه" چاپ مصر مندرج است، رجوع شود.

• **اعتراض به جمله «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»**

مورد دیگر اینکه، مترجم کتاب مفتاح باب البواب تألیف زعیم الدوله در صفحه ۲۶۸ کتاب چنین نوشته است:

"بسم الحاکم ما کان و ما یکون" باید گفته شود: "بسمه الحاکم علی ما کان و علی ما یکون" ولی چون به قواعد زبان عربی آشنا نبوده به غلط آن طور گفته است! اولاً مترجم کتاب، عبارت کتاب اقدس را مغلوط نوشته، سپس به غلطی که خود مرتکب شده اعتراض کرده، در صورتی که این عبارت کتاب مستطاب اقدس که در سال ۱۳۱۴ قمری در بمبئی هندوستان چاپ و منتشر شده، این طور مرقوم است: «بسمه الحاکم علی ما کان و ما یکون»

ثانیاً، اینکه مترجم کتاب دو "علی" قائل شده است، دلیل است بر بی اطلاعی او بر قواعد زبان، زیرا که چون او عطف دارد، "علی" شامل ما کان و ما یکون، هر دو می شود، چنانکه در صلوات می گوئیم «اللهم صلی علی محمد و آل محمد». یک "علی" برای محمد و آل محمد کافی است. پس آنچه مترجم نوشته، از روی بغض و عناد برخلاف واقع نوشته و این قبیل حیلها رویه و شیوه عموم ردیه نویسان است که آیات الهی را مغلوط نوشته و مورد ایراد قرار می دهند.

ایرادات معترضین به آیات الهی از ناتوانی آنهاست

همانطور که ذکر شد معاندین و منکرین اسلام نیز مانند مغرضین و معترضین به این امر اعظم الهی، کتب ردیه متعددی تألیف و انتشار داده اند، از قبیل سنجش حقیقت و مقاله فی الاسلام و تذیلی که هاشم شامی بر آن نوشته و بسیاری کتب دیگر که علمای نصاری تألیف و انتشار داده اند و ایرادات و اعتراضات نحوی و صرفی و تاریخی و غیره بر قرآن روا داشته و به زعم باطل خود، بسیاری از آیات قرآنی را مخل فصاحت دانسته اند. همچنین اعتراضات بسیاری هم مخالفین و معترضین صدر اسلام به آیات قرآنی نموده: «بَلْ قَالُوا

أَضْعَاثُ أَحْلَامٍ بَلٍ افْتَرَاهُ بَلٌ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ^{۳۳۳}» یعنی بلکه گفتند خوابهای شوریده است [نه] بلکه آن را بر یافته بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه‌ای بیاورد و به قول شاعر:

هزار عیب مخالف گرفت قرآن را که سورة الأعراف است و سورة الأنفال

از مفاد این شعر که یکی از اساتید متقدمین گفته است، چنین استنباط می‌شود که معترضین و مخالفین، حتی به اسامی سوره های قرآن هم ایران گرفته و اعتراضی کرده‌اند، از قبیل سوره های گاو، عنکبوت، چهار پایان، مورچه، زنبور، فیل، جن و غیره. ولکن مؤمنین به قرآن برای هر کلمه از آیات آن، هزاران محسنات قائلند و فصاحت و بلاغت آیات قرآن را معجزه حضرت محمد دانسته و قرآن کریم را منشأ جمیع علوم می‌دانند. به همین ترتیب مؤمنین به این امر اعظم الهی، قرآن، بیان و اقدس را کلام الهی و وحی سماوی و مافوق کلام بشر و سبب هدایت اهل عالم به راه رستگاری دانسته و بزرگترین اعجاز می‌دانند^{۳۳۴}.

۴۲. ایرادات وارد به لوح احمد

برخی معترضین پس از تاختنی توهین آمیز به سبک آثار عربی حضرت باب و حضرت بهاء الله و آماده نمودن خواننده برای پذیرفتن استدلال هایش، حمله را متوجه لوح احمد که از قلم حضرت بهاء الله صادر شده نموده‌اند^{۳۳۵}. این لوح به زبان عربی است و برای شخصی است که در کشوری عرب زبان زندگی می‌کرده است. آنان با نقل یکی دو جمله از آن لوح، به شرح غلط‌های دستوری- اعم از صرف و نحو- و اشتباهاتی که در نقل

کلمات به کار رفته می پردازند و با لحنی عتاب آمیز و آمیخته به بد زبانی، حضرت بهاء الله را به خاطر عربی نویسی او مورد سرزنش قرار می دهند.

معانی مختلف هر واژه

می دانیم هر لغتی در هر زبانی باری از معانی و مفاهیم گوناگون بردوش دارد. این معانی گاه با یکدیگر کاملاً متفاوتند و گاه به نحوی ظریف مفهوم و معنای اندک متفاوتی با مفهوم رایج آن می گیرند. مفاهیمی از این گروه با آنکه تفاوت بسیار کم با معنای اصلی دارند، نمی توانند جایگزین آن شوند. مثلاً واژه «توانستن» که همگان به معنای آن آشنا هستیم می تواند در مفاهیم زیر معنی شود: ۱- توانائی انجام کاری: می توانی صد تومان به من قرض بدهی؟ و یا: توانم آنکه نیازم اندرون کسی / حسود را چه کنم کوبه رنج خویش در است. (سعدی). ۲- سزاوار و شایسته بودن: می توان او را بزرگترین شاعر ایران دانست و یا: راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد / شعری بخوان که با او رطل گران توان زد (حافظ). ۳ - امکان داشتن، شدن: اوضاع نمی تواند عوض شود و یا ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد (حافظ). ۴ - اجازه داشتن: می توانم فردا اتومبیل شما را ببرم؟

در هر واژه نامه، سوای آنکه عربی یا انگلیسی یا فارسی باشد، می توان مثال های فراوان در این مورد پیدا کرد. اما زبان عربی ویژگی دیگری نیز دارد و آن وسعت میدان معانی برای یک واژه و یا حضور واژه های گوناگون برای رساندن یک مفهوم و یک معنا و تغییر شکل و صرف دستوری واژه در هر یک از این موارد می باشد.

اعتراض به واژه های لوح احمد

برخی با استفاده از همین دو موضوع، حمله را متوجه برخی از متون عربی در آثار بهائی نموده و آنها را اشتباه و مخدوش خوانده اند و واژه هایی که مورد استفاده حضرت بهاء الله و

مورد فهم و درک مخاطب نامه بوده، اشتباه دانسته و با تندی و پرخاشی بی دلیل می‌گویند او می‌بایست بجای این واژه‌ها چیز دیگری می‌نوشت.

مثلا کسروی که از جمله معترضین است، نخستین جمله آن لوح را نقل و چنین ترجمه نموده است: «هذا ورقة الفردوس تغنی علی افنان سدرة البقاء بالحنان قدس ملیح». معنی آنکه: «این برگ بهشت است و آواز می‌خواند بروی شاخه‌های درخت کُنار باز ماندن (بقاء) با آهنگهای نمکدار پاکی (قدس)»^{۳۳۶}.

پیش از آنکه غلط‌های دستوری که کسروی برشمارده و به این ترجمه عجیب رسیده، آورده شود، ترجمه فارسی این جمله نقل می‌شود تا خوانندگان با ذهن روشنتری موضوع را دنبال نمایند: «این کبوتر بهشتی است که بر شاخسارهای درخت جاودانگی (بقاء) به آوازهای خوش قدسی می‌خواند.»

کسروی آنگاه می‌نویسد: «در این جمله غلطهایی هست که یکایک می‌شمارم: (۱) «تغن» اگر به معنی «آواز خواندن» است باید بگوید: «تغنی». (۲) بایستی به سر «قدس» الف و لام آورد و بگوید «القدس» (۳) «ملیح» اگر صفت «الحنان» است بایستی بگوید: «الملیحه». در این واژه دو غلط رخ داده: یکی آنکه بجای معرفه، نکره آورده. دیگری آنکه بجای مذکر، مونث یاد کرده از آن سوی خواندن برگ بروی شاخه‌ها چه معنی می‌دارد؟! آن بلبل است که بروی شاخه‌ها خواند نه برگ. از این گذشته سدر درخت کُنار در عربستان و جایی بی آب پیدا شود و اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته می‌بوده. در ایران که این همه درختهای گوناگون می‌باشد و کمتر کسی درخت کُنار را دیده چه جای آن می‌بوده...؟»^{۳۳۷}

حال به پاسخ به این ایرادها می‌پردازیم:^{۳۳۸}

کلمه "ورقه" در عربی، بسته به آنکه چگونه تلفظ شود، معانی گوناگون به خود می‌گیرد. اگر بخوانیم وَرَقَه (به فتح اول و ثانی) به معنی برگ درخت است. اگر بخوانیم وَرِقَه (به فتح اول و کسر ثانی) معنای درخت پر برگ دارد، و اگر به فتح اول و سکون ثانی آن را وَرَقَه بخوانیم آن نیز به معنای برگ است و آنان که با آثار دیگر حضرت بهاء‌الله آشنا نیستند به آسانی در می‌یابند که منظور از برگ، برگ درخت فردوس است که در این لوح اشاره به «شجره طوبی» دارد - شجره‌ای که «سدرۃ‌المنتهی» نام گرفته و قرآن نیز به آن اشاره دارد.

بدین ترتیب این جمله اشاره به فرستاده خداوند دارد که به قول جناب اشراق خاوری پیام خداوند با زبان او به گوش مردم می‌رسد... و مردم آن نغمه آسمانی را از درخت ظهور [پیامبر] می‌شنوند، چنانکه حضرت موسی ندای الهی را از شجره مبارکه شنید. بدین ترتیب معنای این جمله شنیدن نغمات الهی از درخت قدسی [سدرۃ‌المنتهی] از زبان ورقای بهشتی، و یا برگ قدسی آن درخت است.

کسروی در دنباله ایرادهای خود می‌نویسد: "آن بلبل است که بر روی شاخه خواند نه برگ". آنطور که در قرآن آمده حضرت موسی ندای الهی را از درخت شنید و اگر در لوح احمد به خواندن برگ اشاره شده منظور اعلام ظهور امری جدید و بدیع از همان درختی است که موسی نیز پیام خداوند را دریافت کرد، و این همان ندا است که بر اساس جمله بعدی: «پاکدلان را به قرار گرفتن در جوار پروردگار و یکتا پرستان را به درگاه قرب خداوند مژده می‌بخشد»^{۳۳۹}.

کسروی می‌نویسد سدر یا درخت گنار در عربستان می‌روید. او این نکته را نادیده می‌گیرد که در اینجا مراد از سدره [سدرۃ‌البقا] اشاره به درختی است به نام سدرۃ‌المنتهی که بر اساس باورهای اسلامی در بالاترین مرحله خلقت یعنی آسمان هفتم روییده و حضرت محمد در شب معراج خود از آن گذشت و به حضور باری تعالی باریافت. و این اشاره ظریف

حکایت از ریشه و حقیقت الهی این ظهور دارد. بر این درخت فرخنده ورقاء الهی نغمه می‌سراید و مژده پدید آمدن آیینی نو می‌دهد.

ایراد دیگر کسروی در این که به جای «تغن» باید «تغنی» باشد نیز بیجاست. در پاسخ این اعتراض جناب اشراق خاوری می‌نویسد:

"در لغت عرب برای آواز هر موجودی لغتی خاص هست و چون کبوتر در هنگام آواز غنه دارد، یعنی آوازش از بینی است لهذا گفته‌اند غنّ و تَغْن، و چون در آغاز لوح مبارک ذکر «ورقه» شده که [به خاطر شباهت لفظی] به معنی کبوتر «ورقا» گرفته شده است، بنابراین لغت خاص [نغمه‌سرای] او را که در لغت عرب مصطلح است ذکر فرمودند و این خود از لوازم فصاحت کلام است... به این معنی که برگ را تشبیه به ورقا فرموده و بعد لازمه ورقاء را که آواز است برای برگ ذکر فرموده که این همه از آثار فصاحت کلام است که در فن بیان و معانی در باره بلاغت و فصاحت تدوین شده است"۳۴۰.

کسروی همچنین کلمه «ملیح» را به سخره «نمکدار» ترجمه نموده حال آنکه تمام واژه‌نامه‌های فارسی «ملیح» را «شیرین و خوش آیند» نیز ترجمه کرده‌اند و لغت‌نامه دهخدا آن را با فصیح و گویا و خوش بیان نیز برابر دانسته است.

علت اعتراضات

سبب این گونه اعتراضات، اعتقاد برخی مسلمین به بلاغت و فصاحت قرآن است که قرآن را مثل اعلاّی سخندانی و در اوج بلاغت می‌دانند و هیچ متن دیگری را با آن برابر نمی‌شمارند. بر اساس این باور، معجزه پیامبر اسلام همانا فصاحت کلام اوست. تصور منتقدین از سبک آثار بهائی آنست که آن متون نیز باید کاملاً در لحن و کلام قرآن باشد تا کامل و صحیح جلوه کند. آثار عربی بهائی، با هزار و چهار صد سال فاصله از زمان پیامبر،

طبعاً با سبک قرآن تفاوت دارد لذا برای این گروه کوچک، این آثار قابل پذیرش نیست و به دنبال دلایلی برای خدشه دار ساختن آن می‌گردند.

در مورد سبک قرآن و معجزه بودن آن باید گفت که در زمان پیامبر، اعراب شبه جزیره از طریق آشنایی با اقلیت‌های مسیحی و یهودی عرب که در آنجا زندگی می‌کردند، و سپس از طریق آیات قرآن، با مندرجات انجیل و تورات و با سنت آوردن معجزه توسط موسی و عیسی آشنایی پیدا کردند. در تورات و انجیل معجزاتی مثل شکافتن دریا و گذشتن از آن، تبدیل عصا به مار، پر کردن روی زمین از قورباغه، و یا شفا دادن بیماران، زنده ساختن مردگان و تبدیل آب به شراب و غیره آمده است. اما در قرآن سخنی از معجزات پیغمبر نیست و بشهادات آیات گوناگون آن، هر بار که اهل قریش و دیگر اعراب، از حضرت محمد، به سنت پیامبران قبل، تقاضای معجزه نمودند، آیه‌هایی نازل می‌شد مبنی بر این که حجت من کلام من است: من بشری مثل شما هستم فقط به من وحی می‌رسد، انا بشر مثلکم یوحی الیه، اگر همه حتی جن و انس جمع شوند قادر به آوردن آیه‌ای مانند قرآن نخواهند بود، شما معجزات [پیامبران] پیشین را دیدید و ایمان نیاوردید^{۳۴۱} و امثال آن.

آنگاه بزرگان و دانشمندان قریش که دستشان از دیدن معجزه کوتاه شده بود و این سخنان را درباره اهمیت آیات قرآن می‌شنیدند شروع به اعتراض بر کیفیت آیات قرآن و سبک و اشتباهات آن نمودند. حتی کار را به آنجا رساندند که پیامبر را شاعری مجنون خواندند چنانچه در قرآن آمده است: «وَيَقُولُونَ أَأَنْتَ لَتَأْتِكُوا آلِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ^{۳۴۲}» یعنی و می‌گفتند آیا ما برای خاطر شاعر دیوانه‌ای دست از خدایان خود برداریم؟ نضر بن حارث یکی از بزرگان قریش که در دشمنی و کینه‌ورزی با پیامبر معروف است در سفری که برای تجارت به ایران نمود برخی از افسانه‌ها و اساطیر کهن ایران را به عربی ترجمه نمود و به سبک قرآن بر قریش خواند و ادعا کرد که شیرین‌تر و بهتر از قرآن آورده است. به همین جهت آیه‌ای بر پیامبر نازل شد که «وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^{۳۴۳}» یعنی چون آیات برایشان خوانده شود گویند شنیدیم، اگر خواهیم توانیم چون او بگوییم و مانند این کلمات بیاوریم، نیست این آیات مگر افسانه پیشینیان و قصه‌های گذشتگان.

در قرن‌های متوسط اسلامی به تدریج که لغت عرب نضج و قدرتی یافت و دستور زبان عربی بر اساس معین (و بیشتر در تطبیق با قرآن) تدوین یافت، آثاری از نظم و نثر عربی نوشته شد و بزرگان عرب با شعر و شاهکارهای ادبی عصر خود آشنا شدند. آنگاه این پرسش پیش آمد که پایگاه قرآن در مقابل این آثار چیست؟ از آنجا که در نفوذ کلام قرآن و محبوبیت آن در بین عامه خلق تردیدی نبود اینان بر این فکر متفق شدند که محبوبیت و معجزه قرآن در فصاحت و بلاغت آنست.

در آیات قرآنی خصایل متعددی برای کلام الله آمده از جمله آنکه قرآن «کتاب رحمت و موعظه است^{۳۴۴}»؛ «نذیر (بیم‌دهنده و ترساننده [از عذاب آخرت] است^{۳۴۵})» و امثال آن. اما نه در خود قرآن، نه در صدر اسلام و نه در قرون اولیه اسلامی در هیچ متن یا روایت یا حدیثی سخن از فصاحت و بلاغت قرآن نمی‌یابیم.

مسیونرهای مسیحی که در قرن‌های اخیر بر اسلام ردیه نگاشته‌اند موضوع فصاحت قرآن را مورد اعتراض قرار داده استدلال می‌نمایند که فصاحت و بلاغت در یک اثر چیزی نیست که بتوان آن را اندازه گرفت و یا با مقایسه با دیگر آثار ارزشمند برای آن ارج و مقامی معین کرد. هر اثری هر قدر هم که از سوی گروهی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و شیواترین سخن تلقی شود باز ممکن است در قرنی دیگر و در نظر گروهی دیگر آن درجه از والائی و شیوایی سخن را نداشته باشد. در ثانی اگر فصاحت و بلاغت کلام کسی بخواهد دلیل درستی ادعای پیامبری کسی قرار گیرد، باید کسی اهل علم و ادب باشد و سالیان دراز به تحصیلات پردازد تا بتواند با مقایسه در متن‌های ادبی قرن‌های گوناگون قضاوت نماید که متنی برای تمام ادوار تاریخ بشر از فصاحت و بلاغت برخوردار است یا نه. اینان هم چنین

می‌گویند یک مسلمان چینی یا اندونزی یا پاکستانی که عربی نمی‌داند چگونه می‌تواند در مورد فصاحت قرآن قاضی باشد و بر آن اساس محمد را پیامبر خدا بداند؟ سوای میسیونرهای غربی، برخی از مسیحیان عرب در کشورهای مصر و سوریه، در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم کتابهایی در ردّ فصیح بودن قرآن و غلط‌های دستوری آن تالیف نمودند. همین امروزه نیز در سایت‌های کامپیوتری نه تنها از مندرجات و شیوه نگارش قرآن انتقاد می‌شود بلکه بحث‌های گوناگون بین افراد مختلف در مورد اشتباهات گرامری آن کتاب درگیر است.

آنچه در بالا آورده شد، برای بیان یک اصل تاریخی بود که در هر عصر، آنان که خود را صاحب علم و دانش و رهبر مذهبی می‌دانسته‌اند، با همین دلیل بر پیامبر عصر خود تاخته و او را بی سواد و فاقد دانش خوانده‌اند. ردّیه نویسانی را که به برخی آثار عربی بهائی اعتراض کرده‌اند، باید در آن زمره دانست.

آثار بهائی تردیدی در معجزه قرآن و فصاحت و بلاغت کلام آن روا نداشته‌اند. اما به اعتقاد آنان معجزه کلام قرآن تنها در لغات و واژه‌های قرآن و یا در ساختار دستوری و ادبی آن نیست. معجزه کلام قرآن در آنست که کلام خداست و نفوذی بی‌مانند در قلب توده‌ها و انسان‌ها و مؤمنین به این دیانت و هدایت ایشان داشته است. آنان همین معجزه را در کلام مسیح و در کلام موسی و زرتشت و بودا نیز می‌بینند. حتی آنکه از مسیح جز چند جمله در انجیل باقی نباشد، حتی آنکه موسی به لکنت زبان موصوف باشد، یا آنکه بودا یک خط هم بر روی کاغذ نیاورده باشد و زرتشت گفتارش به صورتی ناقص پس از قرن‌ها بر روی کاغذ آمده باشد. بدیهی است بهائیان آثار بهائی را نه تنها در حدّ خود فصیح و شیوا و بلیغ می‌دانند، بلکه معتقدند به مانند آثار سایر پیامبران از معجزه نفوذ در قلب‌ها و از منطق و مفهومی عقلانی که موافق نیاز عصر است بهره‌مند می‌باشد.

اعتراض به مزد صد شهید

از ایرادهای دیگر کسروی به لوح احمد، بخشی است که به خواننده آن لوح مزد صد شهید وعده داده شده است. کسروی در تعریف کلمه شهید می نویسد: "کسی را گفتندی که در راه خدا (یا بهتر گوییم: در جنگهای اسلامی) کشته شود... اسلام به او ارج نهاده و مزدهای بزرگی در نزد خدا نوید داده...". سپس چنین ادامه می دهد: "بهاء می گوید: هر کس یک بار این لوح را بخواند، خدا به او مزد صد شهید خواهد داد. نخست باید پرسید چرا؟! مگر خواندن یک لوح چه سختی می دارد یا نتیجه بزرگی از آن بر می آید که چنین مزد بسیار بزرگی به خواننده آن داده می شود...".

آنگاه پس از توهین دیگری به حضرت بهاء الله می نویسد: "چنین سخنی از یک بنیادگذار دین، ریشه دین خود را کندن است. چه در جایی که مردم توانند با خواندن یک لوحی مزد صد شهید گیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیار بلندی یابند، چه نیازی دارند که بکارهای نیک دیگر پردازند؟! چه نیاز دارند که از بدیها و گناهها پرهیزند؟!". بعد کسروی می نویسد: "کسانی که در جنگ های بایگری در مازندران و زنجان و دیگر جاها کشته شده اند فریب خورده و زیان بسیار برده اند زیرا این بیچارگان یک شهید بیشتر نبوده اند و مزد یک شهید بیشتر نخواهند دریافت. ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روزی یک بار لوح احمد خواهد خواند و هنگامیکه پیر شود و بمیرد، مزد صد هزار شهید خواهد یافت...".

کسروی پس از آوردن مثال های ناواردی چنین ادامه می دهد: "در همان لوح احمد سوگند به خدا می خورد که اگر کسی در سختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را از سختی و از اندوه رها گرداند... این اندازه از جهان و از آیین گردش آن آگاه نمی بوده که بداند با خواندن لوح احمد یا حدیث کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید، بداند که چاره سختی و اندوه را باید از راهش کرد. ۳۴۶".

برای پاسخ به این ایراد کسروی دوراه وجود دارد. یکی استناد به دهها حدیث اسلامی که در آن اقدام به کاری و یا بیان جمله‌ای و زیارت مقبره‌ای را با اجر صد شهید و یا بخشیدن بهشت به ایشان برابر دانسته‌اند، و با نقل آن‌ها بگوییم اگر این ایراد به لوح احمد وارد است، به احادیث اسلامی هم وارد است. ولی این روش نه علمی است و نه کافی.

راه دوم آنست که به دنبال پاسخی باشیم که با خرد موافق باشد و بتواند همگان را بکار آید. از این رو باید ابتدا ببینیم احمد که بود، این لوح چه می‌گوید، و احمد چه کرده یا باید بکند که شامل چنین بخششی گردیده، و آیا مزد صد شهیدی که وعده داده شده مثالی نمادین (سمبولیک) از پاداش خدمتی بزرگ است یا واقعاً کسی که این لوح را بخواند درست اجر ۱۰۰ نفر شهید را خواهد داشت، نه کمتر و نه بیشتر.

به این موضوع نیز خواهیم پرداخت که آیا در قریب ۱۴۰ سالی که از صدور لوح احمد گذشته بهائیان، آنطور که کسروی نوشته، همه اصول و احکام و تعالیم بهائیت را به کنار نهاده و با خواندن آن لوح به انتظار پاداش صد شهید نشسته‌اند، و یا آن را نشان و رمزی از پاداش خدمتی بزرگ دانسته‌اند که در آن زمان به احمد (گیرنده لوح) وعده شده است.

توجه به این نکته اساسی ضروری است که الواح حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را می‌توان به طور کلی به دو گروه تقسیم نمود. یکی الواح عمومی که در اصول و تعالیم دیانت بهائی بیان شده و شامل اساس و بنیان آموزه‌های این دین است. دیگر الواح خصوصی که خطاب به شخصی معلوم، و یا بهائیان شهری مخصوص، و یا ناظر بر زمان و حرکت خاصی می‌باشد. این گروه از الواح بطور کلی از مضامین الواح عمومی بی بهره نیست و اغلب دارای جملات و بیاناتی که به روشنی اصول امر بهائی را تصریح می‌کند نیز می‌باشد. ولی در همان لوح شخص گیرنده به کار خاصی، یا سفر به شهری و دادن پیامی مامور می‌گردد. به طور بدیهی آن بخش از لوح بر شخص و زمان مخصوص ناظر است و

برای دیگران و یا زمان امروز نیست. همین امر در مورد دستورات کلی که در زمانی خاص به جامعه داده شده صدق می‌کند.

مثلا در دوره‌ای، حضرت عبدالبهاء بهائیان را به آموختن زبان اسپرانتو تشویق می‌نمود. آموختن اسپرانتو در دورانی که زبان انگلیسی مثل امروز زبان بین‌المللی نشده بود فواید فراوان داشت، زبانی بود ساده که آموختنش موجب نزدیکی بهائیان شرق و غرب می‌شد. از جمله یک مستشرق اروپایی که در دهه ۱۹۳۰ از ایران دیدن کرده با تحسین و تعجب نقل می‌کند که در طالقان با روستائیان بهائی از زن و مرد به اسپرانتو گفتگو نموده است. حال آیا می‌توان گفت که به استناد این گروه از الواح باید امروزه نیز بهائیان رو به آموختن اسپرانتو آورند؟ البته خیر، زیرا نظر حضرت عبدالبهاء تسهیل ارتباط بین بهائیان ایرانی و بهائیان خارجی با زبانی مشترک بوده و این امروز با انگلیسی حاصل است، نه آنکه اسپرانتو در دیانت بهائی از اهمیتی خاص بهره‌مند باشد.

اینک به لوح احمد بازگردیم که در سال ۱۲۸۲ ه.ق. (۱۸۶۵ م.) در ادرنه از سوی حضرت بهاء‌الله خطاب به ملا احمد یزدی که در بغداد ساکن بود صادر گردید. توجه به تاریخ این لوح برای درک اهمیت مطالب آن ضروری است. قریب دو سال از زمانی که حضرت بهاء‌الله در باغ رضوان بغداد خود را صاحب امر و شریعت جدید معرفی کرد می‌گذرد و ظهور جدید با مشکلات فراوان روبروست. یکی جامعه بابی که بزرگان و رهبران آن ازل را، خلیفه باب می‌دانستند، و اگرچه رهبری جامعه را در دست «جناب بهاء» می‌دیدند اما دریافت و جذب ظهوری تازه، و نسخ دوره بیان را تاب نمی‌آوردند. مشکل دیگر رساندن پیام جدید به مسلمانان و تبلیغ آنان به آیین نو بود که جز کلمه «باب» و «بابی» با چیز دیگر آشنا نبودند، به طوری که دهه‌های متمادی پس از ظهور دیانت بهائی هنوز بهائیان را به طور کلی بابی می‌خواندند. شکل دادن به جامعه جدید بهائی و تدوین

اصول و قوانین این آیین و اداره آن، چه در بغداد و عثمانی و چه در ایران، مشکل بزرگ و حسّاس دیگری بود که رویاروی فرستاده خدا قرار داشت.

سال‌ها پیش از آن که حضرت بهاءالله به فرمان دولت عثمانی بغداد را به سوی استانبول و سپس ادرنه ترک نماید، او بابیان را در پرده و به طور ضمنی با فکر و توجه به ظهوری جدید آشنا می‌ساخت. برخی از بابیان دل آگاه، با توجه به این آثار، به مقام حضرت بهاءالله پی برده بودند. از جمله ملا احمد یزدی که شیفته و آشفته، از بغداد قصد آمدن به ادرنه و اقامت در نزدیکی حضرت بهاءالله داشت. ولی حضرت بهاءالله با صدور لوح احمد به او نوشت که به جای آمدن به ادرنه در بغداد بماند (و یا به روایتی به ایران بازگردد) و مژده ظهور جدید را به دیگر بابیان برساند. ملا احمد بدون درنگ سفر به ادرنه را کنار گذارد و به اجرای دستور مولایش پرداخت. کاری بسیار دشوار که نیاز به شجاعت و فداکاری و حزم و دوراندیشی بسیار داشت.

مندرجات لوح احمد، دشواری ماموریتی که بر عهده او گذارده شده بود به خوبی نشان می‌دهد. امروزه پس از گذشت دهه‌ها وقتی به این لوح می‌نگریم مطالب آن عادی و حاکی از اعتقادات اساسی بهائیان است. ولی در آن دوره که فقط اندک زمانی از اظهار امر حضرت بهاءالله می‌گذشت چنین نبود. حضرت بهاءالله در این لوح از سویی با مثال‌هایی نمادین (سمبولیک) اشاره به ظهور دینی تازه می‌نماید و از سوی دیگر به روشنی به ستایش ظهور باب می‌پردازد و او را سلطان‌الرسال [پادشاه پیامبران] و کتابش را ام‌الکتاب [مادر کتاب‌ها] می‌خواند. از خود به کبوتری بهشتی یاد می‌کند که:

بر شاخه‌های درخت جاودانگی با آوازهای خوش قدسی پاکدلان را به قرار گرفتن به درگاه خداوند مژده می‌دهد و وارستگان را از این پیام آگاه می‌سازد. [این پیام] به درستی بزرگترین دیدگاه روشنی است که در کتابهای فرستادگان خدا درباره آن نگاشته شده و با آن حق از باطل جدا می‌گردد... این همانا درخت روح است که میوه‌های خداوند بلند مرتبه و توانا و

بزرگ را به بار می آورد... این کبوتر در زندان شما را یاد می کند و بر او تکلیفی جز رساندن آشکار [این پیام] نیست.

سپس از احمد می خواهد که این لوح را حفظ کند و در ایام زندگانش تلاوت نماید و در اجرای آن درنگ روا ندارد. در پایان برای کسی که آن را از صدق دل بخواند اجر و پاداشی بزرگ [در اینجا به طور نمادین برابر با اجر صد شهید] عطا می نماید و رفع سختی و اندوه خواننده لوح را بشارت می دهد.

در تاریخ ایران، پس از زرتشت، فقط دو تن یعنی حضرت باب و حضرت بهاء الله بودند که به آوردن آیینی جدید برخاستند و تاسیس شریعتی تازه نمودند. (البته مانی نیز در زمان ساسانیان چنین ادعایی داشت، ولی آیینش با مخالفت شدید موبدان زرتشتی و کشتار مانویان روبرو شد. مانویان به آسیای مرکزی فرار کردند و قرن ها در آنجا دیانت خود را پایداری نمودند.) که کار کوچکی نیست که کسی از جان بگذرد و در جامعه مسلمان آن روز به تبلیغ دیانتی جدید پردازد. امروز نیز در ایران، نه تنها برخاستن به این کار مساوی با پاداش مرگ است، بلکه ترک اسلام و گرویدن به آئینی دیگر نیز همین مجازات را دارد. عجیبی نیست که حضرت بهاء الله مقام کسی را که به این کار برخیزد بسیار والا دانسته و مزد او را با اجر صد شهید برابر دانسته اند.

اما در زبان فارسی آوردن اعدادی که نمایانگر عدد و شماری هنگفت باشد فراوان است. مثل هفت و هفتاد، چهل و چهار صد، ده هزار و بیست هزار و صد هزار. حافظ می گوید:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

و یا این بیت سعدی:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

از این نمونه‌ها در آثار بهائی نیز دیده می‌شود که به یک مثال از آثار حضرت عبدالبهاء قناعت می‌کنیم:

«ذره‌ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است^{۳۴۷}» که در اینجا البته مقصود از «صد هزار سال عبادت» (که با توجه به عمر طبیعی انسان امری محال است)، بیان اهمیت عصمت و عفت است و نه چیز دیگر.

کسروی خواندن این لوح را از صمیم قلب، که سبب رفع اندوه خواننده شود مورد ایراد قرار داده و این حقیقت را نادیده انگاشته که بشر در طول تاریخ، دعا و مناجات را به عنوان وسیله‌ای کارساز و پراهمیت برای درک نعمت و سعادت نزدیکی به خداوند و رفع اندوه و سختی زندگی به کار برده است. چرا خواندن لوح احمد با آن جملات زیبا چنین اثری نداشته باشد؟ چرا دیگر الواح بهائی چنین اثری نداشته باشد؟ تازه این نیز در حالی است که بنیان‌گذار دین پیروانش را به خردورزی می‌خواند، آنان را برای رفع مشکلاتشان به یافتن وسایل راهنما می‌شود و نه فقط توسل و اعتقاد به دعا. شفای بیماران را نیز در دست طیب حاذق می‌بیند نه دعا و نذر و نیاز و یا کمک گرفتن از رمالان و دعانویسان و ورد خوانان. بهائیان را در ده‌ها نوشته به کار و عمل و کوشش فرا می‌خواند، کار را نوعی عبادت می‌داند. رسیدن توفیق را از جانب خداوند، موکول به اقدام و عمل می‌بیند، و دعا خواندن و دست بسته منتظر حل مشکلات ماندن را نهی می‌کند. نمونه‌ای از این تعالیم را در زیر می‌آوریم:

«ای بهائیان! بر هر یک از شما واجب شده است به کاری مثل صنعت و کسب و مانند آن اشتغال ورزید و ما این کار کردن شما را عین عبادت خداوند راستین قرار داده‌ایم... وقت خود را به بیکاری و تنبلی ضایع نکنید و به کاری اشتغال ورزید که خود و دیگران از آن بهره برید... بدترین مردمان در نظر خداوند آنانی هستند که بیکار می‌نشینند و از دیگران طلب می‌نمایند...^{۳۴۸}». و «هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن

عمل نفس عبادت عندالله [نزد خدا] محسوب. ۳۴۹. و «نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است ۳۵۰...». و «بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است. مثلاً من حصیر بافی می‌دانم و شما صنعت دیگر، این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقی است... ۳۵۱»

البته کسروی برسیره خود این بخش از تعالیم بهائی را بکلی نادیده می‌گیرد و از آن می‌گذرد. وی که اعتقادات همه ایرانیان را بر پایه خرافات و تنبلی و بیکارگی می‌داند حتی از یاد می‌برد که فرهنگ اصیل ایران نیز فرهنگی پویا و جویاست و شخص را به کوشش و حرکت می‌خواند. شاهدش ضرب‌المثل‌هایی است رایج چون «از تو حرکت از خدا برکت»، و یا شعر معروف:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

تاریخ دیانت بهائی نشان می‌دهد که آنچه در بالا گفته شد، برداشت طبیعی هر فرد بهائی از مندرجات این لوح و مفهوم و معنای سمبولیک پاداش مقرر در آن بوده است. دلیل این امر نیز این است که از زمان صدور لوح هزاران تن جان خود را در راه آیین جدید فدا کردند، خانه‌ها و خانواده‌ها بر باد رفت و بهائیان حماسه‌هایی آفریدند که تاریخ ماندش را ندیده است. در همه این موارد اگر این بهائیان نیز برداشت کسروی را داشتند می‌توانستند به آسانی از مهلکه برهند و با خواندن لوح احمد به پاداشی صد برابر شهادت برسند. اما حتی در یک مورد نیز چنین اتفاقی نیفتاد و همین یک نکته می‌تواند بهترین پاسخ برای کسروی باشد. ۳۵۲

۴۳. چرا حضرت باب و حضرت بهاء الله ادعای خدائی کرده‌اند؟

از جمله اعتراضات اینست که چرا حضرت باب و حضرت بهاء الله دعوی ربوبیت و الوهیت نموده‌اند. این سؤال را به اختصار در هشت قسمت بررسی می‌کنیم.

اعتقاد اهل بهاء در مورد خداوند

با مروری سطحی بر آیات نماز یومیه ای که بهائیان می‌خوانند، خواهید دید نه تنها چنین نیست، بلکه بهائیان خداوند را در چنان علو تقدیسی ستایش می‌نمایند که حتی اذکار مقربین را لایق صعود به آسمان قربیت او نمی‌دانند و طیور قلبهای مخلصین را قابل وصول به آستانه درگاهش نمی‌شمردند و ذات خداوند را از انتساب هر اسم و صفتی مبرا می‌دانند: «سبحانک من ان تصعد الی سماء قریک اذکار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین، اشهد انک کنت مقدسا عن الصفات و منزها عن الاسماء^{۳۵۳}» یعنی پاک و منزهی تو از اینکه بالا رود به آسمان قرب تو ذکرهای مقربین یا اینکه برسد به ساحت درگاه تو پرنده های قلوب مخلصین، گواهی می‌دهم اینکه تو پاک از صفات و منزه از اسم ها بوده ای، نیست خدایی جز تو با شکوه ترین خدای ارجمند. و «اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بانک لا اله الا انت^{۳۵۴}» یعنی شهادت می‌دهم به یکتایی و یگانگی تو و به اینکه نیست خدایی جز تو. بهائیان ستایش خداوند را در چنین درجه ای را از پیامبر خود آموخته‌اند. حال چگونه می‌توان پذیرفت شخصی که به پیروانش چنین آموخته، خود را خدا بداند؟

راجع به توحید و شناسایی ذات احدیت، حضرت بهاء الله در یکی از الواح می‌فرماید «اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصرو عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لایدرک، عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و

خواهد بود، صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکنن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود^{۳۵۵}». همچنین می‌فرمایند: «فَاعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَنْ يَظْهَرَ بِكَيْنُونِيَّتِهِ وَلَا بِذَاتِيَّتِهِ لَمْ يَزَلْ كَانَ مَكْنُونًا فِي قَدَمِ ذَاتِهِ وَمَخْزُونًا فِي سِرْمَدِيَةِ كَيْنُونَتِهِ^{۳۵۶}» یعنی بدان که خدای تبارک و تعالی هرگز به کینونت و ذاتیت خود ظهور نخواهد یافت و از آغازی که برای آن آغازی نیست در قدم ذات خود و سرمدیت کینونت خود پوشیده و پنهان بوده است.

حضرت اعلی در توصیف خداوند می‌فرمایند: «تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی از عرفان او و تجلی نفرموده بشیئی الا بنفس او. اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئی و خلق فرموده کل شیء را بشأنی که کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متغزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود...^{۳۵۷}».

حضرت ولی امرالله نیز در این مورد می‌فرمایند: «بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهیمنی است کاملاً از کینونت آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لا یدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می‌گردد^{۳۵۸}».

مقام مظاهر ظهور

مظاهر مقدسه الهیه دارای دو مقام هستند، یکی مقام بشری، چنانکه خداوند در قرآن خطاب به حضرت محمد می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^{۳۵۹} یعنی بگو (ای محمد) که من بشری هستم مانند شما و دیگر مقام الهی روحی سماوی، چنانکه حضرت محمد در همان آیه می‌فرماید «یوحی الی» یعنی وحی الهی به من می‌رسد، یعنی کلامی که از لسان من بیرون می‌آید کلام خداست.

مثل مظاهر مقدسه الهیه با خدا، مثل نی است و نای. اگرچه همه آوازه‌ها از نی بیرون می‌آید و از نی شنیده می‌شود، لکن در حقیقت از نائی است که نی را می‌نوازد:

این همه آوازه‌ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

حال اگر از نی ندای «انی انا الله» بشنوی یقین بدان که این ندا از نی نیست بلکه از نای است.

از طرف دیگر مثل مظاهر مقدسه الهیه مثل آینه است که شمس حق و حقیقت در آن تجلی فرموده؛ حال اگر آینه بگوید که شمس هستم صحیح فرموده، زیرا که همان تابش و تجلی که در شمس است در آفتابی که در آینه متجلی است مشاهده می‌گردد و اگر بگوید که من آینه ای بیش نیستم و شمس حق در مقام تقدیس خود مستقر است، باز هم صحیح فرموده است.

کیفیت خطاب

ما آیات قرآن را کلام خدا می‌دانیم، هرچند که از فم مطهر حضرت محمد (ص) جاری شده است. آیات الهیه در کتب الهی به چند صورت نازل شده‌اند:

یکی آنکه خداوند به لسان بندگان تکلم می‌فرماید، چنانکه در سوره حمد فرموده «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یا در نماز کبیر فرموده «یا الهی تری روحی مهتزاز فی جوارحی و ارکانی» و این گونه آیات معمولاً برای مناجات بنده با خدا به کار می‌رود.

وجه دیگر آیاتی است که از لسان مظهر ظهور به بندگانش نازل فرموده است، چنانکه در قرآن می‌فرماید «یا ایها الکافرون» و یا در کتاب اقدس می‌فرماید «یا معشر العلماء».

وجه دیگر آیاتی است که خداوند خطاب به مظهر ظهور می‌فرماید، چنانکه در قرآن کریم در سوره مدثر خطاب به حضرت محمد است که «یا ایها المدثر قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ» و در کتاب مستطاب اقدس می‌فرماید «قل روح الاعمال هو رضائی و علق کل شیئی بقبولی».

وجه دیگر آیاتی است که خداوند از لسان مظهر ظهور منادی است به ندای «انی انا الله» و این ندا، ندای خداست که از لسان مظهر ظهور او که لسان الله است جاری می‌شود و خداست که می‌فرماید «انی انا الله». نظیر اینگونه آیات در قرآن نیز موجود است. آنجایی که می‌فرماید «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۝۳۶۰» و شجره موسوی در طور الهی به همین ندای ربانی منادی گردید «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي ۝۳۶۱» یعنی از شجره موسوی ندای الهی بلند گردید که من هستم خدا و نیستم خدایی غیر از من، پس مرا پرستش کنید. اگر می‌توان اینطور برداشت کرد که خدا بصورت درخت یا شعله در آمده و سخن گفته، پس ظهور او در قلب اشرف مخلوقاتش نباید جای تعجب داشته باشد. به همین تعبیر، چون کلام حضرت باب و حضرت بهاء الله کلام خدا است، اگر در الواح و آثار مبارکه به این ندای الهی منادی بوده‌اند، در واقع خداوند غیب منبع لا یدرک از لسان مقدس آنها (که لسان الله است) به ندای «انی انا الله» منادی بوده است. ۳۶۲

ارتباط مظاهر ظهور با خدا

در احادیث اسلامی مذکور است که حضرت رسول اکرم می فرماید «لی مع الله حالات هو انا و انا هو و انا انا و هو هو» یعنی برای من با خدا حالاتی است وقتی او من است و من او و وقتی من من هستم و او او. غفلت از جنبه استعاری و تشبیهی این بیانات و توهم وحدت پیامبران با ذات الهی کفر محض می باشد. پس باید معنی باطنی آن را در نظر گرفت.

همچنین فرموده اند «من عرفنی فقد عرف الله و من رآنی فقد رأ الحق» یعنی هرکس مرا شناخت خدا را شناخته و هرکس مرا دید حق تعالی را دیده است. و خداوند در قرآن کریم می فرماید «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»^{۳۶۳} یعنی ای محمد سنگی که تو انداختی بسوی دشمن تو نینداختی بلکه خدا انداخت. و همچنین فرموده اند «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^{۳۶۴} یعنی کسانی که با تو بیعت کردند با خدا دست بیعت داده اند، دست خدا بالای دستهای ایشان است. اگر به تعبیر ظاهری توجه کنیم، می توان گفت که حضرت محمد در این آیات خود را خدا خوانده و دست خود را بالای همه دستها قرار داد و گفت این دست خداست.

حضرت مسیح نیز می فرمایند: «من و پدر یکی هستیم»^{۳۶۵} و یهودیان سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. همچنین می فرماید: «پدر در من است و من در پدر هستم»^{۳۶۶}.

پس در کل باید معانی باطنی مندرج در کلام خداوند را در نظر گرفت و باید در نظر داشت که مظاهر ظهور الهیه آنچه می گویند، خدا گفته و آنچه می کنند، خدا کرده و شناسایی آنها شناسایی خدا است. حضرت بهاء الله در مورد رابطه پیامبران با خدا فرموده اند «به ظهور و صفات و اسمای ایشان (پیامبران) ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر می شود»^{۳۶۷}.

عرفا و ندای انا الحق

عرفای بسیاری نیز بانگ انا الحق سر داده‌اند و برخی همچون منصور بن حلاج سرخویش را بابت افشای این راز بالای دار برده‌اند.

گفتم آن یار کزو گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

و شیخ محمود شبستری عارف بزرگ اسلامی در این باره می‌فرماید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

منظور از درخت، همان شجره موسوی است که ندای انا الله بلند کرد. آنان که با متون عرفانی آشنایی دارند می‌دانند که بالاترین مرتبه سلوک، فنا فی الله است و در این جایگاه ذکر "تو" بر معشوق کفر محسوب می‌گردد، چه که به معنای قائل شدن وجود برای خود است.

جلال‌الدین مولوی در رساله فیه ما فیه سخنی دارد که این معنی را خوب می‌رساند. می‌گوید: "آخر این انا الحق گفتن هم از این معناست که مردم می‌پندارند که دعوی بزرگی است. انا العبد دعوی بزرگیست، انا الحق تواضعی عظیم است. آن کس که او انا العبد می‌گوید دو هستی را اثبات می‌کند یکی خود را و یکی خدا را. اما آن که انا الحق می‌گوید خود را عدم کرد و به باد داد. می‌گوید انا الحق یعنی من نیستم و همه اوست و جز خدا را هستی نیست و این غایت تواضع و افکندگی باشد خود را ولی مردم این را فهم نمی‌کنند."

حضرت بهاء‌الله در این مورد در لوح مبارک شیخ می‌فرماید: «آن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابی‌ها به ربوبیت و الوهیت قائلند. یا شیخ، این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و

این کلمه اگر ذکر شود مدّال بر نیستی بحث بات است. این مقام لاأملک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیاةً و لا نشوراً است.»

عظمت ظهور کلی الهی

نکته دیگر که باید به آن اشاره کرد این است که عظمت این ظهور اعظم الهی به حدی است که در تورات به ظهور الله و در انجیل به ظهور اب آسمانی و در قرآن نیز به ظهور الله و لقاء الله و ظهور الرب تعبیر و تصریح شده است. به عنوان مثال، قرآن می فرماید «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ^{۳۶۸}» یعنی غیر از این انتظار دارند که بیاید ایشان را ملائکه یا بیاید پروردگار تو یا بعضی آیات پروردگار تو؟ آیات دیگری نیز در کتب آسمانی متضمن همین مفهوم است^{۳۶۹}.

بررسی آیات

توجه داشته باشید که نیاز به این نیست که به توجیه و توضیح تمام آیات الهی که در آنها ذکر انا الحق گردیده پرداخت، زیرا چنانکه تا به حال گفته شد، معنی این ذکر در کتب مقدسه غیر از معنی ظاهری آن است، اما به طریق دیگر نیز می توان این مساله را اثبات کرد.

• «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضا انه لا

اله الا انا المسجون الفرید^{۳۷۰}»

یعنی بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدایی جز من زندانی یکتا. با توجه به این آیه گفته اند خدا را چگونه توانسته اند زندانی کنند؟ باید گفت که گاه خداوند رنجها و حالات مقربین خویش را به خود نسبت می دهد. مثلاً در زیارتنامه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) می خوانید «السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره» یعنی سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون خدا. کسانی که خون خدا و پسر خون خدا را توانسته اند با آن همه

ذلت و مصیبت شهید کنند، همان‌ها توانسته‌اند که حضرت بهاء‌الله را زندانی نمایند. آیا این حدیث مشهور را که می‌فرماید «قلب المومن عرش الرحمن» را شنیده‌اید؟ پس اگر مومن را زندانی کنند، چون باز هم خداوند در زندان بر قلب او که عرش رحمن است مستقر می‌گردد، چنان می‌نماید که خدا را زندانی کرده‌اند. حتی در اول این آیه ذکر شده «اسمع یا یوحی» یعنی بشنو آنچه وحی شد که بیانگر این مطلب است که این کلام خداست که از لسان مظهر ظهور او جاری می‌شود.

• «كذلك امر ربك اذ كان مسجوناً في أُخرب البلاد^{۳۷۱}»

یعنی اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب‌ترین شهرها. در مورد این آیه که در آن ذکر رب آمده، باید گفت که رب علاوه بر معنی پروردگار به معنی مربی نیز است، چنانکه در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^{۳۷۲}» نقل گردیده که امام حسین فرمودند «رب الارض امام الارض^{۳۷۳}» یعنی امام، رب زمین است و حتی اگر معنی رب را پروردگار نیز بگیریم، با توجه به توضیحاتی که تا به حال داده شد مغایر است با ادعای الوهیت.

• «تفكر في الدنيا و شأن اهلها ان الذي خلق العالم لنفسه قد حبس في أُخرب

الديار بما اكتسبت ایدی الظالمين^{۳۷۴}» و «ان الذي خلق العالم لنفسه منعوه أن ينظر الى احد من احبائه^{۳۷۵}»

آیه اول به این معنی است: درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش، زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب‌ترین مکان‌ها به دست ستمکاران زندانی است و آیه دوم به این معنی است: آن کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می‌کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند. با توجه به این آیه گفته‌اند که چرا حضرت بهاء‌الله خود را خالق دانسته؟ باید گفت که بهائیان اعتقاد به عوالم سه گانه (حق، امر، خلق) دارند. عالم حق مربوط به خدا است که مبرا از همه اسم‌ها و صفات است و راهی برای شناخت او وجود ندارد و عرفا در وصف آن گفته‌اند

«السبیل مسدود و الطلب مردود». حضرت بهاءالله نیز خداوند را ذات غیب منیع لایدرک توصیف کرده، می‌فرمایند «و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بر فراز آسمان دانش او نرسد»^{۳۷۶}.

عالم امر عالمی است که مشیت اولیه خوانده می‌شود و عالمی است که روح مشترک انبیا از آن نشات می‌گیرد و واسطی است بین عالم حق و عالم خلق، خلقت عالم به واسطه این عالم صورت می‌گیرد. بدون تصور چنین واسطی، عقلا نمی‌توان هیچگونه نسبتی بین عالم حق که وحدت محض و قدیم و بسیط است با عالم خلق که کثرت محض و حادث و مرکب است برقرار ساخت و اگر چنین فرض کنیم واجب الوجود را درگیر زمان و مکان و کثرت و نقص نموده ایم که دیگر واجب الوجود نخواهد بود. بدین سبب است که خداوند در حدیث قدسی پیامبر را خطاب می‌کند و می‌گوید «لولاک لما خلقت الافلاک» یعنی اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم و حال آنکه اگر ناظر به وجود ظاهری پیامبر باشیم، ایشان میلیاردها سال بعد از خلق افلاک خلق گردیده‌اند و این عبارت مصداق نخواهد داشت. بنا بر این خالق افلاک همان عالمی است که ارواح انبیا از آن صادر می‌گردد و مفهوم خالقیتی هم که در آثار حضرت بهاءالله مشاهده می‌کنید به واسطه همین معناست.

• «الالوه من رشح امری تالیهت»^{۳۷۷}

یعنی جمیع خدایان به رشحی از امر من به الهیت رسیدند. در قواعد عرب، اسم بر دو نوع عام و خاص "معرفه و نکره" تقسیم می‌شود. اسم "اله" از نظر قواعد عربی اسم عام و نکره بوده و به معنای محبوب و معبود میباشد و در زبان عرب بر هر شیئی

که جنبه تقدس داشته و مورد احترام عامه مردم باشد، اطلاق می‌گردد، چنانکه در لغت نامه المنجد آمده "الاله": "المعبود مطلقاً"، یعنی اله به معنای معبود مطلق است. به همین سبب "اله" اسم جمع داشته و جمع آن "الالوه" و "الهه" می‌باشد. همچنین این کلمه فعل داشته و فعل آن "تأله" است و تاله به معنای الهیت را به خود بستن و الهیت را کسب کردن است. ولی هر وقت بر سر اسم "اله" که عام و نکره است، الف لام آید، "الله" می‌شود که اسم خاص و معرفه بوده و تنها بر ذات الهی اطلاق می‌گردد. واضح است که "اله" نیز می‌باشد، اما "اله" نمی‌تواند الله باشد. در المنجد آمده "الله": "اسم الذات الواجب الوجود". اکنون با این بحث لغوی، متذکر می‌شویم که انبیاء و پیامبران، ادعای "الهیت" داشته و خود را محبوب و معبود مردم معرفی نموده‌اند، لکن هرگز مدعی مقام الوهیت ذاتی نگشته‌اند.

با این توضیح مشخص شد که در ابیات این قصیده کلمه "الالوه" اسم جمع بوده و به معنای خدایان است و مراد از آن خدایان، مظاهر مقدسه‌اند که به رشحی از امر حضرت باری تعالی به مقام الهیت میرسند و محبوب و معبود مردم می‌گردند. همچنین کلمه "تاله" فعل بوده و به معنای کسب کردن الهیت است، چنانکه در المنجد آمده "تاله": "صار الها"، یعنی تاله به معنای اله گشتن و الهیت را به دست آوردن است. از کلمه "تالته" که در این بیت بکار رفته است، واضح می‌شود که مراد از "الوه" مظاهر مقدسی هستند، مانند حضرت مسیح و پیغمبر اسلام و حضرت به‌الله که به امر الهی، الهیت را کسب نموده‌اند. بنابرین، این مقام، مقام اکتسابی و موهوبی می‌باشد.

مورد دیگر در مورد این آیه آن است که قصیده مزبور، ۱۲۷ بیت بوده و شارع بهایی در آغاز قصیده، خود را به وحی الهی نسبت داده، می‌فرماید: «أَجْدَبْتَنِي بَوَارِقِ

انوار طلعت» یعنی جذب کرد مرا برقه‌های انوار طلعت الهی؛ یعنی گوینده و قائل و متکلم این کلمه، شخص به‌الله نیست، بلکه روح قدسی الهی می‌باشد و در حقیقت ذات حق است که می‌گوید «کل الالوه من رشح امری تاهت» به این معنی که تمام خدایان (مظاهر مقدسه)، به امر من به مقام الهیت رسیدند، یعنی حضرت موسی و مسیح و حضرت محمد رسول الله به اراده من و امر من، مقام شامخ مظهریت و الهیت را کسب کرده و معبود و محبوب جهانیان گشتند. بنا بر این ملاحظه شد که در ابیات قصیده مزبور، به هیچ وجه ادعای الوهیتی وجود نداشته است.

• «اللهم انی اسئلك بشعراتک التي يتحرک علی صفحات الوجه»

یعنی خدایا ترا به موهائی که بر صورتت می‌جنبند قسمت می‌دهم. برخی به این دعا اعتراض کرده و معتقدند با توجه به اینکه خدا موندارد، حضرت بهاء‌الله این دعا را در شأن خود فرموده‌اند و در نتیجه ادعای الوهیت نموده‌اند. این جمله که از آثار حضرت بهاء‌الله ذکر شده، از آن جهت مورد اعتراض بعضی قرار گرفته که برای خداوند نوعی تجسم ظاهری را به تصور آورده‌اند. جناب ابوالفضائل گلپایگانی در جواب این مسأله ذکر کرده که "خدائی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید مو داشته باشد و شما می‌دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضا، سرش بی مو باشد، البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم".

استدلال ابوالفضائل بنوعی مخاطبین را به نوع تصور خودشان از خداوند باز گردانده است. به فرموده قرآن (در مفهوم باطنی) خداوند بر تخت می‌نشیند، دست راست و چپ دارد و آسمان را دور دست راستش می‌پیچاند، سنگ پرتاب می‌کند، بیعت می‌کند و دستش را بالای دست بیعت‌کنندگان می‌گذارد، صورت دارد، چشم دارد و بسیار خصوصیات انسانی دیگر. با این توصیفات، آیا سوگند به

موهای صورت خداوند که توصیفی عاشقانه ناشی از احساسات و عواطف پیامبر نسبت به پروردگار است جای اعتراض دارد و آیا بقول ابولفضائل، خدائی که صورت و چشم و زبان دارد، کچل یا کوسه است؟

البته در اعتقاد بهائی هر نوع توصیف و تصور و تشبیه و ذکری در مورد خداوند باطل است و همه این صفات به خلق کامل خداوند، پیامبر یا مشیت اولیه که همان روح مشترک انبیاست و در اصطلاح بهائی به آن عالم امر می‌گویند راجع است و به عالم حق راهی ندارد. حضرت ولی امرالله در این مورد چنین می‌فرماید: «وحدت وجود و تجسم خداوند به صورت انسان مخالف عقیده اهل بهاء و غیر قابل قبول است»^{۳۷۸}.

رد این ادعا از جانب حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله در مورد این ادعا می‌فرماید: «مَنْ قَالَ إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي ادَّعَى فِي نَفْسِهِ مَا ادَّعَى، فَوَاللَّهِ هَذَا لُبَّهَاتَانُ عَظِيمٌ، وَمَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ... وَيَشْهَدُ حِينَئِذٍ لِسَانِي وَ قَلْبِي وَظَاهِرِي وَبَاطِنِي بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ بِأَمْرِهِ وَ مُنْجَعَلٌ بَارَادَتِهِ... وَ لَكِنْ إِنِّي حَدَّثْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَنِي اللَّهُ بِجُودِهِ وَإِنْ كَانَ هَذَا جُرْمِي فَأَنَا أَوَّلُ الْمُجْرِمِينَ»^{۳۷۹}

یعنی بعضی گفته‌اند که ادعای خدائی نموده‌ام. قسم بخدا که این تهمت بزرگ است. جز یکی از بندگان خدا نبوده‌ام که به او و آیاتش ایمان آورده است... زبان و قلب و ظاهر و باطن من گواه است که جز خدا خدائی نیست و غیر از او همه باراده او خلق شده‌اند... من فقط نعمت الهی را که بآن سرافراز شده‌ام بازگفته‌ام. اگر این جرم و گناه من است البته من از اول مجرمانم.

همچنین فرموده‌اند: «يا إلهي إذا أنظرُ إلى نسبتي إليك أحبُّ بأن أقولَ في كُلِّ شَيْءٍ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ وَإِذَا أَنْظَرُ إِلَى نَفْسِي أَشَاهِدُهَا أَحَقَّرَ مِنَ الطَّيْنِ»^{۳۸۰}. بیت العدل اعظم الهی در رساله معرفی جمال مبارک آیات فوق را جنین ترجمه فرموده‌اند: «خداوندگارا هرگاه توجه به

پیوند خویش با تو می‌کنم بر آن می‌شوم که بر همه مخلوقات اعلام کنم که به درستی من خدایم و آنگاه که به نفس خویش می‌نگرم، آوخ، که خود را پست تر از خاک می‌بینم». و همچنین آیه دیگری را بیت العدل چنین ترجمه کرده‌اند: «چون برگی هستم که بادهای اراده خداوند آنرا بحرکت آورده است، آیا چنین برگی در مقابل وزش تندباد مقاومت تواند کرد؟ البتّه آنچنانکه اراده فرماید آنرا به حرکت اندازد^{۳۸۱}».

همچنین حضرت ولی امرالله بر این امر تاکید فرموده‌اند: «از جمله عقاید اساسیه اهل بهاء که باید همواره مورد توجه بوده، بهیچوجه انحراف از آن حاصل نگردد آنست که حضرت بهاءالله با آنکه اشدّ ظهوراً ظاهرگشته یکی از مظاهر الهیه ایست که با حقیقت غیبیه ذات الوهیت بکلی متفاوت و متمایز است^{۳۸۲}».

حضرت مسیح نیز مقام خود را با مقام خداوند متمایز کرده، می‌فرمایند: «هیچکس را در زمین پدر مخوانید. پدر شما یکی است که در آسمان است^{۳۸۳}».

۴۴. مسأله تبدیل مس به طلا

برخی معترضین به این مطلب اشاره می‌کنند که بهائیان معتقدند اگر مس بیوست نزنند، به طلا تبدیل می‌شود و این مسأله را دلیل اعتقادات خرافی آنان دانسته‌اند.

تبدیل مس به طلا که در ایقان مبارک به آن اشاره گردیده، بکارگیری تمثیل با استفاده از مقبولات شخص مخاطب بوده و مقصود از آن، بیان یک مطلب علمی نبوده، کما اینکه در ادامه می‌فرمایند "بعضی خود نحاس (مس) را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه بیوست مریض شده است". در این بیان، حضرت بهاءالله تقلیب روح انسان و جایگزینی فضایل روحانی در آن را که بواسطه ایمان به حق صورت می‌گیرد، با تبدیل مس به طلا بوسیله

اکسیر مقایسه می‌کنند. گرچه وجود اکسیر مورد قبول دانشمندان امروز نیست (همانگونه که حضرت بهاءالله نیز در آثار دیگری به آن اشاره نموده‌اند) ولی استفاده از سمبلی بنام اکسیر هنوز هم در آثار ادبی ما مرسوم است و ایراد وارد کردن به استفاده از چنین نمادی برای تشریح یک حقیقت روحانی، ناشی از تنگ نظری منتقدین است.

کارکرد متون دینی، هدایت اخلاقی و اجتماعی و روحانی جامعه است و نباید به آن به عنوان متنی علمی نگریست و اگر جایی ذکر مثالی از علوم تجربی گردیده، منظور بیان معقولات در قالب محسوسات است. اگر به غیر از این معتقد باشیم، در فهم متون اسلامی و قرآنی به زحمت زیاد می‌افتیم. مثلاً آنجا که ذکر غروب خورشید در چشمه گل آلود می‌گردد و یا علت آفریده شدن کوهها را جلوگیری از لرزیدن زمین بیان می‌نمایند و یا آنجا که علت هلال شدن ماه را تعیین اوقات برای مردم می‌خوانند و آفریده شدن زمین و آسمان در شش شبانه روز، زمانی که هنوز خورشیدی خلق نشده بود تا شب و روزی موجود باشد و همچنین در هیچ جای قرآن اشاره مسقیمی به گرد بودن زمین نگردیده و حتی از آیات ذوالقرنین می‌توان نتیجه گرفت که زمین مسطح است، چون صحبت از انتهای زمین گردیده و جایی که در آنجا خورشید به چشمه گل آلود فرو می‌رود. بنا بر این مطالب ذکر شده تنها تشبیهاتی هستند برای درک مفاهیم متعالی تر.

این دیدگاه که همه کشفیات علمی ریشه در قرآن و متون مذهبی دارد، نوعی تفکر انفعالی و دفاعی در مقابل هجوم تمدن غرب است و نباید خود را در دام آن انداخت زیرا متون مذهبی کارکردها و ارزشهای خاص خود را دارند و نباید آنها را با علوم تجربی که رتبه ای پائین تر دارند مقایسه نمود.

۴۵. مسأله تناسخ و وحدت ارواح پیامبران

از جمله شبهات این است که برخی می‌گویند اگر بهائیان به تناسخ اعتقاد ندارند، پس چرا معتقدند که روح تمام پیامبران یکی است.

انواع روح

ارواح بشر با ارواح مظاهر مقدسه متفاوتند، چرا که منشأ ارواح بشر، عالم خلق و منشأ ارواح مظاهر ظهور، عالم امر است و ارواح بشر مخلوق ارواح پیامبرانند. در این صورت، روح مظهر ظهور یا روح القدس بشر را خلق می‌کند، زیرا مبدأ الوهیت از ارتباط مستقیم با عالم مادی و خلق زمینی مبراست.

حضرت عبدالبهاء در مورد انواع روح می‌فرمایند: «بدانکه کلیه ارواح پنج قسم است، اول روح نباتی و آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد بتقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود مثل الکترونیک که از ترکیب بعضی اجزا حاصل و پیدا می‌شود... بعد از آن روح حیوانی است آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب می‌شود ولی این ترکیب مکمل تراست و بتقدیر ربّ قدیر امتزاج تامّ پیدا کند و روح حیوانی که عبارت از قوه حسّاسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از مبصر و منظور و مسموع و مطعوم و مشموم و ملموس نماید... اما روح انسانی این مثلش مثل بلور و فیض آفتابست یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و بروح حیوانی نشو و نما نماید. این جسم مکمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقیست و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد آن باقیست... اما این روح انسانی دو جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را اگر اکتساب فضائل کند اشرف

ممکناتست و اگر اکتساب قبائح کند ارذل موجودات گردد. اما روح در مرتبه چهارم روح آسمانی است آن روح ایمانی و فیض رحمانیست آن از نفثات روح القدس است که بقوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید اسیر شهوات نفسانیه را مقدس و منزّه کند جاهل را عالم نماید. پنجم روح القدس است این روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب چگونه آئینه مقدس اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند بهمچنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت بحقائق مقدسه رساند و او متّصف بجمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت جدید پوشاند. ^{۳۸۴}»

معنای رجعت در مقابل تناسخ

بنا بر این چون مبدأ ارواح مظاهر ظهور، روح القدس است، در مقام توحید، این ارواح حکم روح واحد را دارند. این مطلب به این معنا نیست که همه پیامبران الهی در مقام بشری یکی هستند و یا دارای روح یکسان می باشند؛ بلکه همه آنها در صفات مشترکند و هر یک رجعت صفاتی ظهور قبل از خود، محسوب می شوند.

حضرت عبدالبهاء در مورد رجعت می فرمایند: «در کتب مقدسه و صحف الهیه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند، زیرا مقصود انبیای الهی از رجوع رجوع ذاتی نیست بلکه رجوع صفاتیست یعنی رجوع مظهر نیست رجوع کمالاتست. در انجیل می فرماید که یحیی بن زکریا حضرت ایلیاست از این بیان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصیت حضرت ایلیا در جسد حضرت یحیی نه بلکه مراد اینست کمالات و صفات حضرت ایلیا در حضرت یحیی جلوه و ظهور نمود. سراجی که شب گذشته در این محفل برافروخت چون در شب آینده سراج دیگر برافروزد گوئیم چراغ دیشب باز روشن شد

آب از چشمه ای جاری بود بعد انقطاع یافت چون باز جریان کند در جریان ثانی گوئیم این آب آن آبست دوباره جاری شد و این سراج بعینه آن سراج و همچنین در بهار سال گذشته گل و ریاحین بشکفت و میوه خوشگوار بار آمد در سال آینده گوئیم که آن میوه خوشگوار بار آمد و آن گل و ریاحین و ازهار عود و عروج نمود. از این بیان مقصد آن نیست که اجزاء مرکبه گل پارسال بعینه بعد از تحلیل دوباره ترکیب یافت و عود و رجوع نمود بلکه مراد اینست که آن لطافت و ملاحظت و رائحه طویه و لون بدیع که در گل پارسال بود بعینه در گل امسال مشهود و واضح است خلاصه مقصود تشابه و تماثل بین این گل و آن گل است و رجعتی که در صحائف الهیه مذکور اینست و این معنی در رساله ایقان بقلم اعلی مفصل و مشروح گشته مراجعت نمائید تا بر حقائق اسرار الهیه مطلع گردید و علیک التّحیة و الثّناء. ۳۸۵»

تناسخ و تواسخ

در ادامه با توضیحات حضرت عبدالبهاء متوجه می شویم که مقصود از تناسخ مابین مذاهب و عقاید سلف چه بوده است و اعتقاد اهل بهاء در این مورد چگونه است.

حضرت عبدالبهاء در مورد مسئله تناسخ می فرمایند: «بدان تناسخیان بر دو قسمند قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند، لهذا برآنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند و بجهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمند بعضی برآنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تواسخ نامند و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید و اینرا تناسخ گویند و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب در این جهان بتدریج

کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد و قوت که عبارت از روح است بجمیع کمالات در آن تحقق یابد.

... باید از معتقدان تناسخ برهان طلبید نه قرائن و تصور و وجدان ولی شما از من دلائل و براهین امتناع تناسخ میجوئید لهذا بیان امتناع باید نمود. اول برهان امتناع این است که ظاهر عنوان باطن است و ملک آئینه ملکوت و عالم جسمانی مطابق عالم روحانی. پس در عالم محسوس ملاحظه نما که تجلی تکرر نیابد چه که هیچ کائنی از کائنات بدیگری من جمیع الوجوه مشابه و مماثل نه آیت توحید در جمیع اشیا موجود و پدید اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع الوجوه مشابه و مطابق و مماثل بدون امتیاز نیابی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیا موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال لهذا تناسخ که تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلی واحد است و این مستحیل و غیر ممکن. و چون از برای هر کائنی از کائنات ناسوتیه تکرر بتجلی واحد محال و ممتنع پس از برای کائنات ملکوتیه نیز تکرر در مقامی از مقامات چه در قوس نزول و چه در قوس صعود ممتنع و مستحیل زیرا ناسوت مطابق ملکوتست. ولی در کائنات ناسوتیه من حیث النوع عود و رجوع واضح یعنی اشجاری که در سنین سابق برگ و شکوفه و ثمر نموده بودند در سنه لاحق نیز بعینه همان اوراق و ازهار و اثمار ببار آوردند این را تکرر نوع گویند و اگر کسی اعتراض نماید که آن ورق و شکوفه و ثمر متلاشی شد و از عالم نبات بعالم جماد تنزل نمود دوباره از عالم جماد بعالم نبات آمد پس تکرر یافت جواب اینست که شکوفه و برگ و ثمر پارسال متلاشی شد و آن عناصر مرکبه تحلیل گشت و در این فضا تفریق شد آن اجزاء مرکبه برگ و ثمر پارسال بعینها بعد از تحلیل دوباره ترکیب نگشته و عود نموده بلکه

از ترکیب عناصر جدیده نوعیت عود کرده. و همچنین جسم انسان بعد از تحلیل متلاشی گردد و اجزاء مرگبه تفریق شود و اگر چنانچه از عالم جماد و یا نبات دوباره این جسم عود کند این جسم بعینه اجزاء مرگبه انسان سابق نبوده آن عناصر تحلیل شد و تفریق گشت و در این فضای واسع منتشر شد بعد اجزاء دیگر از عناصر ترکیب گشت و جسم ثانی شد و شاید جزئی از اجزاء انسان سابق در ترکیب انسان لاحق داخل شود اما آن اجزاء بتمامها و عینها بدون زیاده و نقصان محفوظ و مصون نمانده تا دوباره ترکیب گردد و از آن ترکیب و امتزاج انسان لاحق بوجود آید و استدلال شود باینکه این جسم بتمام اجزا عود نموده و شخص اول شخص ثانی شده بناء علیه تکرر حاصل گردیده و روح مانند جسم بعینه عود و تکرر نموده و بعد از فوت بذاته رجوع باین عالم فرموده.

و اگر گوئیم که این تناسخ بجهت حصول کمالست تا ماده کسب صفا نماید و شفاف گردد و پرتو روح بمنتهای کمال در او ظاهر شود این نیز تصور محض است زیرا بر فرض صدیق این مطلب در تجدد و عود تغییر ماهیت ممکن نه زیرا جوهر نقص بعود و رجوع حقیقت کمال نگردد ظلمت صرف بعود و رجوع مصدر نور نشود حقیقت عجز بر جعت قدرت و قوت نشود و ماهیت ناسوتیه بعود و رجوع حقیقت ملکوتیه نشود شجره زقوم آنچه تکرر یابد ثمر شیرین ندهد و شجره طیبه هر چه عود کند موه تلخ بار نیارد پس معلوم شد که تکرر و رجوع بعالم ناسوتی مورث کمال نشود و این تصور را برهان و دلیلی نه عبارت از افکار است بلکه مدار حصول کمال فی الحقیقه فیض پروردگار. حضرات ثیاسفیها برآند که انسان در قوس صعود بکرات و مرات عود و رجوع نماید تا اینکه بمرکز اعلی رسد در آن مقام ماده مرات صافی شود و انوار روح بنهایت قوت سطوع کند و کمال ذاتی حاصل گردد و حال آنکه مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی بنهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع

خوانند و قوس صعود را اختراع نامند قوس نزول بجسمانیات منتهی گردد و قوس صعود بروحانیات و نوک پرگار در ترسیم دایره حرکت قهقری ننماید زیرا منافی حرکت طبیعی و نظم الهی است و الا انتظام دایره برهم خورد. و از این گذشته عالم ناسوتی را چندان قدر و مزیتی نه که انسان بعد از نجات از این قفس دوباره آرزوی این دام نماید بلکه بفیض ابدی استعداد و قابلیت حقیقت انسان بسیر در مراتب وجود ظاهر و عیان گردد نه بتکرر و رجوع. این صدف هر دُر و خَزَف که در کُمون دارد چون یک مرتبه دهان گشاید ظاهر و عیان شود و این گیاه چون یک مرتبه بروید خاریا گل بیار آرد احتیاج بانبات ثانی نیست. و از این گذشته سیر و حرکت در عوالم بخطّ مستقیم بر نظم طبیعی سبب وجود است و حرکت منافی نظم و وضع طبیعی سبب انعدام است و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبیعی و مخالف نظم الهی لهذا از رجوع، حصول وجود ممتنع و مستحیل مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع نماید.

ملاحظه نمائید که اهل تناسخ و تواسخ را چه تصوّر سست، جسم را ظرف شمرند و روح را مظلوف دانند مانند آب و جام این آب از این جام فراغت نمود و در جام دیگر عود کرد این تصوّر ملعبه صبیان است. آن قدر ملاحظه نکنند که روح از مجردات است و دخول و خروج ندارد نهایت اینست که تعلق بتن مانند آفتاب بآئینه حاصل نماید و اگر چنانچه روح بسبب تکرر رجوع بعالم جسمانی قطع مراتب نماید و کمال ذاتی یابد بهتر آن بود که پروردگار روح را امتداد حیات در عالم جسمانی میداد تا اکتساب کمالات و فیوضات مینمود لزوم چشیدن جام هلاک و حصول حیات ثانی نبود. این فکر اصلاً از تصوّر حصر وجود در این جهان فانی و انکار جهانهای الهی در بعضی از تناسخیان منبعث و حال آنکه عوالم الهی نامتناهی. اگر عوالم الهی باین عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد که نتیجه این کائنات نامتناهی وجود اشرف انسانی آن نیز ایامی چند در این دار فانی ذهاب و ایاب نماید و مکافات ببند عاقبت کلّ کامل گردند و ایجاد الهی و

کائنات موجوده نامتناهی تکمیل و منتهی شوند الوهیت ربّانیه و اسماء و صفات الهیه در حقّ این کائنات روحانیه موجوده الآن از تأثیر معطل و معوق گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ مانند عقول قصیره فلاسفه سلف مثل بطلمیوس و سائرین که چنین اعتقاد و تصوّر مینمودند که جهان حیات و وجود محصور در کره ارض است و این فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعه آسمانی و جمیع فارغ و خالی. ملاحظه نمائید که چقدر فکرشان قصیر و عقولشان ضعیف بود حال تناسخیان نیز چنان گمان نمایند که جهانهای الهی محصور در عوالم تصوّر انسانی بلکه بعضی از تناسخیان مثل دروز و نصیری را تصوّر چنان که وجود محصور در این جهان جسمانی این چه تصوّر جاهلانه است زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیه عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی پایانست فاعتبروا یا اولی الابصار.^{۳۸۶}»

عدم عروج ارواح به عالم جسمانی

حضرت بهاءالله نیز در مورد عروج ارواح می فرمایند: «خداوند عالم جلّ و عزّ روح مؤمن را قبض فرموده در اعلیٰ علّیین صاعد خواهد گردانید در این مقام عزّ روحانی ارواح مؤمنین یکدیگر را بطریقی که خداوند عالم قبلا مقدر فرماید خواهند شناخت و با هم مستعرج باعلیٰ علو خواهند شد... و راجع به عالم جسمانی نخواهند شد تا زمانی که مشیت لایزالی تعلق بعود خلق گیرد و عالمی دیگر شود و در این عالم آنچه بکون آیند ارواحی دیگر است نه آنکه روح قبل حلول در نفسی نماید و شخص نفس شخص سابق شود بل آنچه نسبت به مظاهر است یعنی در مقام نفس او خواهد بود نه آنکه نفس او حلول نماید یا آنکه هیئت روح مجسم گردد بل لم یزل و لایزال خلق در مقام خود و حق در مقام خود و روح مومن و منافق در مقام خود و کل فی فلک یسبحون. درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد انعالم سوای ان است.^{۳۸۷}»

تهمت استفاده از کلمات ناشایسته

حضرت بهاء الله در کتاب عهدی می فرمایند: "لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید".

تهمت دیگر معاندین در مقاله خود تحت عنوان "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت" این است که حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در ارتباط با برادران خویش که با ایشان مخالفت کردند، القاب تنیدی بکار برده اند. ایشان با لحنی زننده چنین مینویسند: "...از خطابه مشهور بهاء الله که در آن برادر خویش را الاغ معرفی نمودند بسیار شنیده اید. در الواح وصایای عبدالبها نیز وی برادرش را که با او در جانشینی پدر رقابت داشت با کلمات: "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفّاش و پشه" توصیف نموده است. این در حالی است که خود را "بلبل و طاووس" معرفی می نماید. در کتاب مائده آسمانی نیز خطاب به یحیی ازل وی را حرامزاده را بکار میبرد..."

بررسی این اتهام

اگرچه پاراگراف بالا خود بزرگترین اثبات بطلان خودش است، چرا که سرتاسر پاراگراف آکنده از لحنی توهین آمیز و بی فرهنگ است، اما سخافت این مقاله بیش از هر چیز، در این است که بکلی دروغ باف و افتراء پرداز می باشد. معمولاً این نویسندگان موقعی که مطلبی را جعل می کنند، از ذکر مأخذ خودداری می کنند. در همین پاراگراف نیز موقعی که نویسنده ادّعا می کند که حضرت بهاء الله، برادر خود یحیی ازل را که بتمام قوا بر مخالفت حضرت بهاء الله قیام کرد "الاغ و حرامزاده" ملقب کردند، از ذکر مأخذ احتراز می کند و فقط در جمله غلط خود در مورد ادّعی دوم به کتاب مائده آسمانی اشاره می کند. گویا نویسنده مقاله فکر می کند مائده آسمانی کتابیست نوشته حضرت بهاء الله و نمیداند که هرگز حضرت بهاء الله چنین کتابی ننگاشتند بلکه مائده آسمانی نام ۹ جلد کتاب گوناگون است

که نویسنده بهائی، جناب اشراق خاوری در جلدهای گوناگون، منتخباتی از بیانات حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله را جمع کرده است.

اما حقیقت اینست که هرگز حضرت بهاءالله به یحیی ازل لقب الاغ یا حرامزاده ندادند و همانطور که ذکر شد علت اینکه نویسنده، این مطلب را بدون ذکر کتاب مطرح می‌کند اینست که میدانند دروغ می‌گویند. در پاراگراف مزبور نویسنده یک اشتباه مهم می‌کند و آن اینست که در مورد مهمترین دلیل خود ذکر مأخذ مینماید. چنانکه دیدیم نویسنده مقاله ادعا می‌کند که حضرت عبدالبهاء برادر خود را در الواح وصایا به القاب "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفاش و پشه" توصیف فرموده‌اند. اشکال کار اینست که الواح وصایا کتاب بزرگی نیست، بلکه صرفاً از حدود ۲۰ تا ۲۵ صفحه تشکیل شده است. بهمین جهت باسانی میتوان آنرا بررسی نمود تا صحت یا سقم ادعای ایشان واضح شود. در سرتاسر الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، نه نسبت به برادرشان و نه نسبت به هیچ موجود دیگری هرگز هیچیک از این کلمات، چه بشکل فارسی و چه معادل عربی آن نیامده است. جالب است که حتی یکی از این هشت کلمه در الواح وصایا مطلقاً ذکر نشده است. البته یک روان شناس هم بخوبی میتواند از ترتیب کلمات مذکور بفهمد که این مطالب چیزی جز انعکاس فرهنگ نجاست در فقه اسلامی و برافروختن مسلمانان نیست، چرا که واژه های ناشایسته و رکیک، به شکل اول، سگ و دوم، خوک ظاهر می‌شود.

اگرچه ادعای نویسنده در پاراگراف مذکور صد در صد دروغ است، ولی همواره کتب آسمانی و نیز فلاسفه و شعراء و ادبای جهان برای بیان حقائق فرهنگی از تمثیلات گوناگون، از جمله تشبیه به حیوانات استفاده کرده‌اند و در این مورد آثار مقدسه بهائی نیز از این سبک ادبی استفاده مینماید. بعنوان مثال این مقاله مدعی می‌شود که حضرت بهاءالله برادر خود یحیی ازل را که بمخالفت ایشان قیام کرد الاغ خطاب کرده‌اند و از این مطلب

جعلی چنین نتیجه میگیرد که حضرت بهاءالله کلمات ناشایسته و رکیک ادا کرده‌اند و لذا پیامبر الهی نیستند. اما با این حرف خود به انکار کلام الله مجید پرداخته است و به توهین به خدا و به پیامبر اسلام مبادرت کرده است. علت این امر اینست که قرآن کریم کافران را به شکل‌های گوناگون به الاغ تشبیه فرموده است و حتی بالا بردن صدا را به صدای الاغ تشبیه نموده است. بعنوان مثال، قرآن کریم از کافران به عنوان «حمر مستنفره فرّت من قسورة^{۳۸۸}» یعنی الاغهایی که با دیدن شیررم کرده و فرار می‌کنند سخن می‌گوید و یا در نفی صدای ناهنجار به نقل از لقمان «انّ انکرالاصوات لصوت الحمیر^{۳۸۹}» یعنی صدای الاغ انکرالاصوات است، را نازل می‌فرماید. آشکار است که نویسنده مقاله با دروغ بافی خود در واقع به آئین مقدّس اسلام می‌تازد و در مورد قرآن کریم دست به جسارت و اهانت میزند و اینهم تعجبی ندارد چرا که انکار هر یک از پیامبران خدا، در واقع انکار همه آنهاست.

اندیشه بنیادین رأفت و محبت و دوری از نزاع در آئیم بهائی

نویسندگان این مقالات که بخاطر نیافتن هیچ اشکالی در الواح وصایا، دست به جعل و دروغ بافی زدند و حضرت عبدالبهاء را به دروغ متّهم ساختند که در الواح وصایا به برادر ناقص خویش، القاب "سگ، خوک، سوسک، کلاغ، روباه، کرم خاکی، خفّاش و پیشه" داده‌اند، به این دروغ و جعل بی‌شرمانه خویش اکتفا نکرده، بلکه این افتراء را مبنائی برای یک اعتراض دیگر قرار داده‌اند و با لحنی تمسخر آمیز از تناقض میان چنین واژه‌هایی با شعار صلح عمومی در آثار بهائی سخن گفته‌اند. حقیقت اینست که الواح وصایا مشحون از ذکر مظالم و عدوان برادر خود میباشد و در یک مورد حضرت عبدالبهاء در مناجات خود بسوی خداوند از محاصره و هجوم توسط گرگان خونخوار نیز سخن گفته‌اند. اما علیرغم ذکر همه این عداوتها و شقاوتها، در همان الواح وصایا است که اندیشه رأفت و عطف و محبّت و صلح و مظلومیت را نه به وسیله ای برای کینه و خشونت نسبت به

ظالم، بلکه وسیله ای برای گسترش عطوفت و بخشش و محبت و صلح و تعاون مبدل میسازد. بیان ذیل در الواح وصایا در باره چگونگی برخورد یک بهائی با عداوت و جهالت اشقیاء است. آری، آئین بهائی، بفرموده حضرت بهاءالله، معتقد است که «نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست و اعمال پسندیده شأن انسان.»

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا، پس از ذکر ظلم و ستم ناقضان عهد الهی چنین میفرمایند: «ای احبای الهی، در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعددی محروم. باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود، بلکه رعایت محبت را بدرجه رساند که بیگانه خود را آشنا بیند و دشمن خود را دوست شمرد. یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند، زیرا اطلاق امریست الهی و تقیید از خواص امکانی. لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب عالمتاب است و باران رحمت پروردگار مبدول بر عالمیان. نسیم جانبخش هر ذی روحی را پرورش دهد و مائده الهی جمیع کائنات حی را نصیب شود. بهمچنین عواطف و الطاف بندگان حق باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد، در اینمقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه. پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان با کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل بانواریگانگی مبدل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل نمائید، اجتناب کنند اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید...»

از نقطه نظر جامعه شناسی و مردم شناسی این نکته بسیار جالب است که نویسندگان این گونه مقالات ذکر القاب منفی را در ارتباط با دشمنان مظاهر الهی، دلیل بی فرهنگی و

بطلان عقیده میگیرند و از این جهت به بهائیان اعتراض می‌کنند، اما در عین حال همواره در ذکر مخالفان ائمه مانند یزید و شمر و عمرو و معاویه و ابوبکر و حتی همسر پیامبر عایشه به هزار لعن و و طعن میپردازند و در هر طعن و لعنی ثوابی برای خود مقدر می‌بینند و از کاربرد کلمات ناشایسته، احساس فضیلت و فرهنگ و ایمان می‌کنند. حال باید دید که افرادی که تمام طرز فکرشان از دنیا و بشریت بر اساس اصولی خشونت آمیز نظیر ارتداد و تکفیر و تفسیق بنا شده و این خشونت زبانی ایشان متأسفانه بشکل عملی هم ظاهر می‌گردد، چگونه از لزوم شایسته حرف زدن سخن می‌گویند!

استفاده از استعارات و تشبیهات در آثار ادبا و پیامبران الهی

از آنجا که آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء برای تفهیم مفاهیم پیچیده روحانی از زبان تشبیه و استعاره نیز استفاده مینمایند، در بسیاری از موارد از ظلم ظالمان بشکل جمله گرگان و درندگان بر کبوتران سخن گفته می‌شود. اما این نوع تمثیل نه تنها رکیک نیست بلکه اوج فصاحت و بلاغت و زیبایی کلام و لطافت و عطف است. در جای دیگر، مانند همه عرفا و ادبای نامدار ایران، مفهوم عروج و سلوک روحانی انسان به شکل پرواز یک کبوتر بطرف آسمان قلمداد می‌گردد، در حالیکه اهل وقوف (در مقابل اهل سلوک) که وابسته به تعلقات مادی میباشند بعنوان کرم خاکی یا کبوتر شکسته بال و غرق در گل تعریف می‌شوند. چنین تمثیل و تشبیهی نه رکیک است و نه ناشایسته، بلکه اوج لطافت و عشق و ایمان است. بعنوان مثال به یکی از بیانات حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه که حکایت از گرفتاری طیر الهی در دست کلاب ارض می‌کند و از نوحه و ندبه هیکل بقاء بخاطر این قساوت و شقاوت سخن می‌گوید اشاره می‌گردد تا خواننده متوجه گردد که استفاده از این تشبیهات اثبات اصل و داد و عطف و ملایمت و صلح است و نه مجموعه ای از کلمات بی فرهنگ و ناشایسته.

حضرت بهاء الله میفرمایند: «ای پسر انصاف. در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست، گریستی که جمیع ملاء عالین و کروبین از ناله او گریستند، و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد. مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائجه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم. ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی سترو حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند. و چون بحرف دوم رسید، جمیع بر تراب ریختند. در آن وقت ندا از مکنم قرب رسید زیاده بر این جائزه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون^{۳۹۰}». «

تشبیه نادان به حمار که در مواردی معدود در آثا حضرت بهاء الله دیده می شود، اشاره بآیات قرآن کریم است که معارضان و نادانان را مکرراً به "حمار" تشبیه فرموده است. مثلاً قرآن کریم در سوره جمعه آیه ۵، یهودیانی را که از معانی راستین تورات غفلت می کنند بشکل «کمثل الحمار یحمل اسفاراً» یعنی همانند حماری که کتابهایی را حمل می کند توصیف فرموده است. تشبیه یکی از معرضان به "سگ" نیز در سوره اعراف آیه ۱۷۶ آمده است: «فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث» یعنی همانند سگی است که چه آنرا برانی یا بحال خود گذاری در هر حال زبانش دراز است. بهمین سان کافران در سوره عنکبوت آیه ۴۱ به عنکبوت تشبیه شده‌اند «کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً» یعنی مانند عنکبوتی است که از خود خانه ای میبافد. اما بطور کلی قرآن کریم افرادی را که دل و چشم و گوش خود را بکار نبرده و در نتیجه نمیفهمند و نمی بینند و نمی شنوند در سوره اعراف آیه ۱۷۹ به حیوانات چهار پا نامیده و ایشان را چنین توصیف می فرماید «اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون» یعنی آنها مانند حیوانات چهار پائیند بلکه از آنها گمراه تر میباشند، آنها براستی غافل هستند.

یکی دیگر از تشبیهاتی که گاهی در آثار حضرت بهاء‌الله بکار رفته است واژه همج رعاع است که بمعنای حشرات کوری که در هر جهت میروند میباشد. این تشبیه اشاره به حدیث معروف اسلامی است که در آن امام علی افرادی را که خود فکر نمی‌کنند و با هر بادی بدنبال ناعقی حرکت می‌کنند بعنوان همج رعاع تعریف فرموده است. امام علی می‌فرماید: «الناس ثلاثه: عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجات و همج رعاع، اتباع کلّ ناعق یمیلون مع کلّ ریح»^{۳۹۱} یعنی مردم سه دسته هستند: عالم ربّانی و متعلّم در راه نجات و حشرات کوری که هر ناعقی را دنبال کرده و با هر بادی حرکت می‌کنند.

اختلاف میان حضرت بهاء‌الله و برادر ناتنی ایشان، یحیی ازل

در اینجا لازم است با اعتراض دیگری هم که مکرراً در نوشته های ردیه نویسان تکرار می‌شود اشاره کنیم چرا که به بحث ما مرتبط است. بسیاری ردیه ها علیه دیانت بهائی در بحث تاریخ آئین بهائی از این مسئله سخن می‌گویند که پس از حضرت باب میان دو برادر یعنی حضرت بهاء‌الله و یحیی ازل اختلاف افتاد. حضرت بهاء‌الله ادّعا نمود که موعود بیان است و پیامبری جدید و به تأسیس دیانتی نوین اقدام کرد در حالی که یحیی ازل این دعوی را نفی کرد و خود را رهبر بایان نامید و در نتیجه بایان به دو دسته تقسیم شدند، بهائی و ازلی.

البته خود این مطلب هیچگونه اعتراض نمیتواند باشد ولی نحوه بیان همین مطلب بنوعی سخره آمیز صورت می‌گیرد و این امر یعنی اختلاف میان حضرت بهاء‌الله و مخالف ایشان یعنی یحیی ازل بعنوان عاملی که با حقانیت ادّعای حضرت بهاء‌الله تناقض دارد مطرح می‌شود. اما باید از این نویسندگان سؤال کرد که اگر کسی تاریخ اسلام را بیان کند و از اختلاف میان حضرت علی با ابوبکر و عمرو عثمان سخن گوید و تفرّق مسلمانان را به دو گروه شیعه و سنی خاطر نشان گردد و از جنگ میان حضرت علی و معاویه داد سخن دهد، آیا این واقعیات چیزی است که باید مورد سخره و استهزاء قرار گیرد و دلیل عدم حقانیت

حضرت محمد یا امامت حضرت علی تلقی شود و یا آنکه بیانگر این واقعیت است که همواره در مقابل حق و حقیقت، منکران و معارضان و منافقان و مخالفانی هم بوجود می‌آیند که عهد و پیمان الهی را در هم می‌شکنند؟ یا آیا باید قصه یوسف نبی را که در قرآن کریم آمده و آن حضرت توسط برادرانش مورد تهمت و دروغ و انکار قرار گرفت، قصه ای دانست که حضرت یوسف را شایسته استهزاء و تمسخر می‌داند؟! و اصولاً آیا همواره میان پیامبر جدید و رهبران دیانت منسوخ قبل، اختلاف وجود نداشته و پیامبر جدید مورد طعن و لعن و آزار رهبر یا رهبران مذهبی قبل قرار نگرفته است (این مطلب در قرآن نیز اشاره شده^{۳۹۲})؟ در چنین صورتی چرا اعراض و طغیان یحیی ازل، رهبر بابیان، علیه پیامبر جدید یعنی حضرت بهاء الله باید مسئله ای عجیب و غریب و یا شایسته توهین و بی ادبی قرار گیرد؟ عجیب است که دشمنان حقیقت هرگز از تاریخ عبرت نمیگیرند و همواره اعتراضات اقوام گذشته علیه پیامبران قبل را تکرار می‌کنند.

۴۷. چرا حضرت بهاء الله پیروان خودش را اغنام الله (گوسفندان خدا) خوانده است؟

و از جمله اعتراضات معترضین موضوع اغنام الله است که در ردیه ها با هزاران ناسزا و استهزاء آن را تکرار کرده‌اند.

استعارات موجود در متون دینی و ادبی

در جمیع زبانها مخصوصاً زبان عربی و فارسی تشبیه و استعاره از صنایع بدیعه است و ادبا و فصحا نشرو نظم خود را به این صنایع زینت داده‌اند، چنانکه سعدی علیه الرحمه می‌فرماید:

پادشه پاسبان درویش است	گرچه دولت به فر نعمت اوست
گوسفند از برای چوبان نیست	بلکه چوبان برای خدمت اوست

در اینجا پادشاه را به چوپان و رعیت را به گوسفند تشبیه کرده است.

در تورات و انجیل و قرآن و بیانات ائمه اطهار صنایع بدیعه، مخصوصاً تشبیه و استعاره فراوان آمده است. مثلاً تورات می‌فرماید: «پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند»^{۳۹۳}.

و انجیل می‌فرماید: «اما چون پسر انسان با جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست جمیع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میشها را بر دست راست و بزها را بر دست چپ خود قرار دهد»^{۳۹۴}. در اینجا حضرت مسیح خود را شبان و امتها را به میش و بز تشبیه فرموده و نیز در جای دیگر می‌فرماید «من شبان نیکو هستم شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد»^{۳۹۵} و در آیه ای دیگر می‌فرماید: «و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد»^{۳۹۶} و نیز می‌فرماید: «یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید پس گفت اینک بره خدا که گناهان جهان را بر می‌اندازد.»^{۳۹۷}.

تشبیهات مشابه

یکی از القاب حضرت امیر المؤمنین (ع) "اسد الله الغالب" است، البته تشبیه آن حضرت به شیر از لحاظ شجاعت آن حضرت است، نه از لحاظ دیگر و همچنین آن حضرت فرموده است که «انا یعوب الدین». یعوب به معنی زنبور عسل است و از حضرت صادق (ع) سؤال از ناقه صالح شد، آن حضرت فرمود «نحن ناقه الله» یعنی ما ئیم ناقه خدا. البته مقصود آن حضرت این بوده است که چون ناقه صالح پیغمبر که ناقه الله بوده، دچار ظلم و آزار قوم لدود واقع شد و آن حضرت و سایر ائمه اطهار هم گرفتار ظالم ستمکاران بوده‌اند،

خودشان را از لحاظ مظلومیت به ناقه صالح تشبیه فرموده‌اند. به همین ترتیب، اغنام الله به اعتبار نسبت به حق و نصرت حق و تبعیت از تعالیم الهی، "احباء الله" می‌باشند.

حال از معترضین باید پرسید که بره خدا و اسدالله و یعوب دین و ناقه الله با اغنام الله چه فرقی دارد و چرا ایشان که نسبت به اغنام الله این همه اعتراض و استهزاء می‌کنند، متوجه نیستند که اعتراض آنها به بره خدا و شیر خدا و یعوب دین هم وارد است.

دلیل و نمونه های استفاده از تشبیهات

اگر بندگان مؤمن خدا را اغنام الهی نامیده‌اند و خداوند را به شبانی و نگاهبان مثل زده‌اند، مسلم است که از لحاظ مظلومیت مؤمنین بالله بوده، نه از جهت هیکل طبیعی گوسفند و خصوصیات جسمانی آن حیوان، چنانکه دشمنان پرکین را هم به گرگان درنده تشبیه فرموده‌اند و در قرآن کریم کفار را به گاو و خر، بلکه پست تر از بهائم تشبیه فرموده‌اند. قرآن می‌فرماید: «...إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^{۳۹۸}» یعنی آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه‌ترند و همچنین «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا^{۳۹۹}» یعنی کفار مانند چهارپایان می‌باشند، مثل کسانی که حمل می‌کنند تورات را، پس متحمل مفاد و معنای تورات نشدند مانند خریست که حمل می‌کنند کتابها را. سعدی علیه الرحمه نیز در این باره فرموده است^{۴۰۰}:

علم چندانکه بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپائی براو کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که براو هیزم است و یا دفتر

۴۸. اعتراض به تشبیه ستمگران به فرزندان شیطان

یکی از معترضین (شایان) با لحنی تند و عتاب آمیز گفته که در صفحه ۷۹ کتاب گنج شایگان و مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم تصریح شده است که "قل من کان فی قلبه بغض هذا الغلام (بهاء) فقد دخل الشیطان علی فراش امه" یعنی بگو هرکس در قلبش دشمنی این غلام (بهاء الله) را داشته باشد قطعاً شیطان در بستر و رختخواب مادرش رفته است!

در اینجا بی سوادى فاحش و جعل واضح یکی دیگر از معاندین امر بهائی آشکار است. "مائده آسمانی صفحه ۳۵۵ باب یازدهم" فقط زاده توهم و اوهام این فرد است. کتاب مائده آسمانی، ۹ جلد است که توسط جناب اشراق خاوری از بیانات مبارکه طلعات مقدسه بهایی جمع آوری شده است. اما نویسنده که تنها نام این کتاب را شنیده گمان می کند که این کتاب نوشته حضرت بهاء الله و یک جلدی است!

تعریف شیطان در دیانت بهائی واضح است. شیطان هر چیزی است که مردم را از خدا و دین الهی دور کند. ولی در دین بهائی موجودی به نام شیطان یا ابلیس وجود ندارد و حضرت بهاء الله داستان ابلیس را یک استعاره و تشبیه برای تعلیم بشر دانسته اند، نه یک واقعیت دینی یا روحانی. مثلاً می فرمایند: «شیطان عبارت از قوای طبیعت است که... به نفس اماره تعبیر شده...»^{۴۰۱}. همچنین می فرمایند: «بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند، آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان.»^{۴۰۲}

اما این مسأله که حضرت بهاء الله در برخی بیانات، افراد ستمگر و خونخوار و بی انصاف را بعنوان فرزندان اوهام و یا شیطان و یا نادانی تشبیه فرموده اند، اشاره ای است به بیان

حضرت محمد که خود و حضرت امام علی را والدین امت اسلام معرفی فرموده است: «انا و علی ابوا هذه الامه^{۴۰۳}» یعنی من و علی والدین این امت میباشیم و در نتیجه کافران و مشرکان بعنوان فرزندان ظلم و نادانی و ابلیس و شیطان تصویر می شوند. واضح است که بیان حضرت محمد را نباید بعنوان مفهوم لفظی برداشت کرد، زیرا چنین برداشتی کفر صریح است. در حقیقت معنای فرمایش حضرت محمد این است که افراد مؤمن، فرزندان روحانی حقائق الهی میباشند، همانگونه که افراد معرض و گمراه، فرزندان روحانی ضلالت و جهالت می باشند. بیانات حضرت بهاء الله نیز بهمین معنا است.

به بیان دیگر، از موجودی که خودبین است و چشم حسرت و طمع به دنیا دوخته و بین بندگان و خداوند حجاب می شود، به اهریمن تعبیر شده است. به عبارت ساده تر قرآنی، شیطان همان نفس اماره است که امرکننده به عمل غیر الهی است. حضرت بهاء الله می فرماید کسی که دشمنی و کینه ایشان را داشته باشد، منشاء این کینه، از نفس اماره، شهوت قدرت و شیفتگی دنیا است.

۴۹. اعتراض بر احکام الهی

از جمله اعتراضات معترضین، اعتراض به احکام الهی است. اگر چه در هر یک از احکام و اوامر الهی هزارها حکمت نهفته است، ولیکن باید دانست که اول وظیفه هر فرد، تحقیق و تحری حقیقت است، یعنی شناختن مظهر ظهور الهی با ادله و براهین عقلی و نقلی. پس از شناسایی مظهر ظهور و رسیدن به فیض ایمان و ایقان، وظیفه ثانوی اطاعت و پیروی از اوامر و احکام اوست، اگر چه آن اوامر و احکام با عقول ناقصه بندگان مطابقت نداشته باشد. حتی اگر به روز روشن، نام شب ظلمانی نهند و شب ظلمانی را روز روشن نامند و یا زندگان را مرده هزار ساله دانند و مردگان را زنده ابدی خوانند، چون به مظاهر مقدسه

ایمان داریم، باید اوامر و احکام آنها را اطاعت و پیروی نماییم و دلیل و برهان و فلسفه نخواهیم که مثلاً فلسفه کشتن هزاران گاو و گوسفند و شتر در روز عید اضحی و دفن آنها در زیر خاک و رمی جمره و غیره در اعمال حج چیست و یا چرا برای سه طلاقه محلل مقرر گردیده و یا دلیل مباح بودن خرید و فروش بنده و برده در شرایع و ادیان قبل چه بوده و بسیاری از احکام دیگر که اطاعت آنها بدون چون و چرا بر هر یک از مؤمنین فرض و واجب است.

خواستن دلیل و برهان و فلسفه برای احکام در هیچ دینی جایز نبوده و ابداً جای چون و چرا نیست و چنانکه مذکور شد، معترضین؛ خواه معترضین به اسلام و خواه معترضین به امر بهائی، باید اول از راه دلیل و برهان به حقانیت آن دین معتقد شوند و پس از ایمان و عرفان، بدون چون و چرا اوامر و احکام آن آئین را اطاعت و پیروی نمایند، زیرا که هیچ مریضی از طیب حاذق، دلیل و برهان و فلسفه نخواسته است که این دارو چه خاصیت دارد و این معالجه را چه ضرورت است. همین که به یقین مبین دانسته شود که طیب حاذق است و درد را درمان می‌کند، باید مریض بدون چون و چرا دستورات او را به کار بندد تا معالجه شود، حتی اگر مجبور به استفاده داروهای تلخ و نا مطبوع شود.^{۴۰۴}

۵۰. اعتراض به ریش و گیسوان بلند حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس مردان را از اینکه موی سرشان از حد گوشها تجاوز کند، بر حذر می‌دارند، ولی خود دارای گیسوان بلند بوده‌اند و این مطلب موجب اعتراض برخی گردیده است.

حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس، تراشیدن موی سر با تیغ را نهی کرده‌اند و فرموده‌اند که ما سر انسان را به موزینت دادیم و تراشیدن موی سر بنوعی زائل کردن زیبایی است. ولی مصداق تجاوز از حد آذان که بمنزله رها کردن موی بدون پیرایش است، چندان دقیق

نیست. البته این نوع احکام در قیاس با احکامی که حرمت آن به صراحت بیان گردیده، مانند "قد حرم علیکم القتل و الزنا"، بمراتب خفیف ترند و معصیت محسوب نمی گردند. در هر صورت این مطلب صحیح است و حضرت بهاءالله موهای بلند و افشانی داشتند. البته نمونه های این گونه امور در ادیان قبل هم موجود بوده است، چنانکه پیامبر اسلام، در قرآن نکاح بیش از چهار زن را حرام نموده اند، ولی خود چند برابر این تعداد همسر داشتند.

به نظر می رسد گاهی پیامبران برای خودشان تخفیفهائی قائل می شوند که حکمت آن بر بندگان پوشیده است و البته صاحب اختیارند. اما باید در نظر داشت که گاهی این امور برای امتحان عباد ظاهر شده تا مشخص شود چه کسانی ایمان حقیقی دارند. ذکر این نکته نیز ضروری است که احکام به تناسب حال مردمان آن زمان، در ابتدا به طور کامل قابل اجرا نبودند و این گونه احکام نیز در امر بهائی از زمان حضرت ولی امرالله، که شرایط فراهم شده بود، کاملاً به اجرا درآمدند. نمونه اجرای تدریج تعالیم را می توان در دین اسلام نیز یافت؛ آنجا که حضرت محمد برای جذب اعراب، در آیات غرانیق به مدح و ستایش بتها پرداختند تا شرایط را به تدریج برای دعوت به سوی خداوند یکتا فراهم کنند.

۵۱. چرا قبله شما مقبره پیامبران است؟

از جمله اعتراضات این است که چرا رو به آرامگاه حضرت بهاءالله نماز می خوانید، در حالی که قرآن و پیامبر اسلام پیروان خود را از هر نوع پرستش غیر خدائی منع کرده و هرگونه "همنوع پرستی" و سجده در برابر آنان را شرک می داند.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، اهل بهاء را به نماز گزاردن به سوی خودشان سفارش فرموده اند. در مورد قبله، با خود بیندیشید که شرف و منقبت کعبه در چیست؟ آیا غیر از انتساب آن، به پیامبر الهی حضرت ابراهیم است؟ اگر این انتساب نباشد، این مجموعه

سنگ و خاک که زمانی بتخانه بوده، چه تقدسی دارد که باید به سمت آن نماز خواند و سجده کرد؟ آیا اراضی مقدسه را به سبب چیزی غیر از ظهور پیامبران در آن، مقدس می‌دانند؟ آیا کوه طور به این سبب که کلام الهی از شعله درختی ظاهر شد، مقدس نگردید؟ آیا اگر قلب انسان که بمراتب از درخت شریف تراست، محل ظهور کلمات خداوند باشد، به همان اندازه مقدس نیست؟ چه چیز مقدسی در مسجد الاقصی بود که سالها قبل از معراج، قبله اول مسلمین گردید؟

اگر کمی به این سؤالات بیندیشید از اینکه مظهر ظهور الهی، وجود خود را مرکز توجه مومنین قرار دهد، تعجب نخواهید کرد. همین موارد را در مورد حج نیز تطبیق دهید و بگوئید چه چیز مقدس تری در کعبه وجود داشت که آن را از سایر بناها ممتاز می‌ساخت؟ در جهان خاکی ما چه چیز مقدس تر از وجود پیامبر است که جایگاه ظهور کلام الهیست؟ اگر سنگ و خاک بواسطه انتساب به پیامبر به چنین منزلتی می‌رسند، پس خود پیامبر دیگر چه جایگاه رفیعی دارد؟ مگر در حق رسول اکرم نفرموده‌اند «لولاک لما خلقت الافلاک»؟ آیا این مقام بالاتر است، یا قبله خاکی؟

حضرت بهاءالله در نهایت شجاعت، این بت را در اذهان ما شکستند و مومنین را به سرمنشأ تقدیس هدایت نمودند. پیامبر بعنوان واسطه فیض الهی، ارزشمندترین وجود روحانی در این عالم است که توجه و استمداد طلبیدن از او می‌تواند ضامن هدایت و سعادت روحانی ما شود و بنا بر این مرقد او مقدس‌ترین مکانی است که شایسته توجه و روی آوردن مومنین است. مسلماً این توجه، به معنی پرستش پیامبر نیست، بلکه به منزله استمداد طلبیدن از او بعنوان واسطه فیض اعظم الهیست.

۵۲. چرا بهائیان نماز جماعت ندارند؟

یکی از علل نسخ شدن حکم نماز جماعت این است که هیچ انسانی محل اقتداء مؤمنین در نماز نگردد و هر کسی در تنهائی خویش و با نهایت توجه و آرامش بسوی خداوند نیایش کند، زیرا هر کس، خود مسئول اعتلای روحانی خویش و بیان راز و نیاز قلبی خود با خداوند است و نباید این امر مهم را به شخص دیگری تفویض نمود.

علت دیگر اینکه در پیشگاه خداوند، همه برابر باشند و پیش نماز و صاحب امتیازی تعیین نگردد. البته در دوران گذشته به سبب عدم امکان آموزش برای همگان، لزوم این نوع نماز کاملاً محسوس بود. زیرا در خلال آن، آموزش آداب و شیوه ها نیز صورت می گرفت و حتی اگر کسی نمی توانست کلمات را ادا کند، از انجام این فریضه محروم نمی ماند. اما خوشبختانه امروز امکان آموزش آنقدر وسیع گردیده که نیازی به بکارگیری آن روش نیست. در هر صورت هر نحوه نیایشی که پیامبر الهی توصیه نماید، همان صحیح است و درستی یا نادرستی آن از مرجعی غیر از کلام الهی تعیین نمی گردد. همان گونه که این شیوه نیایش در دوران جاهلیت مرسوم نبود و حضرت محمد انجام آن را در دوره خود به صلاح دانستند، به همین سیاق تغییر آن حکم از جانب خداوند به سبب عدم ضرورت، امری طبیعی است.

۵۳. فلسفه تجدید اسباب خانه هر ۱۹ سال یکبار چیست؟

تجدید اسباب منزل در هر نوزده سال، از احکام شریعت بیان است که در دیانت بهائی برای کسانی که توان آن را دارند توصیه شده است و بقیه از آن معافند. ثمراتی بر این کار می توان برشمرد؛ اولاً از گرد آوردن و نگهداری اسباب کهنه در گوشه و کنار خانه پرهیز

می‌گردد و به علاوه با نوشتن اثاث، روحیه افراد نیز شاداب ترمی شود. ثانياً با فروش این لوازم که سالم و قابل استفاده هستند، امکان خرید برای بسیاری افراد که توان خرید لوازم نو ندارند، فراهم می‌گردد و کلاً در جریان گردش اقتصادی جامعه اثرات مفیدی دارد. اما مهمتر از این موارد، آن است که احکام الهی حکمتی دارند که با وجود بی اطلاعی ما از آنها، لازم الاجرا هستند.

۵۴. این مسأله که در اسلام نیز زن یا مرد مساوی است و این تعلیم در آئین بهائی

تازگی ندارد

تاریخ بهترین دلیل است بر عدم تساوی حقوق زن و مرد در دیانت اسلام. تا کنون در هیچ یک از ممالک اسلامی این مسئله رعایت نشده و همیشه حقوق زنان ضایع شده است. حال، برخی با استناد به اینکه تعداد "رجل" و "امرأة" در قرآن برابر است و یا اشاره به آیاتی که در آن ذکر گردیده " نزد خداوند، برترین شما با تقواترین شماست"، مدعی اند که در اسلام حقوق زن و مرد یکسان بوده است.

حضرت محمد، پیامبر عظیم الشان اسلام، توانستند به زن حقوق قابل توجهی در زمان خویش اختصاص دهند و دختران را از زنده به گور شدن به مقام کنونی برسانند. اما قابلیت ذهن بشر در آن زمان بیش از این نبود و تحمل این را نداشت که زن را با مرد برابر بدانند. بنا بر این مورد توسط خداوند به پیامبر بعد واگذار شد. در پرتو تعالیم حضرت بهاءالله، حقایقی که از قبل در حقیقت ادیان الهی پنهان بودند، مشخص شدند و به فرموده آن حضرت "امروز زن و مرد در صقع واحد مشهود".

هیچ بیانی از حضرت محمد و ائمه اطهار وجود ندارد که صراحتاً تساوی حقوق زن و مرد را بیان دارند، در صورتی که این مسئله یکی از تعالیم بنیادین آئین بهائی است. در ادامه مواردی ذکر خواهد شد که بیانگر مساوی نبودن زن و مرد در اسلام است که امروزه فقها با اضافه کردن تبصره هایی، سعی در مساوی کردن این احکام در مورد زنان و مردان دارند.

- دیه زنان نصف مردان است.
- ارث زنان نصف مردان است.
- خداوند در قرآن می فرماید: «...فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ...»^{۴۰۵} یعنی پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دوزن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید). این مطلب بیانگر این است که شهادت دوزن در دادگاه برابر با شهادت یک مرد است.
- اختیار طلاق به دست مرد است و حتی مرد می تواند زنش را سه طلاقه کند.
- مرد می تواند تعدد زوجات اختیار کند.
- زنان ملزم به پوشش و حجاب اجباری اند.
- خداوند در قرآن می فرماید: «...وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً»^{۴۰۶} یعنی و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیدشان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید. و خدا بلند پایه و بزرگ است. این مطلب بیانگر این است که مرد می تواند همسرش را کتک بزند.
- در حدیث است که: «وقتی پیامبر اسلام شنید که پوراندهخت دختر خسرو پادشاه ایران شده است گفت قومی که ولایت امر را به زنی بسپارند، هرگز رستگار نخواهند شد»^{۴۰۷} و این بیان می کند که زنان در رهبری و سیاست ارزشی نداشته اند.

• در حدیث است که: «خداوند نماز پنج نفر را قبول نمی کند و از جمله آنها زنی است که شوهرش از او راضی نباشد»^{۴۰۸}. همچنین امام صادق (ع) در این مورد فرموده است: «ایما امرأة باتت و زوجها علیها ساخط فی حق لم یتقبل منها صلاة حتی یرضی عنها...» یعنی هرگاه زنی شب را به عبادت بیدار باشد، در حالی که شوهرش به خاطر پایمال کردن حقش از او خشمگین است، تا زمانی که او (شوهرش) را راضی نکند، نمازش مورد قبول واقع نمی شود. این مطالب بیانگر فرمانبرداری مطلق زن از شوهر هستند.

همچنین بسیاری حقوق دیگر توسط حکومت های اسلامی از زنان سلب شده است. به عنوان مثال در عربستان سعودی، هنوز زنان حق رأی ندارند. و حتی در ایرانی که دم از اسلام ناب محمدی می زند، این موارد بسیارند. از جمله حق حضانت مادر از فرزند تنها تا سن هفت سالگی، نیاز به اجازه پدر یا جد پدری برای ازدواج دختران و زنان و... برای اطلاع بیشتر از این قوانین به سایت کمپین یک میلیون امضاء^{۴۰۹} مراجعه کنید.

۵۵. جوارح در دیانت بهایی حلال است؟

نظام بانکداری جهان بر پایه ربح استوار است و اگر ربح برداشته شود بانکداری معوق می شود و اقتصاد جهانی از هم می پاشد. به عنوان نمونه، کشور ایران را در نظر بگیرید که داعیه اجرای تعالیم و احکام اسلامی را دارد؛ همه بانکها (خصوصی و دولتی) و موسسات مالی و اعتباری نظامشان بر ربح استوار است و با آنکه ربا در دیانت اسلام حرام شده است، بانکها و موسسات مالی در ایران بر چنین کاری اقدام می کند، چه که اگر غیر از این بود هیچ شخصی حسابی را در بانک یا موسسه ای باز نمی کرد. جالب آنکه بین بانکها و موسسات مالی در میزان سود دهی (یا همان ربح پول) رقابت نیز می باشد و هر چند وقت

یکبار، بانک یا موسسه ای شرایط جدیدی را برای دریافت پول بیشتر به مشتریانش اعلام می‌کند. البته سودهای وامی هم که این موسسات یا بانکها می‌دهند شکل دیگری از ربح می‌باشد.

حضرت بهاءالله بیش از ۱۵۰ سال پیش امر ربا مجاز شمرده‌اند، یعنی در زمانی که هیچ صحبتی از نظام بانکداری نوین نبوده است. حضرت بهاءالله حکمت مجاز شمردن آن را چنین می‌فرمایند: «اکثری از ناس محتاج باین فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسیکه موفق شود با هم جنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی بدادن قرض الحسن کمیابست لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض بکمال روح و ریحان و فرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.»^{۴۱۰}

ملاحظه می‌فرمائید برای راحتی زندگی انسانها، این امر مجاز شناخته شده، هر چند انسانهایی که حاضر به بدادن قرض الحسنه به محتاجان باشند، مورد عنایت و رضای الهی قرار دارند. اما ربح نقود حد معینی دارد و به هر اندازه و میزان جایز شمرده نمی‌شود حضرت بهاءالله در این زمینه در لوح مزبور بندگان الهی را اینگونه هدایت می‌فرمایند: «ولکن باید این امر (ربا) به اعتدال و انصاف واقع شود.» همچنین می‌فرمایند: «در این تجارت به قدری عادلانه و منصفانه رفتار شود که سبب هدایت گردد».

نزول در دیانت بهائی هر چند در حد بسیار محدود مشروع است، ولیکن چندان پسندیده نیست. حضرت عبدالبهاء در تصدیق همین امر می‌فرمایند: «من بعد تنزیل بنفسی ندهید زیرا عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد ولو اینکه مشروع است، مگر قرض الحسنه. اما از احدی تنزیل مگیرید.»^{۴۱۱}.

۵۶. اگر به تساوی زن و مرد معتقدید، پس چرا اعضای بیت العدل همگی مرد هستند

وارث مرد و زن برابر نیست؟

دین الهی بنا بر اراده خداوند در زمان هایی که بشریت نیازمند تجدید حیات روحانی است، ظاهر می شود و همراه با خود تعالیم و احکامی نو می آورد که درمان دردهای جامعه و هدایتگر قلوب انسانها به سوی خداوند است. یکی از دردهای مبتلا به جوامع انسانی تضييع گسترده حقوق زنان بوده و هست و در آئین الهی با برداشتن تبعیض های ظالمانه، سعی در جبران نابرابری ها گردیده، ولی در بعضی مواضع تفاوت هایی وجود دارد که ناظر بر حکمت های بالغه الهی است.

دیانت بهائی هیچ گاه مدعی برابری مطلق و افراطی زنان و مردان نبوده است و تأکید دیانت بهایی بر تساوی حقوق است، نه وظایف و مسئولیت ها. بدین ترتیب در برخی موارد بنا به حکمت های الهی، زنان بیشتر مورد توجه قرار گرفته اند و در برخی موارد مردان. مثلاً در تعلیم و تربیت، زنان بر مردان مقدمند و اگر والدین تنها قادر به پرداخت هزینه تحصیل یکی از فرزندان باشند، فرزند دختر اولویت دارد. همچنین در ازدواج، مردان موظفند هدیه ای آئینی به صورت مهریه به همسرشان بدهند و در هنگام طلاق مردان بمدت یکسال موظف به پرداخت هزینه زندگی همسر مطلقه هستند. اما در مورد ارث باید گفت که سهم الارث فرزندان دختر با فرزندان پسر و زن با شوهر کاملاً برابر است، ولی سهم الارث پدر از مادر و برادر از خواهر اندکی بیشتر است که نظر به مسئولیت اداره خانواده است که بر عهده آنان قرار دارد. همچنین زنان از مسئولیتی سنگین و تمام وقت (عضویت در بیت العدل اعظم) که ممکن است به وظایف تربیتی ایشان در خانواده لطمه بزند معاف گردیده اند. البته این معافیت از سوی معاندین دین الهی که غالباً خود معتقد به باورهای زن ستیزانه و متعصبانه هستند، به محرومیت و تضييع حقوق تعبیر گردیده، که با توجه به اعتقادات تبعیض آمیز و متحجرانه خودشان بسیار تعجب برانگیز است.

در مورد شرط مرد بودن در عضویت در بیت العدل اعظم، حضرت بهاء الله می فرمایند: «یا رجال العدل كونوا رعاة اغنام الله فی مملكته واحفظوهم عن الذئاب الذین ظهروا بالاثواب كما تحفظون ابنائکم كذلك ینصحکم الناصح الامین^{۴۱۲}». در توضیح این بیان آمده است: "حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در آثار خویش تصریح فرموده اند که گرچه عضویت بیت العدل اعظم منحصر به رجال (مردان) است، ولی نساء و رجال حق عضویت در بیوت عدل خصوصی و محلی را دارند (این بیوت عدل در حال حاضر به محافل روحانی ملی و محلی موسومند)^{۴۱۳}."

همچنین در بیانی که از حضرت عبدالبهاء نقل شده، آمده است که: "در خصوص اماء الرحمن تذکر دادند آنان در همه محافل و لجنه ها شرکت و عضویت خواهند داشت غیر از بیت العدل اعظم که منحصر به رجال است و این حکمتی عظیم دارد بعد معلوم می شود. اگر وقتی کسانی اعتراض کنند که بعضی احکام کتاب اقدس موافق امروز نیست باید گفته شود ما هم تصدیق میکنیم ولی حالت حالیه عالم هم موقتی است. عنقریب تغییرات کثیره شدیدیه حاصل می شود آنوقت معلوم می شود که کتاب مستطاب اقدس در حقیقت دوا و غذا و حفظ الصّحه عالم است^{۴۱۴}."

و نیز حضرت ولی امرالله در مورد عضویت در بیت العدل اعظم می فرمایند: "بر طبق لوحی که از حضرت عبدالبهاء موجود است عضویت بیت العدل اعظم منحصر به مردان است و حکمت ان در آینده معلوم خواهد گردید. ولی در مورد عضویت در محافل محلی و ملی زنان مانند مردان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارند. احبا باید با اطمینان و اتکا به ایمان قوی خود ان را بپذیرند. حکمت الهی در این امر کم برای جهانیان آشکار خواهد شد.^{۴۱۵}"

چرا اگر کسی خانه ای را آتش زد باید او را بسوزانند؟

برخی معترضند که در این حکم، جرم با مجازاتش تطابق ندارد.

احکام الهی در دیانت بهائی مبتنی بر برقراری نظم است و نه تنبیه و انتقام جوئی و فرموده‌اند که اگر نظم عالم برهم نمی خورد، برای قاتل نیز مجازاتی در نظر نمی گرفتیم. بنا بر این شدت بعضی احکام برای بالا بردن میزان بازدارندگی آن و متناسب با تاثیرات اجتماعی جرمی است که وقوع یافته است. آتش زدن یک خانه که موجب وحشت و اضطراب اجتماعی و احتمالاً مرگ فجیع ساکنان آن می‌گردد، از نوع اعمال تروریستی است (به زبان امروز)، که باید به اشد وجه با آن مقابله گردد.

قرآن نیز می‌فرماید: «وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^{۴۱۶} یعنی هر کجا بر ایشان دست یافتید، آنان را بکشید و همان گونه که شما را بیرون راندند آنان را بیرون برانید [چرا که] فتنه [شرک] از قتل بدتر است. پس فتنه گری بدتر از قتل است.

البته اجرای این نوع احکام بستگی به قوانین مدنی هر کشور دارد و با توجه به دیدگاهی که در خصوص مجازات‌ها در آئین بهائی داده شده، اگر بتوان نظم اجتماع را حفظ نمود، تلطیف و تخفیف احکام تا حد ممکن ممدوح است. مثلاً اگر در کشوری حکم اعدام لغو گردیده و اجتماع توانسته با مجازات‌های سبک تر نظم را حفظ کند، منافاتی با اعتقادات بهائی که مجازات قتل عمد را مرگ می‌داند، ندارد.

چرا در آئین بهائی مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟

برخی معترضند که اگر به وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق زن و مرد معتقدید، پس چرا مهریه دختر دهاتی کمتر از مهریه دختر شهری است؟

بررسی اشکالات این سؤال

- اولاً وحدت عالم انسانی به این معنی نیست که شرایط مادی همه افراد کره زمین یکسان شود، بلکه وضع مالی هر فرد با دیگری متفاوت بوده و بنا بر این احکام خاصی در مورد آنها به طرز متفاوتی اجرا می‌شوند.
- دوماً تساوی حقوق رجال و نساء به این معنی است که زنان و مردان باید از حقوق مساوی برخوردار باشند، نه از مسئولیت‌ها و شرایط یکسان، چرا که زن و مرد، هر کدام شرایط مخصوص به خود را دارند و تساوی آنها در چنین موردی ممکن نیست؛ بلکه باید عدالت اجتماعی و انسانی به طور یکسان در مورد آنها اعمال شود.
- سوماً در سؤال فوق، دختر شهری و دختر روستایی با هم مقایسه شده‌اند، نه زنان و مردان؛ بنا بر این این موضوع نمی‌تواند ربطی به تساوی حقوق رجال و نساء داشته باشد و طرح چنین سؤالی اساساً بی‌مورد و عجیب می‌نماید.
- چهارماً طراح این سؤال در تعلیم فوق دقت لازم را نداشته، زیرا مقدار مهریه با توجه به شهری یا روستایی بودن پسر مشخص می‌شود، نه دختر؛ آن هم واضح است که اشاره ای لطیف بتفاوت قدرت مالی ساکنان شهر و ده دارد، نه به دلایل روحانی و معنوی.

حکم مهریه در امر بهائی و دلیل آن

حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «لا یحقّق الصّهار الاّ بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب الابریز وللقری من الفضة ومن اراد الزیادة حرم علیه ان يتجاوز عن خمسة و

تسعين مثقالاً كذا لك كان الامر بالعزم مسطوراً. والذى اقتنع بالدرجة الاولى خير له فى الكتاب انه يعنى من يشاء باسباب السموات والارض وكان الله على كل شىء قديراً»^{۴۱۷} يعنى محقق نمى شود داماد شدن، مگر به پرداختن مهریه. مهریه تعیین شده است برای شهر نشینان نوزده مثقال طلای خالص و برای ده نشینان نوزده مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتر مهریه بدهد، حرام است بر او که تجاوز کند از نود و پنج مثقال طلا. این طور به عزت به قلم الهی نوشته شد. اقتناع به درجه اولی (که نوزده مثقال نقره باشد)، بهتر است برای شخصی که می خواهد نکاح بکند. در کتاب الهی خداوند بی نیاز می کند هر کسی را که بخواهد به اسباب آسمانها و زمینها و خداوند بر هر چیزی تواناست.

از آنجا که ذکر شده "داماد شدن محقق نمى شود..."، باید دانست که شهری یا روستایی بودن وابسته به داماد است، چنانکه در رساله سؤال و جواب، در جواب به سؤال "در مهر اهل قری که فضا تعیین شده باعتبار زوج است یا زوجه یا هر دو و در صورت اختلاف که یکی شهری و دیگری از قری باشد چه باید کرد؟"، آمده است «مهر به اعتبار زوج است اگر از اهل مدن است ذهب و اگر از اهل قری است فضّه (و میزان، توطن اوست نه محل تولدش)^{۴۱۸}». دیگر آنکه، بر طبق نص صریح حضرت ولی امرالله، هم پسر شهری می تواند به نوزده مثقال نقره اقتناع کند و هم پسر روستایی و این در درگاه خداوند پسندیده تر است.

واضح است که تفاوت حکم مهریه بخاطر آنست که همگان بتوانند ازدواج کنند و لذا هم برای مردم شهر و هم برای مردم ده میزان ناچیزی از مهریه را مشخص فرموده اند که تجاوز از آن را حرام فرموده اند. اما بخاطر آنکه مردمان ساکن ده از نظر وسعت مالی بالنسبه به مردان ساکن شهر ممکن است در مضیقه باشند، حضرت بهاءالله این مهریه ناچیز را در مورد آنان حتی کمتر هم مقدر فرموده اند تا مسئله مالی مانعی از ازدواج نشود.

نظر معترضین در مورد ازدواج و دختران غیر شهری

لازم بتذکر نیست که طراحان اینگونه شبهات با کاربرد واژه دختر دهاتی در ارتباط با حکم بهائی، نه تنها دروغ می‌گویند بلکه بعلاوه نشان میدهند که چقدر احترام به دختران ساکن قری و قصبات دارند! بی احترامی به "دختر دهاتی" فقط در ذهن ایشان است که حال اهل بهاء را قیاس بنفس می‌کنند. اما علت اینکه ایشان مسئله تفاوت مهریه را بشکل تفاوت ارزش دختر شهری و دختر دهاتی تلقی کرده‌اند، این است که در ذهن ایشان ازدواج چیزی نیست جز خرید و تملک کالائی بنام زن توسط مردی که با این ازدواج مالک او می‌گردد و در واقع مهریه پرداخت قیمت این کالا است که بنا به ارزش آن کالا، میزانش کمتری یا بیشتر می‌باشد. گفته آنان و اعتراضشان که می‌گوید "حتی بین دو دختر شهری و دهاتی تفاوت بین طلا و نقره فرض گردیده است!" بخوبی ذهنیت این افراد را در مورد زن، مهریه و ازدواج نشان می‌دهد.

مهریه در سنت های گوناگون

مهریه در کشورهای گوناگون سنتی، از جمله خاور میانه در بسیاری از مواقع داخل کردن مسئله طبقات در مورد ازدواج است. فرض اینست که دختر زیبا و یا از خانواده بالا باید صرفاً توسط کسی که از نظر مالی قدرت زیادی دارد و به طبقه بالای اقتصادی تعلق دارد عقد شود و برای تضمین این مطلب است که هر چه دختر زیباتر، یا از خانواده بالاتر باشد مهریه اش بیشتر می‌شود. در این طرز فکر طبقاتی که زن را به حدّ یک کالا منحط میسازد، و نابرابری اجتماعی را تشدید می‌کند، مهریه بستگی به ارزش کالا دارد و لذا کم و زیاد می‌شود. بهمین جهت است که تفاوت طلا و نقره که مربوط به محلّ سکونت مرد است در

نظر این نویسندگان به شکل ممسوخ تفاوت ارزش دختر شهری و دختر دهاتی تلقی شده است و آنان از این مطلب و تناقض آن با اصل برابری به شگفت می‌آیند.

تفاوت حکم مهریه در دیانت بهائی با ادیان قبل

البته حکم مهریه در امر بهائی نفی مطلق چنین سنتهای ضد اخلاقی است. حضرت بهاءالله میزان مهریه را مشخص کردند و برای آن حدّ اقلّ و حدّ اکثری معین کردند که حتی حدّ اکثر نیز میزانی جزئی است. بدین ترتیب، مهریه برای همگان یکسان می‌شود و مسئله طبقاتی بالکل از صحنه ازدواج مطرود می‌گردد. از آنجا که میزان مهریه بسیار جزئی است و حتی حداقلّ آن که ۱۹ مثقال نقره باشد، برای همگان توصیه شده است، متوجه می‌گردیم که مبنای ازدواج، عشق و علاقه مشترک و اخلاق و شخصیت و انسانیت طرفین می‌گردد و نه قدرت مالی افراد بر اساس میزان طبقات اجتماعی آنها. به عبارت دیگر، حضرت بهاءالله کاری کردند که مهریه صرفاً امری سمبلیک یا نمادین می‌شود و ابداً هرگز مانعی راستین برای ازدواج هیچکس نخواهد شد. اما از آنجا که میزان مهریه ربطی به دختر ندارد و لذا بر اساس خصال دختر بالا و پائین نمی‌رود متوجه می‌شویم که مفهوم و معنای این سمبل نیز دگرگون شده است. یعنی بخلاف سنتهایی که معترضین با شدت و غیرت حامی آنند، که مهریه را بعنوان "اجرت" برای دسترسی به جسم زن تلقی می‌کند و لذا بستگی به ارزش کالای مربوطه بالا و پائین می‌رود، در امر بهائی مهریه سمبل این واقعیت می‌شود که در آئین بهائی هدف ازدواج ایجاد و تربیت فرزندان است و از آنجا که در این مورد زنان هستند که دچار هزاران رنج و دشواری می‌شوند، مانند ۹ ماه حاملگی و درد زایمان، لذا شوهران با دادن مهریه در واقع بیان‌کننده آگاهی‌شان از دین خود به همسران خویش می‌باشند و در واقع مهریه سمبلی از قول و تعهد شوهر به همسر خود است که در قبال همسرش مدیون زحمات و فداکاریهای اوست و آمادگی خود را برای جبران این فداکاریها اعلان می‌کند.

بنابراین تبدیل مهریه به یک مفهوم سمبلیک که مستلزم پرداخت مبلغی جزئی است و لذا عامل طبقاتی را از صحنه تصمیم‌گیری مربوط به ازدواج خارج می‌کند، اثبات اصل تساوی حقوق همه انسانها و ایجاب اصل برابری حقوق زن و مرد میباشد. بخاطر اصل تساوی حقوق همه انسانها از طرفی و اصل تساوی حقوق زنان با مردان است که حکم ازدواج در دیانت بهائی دستخوش تحوّل بنیادی میگردد که با همه سنن گذشته که مبتنی بر نابرابری حقوق انسانها و نابرابری حقوق زن و مرد بوده است کاملاً تعارض دارد. وصال آنچه که در آئین بهائی در مورد ازدواج مطرح شده است همگی انعکاس اصل برابری حقوق همه انسانها و نیز اصل تساوی حقوق زن و مرد میباشد. همه اصول ازدواج در دیانت بهائی وسیله ای برای تحقق وحدت عالم انسانی است و در عین حال آئینه ای از همان اصل تقدّس انسان و برابری حقوق همگان میباشد. مفهوم مهریه در امر بهائی از ویژگی سنتی در آمده و صرفاً معنای سمبلیک یافته و این معنای سمبلیک هم با معانی گذشته سنتی زمین تا آسمان فرق دارد.

زن در آئین بهائی کالائی برای تمتّع جنسی که قیمت های گوناگون داشته و در نتیجه محدودیتی در مورد مهریه نبوده و میزان مهریه بستگی به ارزش کالای مورد خرید خواهد داشت نمیباشد. از اینجاست که مفهوم ازدواج بیانگر تقدّس حقوق زنان و مردان و تساوی ایشان است. بهمین علّت مفهوم ازدواج با مفهوم ازدواج در آئین مقدّس اسلام تفاوت کیفی و عمده ای می‌یابد. در آئین اسلام هنوز بشریت برای درک مفهوم تساوی حقوق انسانها بطور کلی و تساوی حقوق زن و مرد بطور اخصّ آماده نبود و شرائط دنیا نیز امکان تحقق چنین اصولی را نمی‌داد. بهمین علّت است که یکی از مهمترین شکلهای ازدواج در دیانت اسلام در صورت عدم استطاعت مالی، ازدواج با کنیز است^۱. اما با عوض شدن زمانه و نظربه اینکه در آئین بهائی اصل وحدت عالم انسانی حاکم است و حضرت

^۱. سوره نساء - آیات ۳ و ۲۴ و ۲۵

بهاء الله اولین پیامبری بودند که صریحاً، قاطعانه هر نوع برده داری و خرید و فروش کنیز و غلام را حرام فرمودند، این نوع ازدواج هم خود بخود باطل می‌گردد. بعلاوه، نظر به تساوی حقوق زن و مرد سن ازدواج برای پسر و دختر یکسان می‌شود و هیچ دختری را نمیتوان بدون رضایت خودش و صرفاً باراده پدرش، بعقد مردی در آورد که در هر دو مورد، احکام بهائی با فقه اسلامی در این خصوص تفاوت دارد.

از آن گذشته، در فقه اسلامی، نظر به برتری و تحکم و قیومیت مرد بر زن و ضرورت اطاعت زن از مرد، یک سلسله مراتب طبقات ازدواج بر اساس سلسله مراتب حقوق اجتماعی بوجود آمده است. یعنی چون در دارالاسلام، مسلمانان حاکم بر اهل کتاب هستند، و اهل کتاب مجبور به پرداخت جزیه بوده و از بسیاری حقوق در مورد اجرای وظائف دینی خود ممنوع میباشند، در نتیجه فقه اسلامی اجازه میدهد که مرد مسلمان با زن اهل کتاب ازدواج کند اما اجازه نمیدهد که مرد اهل کتاب با زن مسلمان ازدواج نماید. علت این مسئله هم واضح است، شوهر در موقف قیومیت و حاکمیت و برتری نسبت به زن میباشد و لذا فقط در صورتی که شوهر مسلمان و زن مسیحی یا کلیمی باشد، امکان حفظ سلسله مراتب حقوق اجتماعی بر اساس اعتقاد مذهبی میسر میگردد.

مبنای ازدواج و حکم مهریه در آئین بهائی

می بینیم که احکام ازدواج آئینه ای از فلسفه حقوق اجتماعی در جامعه است. بهمین جهت است که ساختار نابرابری حقوق در میان گروههای گوناگون در داخل ازدواج مطرح میگردد. اما از آنجا که در آئین بهائی، اصل فائق، اصل وحدت عالم انسان و تساوی حقوق همگان است، در نتیجه، ازدواج بهائی نیز آئینه ای از همین اصل میگردد. بهمین

علت است که نه تنها حکم جزیه یا هر نوع تبعیض حقوقی نسبت به غیر مؤمن از میان رفته است، بلکه افراد بهائی، چه مرد و چه زن، آزادند که با هر زن و یا مردی، صرفنظر از اینکه به چه قوم و دینانی تعلق داشته باشد ازدواج نمایند.

حکم مهریه در آئین بهائی براسستی حکم عدالت اجتماعی، تقدس انسان، حقوق لاینفک آدمیان، وحدت عالم انسانی، تساوی حقوق زنان و مردان، و نفی فرهنگ کالا ساختن زنان است. این اصل بخودی خود اثبات حقانیت آئین بهائی است که در وسط قرن ۱۹ هنگامی که از اندیشه برابری و دموکراسی و آزادی در میان فقها و نویسندگان ایرانی کوچکترین خبری نبود، حضرت بهاءالله ندای وحدت عالم انسانی، دموکراسی سیاسی و برابری حقوق زنان و مردان را در چارچوب اخلاق عطوفت و یگانگی و شکیبائی به ایران و جهان اعلان فرمودند.

۵۹. تهمت ازدواج با محارم

و از جمله تهمت هایی که به آئین بهایی زده می شود، تهمت روا بودن ازدواج با محارم است غیر از زن پدر است. ردیه نویسان مقاله "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت" در این مورد چنین نوشته اند: "در کتاب اقدس جناب خدا (میرزا حسینعلی) فقط زن پدر را برای ازدواج حرام کرده و برای سایرین حکمی ندارد، و آنچه حکمی ندارد و ممنوع نشده حلال است... مغالطه هم نکنید و نگوئید بقیه ازدواجها قبل از بهائیت هم حرام بوده (در اسلام) و لذا احتیاجی به گفتن نداشته چون ازدواج با زن پدر هم در اسلام حرام بود!... کپی شناسنامه حداقل ۲۰۰ بابتی و بهائی را که پدر و مادر قبل از ازدواج خواهد و برادر بوده اند در دست داریم. مناظره کنید نشانتان می دهیم."

عدم صورت گرفتن ازدواج با محارم در دیانت بهائی

توهین نویسندگان این مقاله، توهین مستقیم به بسیاری از مسلمانان ایران نیز می باشد، چرا که بهائیان در سرتاسر ایران حضور دارند و اکثر آنها دارای اقوام مسلمان هم می باشند. حال باید دید که چرا ایشان از چاپ شناسنامه خودداری کرده اند و صرفاً در هنگام "مناظره" حاضرند آنها را نشان دهند! ایشان صحبت می کنند از شناسنامه افرادی که از طریق شناسنامه آن افراد می توان دید که پدر و مادر آنها خواهر و برادر یکدیگرند. اما مشخص نیست، که ایشان چگونه از شناسنامه کودک، خواهر و برادر بودن مادر و پدر را فهمیده اند. این مطلب را از هیچ شناسنامه ای نمی شود استنتاج کرد. یکی بودن نام خانوادگی دو همسر و یا پدر و مادر چیزی است که در مورد میلیونها ایرانی صدق می کند. مثلاً ازدواج دختر عمو و پسر عمو ازدواجی است که در آن طرفین اسم خانوادگی یکسانی دارند و این مطلب هم قبل از ازدواج است و هم بعد از ازدواج، اما این به این معنی نیست که آنها خواهر و برادر بوده اند. از طرفی همه ایرانیان عزیز می دانند که چه در زمان رژیم گذشته و چه در زمان رژیم حاضر، اگر محضر داری متوجه می گشت که بهائیان دست به ازدواج خواهر و برادر و یا مادر و پسر زده اند، در آن صورت نه تنها هزاران فریاد و اوایلا در ایران بلند می شد و همه کتابها و روزنامه ها علیه بهائیان داد سخن می داد، بلکه نظائر نویسندگان این مقاله نیز اسامی این اشخاص را با تیراژ بزرگ در روزنامه ها و نشریات خود چاپ می کردند تا این قوم را مورد اهانت و ذلت قرار دهند. اما اینکه تا بحال حتی یک مورد ازدواج بهائی با محارم صورت نگرفته، خود دلیل محکمی برای رد این ادعا است.

حرمت صریح ازدواج با محارم در آئین بابی

عامل دیگری که دروغ بودن این سخن را نشان می دهد اینست که علاوه بر بهائی، ایشان از بابی هم سخن میگویند. اشکال کار اینست که برخلاف بهائیان که تقیه نمی کنند و بهائی بودن خود را اعلان می نمایند، در میان بابیان حکم تقیه محترم است و لذا نه تنها

تعداد بایان اندک است بلکه کسی هم از آنها باخبر نیست، زیرا ایشان به حکم تقیه، بابتی بودن خود را کتمان می‌کنند. به علاوه در آئین حضرت باب صریحاً و کتباً عین حکم قرآن کریم در مورد حرام بودن ازدواج با محارم تأکید شده است و در نتیجه حکم بیان و حکم قرآن از این نظر کاملاً یکی است. البتّه اگر ایشان از این مطلب خبر داشتند، در ذکر شناسنامه های خیالی خود، حدّ اقلّ از ذکر کلمه بابتی احتراز می‌کردند!

علت ذکر حرمت ازدواج با زن پدر در کتاب اقدس

در کتاب اقدس حضرت بهاءالله صرفاً حرام بودن ازدواج با زن پدر را ذکر کرده‌اند. همین حرمت در مورد ازدواج دختر با شوهر مادرش نیز مجری است زیرا احکامی را که جمال مبارک درباره روابط بین زن و مرد نازل فرموده‌اند، با در نظر گرفتن تفاوت‌های لازمه جزئیّه بالسّویه در مورد هر دو اجرا می‌گردد مگر در مواردی که این امر غیر ممکن باشد و مسئله ازدواج آباء هم همینطور است. اما این امر به این معنی نیست که در دیانت بهائی ازدواج با افرادی نظیر مادر و خواهر اجازه داده شده است، بلکه حرمت محارم در دیگر آثار حضرت بهاءالله به صراحت ذکر شده است که در ادامه به آن می‌پردازیم. اما حتّی اگر در دیگر آثار حضرت بهاءالله هم ذکر نمی‌شد، جمله کتاب اقدس حکایت از حرام بودن محارم می‌نمود. علت این مطلب اینست که حکم کتاب اقدس مستقیماً اشاره به حکم قرآن کریم دارد و در این ظهور مبارک نیز در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله و فلان و بهمان، البتّه این عمل ناشایسته و حرام است.^{۴۱۹} بنا بر این حکم اقدس حکم قرآن را تائید می‌کند، باستثناء یک تغییر جزئی و لذا آن تغییر را مطرح کرده است.

قرآن کریم در مورد طبقات محرّمات ازدواج در دو آیه پیاپی سخن می‌گوید. آیه اوّل صرفاً در مورد یک طبقه است و آن زن پدر میباشد. آیه دوّم بطور دست جمعی همه دیگر طبقات را تحریم می‌فرماید. اما نه تنها زن پدر بعنوان یکی از طبقات دسته جمعی ذکر نشده است،

بلکه بعلاوه واژه های مربوط بآن کاملاً با واژه مربوط به طبقات دیگر فرق دارد. به عبارت دیگر ازدواج با زن پدر صرفاً نهی شده است، ولی صحبت از حرام بودن آن نیست. بلکه بالعکس ازدواج با همه دیگر گروهها با واژه حرام بودن ذکر شده است. این تفاوت است که در کتاب مستطاب اقدس مورد بحث قرار گرفته است و در مورد ازدواج با زن پدر هم دقیقاً عین واژه قرآن در مورد طبقات دسته جمعی ذکر شده است. به عبارت دیگر، قرآن کریم ازدواج با زن پدر را با عبارت 'لا تنکحوا' (یعنی ازدواج نکنید) بیان کرده و در مورد گروههای دیگر با عبارت 'حرمت علیکم' (حرام شده است بر شما) بحث می کند. اما حضرت بهاء الله در کتاب اقدس استثناء قرآن در مورد ازدواج با زن پدر را از میان برده و آن را نه تنها مشمول نهی، بلکه مشمول واژه 'حرمت علیکم' فرموده است. بنا بر این تفاوت حکم اقدس با حکم قرآن در اینست که حکم اقدس ازدواج با زن پدر را نیز داخل مقوله دسته جمعی تحریم گروههای دیگر کرده است. عین آیات بدین قرار است: در کتاب مستطاب اقدس فقره ۱۰۷، حضرت بهاء الله میفرماید «قد حرمت علیکم ازواج آبائکم» یعنی براستی حرام شده است بر شما ازدواج با زن پدرتان. و در قرآن کریم در سوره نساء آیه ۲۲ می فرماید «ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء» یعنی با زن پدرتان نکاح نکنید. و آنگاه در همان سوره در آیه ۲۳ می فرماید «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنت الاخ و بنت الاخت و امهاتکم التي ارضعنکم...» یعنی حرام شده است بر شما ازدواج با مادرتان و دخترتان و خواهرتان و عمه تان و خاله تان و دختر برادرتان و دختر خواهرتان و مادران رضائی تان...

اما یکی از دلایل حرمت ازدواج با زن پدر این است که در دوران جاهلیت قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می مرد اولاد او آن زنهایی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی شد، اختصاص بخود می دادند و با آنها همان معاملاتی را می کردند که با زنهای دیگر می کردند. این

عادت جاهلیت بود. بنا بر این نوع ازدواج در دوران حضرت محمد نهی و با تغییر زمانه، در این ظهور اعظم حرام شده است.

عدم حلیت ازدواج با سایر محارم

اما مورد دیگر آن است که اگر سخن این نویسندگان را قبول کنیم که "آنچه حکمی ندارد و ممنوع نشده حلال است" و این مطلب را به قرآن کریم اطلاق نمائیم، در اینصورت باید گفت که زنان مسلمان حق دارند در آن واحد شوهران متعددی داشته باشند. علت این امر اینست که در قرآن کریم در مورد مردان، بصراحت آمده است که ایشان نمیتوانند بیش از ۴ زن بگیرند، اما ممنوعیت تعدد شوهر برای زن در هیچ کجای قرآن نیامده است. حال دو راه داریم: یا آنکه باید بگوئیم این امر از بدیهیات است و نیازی به ذکر آن در قرآن کریم نبوده است و یا آنکه تعدد شوهر برای زنان را حکم اسلام بدانیم. واضح است که شق صحیح مورد اول میباشد و تعدد شوهر برای زن مجاز نیست. گذشته از این، حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرمایند: «در خصوص حرمت نکاح پسر به زوجات پدر مرقوم نموده بودید. صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه. مثلاً در قرآن می فرمایند «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّتُكُمْ وَالِدُكُمْ وَلَحْمُ الْخَنَازِيرِ...»^{۴۲۰} (حرام است بر شما مردار و گوشت خوک...) این دلیل بر آن نیست که خمر حرام نه^{۴۲۱}». همچنین در تورات تشبیه فصل ۳/۲۲. حرمت ازدواج ازواج آباء وَحَدَهْ مذكور و حرمت دیگران در مقامات دیگر وارد^{۴۲۲}.

علل تحریم ازدواج با محارم

تحریم ازدواج با محارم در دیانت بهائی بسیار قاطعانه ترو جدی تر از همه ادیان گذشته است. علت این امر اینست که در آئین بهائی نه تنها ازدواج با محارم حرام شده است بلکه علت فلسفی، طبّی و اجتماعی این تحریم نیز مورد بحث قرار گرفته است و بخاطر این مطلب است که نه تنها ازدواج با محارم حرام گردیده، بلکه اصولاً به اعتقاد امر بهائی هر

چه زوج و زوجه بیشتر با یکدیگر فاصله داشته باشند، بهتر است. چنانکه خواهیم دید این اصل انعکاسی از اصل وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است و لذا بحث در مورد ازدواج در چارچوب این فلسفه و اندیشه بدیع و خلاق مورد بررسی قرار میگیرد.

اولین شکل تحریم ازدواج با محارم در آثار حضرت باب دیده می شود. حضرت باب در نوشتجات گوناگونی ازدواج با محارم را حرام فرموده اند. مثلاً در کتاب قیوم الاسماء حکم قرآن را اینچنین تأیید میفرمایند: «ان الله قد حلل علی المؤمنین من المؤمنات غیر ذوی قرابتهم الام و البنت و الاخت و العمة و ما قد جعل الله بمثلها و بنات الاخ و بنات الاخت... و ان ذلك حکم فی کتاب الله علی کلمة الفرقان و قد کان الحکم فی ام الكتاب مقضیا^{۴۲۳}» یعنی ازدواج را خداوند حلال فرموده مگر با محارم: با مادر، دختر، عمه، و نظیر آن، و دختر برادر، و دختر خواهر... و این حکم کتاب خداست در قرآن که در این ام الكتاب عمل به آن مؤکد شده است.

همچنین حضرت باب در نوشته دیگر خویش تحت عنوان "فی بیان علة تحریم المحارم" حکم قرآن را تأیید فرموده و آنرا تکرار مجدد میفرمایند. اما در این اثر حضرت باب یکقدم فراتر رفته و صرفاً بذکر حکم نپرداخته، بلکه به بررسی علل فلسفی و متافیزیکی این حکم نیز مبادرت می ورزند. حضرت باب در بررسی خود از این حکم ازدواج با محارم را تناقضی با اصول خلقت، علیت و حقیقت هستی دانسته و لذا حرام بودن ازدواج با محارم را امری ابدی و غیر قابل تغییر معرفی کرده اند. قسمتی از این لوح بدین قرار است: «فی بیان علة تحریم المحارم من الاخت و الام و العمة و الخالة الخ بالاصل و تحریم غیرها عرضاً... اما السؤال مما حرم الله علی الرجال من التسعة المكتوبه فی الكتاب و مما جعل الله من ورائها... فاعلم... ما حرم علی نفس شیئاً الا ما حرم الشئ علی نفسه لان الله قد خلق الاشياء به و اعطاهم الله فی صورة قبولهم حکم انفسهم فلذلك حرموا علیهم کل ما حرمت انفسهم بانفسهم و كذلك حکم الله فی الله فی البدء... و لما بعث الله الخلق فی هذا

العالم قد نسوا حکم البدء من غير الحقّ لذا ارسل الله اليهم الرسل والكتاب بالحقّ ليتلوا عليهم احكام قبولهم فى مشهد ذر الاول... فايقن ان الله قد خلق الاشياء من ماء البحرين احدهما ماء العله و الثانى ماء المعلول و لقد مرج البحرين فى هذا الدنيا يلتقيان بسر الاختيار من ماء هذين البحرين... و لذا قد حرّم الله سبل المعلوليه على العليه و لذلك حرّمت فى الكتاب الامّ والعّمه والخاله لسرّعليتهنّ اشارة الى رتبة التثليت فى الفعل البدء... و اما الستة الاخيرة فهى قد وجدت بعد قرب آدم بالشجره... و لذلك حرّم الله على اشرف ذريته تلك الستة. « در اين توقيح كه "در بيان علّت تحريم محارم شامل خواهر و مادر و عمّه و خاله و غيره بالاصل و تحريم مابقى بالعرض" ميباشد، حضرت باب اين تحريم را به قانون ذاتى و حقيقت هستى اشياء در اصل خلقت راجع فرموده و اين تحريم را حاصل يك تحريم ذاتى كه حاصل طبيعت و ذات انسان است معرفى ميفرمايند. اينكه در كتب مقدّسه اين تحريم بيان شده در واقع تكرر همان اصل ذاتى است كه آدميان بخاطر غفلت از خداوند و فطرت راستين خود، فراموش کرده اند. بعلاوه حضرت باب ازدواج با محارم را تناقض با اصل عليت و قانون خلقت معرفى ميفرمايند و آن را بطور مطلق تحريم ميفرمايند. ميبينيم كه بر خلاف دروغ نويسندگان اين مقاله، تحريم محارم در آثار حضرت باب به يك اصل متافيزيك تبديل شده و لذا اصلى غير قابل تغيير و مطلق ميگردد. اما توجه كنيد كه حد و حلقه محرميت در هر عصر و دين متفاوت بوده و به تدريج اين حلقه بزرگتر شده، چنانكه در زمان حضرت ابراهيم برادر مى توانست با خواهر ازدواج كند، همانطور كه حضرت ابراهيم با خواهرش ساره (سارا) ازدواج كرد. در دين يهود، اين نوع ازدواج حرام است، ولى عمو مى تواند با دختر برادرش ازدواج كند. در ديانت اسلام اين نوع ازدواج نيز حرام است، ولى دختر عمو و پسر عمو مى توانند با هم ازدواج كنند و همين طور اما ازدواج با زن پدر نيز نهى شده است. در ديانت بهائى ازدواج با زن پدر نيز حرام گشته است و توصيه به ازدواج با غير خویشاوندان شده است.

همین اصل تحریم محارم در مورد آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء نیز مصداق دارد. در کتاب اقدس این اصل حتی شدیدتر نیز می شود، یعنی از آنجا که زن پدر با آنکه مادر فرد نمیباشد، ولی سمبلی از مادر میباشد، در نتیجه بخاطر حرمت مطلق محارم، ازدواج با زن پدر نیز مشمول اصل "حرمت علیکم" می شود و صرفاً امری که مورد نهی قرار گرفته باشد، نیست. حضرت بهاء الله در آثار دیگرشان، علت اجتماعی و طبّی تحریم محارم را مورد بحث قرار داده اند و لذا همانند حضرت باب، که علت فلسفی این تحریم را بررسی فرمودند، حضرت بهاء الله به علل اجتماعی و طبّی آن تأکید میفرمایند. همانطور که ذکر شد حضرت عبدالبهاء در پاسخ کسانی که ممکن است عدم ذکر طبقات دیگر محرمات در کتاب اقدس را بمعنای جواز ازدواج با محارم تلقی کنند، توضیح میفرمایند که این عدم ذکر بمعنای جواز نیست، بلکه حضرت بهاء الله در آثار دیگرشان دستور داده اند که حکم الهی در ازدواج مستلزم ازدواج با جنس بعید است. به عبارت دیگر، نه تنها ازدواج با محارم ممنوع است، بلکه حتی ازدواج با اقربا و نزدیکان و خویشان نیز اگرچه حرام نیست اما نا مطلوب تلقی می شود. از نظر آئین بهائی ازدواج وسیله و آئینه ای از وحدت عالم انسانی است و لذا ازدواج با محارم اصولاً تناقض در قول است، بلکه ازدواج باید وسیله ارتباط و اتحاد دو گروه بعید باشد. حضرت عبدالبهاء در این مورد می فرمایند «در خصوص حرمت نکاح پسر به زوجات پدر مرقوم نموده بودید، صراحت این حکم دلیل بر اباحت دیگران نه... و در الواح سائره، بصریح عبارت مرقوم، که در ازدواج، حکمت الهیه چنان اقتضاء نماید که از جنس بعید باشد... و چون امر بهائی قوت گیرد مطمئن باشید که ازدواج به اقربا نیز نادر الوقوع^{۴۲۴}». در این مورد جمال اقدس ابهی در کتاب اقدس صفحه ۱۹۴ می فرمایند که «تشریح احکام مربوط به حلیت و حرمت نکاح اقارب راجع به بیت العدل اعظم است»^{۴۲۵}.

علت این تحریم در آثار این دیانت، امری طبّی و اجتماعی ذکر شده است. بفرموده حضرت عبدالبهاء ازدواج با محارم مخالف اصول طبّی است «یعنی بین زوجین هرچند بعد بیشتر، سلاله قویتر و خوش سیماتر، صحّت و عافیت بهتر گردد و این در فنّ طبّ نیز محقق است»^{۴۲۶} و همچنین بفرموده ایشان «احکام طّیبه مشروع و عمل بموجب آن منصوص و فرض^{۴۲۷} است. بدین ترتیب، بحکم علم طبّ و دلائل بهداشتی، تحریم ازدواج با محارم در امر بهائی "منصوص و فرض" است.

علاوه بر علت پزشکی و بهداشتی و جسمانی، آئین بهائی از علتی اجتماعی و فرهنگی نیز سخن میگوید. در این مورد باید گفت که حضرت بهاءالله صد سال قبل از علم مردم شناسی جدید، علت راستین تحریم ازدواج با محارم را بین فرموده‌اند. این مطلب هم قابل تعجب نیست، زیرا که در آئین بهائی احکام بصورت دستوری تحمیلی بیان نمی‌شوند، بلکه فلسفه، حقیقت، عملکرد اجتماعی و ضرورت اجرای آن احکام هم بیان می‌گردد. برای توضیح این مطلب باید به کشف جدید مردم شناسان در مورد علت راستین حرمت ازدواج با محارم اشاره شود. مردم شناس شهیر فرانسوی لوی اشتراوس (Claude Levi-Strauss)، اولین کسی بود که در کتاب خود تحت عنوان "ساختار ابتدائی خویشاوندی" (Elementary Structures of kinship) رمز عمومیت تحریم ازدواج با محارم در سرتا سر دنیا و در تقریباً همه فرهنگها را کشف نمود. بنظر او اصل تحریم ازدواج با محارم دارای یک معنای راستین است که تا کنون فهمیده نشده است. لوی اشتراوس میگوید که حکم راستین تحریم ازدواج با محارم، فی المثل با خواهر، این نیست که "با خواهرت ازدواج مکن"، بلکه حکم راستین این تحریم بدین شکل است که "با خواهر دیگری ازدواج کن". به عبارت دیگر تحریم ازدواج با محارم مستلزم ازدواج با جنس بعید است، و این امر مستلزم اتحاد و ارتباط و تفاهم و تعاون بین گروههای گوناگون میگردد. لوی اشتراوس توضیح میدهد که علت اصلی ایجاد تمدن، همین اصل تحریم ازدواج با

محارم است که باعث شد افراد از حیطة مستقیم خانواده خود فراتر رفته و با دیگر خانواده ها و دیگر قبائل ارتباط بیابند. این ارتباط جدید خویشاوندی بخاطر ازدواج با جنس بعید باعث گسترش روابط اقتصادی و فرهنگی گشته و تمدن را بتدریج امکان پذیر مینماید.

حضرت عبدالبهاء در مورد حکمت های وصلت با جنس بعید چنین می فرمایند: «و شبهه ای نیست که بقواعد مدنیت و طبابت وصلت جنس بعید اقرب از جنس قریب^{۴۲۸}». بهمین ترتیب در بیان دیگر میفرمایند: «در اقترا ن هر چه دورتر موافقتر زیرا بعد نسبی و خویشی بین زوج و زوجه مدار صحت بنیه بشر و اسباب الفت بین نوع انسان است^{۴۲۹}». بنا بر این حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء، علاوه بر عوامل طبی و جسمانی، اصل اصل ازدواج با غیر محارم را "اسباب الفت بین نوع انسان" دانسته و آنرا "بقواعد مدنیت" ضروری معرفی مینمایند. واضح است که در دیانت بهائی مسئله ازدواج وسیله و آئینه ای از اصل وحدت عالم انسانی است و لذا بخلاف سنتهای گذشته، امر بهائی نه تنها ازدواج با محارم را خلاف طب و تمدن و دین میدانند، بلکه بعلاوه از آن هم یک قدم فراتر رفته و ازدواج با نزدیکان غیر محارم را نیز نامطلوب می شمارد و انسانها را تشویق می کند که در ازدواج با افرادی که هیچگونه نسبت خویشی با آنان ندارند، پیوند یابند تا این امر باعث گسترش الفت و وداد در سرتاسر عالم گردد.

درباره عفت و عصمت نیز حضرت بهاء الله فرموده اند که هر که فاسد و بی عفت و عصمت باشد بهائی حقیقی نیست و یک ذره عفت و عصمت از صد هزار سال نماز و دعا و عبادت هم بالاتر است.

تزویج دو خواهر در یک زمان در آئین بابی

در پایان به جواب مسأله ای که یکی دیگر از ردیه نویسان مطرح کرده می پردازیم. او می نویسد "در آئین باب تزویج دو خواهر در یک زمان جایز است و در کتاب «هشت

بهشت» که در آئین باب و تاریخ بابیه نوشته شده در صفحه ۱۸۹ سطر دوم و سوم مینویسد: «ششم - (از احکام نکاح) اینکه جمع مابین اختین در شریعت بیان جائز است»". جواب آنکه در هیچ یک از نوشته های حضرت باب چنین مطلبی نیامده است و کتاب هشت بهشت که مورد استناد سوال کننده است توسط دو نفر که اسما" ازلی بودند، ولی در واقع با حضرت باب دشمنی داشتند، یعنی آقاخان کرمانی و محیط کرمانی نوشته شده است. این کتاب پر از جعلیات و اشتباه است که از آن جمله همین مورد است که سوال کننده نقل کرده است.

همچنین در این کتاب نقل شده "نکاح اخت (خواهر) مادام که برادر او از هنگام ولادت رویت نکرده باشد جائز است." همانطور که ذکر شد کتاب هشت بهشت جعلی بوده و منسوب به حضرت باب نیست و همچنین طبق موارد گفته شده در قسمت های قبل، ازدواج با محارم نظیر خواهر، در دیانت بابی و بهائی مطلقاً حرام است.

۶۰. چرا در دیانت بهائی به جای مجازات برای زنا باید جریمه نقدی داد؟

و از جمله اعتراضات اینست که چرا مجازات زنا جریمه نقدی است و در مورد زنا محصنه حکمی وجود ندارد.

حکم زنا در ادیان مختلف

زنا در همه ادیان آسمانی حرام بوده و هست، وکل انسان ها به تقوی و عفت و عصمت و حیا امر شده اند. اما از جنبه فروع جسمانی، راجع به انواع زنا و مجازات آنها، هر دین بر اساس شرایط زمان، مکان، فرهنگ و جامعه مربوطه، به طریقی متفاوت حکم فرموده است. حقیقت اینست که انسان ها همیشه نمی توانند حکمت های احکام ادیان را که

خداوند نازل فرموده، تماماً و کاملاً درک کنند. به همین جهت است که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند حلال و حرام‌ها و مجازات و مکافات مربوط به احکام فرعی هر دینی مانند دستورات و تجویزات اطبا و دکترهاست. ممکن است بیمار نفهمد که چرا دکتری فلان مقدار دارو را تجویز کرده و یا دارویی دیگر را ممنوع نموده، اما چیزی که مهم است این است که بیمار، اول باید به دانائی و شایستگی دکتر شناخت پیدا کند، و پس از آن هرچه را که دکتر گفت، و لو اینکه حکمت آن را درک نکند، اجرا نماید. فهم بشری به هر حال در خصوص درک حکمت احکام محدود است، چنان که درباره فهم سایر علوم نیز چنین است. همچنین باید گفت دین سیستمی است که همه اجزایش با هم باید در نظر گرفته شود. جزء جزء کردن احکام یک دین و نقد ناقص آن، حقیقتی را روشن نخواهد کرد. فهم حکمت نزول هر حکم در هر دین را باید با توجه به کل سیستم آموزه‌های آن بررسی کرد. خود مربیان آسمانی بهترین توضیحات را درباره آموزه‌های خود داده‌اند. بر ماست که مقصود آنها را از همه آثار و کتب خود ایشان جستجو کنیم و درک کنیم. احکام الهی جنبه‌های مختلف و حکمت‌های مختلفی دارند. بنا بر این باید به جمیع وجوه حکمت‌های احکام آسمانی ناظر بود.

حکم زنا در آئین بهائی

حکم زنا در کتاب اقدس به این شکل آمده است: «قد حکم الله لكلّ زان و زانیة دية مسلمة الی بیت العدل و هی تسعة مثاقیل من الذهب و ان عاد مرة اخرى عودوا بضعف الجزاء... و فی الاخری قدر لهما عذاب مهین^{۴۳۰}» یعنی برآستی که خداوند برای هر مرد زناکار و هر زن زناکار جریمه مشخصی حکم فرموده است که به بیت العدل پرداخت می‌گردد و آن ۹ مثقال طلاست و اگر دفعه دیگر تکرار شود، جزا دو برابر می‌گردد... و در عالم بعد برای هر دوی آنها عذاب دهشتناکی مقدر شده است. در اینجا مطلب بسیار جالب این است که کتاب اقدس در مورد مجازات زنا می‌گوید غیر محصن و غیر محصنه، یعنی

دختر و پسری که ازدواج نکرده‌اند سخن می‌گویند، اما نحوه سخن به این شکل است که "برای هر پسر زناکار و دختر زناکار" مجازات تعیین شده است. بنابراین این آیه از پسر زناکار و دختر زناکار بطور مساوی صحبت کرده و هر دوی آنها را بطور مساوی مسئول دانسته و هر دوی آنها را مشمول مجازات نموده و هر دوی آنها را علاوه بر مجازات ظاهری در این دنیا مشمول مجازات دهشتناک اخروی می‌شمارد، یعنی شخص مجرم با پرداخت جریمه نقدی به هیچوجه از عذاب اخروی معاف نمی‌گردد.

مفهوم مجازات و قانون جزائی در آئین بهائی

در آثار بهائی مفهوم قانون و از جمله قانون جزائی کاملاً متفاوت است. در دیانت بهائی اصل این است که احکام الهی صرفاً کلیاتی را بیان مینماید ولی جزئیات را عامدانه و آگاهانه ناگفته میگذارد. بهمین ترتیب اگر چه در موارد بسیار معدودی، مجازاتی کلی توسط وحی الهی مشخص شده است، اما در اکثر موارد، مجازات جرمهای گوناگون عمداً معین نشده است و غیر منصوص است به این معنی که تعیین مجازات بستگی به تصمیم دموکراتیک جامعه دارد، تا بنحوی دموکراتیک به وضع مجازات بپردازد. اما علت اینکه مجازات توسط کتاب الهی مشخص نشده همانطور که خود توضیح میدهد اینست که قوانین و مجازاتها در بسیاری موارد باید باقتضاء تکامل و تحوّل جامعه مورد تغییر و تجدید نظر قرار گیرد و لذا امکان وضع حکمی کلی برای حدّ اقلّ هزار سال (دوران دیانت بهائی) امکان پذیر نیست. بنا بر این بخاطر آنکه باید قانون با مقتضیات تحوّل تاریخی و واقعیات اجتماعی مطابقت داشته باشد، در نتیجه، کتاب اقدس معدودی از مجازاتها را مشخص نموده ولی اکثر آنها را به تصمیم و تعیین بیت العدل محوّل فرموده است. اما بیت العدل یک مؤسسه دموکراتیک است که با انتخاب آزادانه همه افراد انتخاب می‌گردد. در نتیجه مجازاتها توسط بیت العدل وضع شده و توسط بیت العدل عوض هم خواهد گردید.

در این بیان حضرت بهاء الله توضیح میدهند که چرا در وضع احکام به کلیاتی اکتفا فرموده و جزئیات را به تصمیم گیری دموکراتیک بیت العدل بر اساس شرایط زمان و مکان محوّل فرموده اند: «امور ملتّ معلق است به رجال بیت العدل الهی. ایشانند امناء الله بین عبادۀ و مطالع الامر فی بلادہ. یا حزب الله، مرتبی عالم عدل است، چه که دارای دورکن است، مجازات و مکافات، و این دورکن دو چشمه اند از برای حیات عالم. چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی، لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند^{۴۳۱}». بهمین ترتیب در رساله سؤال و جواب هنگامیکه در مورد مجازات و مقادیر حدّ زنا از حضرت بهاء الله سؤال شده، تعیین مقادیر حدّ را به بیت العدل راجع میفرمایند. بهمین جهت حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «اما زانی محصن و محصنه حکمش راجع به بیت العدل است^{۴۳۲}».

بنا بر این، نظام قانونی و جزائی دیانت بهائی با نظم قانونی و جزائی ادیان گذشته تفاوتها ی عمده ای دارد. اولاً، در نظام قانونی و جزائی ادیان قبل، تخطی از هر هنجار و قاعده اجتماعی، جرم و جنایت علیه خداوند و در واقع تعدی به "حقوق الله" تصور می شد و لذا مجازاتهای سرکوبگر و سنگینی در مورد آنها وجود داشت. اما با پیشرفت بشر و تکامل جوامع و ظهور اندیشه حقوق بشر، آدمی از مرحله طفولیت خویش خارج شده و لذا بسیاری از مسائلی که قبلاً جرم و جنایت تصور میگردید، دیگر امری خصوصی و وجدانی و وابسته به تصمیم فردی تلقی میگردد. ثانیاً، مجازاتها تا حدّ امکان با جرم تطابق داشته و از مجازاتهایی که نیازمند قطع اعضاء بدن یا شکنجه انسان باشد جلوگیری می شود. این اصول زیر بنای مفهوم قانون و جزاء را در آئین بهائی تشکیل میدهد.

علت منع مجازات های جسمانی در آئین بهائی

علاوه بر اینکه حیطه قانون و جزاء در امر بهائی محدود میگردد و بجای نفی حقوق بشر، نظام قانونی بهائی حافظ و حامی اصل حقوق لاینفک آدمیان میگردد، یک تفاوت دیگر

نیز در این نظام الهی به وحی الهی محقق می‌شود. بدین ترتیب که مجازاتهای سرکوبگر بشکل قطع اعضاء بدن و یا شکنجه ممنوع میگردد. بعنوان مثال حکم دزدی در آئین مقدّس اسلام مبتنی بر قطع دست در دفعه اول و قطع پا در دفعه دوم است. هر چند که بدون شک این حکم در زمان ظهور اسلام مناسب ترین روش برای مجازات دزد بوده، اما با تغییر اوضاع و شرایط بشر امروز، آشکار است که دیگر قطع دست و پا نه با دزدی انطباق داشته و نه مسئله دزدی را حلّ می‌کند. دزدی باین علّت بد است که یک فرد بدون آنکه کار کند و تولید نماید، از حاصل دسترنج دیگران استفاده کند. اما با قطع دست و پای دزد تنها اتّفاقی که می‌افتد اینست که جامعه موظّف میگردد تا آخر عمر دزد مخارج او را پردازد، یعنی دزدی توسط او را تداوم بخشد. اما در این مرحله از تکامل بشر، رحمت الهی مستلزم آنست که به دزد فرصت داده شود که اصلاح گردد و برای اینکار، هم حبس و هم تبعید معقول است، اما قطع اعضاء بدن دیگر عملی نیست.

تحریم مطلق زنا در آئین بهائی

اما در مسئله مجازات زنا در آئین بهائی اولین نکته ای که حائز اهمیت است، تحریم مطلق زنا در آئین بهائی است. این امر بحدّی اهمیت دارد که شارع بهائی در کتاب اقدس، در واقع پس از بحث در مورد عبادات (نماز و روزه)، اولین حکم خود را باین ترتیب بیان می‌فرماید: «قد حرّم علیکم القتل و الزنا ثمّ الغیبة و الافتراء»^{۴۳۳} یعنی براستی حرام شده است بر شما قتل و زنا و آنگاه غیبت و افتراء. این اولین حکم قانونی حضرت بهاءالله در کتاب اقدس است که زنا و قتل را اولین محرّمات قرار فرموده و آنگاه بلافاصله از حرمت غیبت و افتراء سخن می‌فرمایند. در آیات گوناگون کتاب اقدس بحثی مفصّل در خصوص تقدّس اصل خانواده صورت میپذیرد و بدین جهت مسئله زنا از نظر جزائی نیز مورد بحث قرار میگیرد. در مورد زنای دختر و پسر حکم جزائی صادر شده است، اما این حکم به هیچوجه جریمه نقدی نیست، بلکه این جریمه نقدی وسیله ای است برای حکم اصلی که

در واقع شهرت آن فرد است به ارتکاب ابن عمل زشت. بفرموده حضرت عبدالبهاء «این جزا بجهت آنست تا رذیل و رسوای عالم گردد و محض تشهیر است و این رسوائی اعظم عقوبت است»^{۴۳۴}. در عین حال چنانکه دیدیم، در کتاب اقدس تأکید می‌گردد که علاوه بر این مجازات دنیوی، مجازات دهشتناک اخروی نیز شامل حال زانی و زانیه می‌گردد. همچنین همانطور که ذکر گردید حکم زنا محصنه به بیت العدل راجع است.

نظام قانونی بهائی در چارچوب نظام اخلاقی و فرهنگی بهائی قابل فهم است. اصولاً راه اصلی مبارزه با جرم و جنایت در دیانت بهائی کشتن و حبس و آزار یعنی مجازات نیست، بلکه پیشگیری از وقوع جرم و جنایت است. بنا بر این اگرچه مجازات لازم است، اما مجازات تنها موقعی میتواند مؤثر باشد که در چارچوب یک فرهنگ متخلّق و پایبند ارزشهای اخلاقی و روحانی صورت پذیرد و الا مجازاتهای سنگین و زندانهای طویل نیز قادر به جلوگیری از جرم و جنایت نخواهد بود. شیوع وحشتناک اعتیاد به مواد مخدر در ایران فعلی علیرغم مجازاتهای سنگین، یکی از شواهد همین اصل میباشد. بهمین جهت عامل اصلی که در آئین بهائی تأکید می‌شود، وجود عدالت اجتماعی در جامعه، تربیت اخلاقی و فرهنگی مردم و رواج فرهنگ تساوی حقوق، وداد و الفت و یگانگی و احترام به تقدّس همه انسانها و حقوق همگان میباشد و بالعکس نظام قانونی مبتنی بر انواع و اقسام تبعیضات حقوقی و فرهنگ تکفیر و تفسیق و دشنام و چماق است که سرچشمه همه نوع تعدّی و ظلم و جرم و جنایت در جامعه می‌گردد.

بنا بر این در جامعه بهائی بخاطر فرهنگ روحانی و اخلاقی آن، که نفس جرم بزرگترین مجازات برای فرد تلقی می‌شود، رسوائی حاصل از تشهیر، بزرگترین مجازات ممکن برای زنا میباشد. اما با وجود آنکه مجازات زنا بسیار سنگین معین شده است، این مجازات مربوط به زنا غیر محصن و غیر محصنه است و در مورد زنا مرد و زنی که ازدواج کرده‌اند، بسیار سنگین تر خواهد بود. اما تعیین این مجازات را بخاطر ارتباط آن با دیگر

نهادهای اجتماعی، از جمله خانواده و ازدواج، بر عهده جامعه (بیت العدل) گذارده‌اند که بصورتی دموکراتیک و مبتنی بر نیازها و شرایط اجتماعی، مجازات را بصورتی مقرر نمایند که هم بنحو مؤثر مانع و رادع این گناه گردد و هم آنکه با قوانین و مقتضیات حقوق بشر تناقض نداشته باشد.

علل تفاوت حکم زنا در آئین اسلام و بهائی

در اینجا لازم است که متذکر شویم که در واقع همین مسئله زنا و مجازات آن بخوبی اثبات می‌کند که احکام آئین مقدس اسلام دیگر با نیاز و شرایط و ساختار اجتماع و علم و تمدن سازگار نبوده و لذا بحکمت الهی وقت آن رسیده است که این قوانین عوض گردد. توضیح آنکه مجازات سنگسار کردن مرد و زن زناکار امروزه دیگر امری عقلانی و منطبق با حقوق بشر نمیباشد، و اصولاً هم فرصتی برای اصلاح اخلاقی و جبران مافات به مرد و زن گناهکار نمیدهد. مسئله دیگر اینست که چگونه میتوان وقوع زنا را ثابت نمود و شیوه قانونی و قضائی برای اثبات زنا و یا اثبات تجاوز به عنف چه میباشد؟ قرآن کریم در این مورد حکمی کاملاً مشخص و معین داده است که خلاصه آن اینست که باید ۴ مرد شاهد عادل به چشم خود وقوع زنا را مشاهده کنند و اگر کسی دیگری را متهم به زنا و یا تجاوز جنسی کند، ولی نتواند ۴ شاهد عادل مرد بیاورد، آن وقت او و هر شاهد دیگر (اگر کمتر از ۴ مرد باشند) را باید ۸۰ ضربه تازیانه زد. واضح است که این حکم در این زمان به این معنی است که هرگز زنا اثبات نخواهد شد و تنها راه اثبات زنا اقرار متهم است. به همین ترتیب اگر زنی مورد تجاوز جنسی قرار گیرد، به هیچوجه راهی برای قصاص متجاوز نیست، چون اگر آن زن بیگناه نتواند ۴ شاهد عادل که تجاوز را بچشم خود دیده‌اند حاضر نماید، آن وقت آن زن را باید دروغگو تلقی نمود.

اما توجه کنید که آئین مقدس اسلام در زمانی ظاهر شد که هنوز علم بشر در مرحله طفولیت بود. امروزه دنیا عوض شده است. بعنوان مثال، اگر زنی مورد تجاوز قرار گرفته باشد، از

طریق بررسی DNA براحتی میتوان بنحوی علمی متجاوز را مشخص نمود و مورد مجازات قرار داد. علت اینکه قرآن کریم راه اثبات زنا را صرفاً از طریق شهادت ۴ شاهد عادل مرد قرار داده و این امر را مشروط به تصمیم گیری دموکراتیک جامعه بر اساس تحوّل علم و دانش و شرایط اجتماعی و ساختاری ننموده، این است که خداوند بخوبی آگاه بود که آئین اسلام قبل از آغاز قرن بیستم بانتهای رسیده و احکامش توسط شرع جدید خداوند نسخ خواهد گردید. در اینجا میبینیم که حکمت کتاب مستطاب اقدس که در نیمه قرن نوزدهم نازل می شود تا چه حد الهی و متعالی است. کتاب مستطاب اقدس جزئیات مربوط به زنا را محوّل به بیت عدل می فرماید و فقط اصل حرام بودن زنا را مورد تأکید قرار میدهد. حتی در زمان حضرت بهاءالله نیز آزمایش خون و آزمایش DNA برای کشف علمی این مسئله وجود نداشت، اما حضرت بهاءالله بجای وضع یک روش انعطاف ناپذیر در مورد راه اثبات زنا، تأکید فرمودند که «چونکه هر روز را امری و هر چیزی را حکمی مقتضی، لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند». آیا این وسعت نظر حکایت از آن نمی کند که این آئین، آئینی الهی و مبتنی بروحی ربّانی است؟

حکم زناى محصنه و غير محصنه در اسلام

ذکر این نکته ضروری است که قرآن کریم نیز در مورد زناى محصن و محصنه حکمی ندارد. این تصوّر که حکم اسلام در مورد زناى محصن و محصنه سنگسار کردن است، صرفاً در احادیث بیان شده است و مطلقاً در قرآن کریم نیست. اما در قرآن کریم آیات مربوط به زنا سه مطلب و سه حکم مختلف را بدست میدهند. در یک حکم، قرآن در سوره نساء آیه ۲۰ بیان می کند که اگر زنی زنا کرد باید او را در خانه محبوس کرد تا بمیرد.

البته در مورد مردی که زنا کند چنین حکمی وجود ندارد. در حکم دیگر در سوره نساء آیه ۳۱ فرمان میدهد که اگر دو نفر مرتکب فحشاء شدند، باید هر دو را آزاد داد، ولی اگر توبه کنند باید آنها را رها کرد. سومین حکم قرآن، در سوره نور آیه ۲، اینست که باید زانی و زانیه را صد ضربه شلاق زد. مفسرین و فقهاء برآنند که این حکم سوم ناسخ احکام گذشته است. همچنین فقهاء برآنند که این آیه، حکم مربوط به زناى زن شوهر دار را (حبس در خانه اش تا بمیرد) که در سوره نساء آمده است نسخ کرده است، ولی در عین حال این مجازات صد تازیانه مربوط به زناى غیر محصن و محصنه تلقی شده است. حقیقت اینست که حکم قرآن کریم در مورد زنا اصلاً مشخص نیست. اگر استدلال و تفسیر فقهاء را بپذیریم، در آنصورت حکم زن شوهر دار زانیه نسخ شده است، اما بجای آن حکم دیگری در قرآن کریم نیامده است که این حرف عجیبی است. اگر حکم سوره نور، یعنی صد تازیانه، مربوط به زناى غیر محصن و غیر محصنه است، در آن صورت این حکم نمیتواند ناسخ حکم سوره نساء باشد که زن شوهر دار را محکوم به حبس ابد کرده و در مورد مرد مزدوج زانی حکمی ندارد. اگر هم ناسخ آن تلقی شود (که این امر منطقی بنظر نمیرسد) در آنصورت مجازات زناى غیر محصن و غیر محصنه نسخ شده است، بی آنکه قرآن کریم بجای آن حکمی بدست بدهد. حال باید گفت که چگونه یک حدیث می تواند ناسخ حکم قرآن باشد؟ یعنی قرآن کریم در مورد زنا، حکم حبس ابد به زن و یا حکم صد تازیانه به مرد و زن داده است و چگونه می شود که باستناد یک حدیث، که دستور سنگسار کردن زانی و زانیه را میدهد حکم قرآن را منسوخ حساب نمود؟ این مطلب جالب توجه است که در سوره نور ذکر مستقیمی از اینکه صد تازیانه مختص به زناى غیر محصن و غیر محصنه است نمیباشد و تخصیص این حکم به این نوع زنا صرفاً بر اساس تفسیر آیات قرآن میباشد.

احکام نظیر حکم زنا در اسلام

در قرآن کریم نیز شبیه چنین مسائلی (جریمه نقدی) وجود دارد. پیامبر اسلام در قرآن می‌فرماید «...وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا تُكْفِرُنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا تُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ^{۴۳۵}» یعنی وام بدهید خداوند را، وامی نیکو که هر آینه درگذرم از شما گناهان شما را و در آورم شما در بهشتی که در آن نه‌رهایی است که در جریان می‌باشد. اکنون عجیب است که شخص معترض، آیه قرآن را که می‌فرماید وام بدهید تا خداوند شما را ببخشد بالاجبار قبول نموده، لکن بر بیان شارع بهایی که جریمه نقدی را فقط به خاطر مجازات دنیوی مقرر فرموده است، قبول نمی‌نماید!

۶۱. چرا در دیانت بهائی حجاب ندارید؟

در دیانت بهائی بر عفت و پاکدامنی تأکید بسیار گردیده و از مهمترین شاخصه‌های ایمان شمرده شده، ولی حجاب به شکل روسری یا چادر وجود ندارد.

اگر منظور پوشش است، باید گفت حد و حدود آن در اسلام نیز روشن نیست و در این مورد بین علمای فرقه‌های مختلف اسلامی اختلاف نظر وجود دارد! اما اگر منظور از پرسش فوق، غیر از پوشش ظاهری، تقوای باطنی نیز هست، پاسخ زیر برای منصفین مفید و کافی خواهد بود.

حضرت بهاء الله در باره دوره بلوغ عالم که بهائیان آن را آغاز کرده‌اند، می‌فرماید: «اهل بهاء نفوسی هستند که اگر بر مدائن ذهب (شهرهای طلا) مرور کنند، نظر التفات به آن ننمایند، و اگرچه جمیع نساء ارض (زن‌های روی زمین) به احسن طراز و ابداع جمال (با

بهترین زینت و جدیدترین زیبایی) حاضر شوند، به نظر هوی (به نظر هوی و هوس و شهوت) در آنها نظر نکنند»^{۴۳۶}.

نکته مهم درباره بیان فوق از حضرت بهاءالله آن است که اولیای الهی از قبل مژده آمدن چنین ایامی را هنگام ظهور موعود اسلام و دیگر ادیان آسمانی داده‌اند. در حدیثی به نقل از حضرت امیر چنین آمده است: «اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را فرو می‌ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می‌دهد، و کینه‌ها از دل بندگان خدا زائل می‌شود، و درندگان و حیوانات با هم ساخته از یکدیگر رم نمی‌کنند، تا جائی که زنی که می‌خواهد راه عراق و شام را بپیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می‌گذارد و زینت‌های خود را بر سر دارد و کسی طمع به آن نمی‌کند؛ نه درنده‌ای به او حمله می‌آورد و نه او از درندگان وحشت دارد»^{۴۳۷}. ملاحظه می‌فرمائید که این حدیث، با چه تشبیهاتی همان مضمون بیان حضرت بهاءالله در فوق است! آری مریدان و اولیای آسمانی، حقیقت واحد اند و اراده فرموده‌اند تا انسانها را نیز که از نوع واحدند، با یکدیگر متحد و مهربان فرمایند.

تا به حال از خود پرسیده اید زمانی که تمام زنان مصر به حضرت یوسف به دیده شهوت می‌نگریستند، چرا هیچ کس مردان را مجبور به داشتن حجاب نکرد؟ آیا هوسبازی زنان آن زمان باید باعث شد تا مردان حجاب داشته باشند؟ همین امر در مورد حجاب زنان نیز صدق می‌کند. به راستی در داستان‌هایی که قرآن نقل فرموده، رموز بسیار نهفته است.

با توجه به بیانات فوق از حضرت بهاءالله و حضرت علی (ع)، باید گفت تا به حال فقط تأکید بر این بوده که زنان باید خود را در حجاب سفت و سخت بپوشند که نکند چشم مردی به آنان افتد و تحریک شود! اما در دوره‌ای که جامعه جهانی دوره بلوغ خود را، طبق بشارات انبیاء و از جمله بشارات فوق از حضرت علی آغاز کرده، مردان نیز باید از نظر ایمانی و فرهنگی به چنان بلوغی رسند که به این آسانی به امتحان نیفتند! به عبارتی دیگر فقط زنان نیستند که باید عفت و عصمت داشته باشند بلکه بر طبق آموزه‌های بهایی

مردان نیز باید تقوی و انضباط معنوی و اخلاقی پیشه سازند، تا هر دو جنس بتوانند با رعایت اعتدال و ادب و حیا و عفت و تقوی با هم تعامل و ارتباط معنوی، انسانی، علمی، فرهنگی، هنری و اقتصادی داشته باشند.

حضرت بهاءالله در مورد نوع پوشش لباس برای مردان و زنان، معیاری را تعیین فرموده‌اند که در هر مکانی می‌توان آن را مورد استفاده قرار داد: «خداوند تعیین حد را از لباس برداشته، بگونه ای لباس بپوشید که ملعبه جهال نگردید». یعنی اگر در جامعه ای مردم با چادر و یا روسری هستند، اگر کسی بدون روسری در شهر بگردد، انگشت نما می‌شود و بالعکس اگر در جایی که مردم بدون حجاب هستند با روبنده و چادر ظاهر شویم، ملعبه و مسخره می‌گردیم؛ بنا بر این بهتر است که پوشش ما نزدیک به عرف اجتماع باشد. البته این تبعیت از عرف دارای حدودی است. مثلاً برهنگی هرچند ممکن است در جایی رایج باشد، برای فرد مومن رفتار پسندیده ای نیست.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران راجع به قضیه رقص و تقلید البسه تساء غرب می‌فرمایند: «اول وظیفه محفل ملی بهائیان در این ایام که اخلاق در آن سامان تدنی نموده و تقلید و عدم تقید و لامذهبی رواجی شدید یافته، این است که جمهور بهائیان را از قبل این عبد کرارا و مرارا در کمال تاکید و به نهایت صراحت تذکر دهند که تجاوز از آداب بهائی و مخالف مبادی سامیه امریه راجع به تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و اعتدال در امور و اجتناب از سیئات اهل غرب و آداب مذمومه غیر مرضیه آنان، تولید مفسد عظیمه در جامعه نماید و بنیه جامعه را ضعیف نماید و از رونق بیندازد. بهائیان باید همت در ترویج و اقتباس از حسنات اهل غرب نمایند نه تقلید سیئات آنان، امتیاز بهائیان حقیقی در این است لا غیر.»^{۴۳۸}

بیانات زیر بیانگر اهمیت پوشش و عفت در دیانت بهائی هستند:^{۴۳۹}

- «هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست».
- «طراز اعظم از برای اماء عصمت و عفت بوده و هست. لَعَمْرُ اللَّهِ نور عصمت آفاق عوالم معانی را روشن نماید و عرفش بفر دوس اعلی رسد».
- «اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ربّات حجال با بدع جمال برایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد. مقصد این است که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء است. ورقات موقنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ برپاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است».
- «عندالله امری اعظم از عصمت و عفت نیست. این اعظم مقامات عالم انسانیست و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی.»
- «إِنَّا نَأْمُرُ عِبَادَ اللَّهِ وَإِمَاءَهُ بِالْعِصْمَةِ وَالتَّقْوَى لِيُقُومَنَّ مِنْ رَقْدِ الْهَوَى وَيَتَوَجَّهَنَّ إِلَى اللَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» «إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ الْعِصْمَةَ أَكْلِيلاً لِرُؤُوسِ إِمَائِهِ طُوبَى لِأُمَّةٍ فَازَتْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْعَظِيمِ»

در انتها به بیانات زیر توجه کنید: ۴۴۰

- «...باید به یاد داشت که هدف زندگی جهانی مهیا نمودن روح برای جهان بعد است. شخص باید در این جهان یاد بگیرد که غرائز و کششهای حیوانی را کنترل کند، نه اینکه بنده آنها باشد.»
- «جهان امروز بیش از حد طبیعی غرق در شهوات عشق جسمانی و فاقد ارزشهای روحانی است.... زندگی مشترک و مشروعشان (احبا) باید در صدد تدارک قید و

بند ها و شروطی برای رفاقت و عشق ابدی و مؤسس بر حیات روحانی انسان، نه حیات جسمانی باشند.»

- «عفت و عصمت به قبل و بعد از ازدواج مربوط می شود. قبل از ازدواج عفت و عصمت مطلق و بعد از آن وفاداری صرف به همسر. وفاداری در روابط زناشویی و وفاداری در قول و عمل.»

۶۲. اعتراض به حکم دون طهارت یا رفع نجاست از کل اشیاء حتی آب نطفه

در کتاب اقدس نازل: «قد حکم الله بالطهارة على ماء النطفة رحمة من عنده على البرية اشكروه بالروح والريحان ولا تتبعوا من كان عن مطلع القرب بعيداً... تمسكوا بحبل اللطافة على شأن لا يبرى من ثيابكم آثار الاوساخ هذا ما حکم به من كان الطف من كل لطيف. و الذى له عذر لا بأس عليه انه لهو الغفور الرحيم... كونوا عنصر اللطافة بين البرية هذا ما اراد لكم مولاكم العزيز الحكيم. وكذلك رفع الله حکم دون الطهارة عن كل الاشياء وعن ملل اخرى موهبة من الله انه لهو الغفور الكريم. قد انغمست الاشياء فى بحر الطهارة... لتعاشروا مع الاديان و تبلّغوا امر ربكم الرحمن هذا لا كليل الاعمال لو انتم من العارفين^{۴۴۱}» يعنى خداوند حکم کرده است به طهارت ماء نطفه و این رحمتی است از جانب او بر مردم. شکر کنید ای مردم، خدا را با کمال سرور و نشاط و پیروی نکنید کسانی را که از درگاه قرب الهی دور هستند. متمسک شوید به رشته و ریسمان پاکیزگی و لطافت. بطوری که در سراسر لباسهای شما بهیچ وجه آثار چرک دیده نشود. خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است، این حکم را به شما کرده است. اگر کسی عذری داشته باشد و نتواند آنطوری که باید و شاید رعایت لطافت و نظافت را بکند، اشکالی ندارد؛ خداوند آمرزگار است و مهربان. اساس و عنصر و ماده اصلی لطافت و پاکیزگی باشید در بین مردم، است آنچه که

خداوند که مولای شماست برای شما در نظر گرفته و از شما انتظار دارد. مولای شما عزیز است و علیم. و اینچنین خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر. فرورفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت و پاکی. برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. این تاج اعمال پسندیده است اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید.^{۴۴۲}

مسئله نجس و پاکی سبب شده است که گروهی از افراد بشر، گروهی دیگر را ناپاک و نجس محسوب دارند و از یکدیگر به شدت اجتناب نمایند و همین موضوع موجب تنفرو دشمنی بشر نسبت به یکدیگر شده است. در شرایع سابقه و به شهادت کتب مقدسه قرآن، انجیل و تورات بسیاری از اشیاء و بسیاری از قبایل و طوایف در نزد پیروان ادیان سابقه، نجس بودند و پیروان آن ادیان ملزم به دوری از آن اشیاء و یا از آن اشخاص بوده اند. مثلاً در شریعت اسلام سگ و خوک ذاتاً نجس و پلیدند. همچنین خون و شراب همه نجسند. و نیز به عقیده بعضی از یهود و نصاری که اسلام را قبول ندارند، مسلمین نجسند. البته عقیده فقهای اسلام در باره نجاست اهل کتاب مختلف است. بعضی اهل کتاب را کاملاً نجس و مردود می دانند و ذاتاً آنها را پلید می شمارند، بعضی هم آنها را پاک می دانند. ولی در نجاست مشرک، یعنی بت پرست ها که خدا را قبول ندارند، اختلافی در میان پیروان ادیان قبل نیست.

قرآن می فرماید بت پرست ها ذاتاً نجس و پلیدند^{۴۴۳}، نگذارید که وارد مسجد الحرام بشوند، زیرا مسجد را نجس می کنند. در انجیل هم همینطور است. در انجیل پولس نوشته است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحین مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند، اینها نه تنها خودشان نجسند بلکه کلماتی که از دهان آنها بیرون می آید، نجس است. بهیچوجه به آنها نزدیکی نباید کرد. در انجیل بعضی از اطعمه را جایز و بعضی را نجس دانسته، مثلاً قربانی هائی که مشرکین برای بت ها می کردند، در

شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آنها دست زد و از آنها استفاده کرد. ولی بعد پولس اجازه داد و در یکی از نامه هایش می‌گوید، که همه چیز برای پاکان پاک است. حضرت موسی بعضی از غذاها را حلال کردند و بعضی را حرام، به شرحی که در تورات تثنیه و سفر اعداد و لاویان و غیره که از اسفار خمسه تورات شمرده می‌شود، این موارد تسمیه شده است. همچنین مللی که با حضرت موسی و اسرائیل مخالف بودند، به حکم تورات نجس هستند.

در این ظهور اعظم، حضرت بهاءالله اصولاً کلمه دون طهارت را محو فرمودند و به جای آن، امر فرموده‌اند به "ازاله اوساخ" و آنچه آلوده شدن جامه و دست و بدن به آنها مکروه و ناپسند است و از طرف دیگر به رعایت نهایت نظافت و لطافت اوامر اکیده صادر فرموده‌اند، به طوریکه در امر بهائی هیچ امری به اندازه نظافت و پاکیزگی تاکید نشده است، تا آنجا که حضرت بهاءالله بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر بر لباس کسی، لکه چرکی باشد دعای او به درگاه خداوند نمی‌رسد، اما اگر این امر از روی ناچاری و یا عذری موجه باشد خداوند او را می‌بخشد. و حضرت عبدالباها فرموده‌اند: «نظافت ظاهره هر چند امری جسمانی است ولیکن تأثیر شدید در روحانیات دارد^{۴۴۴}». این از فضل الهی است که بر اهل عالم احاطه کرد و ملل سابقه را از قید نجاست و در نتیجه از قید عدم معاشرت و عدم اختلاط با اهل عالم رها نمود. حالا بهائی می‌تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مشرک و غیر مشرک از هر ملتی با کمال محبت معاشرت و آمیزش کند و به آنها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آنها را به امر الهی تبلیغ کند و الا اگر آنها را نجس و مردود و مطرود می‌دانست، باب معاشرت بکلی بسته می‌شد و فرد بهائی دیگر نمی‌توانست کسی را به شریعت الله دلالت کند.

رفع دون طهارت از آب نطفه نیز به این دلیل بوده که کسی به دیگری نگوید از نطفه ناپاک و پلید به وجود آمده است. از قبل هم گفته‌اند که:

نطفه پاک بپاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

تصور نرود که رفع دون طهارت از آب نطفه، معنایش آن است که اگر دست و بدن و جامه به آن آلوده شود آن را نباید ازاله کرد و شستشو داد. بسیاری چیزهای دیگر هم پاک هستند، از جمله آب بینی و دهان که اگرچه در فقه اسلامی نجس شمرده نشده، ولی اگر دست و بدن و جامه آلوده به آنها شود، باید آنها را شستشو داد و ازاله کرد. پاکی آب نطفه در اسلام هم ذکر شده، چنانچه در زیارت حضرت سیدالشهداء حسین ابن علی (ع) مذکور است: «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخة والارحام المطهرة لن تنجسک الجاهلیة بانجاسها»^{۴۴۵} یعنی شهادت می‌دهم به اینکه تو بودی نور در صلبهای بلند و رفیع و رحمهای پاک و پاکیزه که هرگز نجس نگردانید تو را دوره جاهلیت به نجاستهای خود. این مطلب می‌رساند که نطفه هائی که در رحم‌ها و صلبهای جمیع آباء و امهات آن حضرت تا زمان آدم ابوالبشر بوده است، همه پاک بوده و نجاسات دوره جاهلیت و بت پرستی هم آن را نجس نگردانیده است. حال اگر مظهر امر الهی برای حصول وحدت عالم انسانی و ترک مخاصمات و منافرت ملل و ادیان و مذاهب و نژادها، حکم فرماید به رفع دون طهارت از افراد انسان و کل اشیاء، از جمله آب نطفه تا کسی دیگری را پلید زاده و نا پاک زاده نداند، آیا این حکم الهی چه ایرادی می‌تواند داشته باشد؟^{۴۴۶}

۶۳. اعتراض به حکم تلطیف و زدودن موی بدن و استعمال حنا در آئین بابی

معترضین در مقاله "گزیده ای از تعالیم متعالی بهائیت"، با لحنی تند و جسارت آمیز بیان می‌کنند که "میزا علیمحمد در صفحه دویست و هشتاد و شش کتاب بیان فارسی نظافت بدن را اینگونه تکلیف می‌کند که "میتوانید (در نسخه اولیه: باید) هر فردی حد اکثر در هر دوازده یا چهارده روز یکبار موی کل بدن خود را که بگیرد و سپس تمام بدن را با حنا رنگ کند!" البته کل بدن شامل سرو صورت هم هست! ما که حرفی نزدیم، فقط خواهش

میکنیم این دستور را اگر نمیخواهید عمل کنید به سایر ادیان هم نسبت ندهید. در اسلام اصلاً چنین دستوراتی نیست که موی همه بدن را بزیم!"

در اینجا نیز در نقل قول، دست به چند تحریف و اشتباه میزنند. قبل از بررسی حکم حضرت باب، بهتر است چند تحریف نویسندگان را ذکر نمایم:

اولاً نویسندگان با کمال وقاحت جمله ای را که مینویسند بعنوان عین بیان حضرت باب قلمداد می کنند، حال آنکه نه در شکل عربی و نه در شکل فارسی آن چنین است. در واقع نویسندگان، مفهوم را بیان می کنند ولی تظاهر می کنند که عین بیان را نقل کرده اند. ثانیاً بخاطر مفهوم را هم غلط میگویند. در بیان حضرت باب، مطلقاً ذکر از دوازده روز نیست، بلکه صحبت از هشت روز شده است. ثالثاً، ابدأ در بیان بهیچوجه این مطلب که باید موی بدن را گرفت "و سپس تمام بدن را با حنا رنگ کند" وجود ندارد و بالعکس اجازه استعمال حنا نیز داده شده است. رابعاً نویسندگان در نقل بیان حضرت باب پرانتز باز کرده و مینویسند (در نسخه اولیه: باید) و منظورشان این است که این توهم را بوجود بیاورند که در چاپ اول کتاب بیان فارسی، لغت "باید" آمده، در حالیکه در چاپ دوم، لغت "میتوانید" آمده است!

تمام این قضیه دروغ است و اصولاً آنچه که میگویند ترجمه عربی است. ایشان علیرغم آنکه میدانند احکام بیان توسط احکام کتاب اقدس نسخ شده است و برای بهائیان قابل عمل نیست، با این وصف بخاطر غرض و عناد و حقیقت ستیزی خویش دست به تحریف زده و در اینجا عکس حرف خود را میزنند و چنین تظاهر می کنند که این حکم بیان، حکم بهائی است و لذا با طنز مخصوص خود مینویسند "ما که حرفی نزدیم، فقط خواهش میکنیم این دستور را اگر نمیخواهید عمل کنید به سایر ادیان هم نسبت ندهید. در اسلام چنین دستوری نیست که موی همه بدن را بزیم!". اولاً این حکم، حکم دیانت بهائی نیست که بهائیان بدان عمل کنند. ثانیاً این حکم برآستی حکم "سایر ادیان" است، چرا که

حکم بابی است و دیانت بابی دیانتی غیر از دیانت بهائی است. احکام حضرت باب همه منسوخند مگر آنکه در کتاب اقدس و دیگر آثار بهائی تأیید و تکرار شوند. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس تراشیدن موی سر از ته را نهی فرموده چه که موی سر را زینت سر معین می فرماید: «لا تحلقوا رؤسکم قد زینها الله بالشعر» و بهیچوجه از زدودن موی بدن و یا استعمال حنا سخنی نگفته‌اند، و بنا بر این این حکم بیان را نسخ فرموده‌اند.

حقیقت امر اینست که این نویسندگان در ذکر حکم بیان فارسی دو غلط عمده میگویند: اول اینکه گرفتن موی بدن در بیان فارسی امری اختیاری است و نه اجباری، بلکه اجازه آن داده شده است و عین این مطلب در مورد اجازه استعمال حنا صادق است. دوم آنکه منظور از کلّ بدن، نه سر و صورت است و نه دست و پا، بلکه صرفاً به بالا و پائین ناحیه شکم مربوط میگردد.

اینکه زدودن موی بدن شامل سر و صورت نیست؛ سه صفحه بعد در همان کتاب، یعنی در باب هشتم از واحد هشتم بیان فارسی تصریح می شود. در اینجا حضرت باب حکم میفرمایند که در مورد پسران اجازه میدهند که موی سر را اصلاح کنند و ریش خود را بتراشند، بخاطر اینکه هر دو قویتر شوند و در نتیجه باحسن وجه ظاهر شوند. واضح است که در حالت عادی باید بر طبق حکم بیان نه موی سر را از ته زد و نه ریش را کاملاً تراشید، بلکه باید هر دو در کمال حسن ظاهر باشند. البته لازم به توضیح است که این حکم حضرت باب نیز در آثار حضرت بهاءالله نسخ می شود، بدین معنی که بحکم حضرت بهاءالله مسئله ریش کاملاً با اختیار خود مردم سپرده شده است و حکمی در مورد داشتن و یا نداشتن ریش در امر بهائی وجود ندارد و صرفاً این مسئله تصمیمی شخصی است. البته در اسلام در این موارد احکام مفصلی وجود دارد که با ظهور دیانت بهائی همگی نقض می شود و مسئله ریش گذاردن به همراه بسیاری دیگر از مسائل امری شخصی و خصوصی می شود و دیانت در مورد آن دخالت نمی کند. عین بیان حضرت باب اینست: «ملخص

این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بصورت حسن ظاهر شود». این حکم در پی حکم تلطیف آمده است معلوم می‌شود که از نظر حضرت باب موی سر و ریش را نباید زدود. اما اینکه دست و پا را هم حضرت باب از حکم زدودن مو مستثنی می‌کنند؛ در همان حکم تلطیف و در همان صفحه ۲۸۶ آمده است. در این بیان حضرت باب توضیح می‌فرمایند که زدودن موی دست و پا اصولاً محبوب نیست و صرفاً در صورتی که رسم و عادت فرهنگی یک قوم باشد اجازه این امر داده شده است. عین بیان حضرت باب این است: «و بریدین ورجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او.»

اکنون می‌بینیم که حکم حضرت باب اصولاً حکم نظافت بدن است و این نظافت بطور کلی واجب است، اما در مورد زدودن موی بدن - باستثناء سر و صورت و دست و پا - حضرت باب این کار را نه واجب دانسته‌اند و نه ممنوع کرده‌اند، بلکه اجازه این کار را داده‌اند و در صورتیکه افراد قادر به استحمام مکرر نباشند، آن را سودمند میدانند. در مورد حنا نیز، استفاده از حنا یا مواد مشابه آنرا برای اینکه نقشهای زیبایی را بر روی بدن تصویر کنند اجازه داده‌اند. و لذا از آن به شکل «ما يتجمل به المرء» یعنی آنچه که باعث زیبایی فرد شود سخن می‌فرمایند. اما همانطور که ذکر شد همه این احکام چیزی است که اجازه آن داده شده است. لذا عنوان این باب این است «فی اذن التلطیف» یعنی در مورد اجازه تلطیف و آنگاه موارد این تلطیف بیان شده است. و پس از ذکر حکم به عربی همان حکم را بفارسی بدین صورت بیان می‌کنند: «ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و تنظیف با علی ما یمکن در امکان و اگر در ۴ روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما يتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هرچه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده.»

بر طبق حکم حضرت باب حدّ اقلّ هر ۴ روز و حدّ اکثر هر ۸ یا ۱۴ روز، اجازه تلطیف داده شده است، و این امر شامل اجازه کوتاه کردن ناخن و زدودن موی بدن (باستثناء سر و صورت و دست و پا) و تجمیل بدن و تطهیر لباس میباشد. در همین صفحه بیان حضرت باب حکم میفرمایند که بخاطر تجمیل و تلطیف «سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و الا استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیات در فطرت اولیه باحسن جمال خلق شده و اگر حجابی بهم نرساند از ظهور آن، بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد».

بنابراین اولاً حضرت باب بخاطر تأکید بر اصل زیبایی و تجمیل، به مؤمنان خود توصیه می فرمایند که هر روز جلوی آئینه رفته و در جهت تجمیل خود بکوشند. ثانیاً حضرت باب توضیح می دهند که همه انسانها بر اساس فطرت و خلق اولیه خود زیبا می باشند و زیبایی امری فطری و همگانی است. در نتیجه یک فرد بایی باید در جلوی آئینه برود تا زیبایی خود را که ودیعه الهی و فطرت ربّانی است مشاهده کند و خود را بعنوان خلق خالقی کامل که زیبایی و جمال مطلق است و لذا مخلوقش هم زیبا خلق شده است ببیند و در نتیجه خویشتن را آئینه جمال الهی ملاحظه کند و به سپاس خدا مشغول شود. آنگاه حضرت باب توضیح می فرمایند که اگر یک انسان در آئینه چیزی غیر از زیبایی مشاهده کرد، این امر بیانگر این واقعیت است که خود را بصورت راستین و فطری خود ملاحظه نکرده است و لذا بخاطر تعدی از ارزشهای روحانی است که حجاب و پرده ای میان چشمان او و حقیقت کینونیت فطری وی حائل شده است که باعث میگردد امری خلاف زیبایی را در آئینه ببیند. بنا بر این اگر چنین باشد، باید بکوشد تا حجاب را بر طرف کند یعنی با آگاهی از زیبایی راستین خود در جهت ارزشهای روحانی و اخلاقی حرکت نماید و قوای وجود خود را بالفعل ظاهر نماید تا آنکه جز زیبایی در آئینه نبیند. لازم بتذکر نیست که چنین طرز فکری باعث می شود که آدمیان بجای نفرت از خویشتن خود را آئینه جمال الهی ببینند و بجای

رفتار مبتنی بر خود شیفتگی در جهت ارزشهای روحانی حرکت نمایند، و بجای ناامیدی از زندگی، همه وجود خود را انعکاس اسماء و صفات الهی دانسته به همه چیز بچشم تقدس و جمال نگاه کرده و با همه چیز به نحوی اخلاقی معامله نمایند. پس باید گفت که از نظر حضرت باب اصل تلطیف واسطه میان مادیات و روحانیات است و وسیله ای است که عالم مادی را با حقائق روحانی پیوند داده و ملک را آئینه ملکوت مینماید.

در اینصورت باید گفت که اگرچه جزئیات حکم حضرت باب در کتاب اقدس منسوخ است، اما فلسفه و روح آن تعلیم مورد تائید امر بهائی نیز میباشد و این فلسفه تلطیف برآستی دریچه ای نوین و بدیع و شکوهمند به تمدنی خلاق و زیبا و پر بار میباشد.

۶۴. اعتراض به حکم ناپرهیزی از مدفوع حیوانات در آئین بابی

معترضین می گویند که در صفحه ۲۸ کتاب بیان عربی حکم شده است که از مدفوع حیوانات پرهیز نکنید: «ثم السابع من بعد العشر ما یخرج من الحيوان فلا تحذرن».

در این شبهه، مطرح کننده بقیه جمله را حذف کرده است. حضرت باب در ادامه می فرماید «الا و انتم تحبون ان تطفون» یعنی احتراز از مخروجات حیوانات، صرفاً باید بخاطر رعایت نظافت و لطافت انجام شود.

این حکم مترقی حضرت باب بیانگر دو مطلب انقلابی است: اول اینکه در بیان، تلطیف و لطافت محکمترین و موکدترین وظیفه هر بابی است و در نتیجه باید از زواید حیوانی هم بخاطر تلطیف احتراز کرد. دوم آنکه حضرت باب مفهوم اسلامی نجاست ذاتی را از میان می برد. در یک سطح علمی و محیط زیستی همه طبیعت وابستگی متقابل دارد و برای

تکامل و حفظ محیط زیست باید به همه جوانب طبیعت به عنوان چیزهایی نگاه کرد که اگر چه از نقطه نظر ما نامطبوع است، اما برای بقای نظام طبیعی لازم و سودمند است.

در نتیجه معنای حکم حضرت باب این است که در موقع لازم، مانند استفاده از کود حیوانی برای کشاورزی، کار کردن با این مواد اشکالی ندارد اما در حالت عادی و بخاطر وظیفه تلطیف، باید از هر چیز کثیف و بودار اجتناب کرد. اصولاً فضای کتاب بیان، فضای تلطیف است و نه تنگنای وسواسی تقلید و تنجیس و تکفیر.

۶۵. اعتراض به حکم حمایت از حیوانات در دینت بانی

برخی از ردیه نویسان به لحنی توهین آمیز بیان کرده‌اند که در کتاب بیان عربی به این موضوع اشاره شده که "سوار گاو نشوید و شیر خر نخورید"..." تخم مرغ را قبل از پختن به جایی نزنید که میشکند و ضایع می‌شود. ما تخم مرغ را روزی نقطه اولی قرار دادیم، شاید شما شکر کنید." و در ادامه این موضوع را بدین گونه تمسخر نموده‌اند "قطعاً این آیات متعالی که نشانه اعجاز در کتاب بیان عربی میباشد کلام خدا است و کلّ نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است."

نمونه ای از احکام مشابه در اسلام

در اینجا علاوه بر بد دهانی نویسندگان - چیزی که مشترک میان ایشان و دشمنان همه پیامبران گذشته بوده است و به همین جهت اعراب عربستان هم بجای دیدن اعجاز در آیات قرآن از حضرت محمد بعنوان شاعر دیوانه و از آیات قرآنی بعنوان اساطیر اولین سخن می‌گفتند - ایشان دو سفسطه می‌کنند. اول آنکه باز چنین وانمود می‌کنند که این احکام بهائی است، حال آنکه احکام کتاب بیان حضرت باب است و لذا بهائیان اعتقاد ندارند

که احکام حضرت باب "کلّ نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است". اصولاً احکام حضرت اعلی از ابتدا صرفاً جنبه سمبلیک داشته و برای اجراء نبوده است، چرا که موعود بیان چند سال پس از نزول احکام بیان ظاهر گردیده و آنگاه احکام بیان منسوخ شده است. سفسطه دوّم ایشان در این است که یک یا دو جمله از کتاب بیان را گرفته و بدون توجّه به معنای آن و تمامیت جهان بینی و احکام آن، صحبت از این می‌کند که این یک یا دو جمله حلال مشکلات دنیا نیست و آنرا مورد تمسخر قرار میدهد. حال باید دید که اگر کسی بخواهد همین کار را در مورد قرآن کریم و یا احادیث اسلامی انجام دهد به چه نتیجه ای میرسد. مثلاً قرآن کریم مکرراً حکم می‌کند که: «وَأْتُوا بُيُوتَ مَنْ أَبْوَابَهَا»^{۴۴۷} یعنی به خانه از درب آن وارد شوید، «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»^{۴۴۸} یعنی وارد خانه محمد نشوید مگر آنکه شما را ماذون فرماید، «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^{۴۴۹} یعنی زمانی که مست هستید نماز نخوانید، «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»^{۴۵۰} یعنی بر شما گناهی نیست اگر بخورید با هم یا بخورید جدا جدا، «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»^{۴۵۱} یعنی زمانی که داخل منزل میشوید سلام بگویید، از نوشیدن خون خودداری کنید و یا آنکه از حرکات اجرام سماوی و ستارگان در ارتباط با جن سخن می‌گویید و یا اصل خلقت را را چند هزار سال قبل و از طریق قصّه آدم و حوّا بیان می‌کند و یا آنکه از زمین و آسمان و طبقات سبعة سخن می‌گوید. حال آیا میتوان گفت که این احکام و مفاهیم کلّ نیازهای جامعه متمدن جهانی را بر طرف نموده است؟

علل صدور این احکام

معلوم نیست مراد معترض از انتقاد بر این مسئله این است که چرا نباید از حیوانات سواری گرفت و یا آنان را برای بارکشی مورد استفاده قرار داد و یا اعتراض این است که مسئله مورد نظر مسئله بسیار ساده و پیش پا افتاده بوده و ذکر آن توسط یک شارع آسمانی ضرورتی ندارد. به فرض اینکه هر دو مسئله مورد نظر سائل باشد، باید از او پرسید که در چنین عصر

درخشان ماشین و توسعه و تکنیک و صنعت و ازدیاد وسائل ارتباطی، سوار شدن بر حیوانات چه ضرورتی دارد؟ و اصولاً با چنین وسائل راحت و سریع که امروزه در اختیار بشر قرار گرفته است، چرا باید موجبات آزار و اذیت حیوانات را فراهم نمود؟ مسلماً هیچ عقل سلیمی ضرورت چنین مسئله ای را تأیید و تصدیق نمی نماید. به علاوه، اصولاً ذکر این مسئله در آثار حضرت باب به جهت نسخ یکی از قوانین قرآن بوده است، زیرا قرآن می فرماید «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»^{۴۵۲} یعنی خداوند قرار داد حیوانات را برای شما تا بر آنها سوار شوید و از آنها تغذیه کنید. حضرت باب به سبب وجود چنین آیه ای که در قرآن کریم وارد شده است لازم دانستند که آن را نسخ فرمایند. همچنین در سوره دیگر قرآن مذکور است «وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا»^{۴۵۳} یعنی اسب ها و اشترها و خرها را قرار داد تا سوار شوید.

از طرفی گرچه مسئله ذکر شده بسیار ساده و ابتدایی می باشد، لکن در زمان و مکانی که حضرت باب ظهور فرمودند، این مسائل مبتلا به جوامع خصوصاً جامعه اسلامی بوده است، همچنانکه پیغمبر اسلام نیز مسائلی را که اعراب در عهد جاهلیت بدان مبتلا بودند مورد توجه قرار دادند و با آنکه مسائل مزبور بسیار ساده و پیش پا افتاده جلوه می کرد، مع هذا آنان را در قرآن کریم مطرح و قبح آن اعمال و سنن را گوشزد مردم فرمودند، چنانکه مثالهایی از اینگونه آیات در بالا ذکر شد. گرچه در عصر حاضر هر انسانی ضرورت مراعات چنین آداب اجتماعی را که در قرآن بدان اشاره گردیده است، درک می کند و احترام به دیگران را به خوبی می شناسد و می داند که چگونه و تا چه حدی باید اصول اخلاقی و انسانی را در ارتباط با دیگران مراعات نماید، ولی در زمان و مکانی که پیامبر اسلام ظهور نمود مردم چنین بینشی را نداشتند. فی المثل آنان بدون اجازه وارد خانه های یکدیگر میشدند و در حال مستی نماز می گذاردند. لذا پیغمبر اسلام آن مسائل انحرافی را مورد توجه قرار داده، قبح آن را، ولو اینکه امروز بسیار ساده و روشن به نظر میرسد، بدانان تعلیم

فرمود. به همین نحو حضرت باب نیز مسائل انحرافی جامعه خود را درک و قبح آن مسائل و سنن را، ولو اینکه امروز ابتدایی و کودکانه بنظر میرسد، به مردم تشریح و تعلیم فرمود و همین است آنچه که ما آن را مقتضیات زمان و مکان می نامیم.

متأسفانه معترض از آثار بلند عرفانی و فلسفی و نقش رسالت حضرت باب کاملاً بی اطلاع بوده و در حقیقت از همه مطالب که حضرتش عنوان نموده است، چشم پوشیده و تنها به چند مسئله کوچک توجه نموده و آن را معیار سنجش و میزان شناخت مظهر الهی قرار داده است و خواسته است بگوید که مشتم نمونه خروار است. صرف نظر از اینکه مثال مزبور در مسائل علمی اعتباری ندارد، به قول یکی از حکما، پیامبر مانند شاهین بلند پروازی است که گاهی اوجی فوق العاده می گیرد و هیچکس را یارای مقابله با آن نمی باشد و گاهی همان شاهین بلند پرواز بر روی زمین نشسته و بخاطر دام و دانه از اوج آسمان بر حسیض زمین توجه می نماید، ولی معترض خوب میدانند که اگر شاهین بر زمین نشست، نمی توان او را مورچه گفت و شاهباز اوج عرفان را مور ناتوان نتوان شمرد.

اما منظور اصلی حضرت باب از صدور چنین حکمی این است که نباید به حیوانات ظلم نمود و همچنین هر حیوانی را باید به مقتضای طاقت و توانائی او مورد استفاده قرار داد و از سوء رفتار و سوء استفاده در مورد حیوانات اجتناب کرد. به همین علت مثال بدیهی گاو و خر را میزنند که مکرراً مورد استفاده آن زمان قرار می گرفته است. حضرت باب با ذکر این مثال ساده که کاری که گاو برای آن مناسب است، در مورد خر مناسب نیست و بالعکس آنچه که برای خر مناسب است نباید در مورد گاو بکار رود، یک اصل کلی را در مورد استفاده از حیوانات و رفتار با ایشان بیان می فرمایند. این امر برای آنست که حکم کلی خود را توضیح بدهند یعنی نه باید سبب ظلم به حیوانات شد و نه سبب حزن انسان گردید. به همین علت در این بیان، هم سواری بر گاو و هم گذاردن بار بر پشت گاو را نهی می فرمایند و آنگاه بالعکس حکم می فرمایند که در مورد حمار نباید شیر او را نوشید و صرفاً کمتر از طاقت او بر

پشتش بارگذارد. گذشته از این، حضرت باب برای اینکه استثنایی بوجود آورند و گاو را که حیوانی مفید و شیرده می باشد مستثنی فرمایند در کتاب بیان عربی سوار بر این حیوان را منع فرمودند. در ادامه حکم میفرمایند که هیچ حیوانی را نباید سوار شد مگر آنکه از لگام و رکاب استفاده شود و آنگاه نهی میفرمایند سواری بر حیوانی را که رکب نتواند تعادل خود را در حین سواری حفظ نماید.

براستی اگر مسئله محبت و ترحم از دایره انسانها تجاوز نماید و حیوانات را نیز شامل گردد چه اشکالی دارد؟ حیوانات نیز در احساس با ما شریک بوده و رنج و الم را شدیداً احساس می نمایند و حتی می توانند جواب محبتهای صاحب خود را با حرکت سر و گردن جواب داده و از ترحم و تلافی دیگران سپاسگزاری نمایند. جمال قدم به جهت حمایت از حیوانات در کتاب مستطاب اقدس صریحاً می فرماید «لا تحملوا علی الحیوان ما یعجز عن حمله انا نهیناکم عن ذلک نهياً عظیماً فی الکتاب کونوا مظاهر العدل و الانصاف بین السموات و الارضین»^{۴۵۴} یعنی حمل نکنید بر حیوانات آنچه را که از حمل آن عاجز میباشند ما نهی کردیم شما را از این عمل که نهی بزرگی است. باشید مظاهر عدل و انصاف بین آسمانها و زمین.

مسأله حمایت از حیوانات در ادیان و فرهنگ های دیگر

با طرح چنین سؤال کوچکی، به خوبی معلوم می شود که معترض مطلب را فقط از دریچه معیارها و سنت ها و عقاید جامعه خویش نگریسته است. گرچه در جامعه وی از نظر او توجه بر حیوانات و ترحم بر آنان بی مورد بوده و حتی قربانی آنان در اعیاد مذهبی نه تنها بلا مانع است، بلکه یکی از سنن ممدوح مذهبی بشمار می رود، لکن از نظر تعالیم هندو و زرتشت چنین عملی، قبیح و غیر انسانی محسوب می شود. زرتشت در سرودهای خود «گاتها» می فرماید نفرین باد به کسانی که با فریاد شادی، حیوانات را برای خشنودی خدا و فرشتگان قربانی می کنند. بنا بر این نتیجه میگیریم رفتار صمیمانه و عادلانه نسبت به

حیوانات مبارکه گرچه از نظر معترض مضحک و غیر عاقلانه می باشد، ولیکن از نظر مذاهب هند و آریایی و جوامعی مانند انجمن طرفداران حمایت حیوانات - که امروزه انجمن بزرگی محسوب می شود و در تمام نقاط جهان تاسیسات وابسته و مجلات و انتشارات دارد و کنفرانسهای بزرگی به منظور حمایت از حیوانات تشکیل میدهد - امری بسیار ممدوح است و این عمل درست منطبق با خواسته و اهداف آنان می باشد. سؤال کننده اگر به جای سکونت در ایران در هندوستان ساکن بود هرگز به چنین اعتراضی زبان نمی گشود زیرا مشاهده می کرد که در جامعه هند و سرزمین پهناور هندوستان نه تنها گاو بلکه جمیع حیوانات قابل ترحم و حتی احترام بوده و هیچکس حق تعدی و تجاوز بدانان را ندارد.

مسائل دیگر مربوط به این حکم

حضرت باب علاوه بر تأکید به ترحم به حیوانات، سواری بر کشتی را نیز مورد بحث قرار میدهند و از مجادله و منازعه مسافران حج انتقاد میفرمایند و ضرورت کمک به فقراء را در سفر کشتی بتوسط ممتولین و مقتدرین مؤکد میسازند و از لزوم نظافت و تطهیر در سفر کشتی سخن میگویند و بخاطر مشکلات و دشواریهای سفر کشتی در آن زمان یعنی در نیمه قرن ۱۹ میلادی سفر کشتی را تا حد امکان تحذیر میفرمایند تا انسانها محزون نشوند. و در ارتباط با این آداب سفر است که حضرت باب از لزوم حفظ تخم مرغ که غذای اصلی حضرت باب در زمان زندانی ایشان در وسط کوههای آذربایجان بود سخن میگویند و لزوم رعایت بهداشت در مورد تغذیه را مؤکد میسازند. در آنزمان بسیاری از تخم مرغ ها بخاطر عدم مراقبت شکست خورده و ترک برداشته و لذا به جذب میکروب و خراب شدن غذا و بیماری می انجامید. خداوند با نسبت دادن یک ماده غذایی یعنی تخم مرغ به پیامبر خود ضرورت احترام به نعمتهای خدا و طبیعت را متذکر می شود.

بینش حقیقی در احکام حضرت باب

اکنون که تمامی بحث حضرت باب مطرح گردید، خواننده میفهمد که منع سواری و بار گذاری بر گاو ولی جواز نوشیدن شیر آن و بالعکس منع نوشیدن شیر حمار، ولی جواز سواری و بارگذاری بر آن، اما کمتر از حد طاقش، مثالی از یک حکم کلی است و آن ضرورت احترام به حیوانات و مراعات عدالت در ارتباط با همه هستی است. در اینجا باید اصل کلی را قدری توضیح داد. از نظر حضرت باب، همه چیز و همه کس دارای حقوق خدادادی است. این فقط انسان نیست که دارای حق است، بلکه همه حیوانات و همه اشیاء نیز دارای حقوق خود میباشند. علت این مطلب فلسفه شکوهمند حضرت باب است که حقیقت هستی را تجلی اسماء و صفات الهی در دل اشیاء مییابد و بدین جهت همه هستی از نظر حضرت باب، عزیز و مقدّس و ارزشمند است و باید با آن با احترام و عدالت معامله کرد.

حال میتوانیم ببینیم که اصول مذکور توسط حضرت باب برآستی اعجاز الهی بوده و کلید حلّ تمامی مشکلات دنیای متمدّن جهان را بدست میدهد. احکام جزئی حضرت باب در مورد ترحم بر حیوانات و رعایت بهداشت و زیبایی و لطافت در مورد همه چیز از جمله مواد غذایی، انعکاس و سمبلی از آن اصول کلی است. بی جهت نیست که در سر آغاز آن فصل، حضرت باب، حکم نجاست سگ و همه دیگر حیوانات را نسخ فرموده و در عین تذکر ضرورت حکم نظافت و لطافت در همه احوال طلیعه فرهنگی را بنا می نهند که آزار و نفرت به حیوانات مظلوم بی زبان جای خود را به فرهنگ محبت و وداد و ترحم و لطف می سپارد. لازم به تذکر نیست که فرهنگ خشونت انسان نسبت به انسان تا حدّ زیادی از فرهنگ خشونت انسان به حیوان متأثر می باشد و لذا تحقق یک فرهنگ مبتنی بر وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و دموکراسی سیاسی و عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و بیان و شکیبائی و تسامح مذهبی و تساوی حقوق زن و مرد و نیز نفی نظام برده داری و الغاء

تبعیض حقوقی علیه زن و غیر مؤمن و همچنین لغو حکم ارتداد و نجاست اقوام و مذاهب دیگر، مستلزم رویکرد بدیعی است که بر طبق آن احترام به همه اشیاء و عدالت و عطف به حیوانات عاملی اساسی در جهان بینی و نظام فرهنگی آدمیان باشد. آثار حضرت باب شالوده چنین بینشی را بنیان نهاد و آثار حضرت بهاء الله با تأکید بر اصل وحدت عالم انسانی، ساختار این مدنیت بدیع جهان شمول را بنا گذارد.

۶۶. تهمت جایز بودن تعدد شوهر و صیغه در شریعت بیان

برخی معترضین آیه «ان فرض لكل احد ان يتاهل لبقی عنها من نفس یوحده الله ربها و لابد ان یجتهد فی ذلك و ان یظهر من احدهما ما یمنعها عن ذلك حل علی كل واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره و لایجوز الاقتران لمن لم یدخل فی الدین^{۴۵۵}» را به این معنی دانسته اند که حضرت باب تجویز کرده که اگر کسی نتوانست همسر خود را باردار کند، اذن دهد که از دیگری باردار شود، مشروط به آنکه شخص ثالث ایمان به باب داشته باشد.

در ابتدا ذکر این نکته ضروری است که در بیان، اشاره صریحی به عدم جواز تعدد زوجات نیست، اما صریحاً زنا حرام و ازدواج موقت (متعه یا صیغه) نهی شده است. همچنین توجه کنید که در قرآن کریم نیز عدم جواز تعدد همسر برای زن تصریح نشده و این مطلب فقط در احادیث نقل شده است.

اما آیه فوق متضمن چند مطلب است. نخست آنکه ازدواج را واجب می شمارد تا سبب بقای نسلی گردد که بتوحید الهی قائل و ناطق باشد و در این باره به سعی و کوشش امر شده است. دوم اینکه اگر یکی از طرفین بعلی قادر به داشتن فرزند نباشند، جائز است که

به اذن و اطلاع و موافقت همسر، جدایی اختیار نمایند تا با ازدواجی دیگر این وظیفه روحانی امکان پذیر شود. توجه به متن آیه روشن می‌سازد که افعال «یتاهل» و «یجتهد» و ضمیر «عنه» همگی مذکر و ناظر به زوج (و نه زوجه) است و بنا بر این در شریعت بابی، هیچ‌گاه زن نمی‌تواند بیش از یک همسر داشته باشد. اصطلاح اذن که در این آیه بکار رفته است، در معنی لغوی بمعنی «اجازه» یا «اطلاع» است، اما در شرع اسلام مفهوم خاصی دارد و به معنی اجازه‌ای مخصوص در شرایط معین است که فقط در موارد معلومی کاربرد دارد؛ مثلاً مجاز بودن افطار برای شخص روزه دار، اگر سلامتی و حیات او به علتی ناگهانی در خطر افتد. لذا در آیه فوق می‌توان آن را به جواز طلاق و جدایی در موارد عقیم بودن یا نازا بودن تعبیر نمود. در ضمن طلاق در بیان جایز، ولی ناپسند است. مطالعه متن بالا مشخص می‌کند که در صورت نازایی و ناباروری، در کتاب بیان اجازه به ازدواج دوم به مرد داده شده است. اینکه اجازه ازدواج مجدد موقوف به رضای طرفین است، اشاره دیگری بر تساوی حقوق انسانی بین زن و مرد است.

نکته مهم در شریعت بیان، این حقیقت است که ظهور موعود بیان نزدیک است و بهمین جهت رد و قبول یا تأیید و نسخ احکام بیان، کلاً در اختیار موعود مقدس مزبور است که حتی به تاریخ ظهور او در چندین مورد، در بیان عربی و فارسی اشاره شده است. حکم مورد نظر در دین بهائی ادامه نیافته و ازدواج دوم در صورت ناباروری مجاز شمرده نمی‌شود. در ضمن ازدواج در دین بهائی با ادیان و مذاهب دیگر کاملاً آزاد است.

۶۷. چرا حضرت باب مصرف دارو را حرام دانسته‌اند؟

برخی معترضین در مقاله خود تحت عنوان "گزیده‌ای از تعالیم متعالی بهائیت" چنین نوشته‌اند: "دینی که در جائی مراجعه به طبیب حاذق را مقرر داشته، در تناقضگویی آشکار

که در صفحه سیصد و بیست و سه کتاب بیان فارسی آمده استعمال دارو را مطلقاً حرام اعلام کرده است. جوانان بهائی یادشان باشد اگر پدرشان یا مادرشان در حال مرگ هم بودند حق مصرف دارو را ندارند در عین حال حتماً به پزشک حاذق مراجعه نمایند!"

تفاوت این حکم در دیانت بابی و بهائی

این مطلب درست است که حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس دستور داده‌اند که در هنگام بیماری باید به پزشک حاذق مراجعه کرد. این مطلب نیز درست است که حضرت باب در کتاب بیان فارسی در صفحه ۳۲۳ استعمال تریاک، مسکرات و دارو را تحریم فرموده‌اند. اما ادعای نویسندگان در مورد اینکه در دیانت بهائی هم استعمال دارو ممنوع است، مطلقاً دروغ است. نویسندگان مزبور بخوبی میدانند که دیانت بهائی و دیانت بابی دو دیانت مستقل هستند و احکام کتاب بیان فارسی یعنی احکام حضرت باب ربطی به آئین بهائی ندارد. دیانت بهائی و کتاب مستطاب اقدس ناسخ بیان و قرآن و انجیل و تورات است، یعنی دیانتی است جدید با احکامی جدید. حضرت باب همواره در آثار خود از جمله بیان فارسی تأکید میفرمایند که احکام ایشان صرفاً تا زمان ظهور حضرت بهاءالله قابل اجرا است و با ظهور موعود بیان یعنی حضرت بهاءالله احکام بیان قابل اجرا نبوده و منسوخ می‌گردد. اصولاً نزول کتاب مستطاب اقدس توسط حضرت بهاءالله هم در واقع بخاطر این بود که آئین جدیدی ظهور کرد و لذا احکام بیان منسوخ گردید. اینست که حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «اما کتاب بیان به کتاب اقدس منسوخ است و احکامش غیر معمول، مگر احکامی که در کتاب اقدس تکرار بیان و تأکید شده و مادون آن احکام مؤکده در کتاب اقدس، به اهل بیان تعلق دارد و بما تعلق ندارد. ما مکلف به احکام کتاب اقدس هستیم»^{۴۵۶}.

همچنین فرموده حضرت عبدالبهاء "کتاب اقدس ناسخ جمیع صحائف و کتب" است و کتاب بیان هم یکی از آن کتب است. بهمین علت هم هست که در کتاب اقدس و در

دیگر آثار حضرت بهاء الله مکرراً احکام بیان نسخ گشته و احکام جدیدی نازل می شود، همانطور که بسیاری از احکام قرآن کریم نیز مانند حکم ارتداد و جهاد و اخذ جزیه از کافران و نجاست مشرکان و اجازه ازدواج با ۴ زن و اجازه عدم رعایت عدالت در میان زنان موقعی که زن برده یعنی کنیز باشد^{۴۵۷}، در کتاب اقدس نسخ شده است.

اعتراض این نویسندگان در مورد مصرف دارو معادل اینست که کسی بر اسلام انتقاد کند که از یک طرف روز جمعه را تعطیل می شمارد و از طرف دیگر در تورات می گوید که باید روز شنبه تعطیل شود. یا آنکه بقرآن کریم اعتراض شود که از طرفی اجازه طلاق داده است، در حالی که در جای دیگر در انجیل مقدّس آن را حرام اعلان کرده است. و یا آنکه بگوئیم چون در قرآن خوردن گوشت خوک حرام شده است، ولی در آئین مسیح چنین کاری مجاز است، در آن صورت نتیجه باید گرفت که جوانان مسلمان باید بدانند که اگرچه باید خوردن گوشت خوک را نفی کنند ولی در عمل وظیفه دارند که گوشت خوک را بخورند!

حکم دیانت بهائی در مورد استفاده از دارو

حال به حکم کتاب اقدس و دیگر آثار حضرت بهاء الله در مورد استفاده از دارو توجه می کنیم. این سخن که مصرف دارو در حین بیماری و احتیاج ممنوع است صد در صد مخالف احکام بهائی است. واضح ترین مثال لوح طبّ است که توسط حضرت بهاء الله نازل شده و اهمیت طبّ و پزشک در آن مؤکد شده است. در این لوح حضرت بهاء الله چنین میفرمایند: «لا تترك العلاج عند الاحتياج ودعه عند استقامه المزاج... دع الدواء عند السلامة و خذه عند الحاجة قابل الامراض بالاسباب^{۴۵۸}». در بیان بالا حضرت بهاء الله میفرمایند معالجه را در زمان احتیاج ترک مکن ولی در هنگام سلامت بآن دست مزن... دارو را در هنگام سلامت رها کن و در هنگام احتیاج آنرا بکار ببر... بیماریها را با استفاده

از طرق علمی مقابله کن. میبینیم که بصراحت کامل حضرت بهاءالله استفاده از دارو را در هنگام بیماری ضروری اعلان فرموده‌اند.

این مطلب بعنوان یک حکم عمومی نیز بارها در دیگر آثار بهائی تصریح شده است، یعنی بر طبق بیانات مکرر حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء اولاً باید در هنگام بیماری به پزشک حاذق مراجعه نمود و ثانیاً هر آنچه را که پزشک حاذق برای معالجه مقرر داشت اجرا کرد. این اصل باین معنی است که مسئله مصرف دارو یک مسئله طبّی است که صرفاً به حکم پزشک حاذق مرتبط است. بعنوان مثال حضرت بهاءالله میفرمایند: «حکم الله آنکه مریض به تجویز اطباء باید عمل نماید و لکن حکیم باید حاذق باشد، در این صورت آنچه امر کند باید به آن عمل شود چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است»^{۴۵۹}.

این مطلب بحدّی مهمّ است که معمولاً در آثار بهائی ضرورت استفاده از داروئی که با نوع بیماری انطباق داشته باشد بعنوان مثالی برای اثبات ضرورت تجدید احکام ادیان بیان می‌شود. یعنی آنکه هر کتاب آسمانی در واقع نسخه و علاج جدیدی است که بخاطر عروض بیماری جدید بر هیکل عالم انسانی توسط پزشک حاذق یعنی پیامبر الهی برای مردم زمین تجویز می‌شود و جز از طریق مصرف آن دارو راه دیگری برای معالجه بیماری دنیا نخواهد بود.

علل صدور حکم منع استفاده از دارو در دیانت بابی

حال باید دید که چرا حضرت باب در کتاب بیان فارسی استفاده از تریاک، مسکرات و دارو را ممنوع فرمود. البته حضرت بهاءالله نیز استفاده از تریاک و مسکرات را ممنوع فرمودند، ولی چنانکه دیدیم مصرف دواء را در هنگام لزوم و بتجویز پزشک حاذق مؤکد

ساختند. علت این مطلب آنست که حضرت باب بخوبی از اینکه دیانت ایشان بزودی یعنی ۹ سال پس از ظهور حضرتشان به پایان می‌رسد و با ظهور حضرت بهاءالله آئین و احکام بدیعی به مردم جهان ارائه می‌گردد، با خبر بودند. بهمین علت صراحتاً در کتاب بیان عربی تفاوت میان ظهور خودشان و ظهور موعود را ۹ سال اعلان فرموده و از انتظار ظهور موعود و درک "کل خیر" در سال ۹ خبر دادند. آشکار است که برخی احکام حضرت باب بمنظور عمل کردن نازل نشده، بلکه بیشتر نقشی سمبلیک و نمادین داشته است. یعنی آنکه حضرت باب می‌خواستند مردم را آماده ظهور حضرت بهاءالله نمایند و در نزول احکام نیز همواره هر حکمی را سمبل و رمزی از یک حقیقت متعالی روحانی قلمداد فرمودند تا آنکه مردم به آن معانی و رموز توجه کنند. بنا بر این حضرت باب به جهت از هم پاشیدن اعتقادات خرافی پیشین و ایجاد آمادگی برای ظهور موعود کل ادیان، برخی احکام سخت و سنگین را در کتاب بیان نازل فرمودند و همچنین علت صدور این حکم نیز مانند بسیاری از احکام دیگر، همان گونه که در کتاب بیان ذکر گردیده، پرهیز از وارد آوردن آزار به من یظهره الله (موعود) است. زیرا در آن زمان خوراندن گیاهان تلخ و بد طعمی همچون انگوزه بعنوان دوا به بیماران معمول بود و حضرت باب اینکار را منع کردند که مبادا این تلخی به کام موعود وارد آید. و بنا به دلیل ذکر شده احکامی دیگری چون ممنوعیت استعمال سیر و پیاز و اغذیه بدبو، به این توجیه که مبادا بوی بد آن موجب آزار "من یظهره الله" گردد، وضع شده است. مجموعاً اگر به کوتاهی مدت زمان اجرا و رسالتی که حضرت باب به عهده داشتند توجه شود، این احکام به نظر عجیب نخواهد آمد.

در کتاب بیان فارسی در توضیح تحریم دواء بیان شده است که باید علم پزشکی در جهت حرکت کند که معالجه بیماری نه از طریق دوا و تلخ و شیمیائی بلکه از طریق غذاهای گوارا و میوه های خوشمزه صورت پذیرد. این مطلب در بیان فارسی باین صورت آمده است: «ملخص این باب آنکه کل شئون دون حبّ از دون حقّ بوده و هست و کلّ شئون حبّ از

حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود... و بدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعماء طیبه که شئون شجره محبت بوده و هست».

بینش حضرت باب در مورد بلوغ علم پزشکی و استفاده از داروهای گیاهی

از بیان حضرت باب آشکار می‌گردد که بحث ایشان بحثی در خصوص کمال و بلوغ علم پزشکی است. یعنی حکم ایشان صرفاً سمبلی از کمال مطلوب بهداشت و حقیقت نهائی علم طب میباشد. یعنی ایشان از مرحله بلوغ و کمال علم پزشکی سخن می‌گویند، مرحله ای که در آن معالجه نه از طریق دواهای مصنوعی و تلخ و بد بو و شکنجه آمیز- که نوع اصلی دواء در آن زمان بود- بلکه از طریق غذاها و گیاه ها و میوه های لطیف و دلپذیر صورت بگیرد. حکم حضرت باب در اینجا حقیقت فلسفی اشیاء و تمدن را بیان کند، باین شکل که دنیای مادی انعکاسی از ملکوت الهی و حقایق ربّانی شود و تضاد میان روح و جسم از میان برود. واژه شجره محبت که در این بیان آمده است بمعنای حقیقت پیامبر الهی است که در واقع تجلی اسماء و صفات الهی یعنی مشیت اولیه خداست. از نظر حضرت باب حقیقت اشیاء در وراء ظواهر مادی آن امری روحانی است و آن هم بالمآل چیزی جز تجلی خداوند که در دل اشیاء بودیعه گذارده شده است نمیباشد. حرکت تاریخ از نظر حضرت باب در جهتی است که از طریق ظهورات گوناگون الهی مبدأ و معاد بیکدیگر پیوند یابند و در نتیجه حقیقت اشیاء در سطح ظاهری هم مشهود و عیان گردد. خلاصه هدف حضرت باب از مباحث گوناگون خویش تشریح تعدادی حکم برای عمل نبود چه که میدانستند ظهور ایشان بلافاصله توسط ظهور حضرت بهاءالله دنبال خواهد شد.

اما چه از نظر تفاسیر آیات الهی، چه از طریق مباحث فلسفی و چه از طریق شکل احکام خویش، آن حضرت مردم را بحقیقت وجود خود معطوف میساختند تا آماده شوند که حقیقت وجودشان را در ظاهر زندگی فردی و شکل نهادهای اجتماعی نیز متجلی و نمایان سازند و با همین طرز فکر جدید آماده ظهور حضرت بهاءالله شوند. در بیان فوق حضرت

باب توضیح میدهند که هر چه با شئون محبت و لطافت هماهنگی دارد انعکاسی از شجره محبت یعنی حقیقت وجود همه انسانهاست. بنا بر این حضرت باب از کمال مطلوب مدنیت انسانی سخن میگویند یعنی زمانی که حتی در ارتباط با بهداشت جسمانی نیز همه جوانب بهداشت انعکاسی از همان اصل لطافت و مهر و التذاذ راستین باشد. در چنین شرایطی مفهوم بیماری و مفهوم معالجه و مفهوم علم پزشکی دستخوش تحولاتی عمده خواهد گردید. بهمین علت است که تحریم دواء در عین حال تحریم تریاک و مسکرات نیز میباشد که همگی با ارتقاء مقام انسان در حد کمالش ناهماهنگ است. در این مختصر فرصتی برای تشریح این مطلب نیست اما اصولاً همه آثار حضرت باب معطوف به ارائه حقایق اشیاء و مفاهیم باطنی روحانی است و لذا احکام ایشان هم نه بخاطر عمل ظاهری بلکه بعنوان نمادی از آن حقائق ربّانی ارائه شده است. بعنوان مثال مهمترین حکم عبادت یعنی حکم نماز در بیان فارسی تصریح شده است، اما عملاً اجراء این حکم را غیر ممکن مقرر داشتند، چرا که قبله را موعود دین خود معین فرموده و بنا بر این تا قبل از ظهور موعود و در نتیجه تا نسخ بیان آن حکم قابل اجرا نمیشد، در عین حال با ظهور موعود حکم نماز هم عوض خواهد شد. در نتیجه مراد از حکم نماز نه اجرای ظاهری حکم، بلکه توجه باین مطلب است که حقیقت نماز، شناسائی خداوند از طریق شناسائی تجلیات الهی در هر عهد و عصر میباشد.

بنا بر این مطلبی که در بیان فارسی در تحریم دواء و مسکرات و تریاک آمده است بیانگر ویژگیهای یک فرهنگ بالغ و راستین است. از نظر حضرت باب پزشکی در زمان بلوغ خود صرفاً به دواهای مصنوعی نامطبوع توجه نمی‌کند بلکه به علل بیماری توجه می‌کند و به پیشگیری بیماری در جامعه میکوشد. در نتیجه در بسط فرهنگی که مبنی بر دوستی و تفاهم و اعتدال است میکوشد و آدمیان را از افراط و تفریط و انهماک در شهوات و عصیان که سرمنشاء اکثر امراض است بر حذر میدارد و رابطه ای هماهنگ میان طبیعت و انسان برقرار

میسازد و با تأسیس عدالت اجتماعی و ریشه کن ساختن فقر و خشونت بهداشت را برای همگان میسر میسازد و در چنین زمینه ای است که علم پزشکی نیز در کمال خود روش عملی را با حکمت نهفته در فلسفه های شرقی، نظیر هندی و چینی، بهم میامیزد و با وحدت شرق و غرب، استفاده از داروهای گیاهی و غذائی و طبیعی را جانشین دواهای مصنوعی و تلخ و بد بو - که در آن زمان فرق چندانی با مسکرات و تریاک نداشتند - خواهد نمود.

اما دیانت بهائی نه تنها معطوف به کمال مطلوب است بلکه بعلاوه احکام و تعالیم آن بر اساس اقتضاء زمان بمنظور اجراء و برای سوق بشر در جهت آن کمال مطلوب تشریح شده است. بهمین علت در تعالیم بهائی از طرفی حکم ظاهری بیان نسخ شده است، یعنی آنکه به بتجویز پزشک حاذق مصرف دارو لازم و واجب شده است و از طرف دیگر امر بهائی اعلان میدارد که اتکاء به داروهای شیمیائی و مصنوعی نشانه مرحله طفولیت دانش پزشکی است و بتدریج با پیشرفت طبّ معالجه از طریق غذا و میوه و گیاه های طبیعی صورت خواهد پذیرفت. در عین حال امر بهائی مسئله بهداشت را صرفاً امری پزشکی ندانسته، بلکه به عوامل اجتماعی و فرهنگی و روحانی که زیر بنای بیماری و شیوع آن در جامعه است نیز توجه می کند.

در اینجا برای ختم این بحث بقسمتی از یکی از بیانات حضرت عبدالبهاء در این خصوص توجه میکنیم: «حال از معالجه مادّیه صحبت داریم. طبّ هنوز در درجه طفولیت است، به حدّ بلوغ نرسیده و چون بحدّ بلوغ برسد معالجه به اشیائی شود که مشام و مذاق انسان کره از آن ندارد، یعنی به اغذیه و به فواکه و به نباتاتی که لطیف المذاق و طیبه الرائحه هستند. زیرا مدخل امراض یعنی سبب دخول امراض در جسم انسان یا مواد جسمانی است و یا تأثر و هیجان عصبی. اما مواد جسمانی که سبب اصلی امراض است اینست که جسم انسان مرکب است از عناصر متعدّده ولی بمیزان اعتدال مخصوصی. تا آن اعتدال باقی

است انسان مصون از امراض است و چون در موازنه اصلیه که مدار اعتدال مزاج است خللی عارض شود، مزاج مختل می‌شود، امراض مستولی گردد... و چون بواسطه ادویه و معالجات اعتدال پیدا کند مرض مندفع شود.... حال تعدیل این اجزاء که در جسم انسانست به دو اسباب حاصل شود یا به سبب ادویه و یا به سبب اغذیه. و چون مزاج اعتدال پیدا کرد مرض مندفع شود... مادام که مقصد تعدیل اجزاست این به دوا ممکن و به غذا ممکن. امراض که بر انسان عارض می‌شود اکثرش بر حیوان نیز عارض شود، اما حیوان به دوا معالجه نکند. طیب حیوان در کوه و بیابان قوه ذائقه و قوه شامه است. این نباتاتی که در بیابان روئیده حیوان مریض استشمام کند، هریک در مذاقش و در شامه اش شیرین و خوشبو آید آنرا خورد و شفا یابد... و چون طبّ به درجه کمال رسد به اطعمه و اغذیه و فواکه و نباتات طیبه الرائحه و میاه مختلفه بارده و حاره و درجاتش معالجه خواهد شد^{۴۶۰}».

۶۸. اعتراض به حکم محو کتب و عدم تدریس و احتکار کتب در آئین بابی

یکی از معترضین در مقاله خود نوشته "در کیش باب درس خواندن و درس دادن در هر رشته و علمی تحریم گردیده، مگر آنچه خود باب نوشته یا در ترویج امر بابت بنویسند." «لا يجوز التدریس فی کتب غیر البیان» (بیان فارسی صفحه ی ۱۳۰).

باید بدستور باب کلیه ی کتب علمی جهان در هر رشته بکلی از بین برده شود، جز کتبی که در ترویج امر او بنویسند. «الباب السادس من واحد السادس فی حکم محو کل الکتب الا ما انشئت او تنشی فی ذلک الامر» (بیان فارسی صفحه ی ۱۹۸).

بدستور باب هر شخص بابی حق ندارد بیش از ۱۹ جلد کتاب داشته باشد، و اگر تخلف ورزید ۱۹ مثقال طلا جریمه باید بدهد. «نهی عنکم فی البیان ان لا تملکن فوق عدد

الواحد من کتاب و ان تملکتُم فلیلزمنکم تسعه عشر مثقالاً من ذهب حداً فی کتاب الله لعلکم تتقون»."

در جواب به این اعتراض، آن را در سه قسمت بررسی می‌کنیم.

تحریم تدریس و آموزش دینی

بحث اول در مورد تدریس دینی در فرهنگ بابی است. هدف حضرت باب این بود که فرهنگ بابی مانند فرهنگ اسلامی نشود که در آن مفهوم "علم" بعنوان تخصص "علما" به حد بحثهای توضیح المسایلی و مجادلات فراوان تنزل کند که همگی بجای ترویج علم راستین به انحطاط فرهنگی و بی توجهی به دانش و صنعت منجر شدند. بنا بر این در ارتباط با علوم دینی است که حضرت باب دستور می‌دهند که تا چند سال دیگر که زمان ظهور حضرت بهاءالله است، نوشتن و تدریس کتابهای دینی در فقه و تفسیر و حدیث و اصول و غیره ممنوع است تا بایان خودشان مستقیماً آثار حضرت باب را مطالعه کنند و از نوشتن و تدریس آنچه که هیچ سودی ندارد (ما لا یسمن و لا یغنی) اجتناب کنند. همچنین حضرت باب در حیطه علوم دینی تنها اجازه داده‌اند که برای درک آثار عربی، تنها کلیات صرف و نحوراً علاوه بر نوشته‌های خود حضرت باب بنویسند و فراگیرند، ولی آنهم نه بطور وسواسی تا عربی دانستن به جایگزینی برای دانش راستین مبدل نشود. خلاصه این حکم این است که بایان باید حیطه علوم دینی را بسیار محدود کنند و بجای وابستگی و تقلید از علماء، خودشان مستقیماً به آثار حضرت باب رجوع کنند و وقتشان را به کسب دانش راستین و صنعت و بالاترین تکنیک مشغول کنند. برای درک این مطلب عین بیان حضرت باب نقل می‌شود و آنگاه به بعضی از بیانات حضرت باب در مورد ضرورت عقلانیت و کسب صنعت و ستایش دانش و صنعت غرب می‌پردازیم.

حضرت باب می فرمایند: «نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات ما لآنهایه در این ظهور ظاهر فرموده... و بطریق ما لا نهاییه بیان از او ظاهر گشته... که احدی محتاج به احدی نباشد. و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار او... و نهی شده از انشا ما لایسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا. و ما قد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتادین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شیونهما. اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به. اگر چه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر ما بحتاج خود اخذ می کند نه زیاده، از نفس بیان نه غیر او. این است صراط مستقیم از برای متادین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد^{۴۶۱}.»

اما این حکم انقلابی حضرت باب که بتنهایی اجرایش در حیطه علوم مذهبی می توانست مانع هزار نوع عقب افتادگی فرهنگی در ایران بشود، هدفش این است که توجه فرهنگ به دانشهای تجربی و سودمند معطوف بشود. در زمانی که "علمای" شیعه ایران از تحولات علمی غرب غافل بودند و به ضرورت اجتناب از غربیان "کافر و نجس" تأکید می کردند، حضرت باب به لزوم "اتقان" و کامل شدن در صنعت و تولید، بعنوان وظیفه دینی تأکید فرمودند و از بابیان و ایرانیان دعوت کردند که از غربیان در مورد پیشرفت تولید و تکنیک و صنعت یاد بگیرند تا تمام جهان را آباد و زیبا نمایند. مثلاً در کتاب الاسما می فرمایند: «فلتربین اللهم خلق البیان ان لا یوجد فیهم من شی مصنوع الا وقد ظهر فیه صفه الصنع علی منتهی الکمال... فانک قد احببت بذلک ان تعمرن الارض بصنایعک البهیة من ایدی خلقک... فانی کلما نظرت فی اصناف خلقک فوق الارض ما شهدت خلق ظهور مثل خلق الانجیل فی صنع صنایعهم و بدیع بدایعهم... فاتقن کل صنعک و استعلم من ذلک من حروف الانجیل^{۴۶۲}». در اینجا حضرت باب به بابیان دستور می دهند که در علوم تجربی و تکنیک و فنون صنعتی باید کسب دانش از غربیان کنند، چرا که آنها در صنعت و

تکنیک از همه ملل دیگر پیشرفته ترند و چون وظیفه دینی یا بیان است که در هرکار تولیدی تکنیکی در حد منتهای کمال را بکار ببرند و دنیا را آباد و عمران کنند، در نتیجه باید از آنان کسب علم کنند. واضح است که بخلاف برداشتهای سوال کننده که فکر می کند "در کیش باب درس خواندن و درس دادن در هر رشته و علمی تحریم گردیده"، کیش باب درست عکس این اندیشه ارتجاعی را بیان می کند، یعنی در علوم دینی باید تقلید را رها کرد و از بحثهای بیهوده دوری گزید و بجای آن باید به تحصیل دانش سودمند از همه دنیا برای پیشرفت ایران و دنیا پرداخت.

حکم محو کتب

بر خلاف نظر نویسنده، این حکم می خواهد که مردم ذهنشان را از آنچه که بنام علم و کتاب در فرهنگ سنتی اسلامی نیمه اول قرن نوزدهم رواج داشته رها کنند و توجهشان را به کسب علم و دانش سودمند و منطبق با روش علمی معطوف نمایند. چنانکه در بحث قبل آشکار شد. آثار حضرت باب در یک سطح عرفانی و فلسفی والایی است که تنها با تحول سنت شکنی امکان فهم آن مطرح می باشد. اصطلاح محو در آثار ایشان مفهومی منطقی و ذهنی دارد و به این معنی نیست که کتابهای قبلی در ظاهر محو و آتش زده شوند، بلکه به این معنی است که اندیشه ای بالاتر که هم نافی و هم مثبت اندیشه قبلی است به وجود آمده است و با ظهور فرهنگ بالاتر باید افراد میزان فکریشان را عوض کنند و بجای روش ضد علمی ارتجاعی، به روش و فرهنگ علمی روی آورند و در فرهنگ ذهنی خود به محو و نفی مقولات گذشته پردازند.

مورد دیگر اینست که حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی البتّه ذکر می فرمایند که مقصود از محو کتابها چه نوع کتابهایی است. همان طور که ذکر شد، مقصودشان کتابهایی است که علماء و فقها در فنون مختلفه نوشته اند. مثلاً کتابهایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته اند، تماش ايراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شئونی

است که نه بدرد دنیا می خورد، نه بدرد عقبی و این کتب اسباب ظلال هستند. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته اند، به درد کسی نمی خورد، جز اینکه برای خوانندگان اضطراب فکر و تشوّت حواس ایجاد می کنند. حضرت اعلی می فرمایند حال که مظهر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزّت حقّ جلّ جلاله نزول یافته و حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده و اسرار و رموز کتب مقدّسه در این کتاب الهی کشف شده است، شما این کتاب را بخوانید، همچنین کتب الهی قبل را نیز بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودوعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من یظهره الله که مژده ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. ابدأ منظور حضرت اعلی از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلی در کتاب بیان و سایر آیات مقدّسه به آیات قرآن برای اثبات حقانیت خود استدلال کرده اند و خود آن حضرت در دوره ظهور خود چندین مرتبه سوره های قرآنی را تفسیر فرموده اند و حقایق قرآن را ذکر کرده اند. این که معرضین و معترضین به دروغ نسبت می دهند که حضرت اعلی گفته اند قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید، ابدأ چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست^{۴۶۳}.

حضرت باب در کتاب بیان، از بین بردن ظاهری هر کتابی را مطلقاً حرام کرده اند، چنانکه می فرمایند «انتم ابدأ کتابا لا تحرقون (لا تحرقون)» یعنی هرگز و ابدأ کتابی را نابود نکنید (آتش زدن یا پاره کردن). از طرفی در همان جایی که حضرت باب حکم "محو" کتب فرهنگ قبل را بیان می کنند، به صراحت مفهوم محورا با مفهوم "ارتفاع" یکی می گیرند و می فرمایند که در تمامی طول تاریخ با هر ظهور جدیدی کتابهای قبلی مرتفع شدند، یعنی محو و نسخ شدند و این یک حکم کلی است که همواره در همه ادیان بوده است. همچنین حضرت باب در این مورد می فرمایند: «نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه؛ اگرچه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم

غیر حقیقت بر مومنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری». در همان بحث حضرت باب می فرمایند که با ظهور من یظهره الل، ه یعنی با ظهور موعود بیان و نسخ بیان هم هر کتابی که نوشته حضرت باب در نزد بابیان باشد خود بخود و بلا فاصله بخاطر عدم ایمان بابیان به ظهور جدید "محو" می شود و بنا بر این تنها راهی که این نوشته ها از محو نجات می یابند و به اثبات می رسند این است که به کتاب و فرهنگ جدید ایمان بیاورند. عین بیان حضرت باب بدین قرار است «گویا دیده می شود من یظهره الله می نویسد بکل... و اوست جوهر دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مومن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می گردد».

لازم به تذکر است که این حکم توسط حضرت بهاء الله در فقره ۷۷ کتاب اقدس این حکم را نسخ فرمودند، اما در عین حال پیروان خود را به خواندن کتابهایی سفارش می کنند که نفعی به حال آنها داشته باشد، نه اینکه تمامش محدود و محصور باشد به مجادلات لفظیه، یعنی از لفظ شروع شود و به لفظ خاتمه پیدا کند.

حق داشتن حداکثر ۱۹ جلد کتاب

حضرت باب در واقع به بابیان دستور داده اند که در پنج سالی که تا ظهور موعود، یعنی حضرت بهاء الله مانده است، در ارتباط با کتب مذهبی، تمرکز را به بیان و دیگر آثار حضرت باب و یا آثار سودمند مشابه بگذارند تا از شناسایی و ایمان به موعود محروم نمانند. البته حضرت باب تاکید می کنند که کتاب خوب را باید با همه مردم جهان شریک شد تا آنکه آن کتابها توسط عموم خوانده شوند.

در آن زمان تعداد کتاب محدود بوده است و فقط علما و ثروتمندان و زورمندان دسترسی به کتاب خواندن داشتند و بقیه باید تقلید می کردند. این است که حضرت باب که اساس تقلید را در هم شکستند، این حکم را وضع فرمودند که تا پنج سال دیگر یعنی تا قبل از

ظهور حضرت بها الله، اولاً باید کتاب سودمند داشت و دوماً باید کتابهای سودمند را در انحصار نگرفت، بلکه بالعکس باید آن را پس از مطالعه، به دیگران هدیه کرد تا دسترسی به کتاب همگانی شود. چنانکه در ادامه به بابیان دستور می‌دهند که "کتاب کل شی" را باید به هر انسان زنده ای از هر کیش و آئینی بدهند که بخوانند، چرا که کتاب و دانش برای همگان است و وسیله دموکراسی و رشد فرهنگی است و در نتیجه "احتکار کتاب" در چند سال آینده تا قبل از توسعه و پخش صنعت چاپ، نوعی گناه است.

۶۹. مسأله ۲۴ پیر، ۲۴ امام و ۲۴ ولی امر

در این قسمت به بررسی مطلب ۲۴ شخص بزرگوار در دیانت بهائی می‌پردازیم که از آن سوء برداشت هایی شده است

مسأله ۲۴ امام

برخی به این مطلب معترضند که چرا تا بحال تنها سه نفر از ۲۴ نفر امامانتان یعنی عباس افندی، شوقی افندی و باب آمده‌اند. اما مطلب اینجاست که دیانت بهائی حتی یکی امام هم ندارد، چه رسد به ۲۴ امام! تنها چیز مشابهی که در آثار حضرت عبدالبها با اشاره به عدد ۲۴ ذکر گردیده، ۲۴ پیر است که توضیحی زیادی هم در مورد آن داده نشده و به هر یک از بزرگانی که نقش برجسته ای در پیشبرد آئین الهی داشته‌اند اطلاق گردیده، که از جمله آنها حروف حی هستند و تعدادی دیگر نیز در آینده مشخص می‌گردد.

در آثار هیچیک از مقدسین دیانت بهائی، از ادامه امامت و ظهور افرادی با نام "امام" ذکری نشده است. در صحیفه عدلیه حضرت باب بحث امامت مطرح گردیده ولی صحبت از ائمه شیعه و جایگاه و مقام ایشان است و ابداً ذکری از مطلب فوق نیست.

عباس افندی (حضرت عبدالبهاء)، مبین آثار؛ شوقی افندی (حضرت ولی امرالله)، ولی امر؛ و باب (حضرت اعلی)، مبشر حضرت بهاءالله بوده‌اند، نه امامان دیانت بهائی.

۲۴ پیر در آئین بهائی

در ادامه به "بیست و چهار پیر" مورد اشاره حضرت عبدالبهاء در هنگام تفسیر مکاشفات یوحنا، نگاه دقیق تری می‌اندازیم. ایشان می‌فرمایند که در تمامی ادیان الهی اوصیا و اصفیا تعدادشان ۱۲ نفر بوده است، اما به دلیل عظمتی این ظهور مبارک که موعود همه ادیان است، تعداد این افراد دو برابر می‌باشد، یعنی برابر ۲۴ نفر. حضرت عبدالبهاء، بیاناتی از مکاشفات یوحنا نقل می‌فرمایند و سپس به تشریح معنای آن می‌پردازند. عین جمله ی مبارک چنین است:

«بعد می‌فرماید: "و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند بروی در افتاده خدا را سجده کردند و گفتند ترا شکر ای خداوند خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد زیرا که قوت عظیمه بدست گرفته بسطنت پرداختی". و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده خواری بودند و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه می‌کنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار هر چند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار دارند با وجود این بآن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که ترا شکر میکنیم "ای خداوند قادر مطلق که بودی و هستی و خواهی آمد زیرا قوت عظیم خود را بدست گرفته بسطنت پرداختی" یعنی تعلیمات خود را بتمامه اجرا خواهی کرد و جمیع من علی الارض را در ظلّ خویش جمع خواهی نمود و تمام بشر را در سایه یک خیمه خواهی آورد.»^{۴۶۴}

مسأله ۲۴ ولی امر

برخی دیگر از ردیه نویسان ادعا می‌کنند که این جمله تفسیری حضرت عبدالبهاء دلالت بر آن دارد که در این ظهور مبارکه باید ۲۴ ولی امر داشته باشیم! بنا بر این سلسله ولایت ادامه می‌یابد و این بیان شاهی بر این مدعا است و از این رو بیت العدل اعظم مشروعیت ندارد! استدلالشان هم این جمله است که: "در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر... و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید."

بخش عظیمی از حملات اخیر معاندین امر اختصاص به تضعیف مقام و مشروعیت بیت العدل اعظم دارد. البته این رویکرد مأخوذه در منطق ردیه نویسان قاعدتا باید دقیقترین و صحیح ترین روش برای تخریب امر مبارک و ایجاد تفرقه در بین اهل بهاء باشد. زیرا مامن بهائیان عالم و پدر روحانی تمامی محافل ملی و محلی دنیا بیت العدل اعظم می‌باشد و اگر ردیه نویسان بتوانند مقام این ساحت رفیع را در چشم پیروانش بکاهند، خواهند توانست که از اقتدار بی نظیر و نفوذ بی بدیل آن مرجع بی مثل بکاهند و از این طریق اقدامات بهائیان را که هادی آن هدایات بیت العدل اعظم الهی است، سست کنند و کاهش دهند. ردیه نویسان برای رسیدن به این هدف، چاره ای جز زیر سوال بردن مشروعیت بیت العدل و به میان کشیدن مباحث سیاسی و نسبت دادن آن به اعضای محترم بیت العدل اعظم ندارند. یکی دیگر از راههای تقلیل مشروعیت آن ساحت رفیع، آن است که طرح کنیم که ولایت امرالله ادامه داشته است و ولایة امر هم طبق این بیان حضرت عبدالبهاء باید ادامه بیابد و همانطور هم که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند تعداد ولایة امر برابر ۲۴ خواهد بود!

اما استفاده از این بیان حضرت عبدالبهاء برای رسیدن به این هدف که در امر بهائی بایستی ۲۴ ولی امر داشته باشیم، چیزی جز مغلطه و خلط مفاهیم نیست. با مطالعه ی

دقیق آثار بهائی می‌توانیم پی به معنی دقیقتر این بیان مبارک حضرت عبدالبها ببریم و بدانیم که منظور ایشان از "اوصیا و اصفیا" به هیچ وجه ولایة امرالله نبوده است. حتی اگر به تنهایی در همین بیان مبارک حضرت عبدالبهاء دقت نمائیم در خواهیم یافت که مثالهایی که ایشان از وجود دوازده وصی و صفی می‌زنند، الزاماً ربطی به جانشینی و تعداد جانشینان ندارد، همچون مثالی که از تعداد حواریون می‌زنند: "در ایام حضرت مسیح دوازده خواری بودند".

۲۴ پیرچه اشخاصی هستند؟

حضرت عبدالبهاء صراحتاً نوزده نفس از آن نفوس اوصیا و اصفیا را در لوح احبای بادکوبه مشخص فرموده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «... ولی در این ظهور اعظم دو برابر آنانند. در این دور بدیع هیجده حروف حی و ذات مقدس حضرت اعلی که جمعاً نوزده نفر می‌گردد و همچنین پنج نفس مقدس مبارک دیگر که حال ذکر ایشان حکمت اقتضا نماید بعداً ظاهر و آشکار شود.»

پس در این لوح مبارک، نوزده نفر از آن بیست و چهار نفر مشخص شده‌اند. اما ذکر پنج نفس دیگر را به آینده موکول می‌فرمایند. یکی دیگر از آن پنج نفس را هم در لوح مرحوم ناطق نیستانی مشخص می‌فرمایند: «از نفوس مبارکه اشخاص خمسہ سؤال نموده بودی یکی از آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی میرزا محمد تقی افغان است»^{۴۶۵}.

بنا بر این جمعاً ۲۰ نفس مبارک از ۲۴ نفر تا به حال مشخص شده‌اند که هیچ کدام ولی امر نبوده‌اند!

۷۰. رد ادعاهای و دلایل میسن ریمی

مدتی است که برخی مخالفان آئین بهائی برای ایجاد تفرقه میان بهائیان و خدشه دار کردن اعتبار حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم الهی، دست به انتشار ادعاهای توخالی میسن ریمی در مورد ادعای ولایت امری کرده‌اند. در این قسمت پس از بیان یک سابقه کوتاه تاریخی، این ادعاهای و پاسخ به آنها بررسی می‌شوند.

مروری کوتاه بر ادعای میسن ریمی

زمانی که در رضوان ۱۹۶۰، میسن ریمی (Mason Remey) اعلام کرد که او دومین ولی امر میباشد، دو بهائی آمریکائی به نام‌های دکتر لی لاند (Dr. Leland) و دکتر اپال جنسن (Dr. Opal Jensen) که فاتحین جزیره رئونیون (La Réunion) در نقشه جهاد روحانی ده ساله بودند، ادعای پوچ او را قبول کردند. این فارسان حضرت بهاءالله که در آن ایام در آمریکا می‌زیستند، دوستان بهائی بسیاری در جزائر رئونیون و موریس (Maurice) داشتند و دست به یک مبارزه ی مکاتبه ئی تند و خشن با آنان زدند. برخی از اجباء که امر مبارک را از طریق این مهاجران شناخته بودند تا اندازه ای تحت تاثیر استدلالهای آن دو تن قرار گرفتند و ادعای میسن ریمی را به خود قبولانند. عده ای نیز عمیقاً مضطرب شده و شروع به طرح سؤالاتی در مورد عهد و میثاق الهی کردند. جامعه بهائی در پریشانی بود.

حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس لازم دانستند که یکی از اعضای هیأت معاونت آفریقا را که واقف بر ادعای میسن ریمی بود، فوراً رهسپار آن جزائر کنند تا جواب مناسب به ادعای آن ناقضین دهد. جناب علی نخجوانی مأمور به انجام این کار شدند. در سال ۱۹۷۷، بیت العدل اعظم الهی، بیانیه ای بسیار روشن تحت عنوان "میسن ریمی و کسانی که به راه او رفتند" (Mason Remey and those who followed him) را به چاپ رسانیدند ۴۶۶.

یاد آوری تاریخی

میسن ریمی آرشیفتکت آمریکائی که در سال ۱۹۵۱ توسط حضرت ولی محبوب امرالله بسمت ایادی امرالله منصوب شد، هنگام طرح ادعای خود ۸۶ ساله بود. در همان سال، حضرت ولی امرالله تصمیم به تشکیل یک شورای بین المللی گرفتند. در سال ۱۹۵۲ آن را توسعه داده و در سال ۱۹۵۵ تکمیل نمودند. حضرت ولی امرالله اعضاء این شورا را به ترتیب زیر منصوب و اعلان فرمودند:

- ایادی امرالله امة البها روحیه خانم (Amat'ul-Bahá Rúhíyyih Khánum) رابط
- بین حضرت ولی امرالله و شورا
- ایادی امرالله میسن ریمی (Mason Remey) رئیس
- ایادی امرالله امیلیا کولینز (Amelia Collins) نائب رئیس
- ایادی امرالله یوگو جیاکری (Ugo - Giachery) عضو سیار
- ایادی امرالله لری آیوآس (Leroy Ioas) منشی
- ژسی رول (Jessie Revell) صندوق دار
- اتل رول (Ethel Revell) معاون منشی برای مکاتبه با غرب
- لطف الله حکیم (Lotfullah Hakim) معاون منشی برای مکاتبه با شرق
- سیلویا آیوآس (Sylvia Ioas) عضو تحت هدایت حضرت ولی امرالله

میسن ریمی نقشه های مشرق الأذکار ارض اقدس، افریقا، استرالیا و همچنین ساختمان دارالآثار بین المللی را ترسیم نمود. بعد از صعود حضرت ولی عزیز امرالله، میسن ریمی در اولین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت نمود و اعلامیه ی پایانی مجمع مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ را امضا کرد. این اعلامیه تاکید می کند که "حضرت شوقی افندی هیچ وصیتنامه ای باقی نگذاشته اند" و بعلاوه "از آنجا که اغصان همگی یا صعود کرده یا حضرت ولی امرالله آنان را ناقض عهد اعلام کرده اند وارثی ندارند" و سرانجام اینکه

"حضرت شوقی افندی جانشینی نیز برای خود معین نفرموده‌اند". در همین سند میسن ریمی و سایر حضرات ایادی امرالله اعلان نمودند که "ایادی امرالله در مورد زمان و چگونگی تکامل این شورای بین المللی طی مراحل متتبعی که حضرت ولی امرالله معین فرموده‌اند، تصمیم خواهند گرفت، مراحلی که مقصد اعلایش استقرار بیت العدل اعظم الهی خواهد بود که اعضای آن با رای اعضای محافل ملیه انتخاب می‌شوند". بالاخره ایادی امرالله بر اهمیت بیت العدل اعظم بعنوان مشروعی مصون از خطا تاکید کرده و بر این نکته نیز پایمی فشارند که "بیت العدل اعظم تنها مشروعی است که میتواند شرایطی را که در آن جامعه امر دست به اتخاذ تدابیر لازم برای عملکرد آینده خود بزند" مورد رسیدگی قرار دهد.

سال بعد میسن ریمی در دومین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت نمود و دومین پیام این مجمع را بتاريخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۸ امضا کرد. در این پیام از تاسیس بیت العدل اعظم الهی بعنوان یک "سرچشمه گرانبهای مصون از خطاء منبعث از فیوضات الهی بر کره ارض" یاد شده است. حضرات ایادی امرالله با اطمینان از صمیم قلب ابراز امیدواری کردند که این هدف همزمان با جشن مئوی اظهار امر حضرت بهاءالله در سال ۱۹۶۳ تحقق یابد. سال بعد او در سومین مجمع حضرات ایادی امرالله شرکت جسته ولی از امضاء پیامی که بر اساس اعلامیه اولین مجمع به تدوین مراحل تکامل شورای بین المللی می پردازد، امتناع ورزید. کمتر از شش ماه بعد در ایام رضوان ۱۹۶۰ (۱۱۷ بدیع) میسن ریمی بطور ناگهانی از طریق کانونشن ملی آمریکا اعلانیه ای خطاب به بهاییان جهان منتشر می‌کند. در این اعلانیه خود را بعنوان دومین ولی امر معرفی کرده و رونوشت آن را برای بعضی از محافل ملی و اشخاص و همچنین حضرات ایادی امرالله ارسال میدارد. این اولین بار بود که ایادی امرالله را از ادعای خود بعنوان دومین ولی امر با خبر میساخت.

بعد از این اعلامیه، میسن ریمی در پیگیری ادّعی خود سه پیام دیگر خطاب به بهائیان عالم منتشر نمود. اندکی بعد از اولین اعلامیه او، چند نفر بهائی فرانسوی و امریکائی ادّعی او را پذیرفتند. این طرفداران گمراه که به میسن ریمی پیوسته بودند با ارسال نامه هایی به شمار کثیری از احبای الهی به طرفداری از ادّعی میسن ریمی پرداخته و حضرات ایادی را بشدت مورد حمله قرار دادند. نکات مختلف مطالب مطرح شده بوسیله میسن ریمی و طرفداران او را میتوان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. دلائل میسن ریمی در اثبات ادّعایش

۲. حملات پی در پی وی بر ضدّ حضرات ایادی امرالله

این ادّعاها و حملات، به طور جداگانه و در پی هم بررسی خواهند شد. توجه کنید که جواب ها از زبان جناب علی نخبجوانی، در زمانی که هنوز بیت العدل اعظم تشکیل نشده بود، نقل شده اند.

اولین ادّعاء

میسن ریمی ادّعی خود را بعنوان دومین ولی امر بر این اساس متکی نمود که حضرت ولی امرالله او را بعنوان رئیس شورای بین المللی منصوب نموده بودند. او مینویسد: "کسیکه رئیس بیت العدل اعظم میباشد ولی امر است و کسیکه ولی امر است رئیس بیت العدل خواهد بود. این دو وظیفه یکی به حساب می آید. حضرت ولی عزیز امرالله مرا بعنوان رئیس شورای بین المللی منصوب نموده است. شورائی که بفرموده ایشان پیشگام بیت العدل اعظم و چون جنینی است که تبدیل به بیت العدل اعظم خواهد شد. بنا بر این من یا یکی از جانشینان من در مؤسسه ولایت امر رئیس این دیوان عدل مصون از خطاء که تأسیس آن ناشی از اراده الهی است خواهد بود. و باین دلیل است که ولایت امر و ریاست بیت العدل در امر الهی یک مقام محسوب می شود." "در نتیجه، چون حضرت ولی

محبوب امر که مصون از خطاء است، مرا در رأس امر الهی قرار داده تا امر را حفظ و حراست کنم پس کار دیگری بجز وظیفه ای که به من محول شده است را نمیتوانم انجام دهم. وظیفه ای که مسئولیتش عظیم است با تمامی حقوق و پاداشی که به آن تعلق می گیرد. در نتیجه، بموجب دستورات مصون از خطای او، به تنهایی بعد از اوسکان امر را در دست خواهم گرفت و آن را به تمام و کمال حفظ خواهم کرد".

پاسخ به اولین ادعاء

حضرت عبد البهاء در الواح وصایا شرایط تعیین ولی امرالله ثانی را با کمال وضوح چنین شرح میفرمایند: «(اوست) مبین آیات الله و من بعده بکرا بعد بکری یعنی در سلاله او». «ای احبای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الولد سرآبیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید. و ایادی امرالله از نفس جمعیت خویش نه نفر انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امرالله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا با اتفاق مجمع ایادی یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امرالله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند...»

ملاحظه می کنیم که دو شرط معین شده است:

۱. شخص منتصب باید توسط حضرت ولی امرالله منصوب شده باشد و این فرد باید یکی از پسران او و یا از اغصان یعنی اولاد ذکور حضرت بهاء الله باشد.
۲. ایادی امرالله باید نه نفر را از بین خود انتخاب نمایند و این نه نفر انتصاب جانشین بوسیله ولی امر را تصویب کنند تا در زمانی که حضرت ولی امرالله در قید حیات

هستند همگی آگاه باشند چه شخصی جانشین ایشان خواهد بود تا بعد از صعودشان اختلاف حاصل نگردد.

این هیأت نه نفری ایادی امرالله که درالواح وصایا پیش بینی شده، در زمان حیات حضرت ولی امرالله هیچگاه تشکیل نشد چرا که حضرتشان نیازی به آن نمی دیدند و از ایادی امرالله نیز چنین درخواستی نکردند. ایادی امرالله ماهیت سفسطه آمیز ادعای میسن ریمی را چنین روشن نمودند: "چگونه میسن ریمی میتواند دعوی خود را یعنی انتصاب ایشان بمقام جانشینی در دوران حیات حضرت ولی امرالله را با نص الواح وصایا که میفرمایند «نه نفر ایادی باید انتخاب شوند و این انتصاب را تصویب نمایند» تطبیق دهد؟ اگر حضرت ولی امرالله میسن ریمی را بعنوان جانشین انتخاب نمودند پس چرا علناً برخلاف دستورات الواح وصایا رفتار نمودند؟ چنین ادعایی کاملاً آشکار به شخص حضرت ولی امرالله میباشد."

در خصوص این ادعاء که ریاست شورای بین المللی مترادف با ولایت امر می باشد، جواب واضح و مبرهن است:

۱. ایادی امرالله چنین اعلام کردند که "اگر رئیس شورای بین المللی بهائی بخودی خود ولی امر بود پس حضرت شوقی افندی میبایست رئیس اولین شورای بین المللی باشد."

۲. ایادی امرالله اضافه می کنند "اگر نخستین شورای بین المللی، که یک شورای منتصب حضرت ولی امرالله بود و نه یک هیأت منتخب، هیأتی دائمی بود، پس چرا حضرت ولی امرالله خواستار تشکیل یک شورای بین المللی در آینده از طریق انتخابات، بعنوان مرحله ای از مراحل تطور این مؤسسه و شکوفائی غائی آن بواسطه تأسیس بیت العدل اعظم را شدند؟"

۳. وقتی مؤسسه ای میخواهد در مملکتی آغاز به فعالیت کند ابتدا برای بررسیهای اولیه و ارتباطات لازم دفتری با یک یا چند عضو ایجاد می کند که این دفتر مقدمه ی ایجاد محل دائمی آن مؤسسه بوده و در حقیقت این دفتر و نه اعضای آن مرحله جنینی و مظهر آن مؤسسه بشمار می آید.

۴. ما بین هیأت عامله شورای بین المللی، عضوی وظیفه نایب رئیسی دارد. حال آنکه در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء چنین پیش بینی شده است که اگر حضرت ولی امرالله شخصا نمیتواند حضور داشته باشد باید نماینده اش را انتخاب کند. نایب رئیس شورا بجای رئیس به هنگام غیبت او انجام وظیفه می کند. این موضوع بما نشان میدهد که ما بین "رئیس مقدس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل" و هرفردی که او بعنوان نماینده خود در جلسات بیت العدل اعظم انتخاب نماید از یک طرف، و رئیس و نایب رئیس شورا که باید مآلا به بیت العدل اعظم تبدیل یابد، از طرف دیگر، فرقی وجود دارد. برای اثبات این وجه تمایز کافی است بیاد آوریم که حضرت ولی امرالله به هنگام انتخاب اعضای شورا حضرت روحیه خانم را بعنوان عضو رابط بین ایشان و شورا انتخاب فرمودند، مقامی جدا از ریاست و مقامی که ایشان به آن ارجحیت داده اند.

۵. حتی در نهاد های سیاسی نیزین کارگرد رئیس یا سخنگوی قوه مقننه و رئیس کشور تفاوت وجود دارد.

۶. شورای بین المللی مرحله مقدماتی برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی است اما این دو مؤسسه یکسان و مانند هم نمی باشند. بعنوان مثال در شورا بانوان نیز عضو بودند در صورتیکه اعضای بیت العدل فقط رجال هستند.

دومین ادعاء

میسن ریمی اظهار میدارد که سروری که حضرت ولی امر الله در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ بمناسبت تشکیل شورای بین المللی ابراز نمودند نشان دهنده اهمیتی است که حضرت ولی امر الله به رئیس آن شورا میدادند. متن بیان مبارک که اساس این ادعاء میباشد چنین است: "با قلبی شاکر و مسرور تشکیل شورای بین المللی را که پس از مدتها انتظار بوجود می آید تهنیت میگویم. این تأسیس را تاریخ به منزله بزرگترین رویداد عهد دوم عصر تکوین دور بهائی خواهد ستود. رویدادی که از آغاز ظهور نظم اداری امر الله بعد از صعود حضرت عبدالبها و وقایع شکوهمند دوران هیاکل مقدسه امر الهی هیچ واقعه ی دیگری بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است. و بعد از اقدامات باهره جاودانی در دوره مبشر و شارع و مرکز میثاق این تأسیس رتبه ثانی را حائز است"^{۴۶۷}.

پاسخ به دومین ادعاء

حضرت ولی امر الله سرور خود را برای تشکیل این شورای بین المللی که پس از مدتها انتظار بوجود آمد ابراز داشته اند. در همان تلگرام نیز تأکید میفرمایند که یکی از دلائلی که باعث چنین تصمیمی شد: "درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم به خدمات امریه قائمند"^{۴۶۸} بود. بر اساس همین تلگرام، این تصمیم مبین مهمترین پیشرفت در نظم اداری بهاء الله در سی سال اخیر محسوب می شود^{۴۶۹}. حضرت ولی امر الله مسرور بودند زیرا تشکیل شورا سر آغاز فعالیتی در سطح بین المللی بود. داریستی که فوق آن قبه ای مرتفع خواهد شد. هر چند این قبه، بیت العدل اعظم الهی، باید با مصالحی قطعی و دائمی ساخته شود. با وجود این حضرت ولی امر الله خرسند بودند که این داریست گواهی میداد که قبه بر روی آن مرتفع خواهد شد. تمام اینها هیچ ربطی با اعضای شورا نداشت.

سومین ادّعاء

زمانیکه حضرت ولی امرالله صفت "جنینی" را برای توصیف شورای بین المللی بکار میبرند میبایست این صفت را بر اساس بیان حضرت عبدالبهاء در مورد جنین تفسیر نمائیم. بیان مبارک در این مورد این است: "در بدایت جنین دارای جمیع کمالات و نیروهاست. لکن این قوه نامرئی است و بتدریج ظاهر میگردد".

پاسخ به سومین ادّعاء

صحیح نیست که واژه ای را از متن یا بافت اصلی خود خارج کرده، بطور انتزاعی تفسیر کرده و از آن نتیجه گیری کنیم. حضرت ولی امرالله مقصود از جنین و مرحله جنینی را در همان تلگرام و حتی در همان عبارت توضیح میفرمایند، عبارتی که طرفداران میسن ریمی میخوانند توجه را به آن جلب نمایند. عین بیان مبارک بدین قرار است: "بر این وظائف (وظائفی که قبلاً تعیین شده است: تماس با مسؤولین حکومتی اسرائیل، کمک به ساختمان مقام اعلی و غیره) وظایف دیگری در جریان تکامل این نخستین مشروع بین المللی جنینی افزوده خواهد شد. وظایفی که شاخص تبدیل این مشروع به یک دادگاه بهایی به رسمیت شناخته شده، تبدیل آن به یک هیئت انتخابی، شکوفا شدنش با تاسیس بیت العدل اعظم و تحکیم و تقویت نهایی اش از طریق تأسیس مؤسّسات یاری دهنده متعدّدی که مرکز اداری جهانی را تشکیل میدهد خواهد بود"^{۴۷۰}.

این عبارت که شورای بین المللی بهائی را چون جنین بیت العدل اعظم توصیف می کند، مراحلی را که این شورا باید بگذراند تا مبدّل به بیت العدل اعظم شود بر می شمارد. یعنی محکمه بهائی؛ هیأتی منتخب ان چنانکه باید و شاید: هیئتی که همیشه شورای بین المللی نامیده خواهد شد و مآلاً تأسیس سپس بیت العدل اعظم منتخب به نوبه خود مؤسّسات یاری دهنده خواهد داشت. شایان توجه و دقت است که حضرت ولی امرالله از واژه تبدیل

برای توصیف مرحله ای که شورا "هیأت منتخب میگردد" استفاده فرموده‌اند. همچنین حضرت ولی امرالله به نظم اداری چون جنین نظم جهان آرای حضرت بهاءالله اشاره می‌کنند. آیا رؤسا یا اعضای چنین مؤسّساتی که جنین را تشکیل میدهند در مؤسّسات نظم جهانی آینده در مناصب خود باقی خواهند ماند؟ حضرت ولی امرالله با استفاده از واژه مرحله جنینی در رابطه با شورای بین المللی هیچ امتیاز ویژه ای به اعضا یا رئیس آن اعطاء نفرموده‌اند.

چهارمین ادّعاء

حضرت شوقی افندی در کتاب "دور بهائی" اظهار داشته‌اند: ولی امرالله عبارت از "نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است"^{۴۷۱}. ادّعاء شده است که میسن ریمی بعنوان رئیس شورای بین المللی وارث حضرت شوقی افندی محسوب شده و ضامن استمرار ولایت امر است.

پاسخ به چهارمین ادّعاء

میسن ریمی و پیروانش از خلالتی که بعد از صعود حضرت شوقی افندی ایجاد شده استفاده کرده و ما را وادار به قبول هر جانشینی مینمایند. همانطور که قبلاً خاطر نشان ساختیم وظیفه رئیس شورای بین المللی موقت هیچگونه ارتباطی با تعیین یک وارث یا جانشین ولی امرالله ندارد. مطابق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء ولی امرالله باید پسر ارشد یا یکی دیگر از پسرهایش یا بهتر بگوییم از اولاد ذکور دودمان حضرت بهاءالله (اغصان) باشد و به شرایط ضروری روحانی این وظیفه والا تحقق بخشد. بنا بر این جانشین ولی امرالله باید از "سلاله مقدّس" باشد که در الواح وصایای حضرت مولی الوری توصیف و تجویز شده است. این قید و شرط نسبت جسمانی جانشین ولی امرالله با سلاله مقدّس به

قلم حضرت شوقی افندی نیز تأیید گشته است. در کتاب دور بهائی " نه تنها عامل اصلی توارث بلکه اصل تقدم ولد ارشد" مذکور است.

روشن و آشکار است که حضرت شوقی افندی نمیتوانست میسن ریمی را بعنوان وارث خود معین فرماید زیرا نه ولد ارشد، نه یکی از پسران دیگر، نه از سلاله حضرت بهاء الله (غصن) و نه شخصی است که شرایط لازمه "تقدم ولد ارشد"^{۴۷۲} را بجا آورد. پس ایشان او را بر نگزیده اند.

پنجمین ادّعاء

چون حضرت ولی امرالله فرزندی از خود باقی نگذاشتند، ادّعاء می شود که میسن ریمی را به "شجره مقدّسه" پیوند زده اند. بیان ذیل از حضرت عبدالبهاء برای صحت این مدعا بکار برده شده است: "ملاحظه بفرمائید باغبان الهی شاخه خشک و ضعیف آن درخت خوب را قطع می کند و شاخه ای از یک درخت دیگر پیوند میزند". (ترجمه)

پاسخ به پنجمین ادّعاء

همانطور که قبلاً ذکر کردیم، وارث حضرت شوقی افندی باید از "سلاله مقدسه" باشد، لکن باید متوجه باشیم که تنها "غصن" بودن یک فرد به او به خودی خود حق ولی امر شدن را نمیدهد تا چه رسد به اینکه او خود را به این مقام معرفی نماید. ضروری است که ولی امر در ایام حیاتش وارث خود را برگزیند و انتخابش مورد تصویب نه نفر از ایادیان امر قرار گیرد. بدیهی است که رعایت این دو شرط بویژه وقتی که شخص معرفی شده چون این مدّعی یک شاخه پیوند زده شده باشد بمراتب ضروری تر است.

در فقدان یک جانشین تعیین شده، عالم بهائی بسوی بیانات واضح و صریح حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله رومی آورد که بر اساس این بیانات مبارکه بیت العدل اعظم الهی تنها هیأت صالح و شایسته برای وضع قوانین در مورد

مسائلی که آشکارا و به صراحت در آثار مقدسه بیان نشده‌اند، می‌باشند. البته در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء پیش بینی نشده است که اگر ولی امر وارث خود را قبل از صعودش تعیین نکرده باشد چه باید کرد. حضرت عبدالبهاء اضافه می‌فرمایند که بیت العدل اعظم هیأتی است که "اختلاف واقع" و یا "مسائل مبهمه" و یا "مسائل غیر منصوصه" را باید حل کند. مشکل فعلی ولایت امر مسئله ای است که در آثار مقدسه پیش بینی نشده است. این مسئله در حال حاضر یک "مسئله دشوار" و یک "مسئله مبهم" است که همانطور که مشاهده می‌کنیم یک "اختلاف واقع" است. بنا بر این تنها راه حل ما در انتظار تشکیل بیت العدل اعظم، تنها مشروع برخوردار از صلاحیت برای حل این مشکل، ماندن است (در زمان تحقیق جناب نخجوانی، هنوز بیت العدل اعظم تشکیل نشده بود).

ششمین ادّعاء

اینکه حضرت ولی امرالله ایالات متحده را "مهد نظم اداری آئین بهائی" مقرر فرموده‌اند برای میسن ریسی یک علامت مضاعف بر اعتبار ادّعایش است و چنین مینویسد: "من در سال ۱۸۷۴ در شهری کنار رودخانه میسی سی پی در فاصله ۲۱۰ مایلی شیکاگو متولد شده‌ام که زیاد دور از مرکز جغرافیائی ایالات متحده نیست، که حضرت ولی امرالله این کشور را مهد نظم اداری امر بهائی نامیده‌اند." (ترجمه)

پاسخ به ششمین ادّعاء

صحیح است که حضرت شوقی افندی ایالات متحده را مهد نظم اداری آئین بهائی نامیده‌اند ولی این فقط به خاطر اینست که اولین نظم اداری بهائی در این کشور توسعه داده شد، اساسنامه محفل ملی تدوین و ترویج گشت و محفل روحانی ملی به ثبت رسید و این هیچ ربطی به محل تولد جانشین ندارد.

هفتمین ادعاء

ادعا می‌شود که به علت غیاب حضرت ولی امر در هنگام تشکیل بیت العدل اعظم، این مؤسسه نمیتواند مصون از خطا باشد. برای دفاع از این دست آویز، نبذه ای از بیانات از کتاب "دور بهائی" ذکر شده است: "هرگاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن فرماید"^{۴۷۳}.

همچنین دو نص از الواح وصایای حضرت عبد البهاء آورده شده است: "اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او را دارد و بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید"^{۴۷۴}. "تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط والتیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنۃ النعیم و بهشت برین شود"^{۴۷۵}.

پاسخ به هفتمین ادعاء

- اینکه فردی به عضویت بیت العدل عمومی انتخاب شود، دلیل مصون بودن او از خطا نیست. مؤسسه مصون از خطاست، نه فرد فرد اعضای آن.
- واژه "تنفیذ" در بیان فوق، مستخرج از الواح وصایا، عطف به ولی امرالله نمی‌شود بلکه مربوط به دولت میگردد، همانطور که جمله قبل به وضوح اینرا نشان میدهد. عبارت کامل این بیان چنین است: "این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنۃ النعیم و بهشت برین شود"^{۴۷۶}. این مشخص است که در اینجا "تنفیذ" اشاره به دولت است نه به ولی امرالله.

• در الواح وصایای حضرت عبد البهاء مؤسسه ولایت امر رسماً تأسیس شده است. ارتباط این مؤسسه و بیت العدل در این کتاب به تفصیل تشریح شده است و وظائف و مصون از خطا بودن بیت العدل در الواح مبارکه از قلم اعلی نازل گردیده است. در هیچیک از آثار مقدس حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء، مصون از خطا بودن بیت العدل اعظم مقید به شرطی نشده است.

اگر نص متن فوق الذکر را مطابق تفسیر مورد ادعا درک کنیم باب خطا پذیری بیت العدل را گشوده ایم که در تضاد و تناقض با آیات الهیه خواهد بود. افزون بر این، نص ذکر شده از کتاب دور بهائی نیز کامل نیست. مقدمه ی بسیار پر معنای عبارت از قلم افتاده است. متن کامل بیان مبارک چنین است: "هر چند ولی امر، رئیس لا ینعزل این مجلس فخیم است معهداً نمیتواند بنفسه حتی بطور موقت واضع قوانین و احکام گردد و یا تصمیمات اکثریت اعضای مجلس را الغاء نماید ولیکن هر گاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید"^{۴۷۷}.

باین ترتیب روشن و واضح است که ولی امر حق تأکید در تجدید نظر دارند. ولی اگر بیت العدل اعظم تصمیم اولیه خود را تأکید کردند ولی امر حق امتناع ندارند، بویژه حضرت ولی امر الله خود صریحاً تأکید فرموده اند: "نمیتواند بنفسه. تصمیمات اکثریت اعضای مجلس را الغاء نماید"^{۴۷۸}. اضافه بر آن در کتاب دور بهائی تأکید میفرمایند: "ولی امر مبین آیات است و جز به سمت عضو بیت عدل اعظم وضع قانون نتواند"^{۴۷۹}. طبق بیانات صریح حضرت شوقی افندی، ولی امر باید همواره در مد نظر داشته باشد که "بیت العدل اعظم حقوق و امتیازاتش وضع قوانین و احکام غیر منصوصه حضرت بهاء الله است"^{۴۸۰} و هیچیک از این دو مؤسسه لاینفصم، "ولایت امر الله و بیت عدل اعظم بین المللی"، نمیتواند به حدود مقدسه دیگری تجاوز نماید و هرگز نیز تعدی نخواهد نمود و هیچیک در

صدد تضعیف سلطه و اختیارات مخصوصه مسلمة دیگری که از طرف خداوند عنایت گشته است بر نخواهد آمد^{۴۸۱}."

اگر ادعا کنیم که ولی امرالله مصون از خطاست چه در زمانی که تصمیم نهائی در اختیار ایشان باشد و چه هنگامیکه در قلمرو بیت العدل اعظم باشد باین نتیجه غیر منطقی میرسیم که این دو مشروع مصون از خطا میتوانند با هم در تضاد باشند. بنایراین تنها نتیجه ای که میتوان گرفت اینستکه هیچیک از این دو مؤسسه لاینفصم نمیتواند "به حدود مقدسه دیگری تجاوز نماید" و به این ترتیب هریک در محدوده مجاز و مستقل خود مصون از خطاست.

اعلام

حضرت باب

سید علی محمد شیرازی معروف به باب، شارع مقدس دیانت بابیمی باشند. حضرت باب مبشر حضرت بهاءالله نیز هستند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت باب، سید باب، حضرت اعلی و نقطه اولی نام برده شده‌اند.

حضرت بهاءالله

میرزا حسین علی نوری معروف به بهاءالله، شارع مقدس دیانت بهائی می باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت بهاءالله، قلم اعلی، جمال مبارک و جمال اقدس ابهی نام برده شده‌اند.

حضرت عبدالبهاء

عباس افندی (نوری) معروف به عبدالبهاء، پسر ارشد و جانشین حضرت بهاءالله می باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت عبدالبهاء و حضرت مولی الوری نام برده شده‌اند.

حضرت ولی امرالله

شوقی ربانی (افندی یا افنان) معروف به حضرت ولی امرالله، نوه ارشد دختری و جانشین حضرت عبدالبهاء می‌باشند. در متن جزوه، آن حضرت با القاب حضرت ولی امرالله و شوقی نام برده شده اند.

ایادیان امرالله

نام گروهی است که حضرت ولی امرالله برای رسیدگی به امور جامعه تعیین کردند. بعد از صعود حضرت ولی امرالله و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم، اداره جامعه بهائی به عهده این گروه بوده است.

بیت العدل اعظم

بیت العدل اعظم مجمعی است متشکل از ۹ نفر از رجال که توسط جامعه بهائی انتخاب می‌شوند. این مجمع جلیل تا پایان دور بهائی وظیفه هدایت جامعه بهائی را بر عهده دارند. در متن جزوه، آن هیئت با القاب بیت العدل اعظم و معهد اعلی نام برده شده است.

فهرست منابع

۱. اقدس - فقره ۱۰
۲. (۱) امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۲، (۲) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۱
۳. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۹۳
۴. (۱) گلزار تعالیم بهائی - صفحه ۳۰۳، (۲) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۵. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۳
۶. اقدس - فقره ۱۶
۷. (۱) گنجینه حدود و احکام - صفحه ۳۴، (۲) لئالی الحکمة جلد ۱ - صفحه ۱۸۴
۸. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۱۰۷ - صفحه ۳۰
۹. اشراقات - صفحه ۲۹۳
۱۰. مفاوضات - صفحه ۱۴
۱۱. قرن بدیع - صفحه ۷۷۶
۱۲. سوره شوری - آیه ۲۴
۱۳. سوره حاقه - آیات ۳۹ - ۴۷
۱۴. تحریر الوسيله خمینی - نجاسات - صفحه ۱۱۴ - مساله ۱ - جلد ۱ - اسماعیلیان نجفی - قم ط دوم ۱۳۹۰ ه.ق.
۱۵. رساله توضیح المسائل با متن فتاوی آقای بروجردی و حواشی آیات عظام جاویدان و فراهانی - علمیه - مسئله ۸۴ - صفحه ۲۶
۱۶. شرایع الاسلام - محقق حلی - دارالاضواء - بیروت - ط دوم ۱۴۰۳ ه. جلد ۱ - کتاب الطهاره - صفحه ۵۳
۱۷. سوره توبه - آیه ۲۸
۱۸. وسائل الشیعه - حر عاملی - جلد ۱ - کتاب الطهاره - ابواب مقدمه عبادت - باب ۲ - جلد ۳ - صفحه ۳۰ - الاحیاء التراث - قم ط اول ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۹. وسائل الشیعه - حر عاملی - جلد ۱ - کتاب الطهاره - ابواب مقدمه عبادت - باب ۲ - جلد ۳ - صفحه ۳۱ - الاحیاء التراث - قم ط اول ۱۴۰۹ ه.ق.
۲۰. برگرفته از مقاله امام غایب و آینده ایران - آرام آناهید
۲۱. روزگار رهایی - صفحه ۱۴۳
۲۲. حضرت مهدی (عج) - فروغ - صفحه ۱۱۱
۲۳. (۱) بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۲۶، (۲) غیبت نعمانی - صفحه ۱۴۶
۲۴. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۹۴
۲۵. ارشاد مفید - صفحه ۳۴۴
۲۶. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۲۳۰

۲۷. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۴۸
۲۸. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۳۸ - حديث ۸۲
۲۹. كمالدين جلد ۱ - صفحه ۳۰۳
۳۰. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۳۹ - حديث ۹ - باب صفاته و علاماته و نسيه
۳۱. الزام الناصب - صفحه ۱۲۷
۳۲. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۴۳
۳۳. بحار الأنوار جلد ۵۱ - صفحه ۱۳۳
۳۴. اعلام الوری جلد ۱ - غيب
۳۵. مهدي موعود - صفحه ۱۱۸۶
۳۶. مهدي موعود - صفحه ۱۱۸۶
۳۷. (۱) فرهنگ فارسی معین جلد ۵ - صفحه ۲۲، (۲) منتخب التواريخ - باب ۱۴ - صفحه ۸۶۸
۳۸. نور الثقلين جلد ۱ - صفحه ۶۴۲
۳۹. بحار الأنوار جلد ۵۲ = صفحه ۳۳۳
۴۰. (۱) نور الثقلين جلد ۱ - صفحه ۱۳۹، (۲) بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۴۲
۴۱. (۱) عقد الدرر - صفحه ۱۲۵، (۲) مسند احمد جلد ۵ - صفحه ۲۷۷
۴۲. الغيبه - صفحه ۴۷۶
۴۳. الملاحم و الفتن - صفحه ۵۲
۴۴. بحار الأنوار جلد ۵۲ - صفحه ۳۰۷
۴۵. كمالدين جلد ۲ - صفحه ۳۴۵
۴۶. بحار جلد ۵ - صفحه ۱۲۷
۴۷. نجم الثاقب باب دوم - صفحه ۶۷
۴۸. سورة الاسرا - آيه ۷۸
۴۹. فتوحات مكيه
۵۰. عوالم
۵۱. روزگار رهايي - صفحه ۶۱۶
۵۲. نجم الثاقب - صفحه ۷
۵۳. بحار الأنوار جلد ۲۷ - صفحه ۲۱۷
۵۴. بحار الأنوار
۵۵. اثبات الهداة جلد ۷ - صفحه ۶۳
۵۶. مكيال المكارم جلد ۱ - صفحه ۸۱

۵۷. بحار الانوار جلد ۵۳ - صفحه ۷۴ - حدیث ۷۵
۵۸. نجم الثاقب باب دوم - صفحه ۶۱
۵۹. (۱) ریح مختوم جلد ۲ - صفحات ۱۰۰۰ - ۱۰۰۵ و ۶۴۷ - ۶۸۷، (۲) جنات نعیم
۶۰. بیان فارسی واحد ۵ - باب ۱۳
۶۱. کتاب اصول کافی جلد سوم - صفحه ۳۴۰
۶۲. اصول کافی - صفحه ۳۴۰
۶۳. اصول کافی - صفحه ۳۴۲
۶۴. بحار الانوار جلد ۱۳ - صفحه ۸۸۳
۶۵. سوره دخان - آیات ۱۰ و ۱۱
۶۶. پیرامون ظهور حضرت امام مهدی (عج) - صفحه ۹۳
۶۷. بحار الانوار
۶۸. ناسخ التواریخ
۶۹. بحار الانوار
۷۰. بحار الانوار
۷۱. سوره نحل - آیه ۷۹
۷۲. سوره معارج - آیه ۴
۷۳. مراجعه کنید به کتاب مستطاب ایقان و قاموس آن
۷۴. نهج البلاغه ترجمه محمد مقیمی - صفحه ۱۲۲
۷۵. سوره رحمن - آیه ۳۹
۷۶. سوره رحمن - آیه ۴۱
۷۷. پیام آسمانی جلد ۱ - صفحه ۲۶
۷۸. مقاله شخصی سیاح
۷۹. شرح حال رجال ایران جلد ۳ - مهدی بامداد - صفحات ۴۱۹ و ۴۲۰
۸۰. ناموس ناصری - صفحه ۴۲
۸۱. ناموس ناصری - صفحه ۴۶
۸۲. ناموس ناصری - صفحه ۴۷
۸۳. ناموس ناصری - صفحه ۴۹
۸۴. ناموس ناصری - صفحه ۶۰
۸۵. ناموس ناصری - صفحه ۶۱
۸۶. دائرة المعارف شیعه جلد ۵ - نشر شهید محبی ۱۳۷۵ - صفحه ۱۳۰

۸۷. دائرة المعارف شيعه جلد ۵ - نشر شهيد محبي ۱۳۷۵ - صفحه ۳۸
۸۸. دائرة المعارف شيعه جلد ۵ - نشر شهيد محبي ۱۳۷۵ - صفحه ۳۸
۸۹. دائرة المعارف شيعه جلد ۵ - نشر شهيد محبي ۱۳۷۵ - صفحه ۳۹
۹۰. بحار الانوار جلد ۱۳
۹۱. مراجعه كنيد به كتاب جنات نعيم
۹۲. سوره زمر - آيه ۶۸
۹۳. سوره حجر - آيه ۸۷
۹۴. منتخباتی از مكاتيب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ - صفحه ۱۹۳
۹۵. (۱) كتاب بديع - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۰، (۲) انجيل يوحنا باب ۱
۹۶. بحار الانوار
۹۷. برگرفته از قرن بديع جلد ۱
۹۸. سوره اعراف - آيه ۱۸۷
۹۹. سوره آل عمران - آيه ۷
۱۰۰. سوره اعراف - آيات ۵۲ و ۵۳
۱۰۱. سوره اسراء - آيه ۱۳
۱۰۲. سوره يوسف - آيه ۱۰۷
۱۰۳. سوره مريم - آيه ۳۹
۱۰۴. سوره عنكبوت - آيه ۲۵
۱۰۵. سوره قمر - آيات ۱ و ۲
۱۰۶. سوره آل عمران - آيه ۵۵
۱۰۷. انجيل يوحنا باب ۱۱ - آيه ۲۵
۱۰۸. سوره قمر - آيه ۱
۱۰۹. (۱) تفسير الصافي برای سورة القمر، (۲) تفسير نور الثقلين جلد ۵
۱۱۰. سوره طه - آيات ۱۴ و ۱۵
۱۱۱. سوره انعام - آيه ۱۲۲
۱۱۲. سوره نحل - آيات ۲۰ و ۲۱
۱۱۳. سوره انفال - آيه ۲۴
۱۱۴. سوره نور - آيه ۳۵
۱۱۵. سوره توبه - آيه ۳۲
۱۱۶. سوره مائده - آيه ۱۵

۱۱۷. سوره ابراهیم - آیه ۱
۱۱۸. سوره نازعات - آیه ۸
۱۱۹. سوره احزاب - آیه ۱۱
۱۲۰. سوره آل عمران - آیه ۱۰۳
۱۲۱. سوره بقره - آیه ۷
۱۲۲. سوره بقره - آیه ۱۸
۱۲۳. سوره اعراف - آیه ۱۷۹
۱۲۴. سوره آل عمران - آیه ۱۸۳
۱۲۵. سوره بقره - آیه ۲۱۰
۱۲۶. سوره فتح - آیه ۱۰
۱۲۷. سوره انعام - آیه ۹
۱۲۸. سوره زمر - آیات ۶۸ و ۶۹
۱۲۹. سوره نازعات - آیات ۶ و ۷ و ۱۳
۱۳۰. سوره یس - آیات ۲۶ و ۲۷
۱۳۱. سوره آل عمران - آیه ۱۶۹
۱۳۲. سوره فجر - آیات ۲۷ - ۳۰
۱۳۳. سوره آل عمران - آیه ۵۵
۱۳۴. سوره مائده - آیه ۶۴
۱۳۵. سوره مائده - آیه ۱۴
۱۳۶. سوره حج - آیه ۱۷
۱۳۷. سوره آل عمران - آیه ۹
۱۳۸. سوره واقعه - آیه ۴۹ و ۵۰
۱۳۹. سوره حدید - آیه ۱۷
۱۴۰. سوره زمر - آیه ۶۹
۱۴۱. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۱۴۲. امر و خلق جلد ۱ - صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸
۱۴۳. سوره مائده - آیه ۳
۱۴۴. سوره مائده - آیه ۲
۱۴۵. سوره حدید - آیه ۲۵
۱۴۶. سوره آل عمران - آیه ۱۹

۱۴۷. سوره آل عمران - آیه ۸۵
۱۴۸. سوره مائده - آیه ۱۱۱
۱۴۹. سوره احزاب - آیه ۴۰
۱۵۰. برگرفته از کتاب ۲ روحی
۱۵۱. مقاله خاتمیت - سایت آئین بهائی
۱۵۲. سوره اسراء (بنی اسرائیل) - آیه ۷۷
۱۵۳. بحار الانوار جلد ۷۴ - صفحه ۱۴۲
۱۵۴. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۳۰۸
۱۵۵. مقاله تحقیقی از محسن کدیور تحت عنوان "حقوق بشر و روشن فکری دینی" - مجله آفتاب شماره ۲۸ - سال ۸۲ - صفحه ۱۱۰
۱۵۶. سوره رعد - آیات ۳۸ و ۳۹
۱۵۷. سوره حجر - آیه ۲۱
۱۵۸. سوره کهف - آیه ۱۰۹
۱۵۹. سوره مائده - آیه ۶۴
۱۶۰. کتاب پیام ملکوت - صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲
۱۶۱. سوره هود - آیه ۱۲۰
۱۶۲. سوره یوسف - آیه ۱۱۱
۱۶۳. میکا فصل ۵ - آیه ۲
۱۶۴. مزامیر داود فصل ۱۳۲ - آیه ۱۱
۱۶۵. انجیل یوحنا فصل ۱۴ - آیه ۶
۱۶۶. مزامیر داوود مزمور ۱۱۹ - آیه ۴۴
۱۶۷. انجیل متی باب ۲۴ - آیه ۳۵
۱۶۸. سوره غافر - آیه ۳۴
۱۶۹. سوره بقره - آیه ۸۷
۱۷۰. سوره یس - آیه ۳۰
۱۷۱. سوره مومنون - آیه ۴۴
۱۷۲. سوره انفال - آیه ۳۲
۱۷۳. سوره انشعاق - آیه ۱۹
۱۷۴. بحار الانوار جلد ۹ - صفحه ۲۴۹
۱۷۵. سوره بقره - آیه ۱۰۶
۱۷۶. بنقل از تفسیر مقتنیات الدرر جلد ۸ - صفحه ۳۰۸

۱۷۷. بحار الانوار جلد ۲۹ - صفحه ۱۷
۱۷۸. بحار الانوار جلد ۳۴ - صفحه ۲۵۸
۱۷۹. اصول کافی جلد ۸ - صفحه ۱۰۶
۱۸۰. سوره مریم - آیه ۵۳
۱۸۱. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۶۰
۱۸۲. انجیل یوحنا باب ۱۱ - آیه ۲۵
۱۸۳. انجیل یوحنا باب ۵ - آیه ۲۴
۱۸۴. سوره روم - آیه ۵۶
۱۸۵. سوره اعراف - آیه ۱۷۲
۱۸۶. سوره محمد - آیه ۱۸
۱۸۷. بحار الانوار جلد ۲۴ - صفحه ۳۹۸
۱۸۸. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۱۸۹. سوره یونس - آیات ۱۳ و ۱۴
۱۹۰. سوره انعام - آیات ۲۵ و ۲۶
۱۹۱. تفسیر مختصر مجمع البیان از شیخ محمد باقر ناصری جلد ۳ - صفحه ۵۷ - نقل حدیث از جابر ابن عبدالله بنقل از پیامبر
۱۹۲. بحار الانوار جلد ۹۷ - صفحه ۳۶۰
۱۹۳. سوره آل عمران - آیه ۸۱
۱۹۴. بحار الانوار جلد ۲ - صفحه ۲۲
۱۹۵. تفسیر احسن الحدیث نوشته سید علی اکبر قرشی جلد ۸ - صفحه ۳۶۷ - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۱۹۶. سوره الحديد - آیه ۳
۱۹۷. (۱) الاسماء الحسنی جلد ۲، (۲) کلمات مکنونه ملاحسین فیض کاشانی چاپ سنگی - صفحه ۱۸۶، (۳) کتاب روضات الجنان و جنات الجنان حافظ حسین تبریزی - صفحه ۵۰۸
۱۹۸. (۱) حدیقه الشیعه ملا احمد اردبیلی - صفحه ۵۵، (۲) کتاب روح البیان شیخ اسماعیل حقی
۱۹۹. انجیل یوحنا باب ۱۴ - آیه ۲۸
۲۰۰. سوره القمر - آیه ۵۰
۲۰۱. رسائل سید کاظم رشتی در شرح خطبه طنتنجیه - صفحه ۲۶۰ و ۲۴۳
۲۰۲. شرح القصیده سید کاظم رشتی - صفحه ۱۱۵
۲۰۳. مکاشفات یوحنا باب اول - آیه ۱۷
۲۰۴. رساله به عبرانیان باب اول - آیه ۳
۲۰۵. ایقان - صفحه ۱۷۲

۲۰۶. جواهر الاسرار - صفحه ۲۸
۲۰۷. دلائل السبعه فارسی - صفحه ۲
۲۰۸. سوره رعد - آیه ۳۰
۲۰۹. سوره بقره - آیه ۱۴۳
۲۱۰. سوره سبأ - آیات ۲۸ و ۲۹
۲۱۱. سوره حج - آیه ۴۷
۲۱۲. سوره سجده - آیه ۵
۲۱۳. سوره بقره - آیه ۷۹
۲۱۴. سوره مائده - آیه ۱۳
۲۱۵. سوره القیامه - آیات ۱۸ و ۱۹
۲۱۶. سوره آل عمران - آیه ۷
۲۱۷. تفسیر من وحی القرآن نوشته محمد حسین فضل الله - ذیل تفسیر آیه ۴۰ از سوره احزاب
۲۱۸. سوره مائده - آیه ۵
۲۱۹. سوره أنعام - آیه ۳۸
۲۲۰. سوره مائده - آیه ۵
۲۲۱. اصول کافی جلد اول - صفحه ۲۸۴
۲۲۲. سوره أنعام - آیه ۱۵۴
۲۲۳. سوره انبیاء - آیه ۴۸
۲۲۴. سوره فرقان - آیه ۲۵
۲۲۵. سوره مائده - آیه ۴۸
۲۲۶. سوره حج - آیه ۶۷
۲۲۷. سوره بقره - آیه ۱۰۶
۲۲۸. لوح سلطان
۲۲۹. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۴۱
۲۳۰. سوره الاسراء - آیه ۸۱
۲۳۱. سوره ابراهیم - آیات ۲۴ - ۲۸
۲۳۲. سوره حاقه - آیات ۴۴ - ۴۸
۲۳۳. برگرفته از فرائد - ابوالفضائل گلپایگانی
۲۳۴. سوره شوری - آیه ۱۶
۲۳۵. سوره شوری - آیه ۲۱

۲۳۶. مأخذ اشعار در آثار بهائی جلد ۲ - صفحه ۱۰۸
۲۳۷. ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۸۴
۲۳۸. سوره انعام - آیات ۱۰۸-۱۱۰
۲۳۹. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیات ۹۰-۹۳
۲۴۰. مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۸ - صفحه ۲۱۷
۲۴۱. سوره انعام - آیه ۱۲۲
۲۴۲. سوره نحل - آیه ۲۱
۲۴۳. انجیل متی باب ۸ - آیه ۲۲
۲۴۴. انجیل یوحنا باب ۶ - آیات ۴۸-۵۱
۲۴۵. اشعیا نبی باب ۴۳ - آیه ۸
۲۴۶. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۳۷
۲۴۷. مفاوضات - صفحه ۷۸
۲۴۸. سوره انعام - آیه ۵۰
۲۴۹. نقل از فرائد - صفحه ۷۸
۲۵۰. سوره بنی اسرائیل (الاسراء) - آیه ۸۸
۲۵۱. مائده آسمانی جلد ۸ - صفحات ۱ و ۳۱
۲۵۲. سوره عنکبوت - آیات ۴۹ و ۵۰
۲۵۳. سوره بقره - آیه ۲۲
۲۵۴. خطابات جلد ۱ - صفحات ۸۵-۸۷
۲۵۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ۱
۲۵۶. (۱) کلمات فردوسی، (۲) مائده آسمانی جلد ۱ - صفحات ۱۰۰-۱۰۱
۲۵۷. مائده آسمانی جلد ۵ - باب ۱۰
۲۵۸. مکاتیب جلد ۳ - صفحه ۹۱
۲۵۹. مکاتیب جلد ۶ - صفحه ۱۳
۲۶۰. مکاتیب جلد ۴ - صفحات ۱۶۰-۱۶۲
۲۶۱. سوره آل عمران - آیه ۷
۲۶۲. سوره اعراف - آیه ۵۳
۲۶۳. سوره انفال - آیه ۳۱
۲۶۴. سوره صافات - آیه ۳۶
۲۶۵. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۹-۱۶۲

۲۶۶. برهان واضح - صفحات ۱۷۲ - ۱۸۷
۲۶۷. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحه ۱۷۶
۲۶۸. سوره بقره - آیه ۱۳
۲۶۹. سوره نحل - آیه ۱۰۳
۲۷۰. سوره فرقان - آیه ۴
۲۷۱. سوره اعراف - آیه ۱۲۷
۲۷۲. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵
۲۷۳. مراجعه کنید به برهان واضح - صفحات ۱۷۸ - ۱۸۱
۲۷۴. بهاء الله - محمد علی فیضی
۲۷۵. نظریات دانشمندان و مشاهیر عالم در باره امر بهائی
۲۷۶. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به سایت اینترنتی <http://negah2.info/articles/3>
۲۷۷. مجله یادگار - سال پنجم شماره ۸ و ۹ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۸ شمسی) - صفحه ۱۴۸
۲۷۸. مجله راهنمای کتاب - سال ششم شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲) - صفحه ۲۲
۲۷۹. بهائی گری - صفحه ۷۰ - چاپ طهران سال ۱۳۲۲
۲۸۰. دانشنامه بریتانیکا - ویرایش پانزدهم - صهیونیسم [Zionism: Britannica, V 22 15th Edition]
۲۸۱. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸ - بیت العدل اعظم
۲۸۲. پیام ۲۹ اکتبر ۲۰۰۸ - بیت العدل اعظم
۲۸۳. لوح بشارات
۲۸۴. امر و خلق جلد ۳ - صفحه ۲۷۰
۲۸۵. دریای دانش - صفحه ۸
۲۸۶. سوره حجر - آیه ۱۱
۲۸۷. سوره آل عمران - آیه ۱۸۴
۲۸۸. سوره بقره - آیه ۸۷
۲۸۹. آیات مشابه: (۱) سوره غافر - آیه ۵، (۲) سوره هود - آیه ۲۷، (۳) سوره صافات - آیه ۳۶، (۴) سوره طور - آیه ۵۲، (۵) سوره انبیا - آیه ۵، (۶) سوره حاقه - آیه ۴۱، (۷) سوره یس - آیه ۶۹، (۸) سوره ص - آیه ۷
۲۹۰. تاریخ جامع ادیان - جان ناس - صفحه ۳۴۳
۲۹۱. جامعه شناسی - آنتونی گیدنز - ترجمه منوچهر صبوری - صفحه ۴۹۹
۲۹۲. جامعه شناسی - آنتونی گیدنز - ترجمه منوچهر صبوری - صفحه ۴۹۹
۲۹۳. عقائد بعضی از دانشمندان جهان درباره دیانت بهائی - دکتر علی محمد افروخته
۲۹۴. مرقس باب ۲ - آیه ۲۸

۲۹۵. بهاء‌الله و عصر جدید- دکتر اسلمنت- صفحه ۱۴.
۲۹۶. تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز- جان ناس- صفحات ۳۶۴- ۳۶۵.
۲۹۷. سوره مومنون - آیه ۸۱
۲۹۸. سوره توبه - آیه ۳۲
۲۹۹. سوره هود - آیه ۱۲۰
۳۰۰. مقاله بگوای دارای چشم، گذشته آئینه آینده است. ببینید و آگاه شوید - سایت آئین بهائی
۳۰۱. سوره أنعام - آیه ۱۱
۳۰۲. مقاله مقاومت در مقابل نواندیشی دینی - حوریوش رحمانی
۳۰۳. خطابات جلد ۲ - صفحه ۳۱۲ - خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو - ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ - اول ذی قعدة ۱۳۳۰
۳۰۴. سوره توبه - آیه ۵
۳۰۵. سوره توبه - آیه ۲۸
۳۰۶. سوره مائده - آیه ۵۶
۳۰۷. سوره توبه - آیه ۲۹
۳۰۸. سوره مائده - آیه ۴۲
۳۰۹. سوره بقره - آیه ۲۷۶
۳۱۰. سوره بقره - آیه ۱۰۰
۳۱۱. اقدس - فقره ۷۶
۳۱۲. اقدس - فقره ۱۴۵
۳۱۳. اقدس - فقره ۷۳
۳۱۴. لوح زین المقرین
۳۱۵. مائده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۵۷
۳۱۶. اقدس - فقره ۱۴۵
۳۱۷. سوره ابراهیم - آیه ۴
۳۱۸. (۱) جنات نعیم، (۲) فتوحات مکه، (۳) رساله علائم ظهور
۳۱۹. بحارالانوار مجلسی
۳۲۰. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۵۶ - ۱۵۸
۳۲۱. برگرفته از کتاب ظهور حضرت بهاء‌الله جلد اول - صفحات ۳۲ و ۳۳
۳۲۲. یک ساعت تفکر- صفحات ۲۷ و ۲۸
۳۲۳. مائده آسمانی جلد ۹ - صفحه ۳۵
۳۲۴. برگرفته از کتاب ۲ روحی

۳۲۵. برگرفته از کتاب دور بهائی - صفحات ۵۲ - ۶۸
۳۲۶. مانده آسمانی جلد ۴ - صفحه ۱۵۷
۳۲۷. سوره توبه - آیه ۲۹
۳۲۸. سوره آل عمران - آیه ۸۵
۳۲۹. مفاوضات - صفحه ۷۲
۳۳۰. فرهنگ معین
۳۳۱. لغت نامه المنجد
۳۳۲. مبادئ العربیة جلد ۴ - صفحه ۹۱
۳۳۳. سوره انبیاء - آیه ۵
۳۳۴. برهان واضح - صفحات ۱۶۷ - ۱۷۰
۳۳۵. برای دیدن متن عربی لوح احمد به ادعیه محبوب و برای متن عربی و ترجمه فارسی آن به آموزه‌های نظم نوین جهانی بهائی - صفحات ۲۰۸ - ۲۰۱
- مراجعه کنید
۳۳۶. بهائیکری - صفحه ۵۶
۳۳۷. بهائیکری - صفحه ۵۶
۳۳۸. پاسخ‌ها برگرفته شده از: (۱) اسرارالآثار جلد ۵ - صفحه ۱۰۳ به بعد، (۲) اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۶ به بعد
۳۳۹. ترجمه فارسی لوح احمد
۳۴۰. اقداح الفلاح جلد ۱ - صفحه ۶۷
۳۴۱. آیات مشابه: (۱) سوره طه - آیه ۱۳۳، (۲) سوره بقره - آیات ۲۳ و ۲۴، (۳) سوره یونس - آیات ۳۷ و ۳۸
۳۴۲. سوره صافات - آیه ۳۶
۳۴۳. سوره انفال - آیه ۳۱
۳۴۴. سوره عنکبوت - آیه ۵۲
۳۴۵. سوره عنکبوت - آیه ۵۱
۳۴۶. بهائیکری - صفحات ۵۱ و ۵۲
۳۴۷. مکاتیب جلد ۱ - صفحه ۴۵۰
۳۴۸. ترجمه کتاب اقدس - آیه ۳۳
۳۴۹. بشارات
۳۵۰. کلمات فردوسی
۳۵۱. اخلاق بهائی - صفحه ۴۸
۳۵۲. برگرفته از کتاب کسروی و کتاب بهائیکری او - بهمن نیک اندیش - فصل هفتم
۳۵۳. صلوات کبیر

۳۵۴. صلوات وسطی
۳۵۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - صفحه ۴۸
۳۵۶. (۱) جواهر الاسرار - صفحه ۱۸، (۲) آثار قلم اعلی جلد ۳ - صفحه ۲۴۸
۳۵۷. بیان فارسی - صفحه ۱
۳۵۸. دور بهایی - صفحه ۲۸
۳۵۹. سوره کهف - آیه ۱۱۰
۳۶۰. سوره انبیاء - آیه ۲۵
۳۶۱. سوره طه - آیه ۱۴
۳۶۲. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۳۷ - ۱۴۶
۳۶۳. سوره انفال - آیه ۱۷
۳۶۴. سوره فتح - آیه ۱۰
۳۶۵. انجیل یوحنا فصل ۱۰
۳۶۶. انجیل یوحنا فصل ۱۴
۳۶۷. ایقان - صفحه ۱۱۸
۳۶۸. سوره انعام - آیه ۱۵۸
۳۶۹. مراجعه کنید به (۱) تورات - کتاب مزامیر داود مزموور ۲۴ - آیات ۷ و ۸، (۲) اشعیا باب ۱۳، انجیل متی باب ۶، (۳) سوره المطففین - آیه ۶، (۴) سوره عنکبوت - آیات ۵ و ۲۳.
۳۷۰. آثار قلم اعلی جلد ۱ (کتاب مبین) - زندان عکا - صفحه ۲۲۶
۳۷۱. آثار قلم اعلی جلد ۱ - صفحه ۴۶۵
۳۷۲. سوره زمر - آیه ۶۹
۳۷۳. بحار الانوار جلد ۷ - صفحه ۳۲۶
۳۷۴. الواح نازله خطاب بملوک و روسای ارض - صفحه ۱۱۵
۳۷۵. آثار قلم اعلی جلد ۱ - صفحه ۲۳۰
۳۷۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۳۴ - صفحه ۵۹
۳۷۷. قصیده عز و رقائیه
۳۷۸. دور بهائی - صفحه ۲۹
۳۷۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله - شماره ۱۳ - صفحات ۱۴۷ و ۱۴۸
۳۸۰. دور بهائی - صفحه ۳۰
۳۸۱. (۱) رساله معرفی حضرت بهاء الله - صفحات ۶۸-۶۹، (۲) اسم اعظم الهی - صفحات ۱۲۰-۱۲۱
۳۸۲. (۱) دور بهایی - صفحه ۳۱، (۲) اسم اعظم الهی - صفحه ۱۲۲

۳۸۳. انجیل متی باب ۹ - آیه ۲۳
۳۸۴. مفاوضات - صفحات ۱۰۱ - ۱۰۳
۳۸۵. مفاوضات - صفحات ۲۰۱ - ۲۰۲
۳۸۶. مفاوضات - صفحات ۱۹۶ - ۲۰۲
۳۸۷. امر و خلق جلد ۱ - صفحه ۳۰۹
۳۸۸. سوره مدثر - آیه ۵۰
۳۸۹. سوره لقمان - آیه ۱۹
۳۹۰. مجموعه الواح چاپ مصر - صفحه ۳۹۶
۳۹۱. بحار الانوار جلد اول - صفحه ۱۸۷
۳۹۲. سوره یس - آیه ۳۰
۳۹۳. تورات - سفر اعداد باب ۲۷ - آیه ۱۷
۳۹۴. انجیل متی باب ۲۵ - آیه ۳۱
۳۹۵. انجیل یوحنا باب ۱۰ - آیه ۱۱
۳۹۶. انجیل یوحنا باب ۱۰ - آیه ۱۶
۳۹۷. انجیل یوحنا باب ۱ - آیه ۲۹
۳۹۸. سوره فرقان - آیه ۴۴
۳۹۹. سوره جمعه - آیه ۵
۴۰۰. برگرفته از برهان واضح - صفحات ۱۶۳ - ۱۶۷
۴۰۱. امر و خلق جلد ۲ - صفحه ۱۶۵
۴۰۲. دریای دانش - صفحه ۸۸
۴۰۳. بحار الانوار جلد ۱۶ - صفحه ۹۵
۴۰۴. برهان واضح - صفحات ۷۰ - ۷۲
۴۰۵. سوره بقره - آیه ۲۸۲
۴۰۶. سوره نساء - آیه ۳۴
۴۰۷. صحیح بخاری ۵:۵۹:۷۰۹
۴۰۸. مستدرک الوسائل جلد ۱۳ - صفحه ۳۳۲
۴۰۹. مراجعه کنید به سایت اینترنتی www.we-change.org - کمپین یک میلیون امضاء
۴۱۰. لوح زین المقرئین
۴۱۱. لوح مرحوم حاجی امین
۴۱۲. کتاب اقدس - بند ۵۲

۴۱۳. کتاب اقدس - صفحه ۱۵۹
۴۱۴. طراز الهی جلد ۱ - صفحه ۵۰۱
۴۱۵. (۱) جمع آوری دایره تحقیق بیت العدل اعظم تحت عنوان زنان - شماره ۳۰ انگلیسی، (۲) اصول دیانت بهائی - صفحه ۶۲
۴۱۶. سوره بقره - آیه ۱۹۱
۴۱۷. اقدس - فقره ۶۶
۴۱۸. امر و خلق جلد ۴ - صفحات ۱۸۲ و ۱۸۳
۴۱۹. (۱) تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس - صفحات ۲۴۶ و ۲۴۷، (۲) کتاب اقدس - صفحه ۱۹۴
۴۲۰. سوره مائده - آیه ۳
۴۲۱. مکاتیب جلد سوم - صفحه ۳۷۰
۴۲۲. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۱۸۷
۴۲۳. قیوم الاسماء - سوره نکاح
۴۲۴. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۵
۴۲۵. رساله سؤال و جواب - فقره ۵۰
۴۲۶. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۵
۴۲۷. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۵
۴۲۸. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۶
۴۲۹. امر و خلق جلد ۴ - صفحه ۱۵۶
۴۳۰. اقدس - بند ۴۹
۴۳۱. لوح بشارات
۴۳۲. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۲۰۱
۴۳۳. اقدس - بند ۱۹
۴۳۴. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۳۰۱
۴۳۵. سوره المائده - آیه ۱۲
۴۳۶. گنجینه حدود و احکام - صفحه ۲۲۹
۴۳۷. بحار الانوار ترجمه آقای دوانی جلد ۱۳ - صفحه ۱۱۰۹
۴۳۸. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۷۰ - ۷۱
۴۳۹. نقل از گلزار تعالیم - صفحات ۲۱۷ - ۲۱۹
۴۴۰. کتاب انوار هدایت - صفحات ۴۵۰ - ۴۵۲
۴۴۱. اقدس - فقره ۷۵

۴۴۲. برگرفته از تقریرات درباره کتاب اقدس

۴۴۳. سوره توبه - آیه ۲۸

۴۴۴. (۱) امر و خلق جلد ۳- صفحه ۲۹۶، (۲) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱- صفحه ۱۴۳

۴۴۵. مفاتیح الجنان - زیارت نامه سید الشهداء - صفحه ۴۰۱

۴۴۶. برهان واضح - صفحات ۱۸۸ - ۱۹۰

۴۴۷. سوره بقره - آیه ۱۸۹

۴۴۸. سوره احزاب - آیه ۵۳

۴۴۹. سوره نساء - آیه ۴۳

۴۵۰. سوره نور - آیه ۶۱

۴۵۱. سوره نور - آیه ۶۱

۴۵۲. سوره غافر - آیه ۷۹

۴۵۳. سوره نحل - آیه ۸

۴۵۴. اقدس - فقره ۱۸۷

۴۵۵. بیان فارسی - ۲۸۹

۴۵۶. امر و خلق جلد ۱ - صفحه ۸

۴۵۷. سوره نساء - آیه ۳۹

۴۵۸. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۷ و ۸

۴۵۹. امر و خلق جلد ۳ - صفحات ۱۰ و ۱۱

۴۶۰. مفاوضات - صفحه ۱۹۴

۴۶۱. بیان فارسی - صفحات ۱۳۰ و ۱۳۱

۴۶۲. قیوم الاسماء - صفحه ۶۳۰ و ۶۳۱

۴۶۳. تقریرات درباره کتاب اقدس - صفحات ۱۸۷ - ۱۸۹

۴۶۴. مفاوضات - صفحه ۴۶
۴۶۵. مائده ی آسمانی جلد ۲ - صفحه ۵۰
۴۶۶. علی نخجوانی - ۲۶ ژانویه ۲۰۰۵ - مُلسه‌ایم
۴۶۷. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۶۸. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۶۹. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۷۰. ترجمه به مضمون تلگرام ۹ ژانویه ۱۹۵۱ حضرت شوقی افندی
۴۷۱. دور بهائی - صفحه ۸۸
۴۷۲. دور بهائی - صفحه ۷۷
۴۷۳. دور بهائی - صفحه ۸۳
۴۷۴. الواح وصایای حضرت عبد البهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱
۴۷۵. الواح وصایای حضرت عبد البهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱
۴۷۶. الواح وصایای حضرت عبد البهاء در ایام تسعه - صفحه ۴۷۱
۴۷۷. دور بهائی - صفحه ۸۳
۴۷۸. دور بهائی - صفحه ۸۳
۴۷۹. دور بهائی - صفحه ۸۳
۴۸۰. دور بهائی - صفحه ۸۳
۴۸۱. دور بهائی - صفحه ۸۳

